گاسپار دروویل

سفر در ایران

۱۱۹۱ خورشیدی

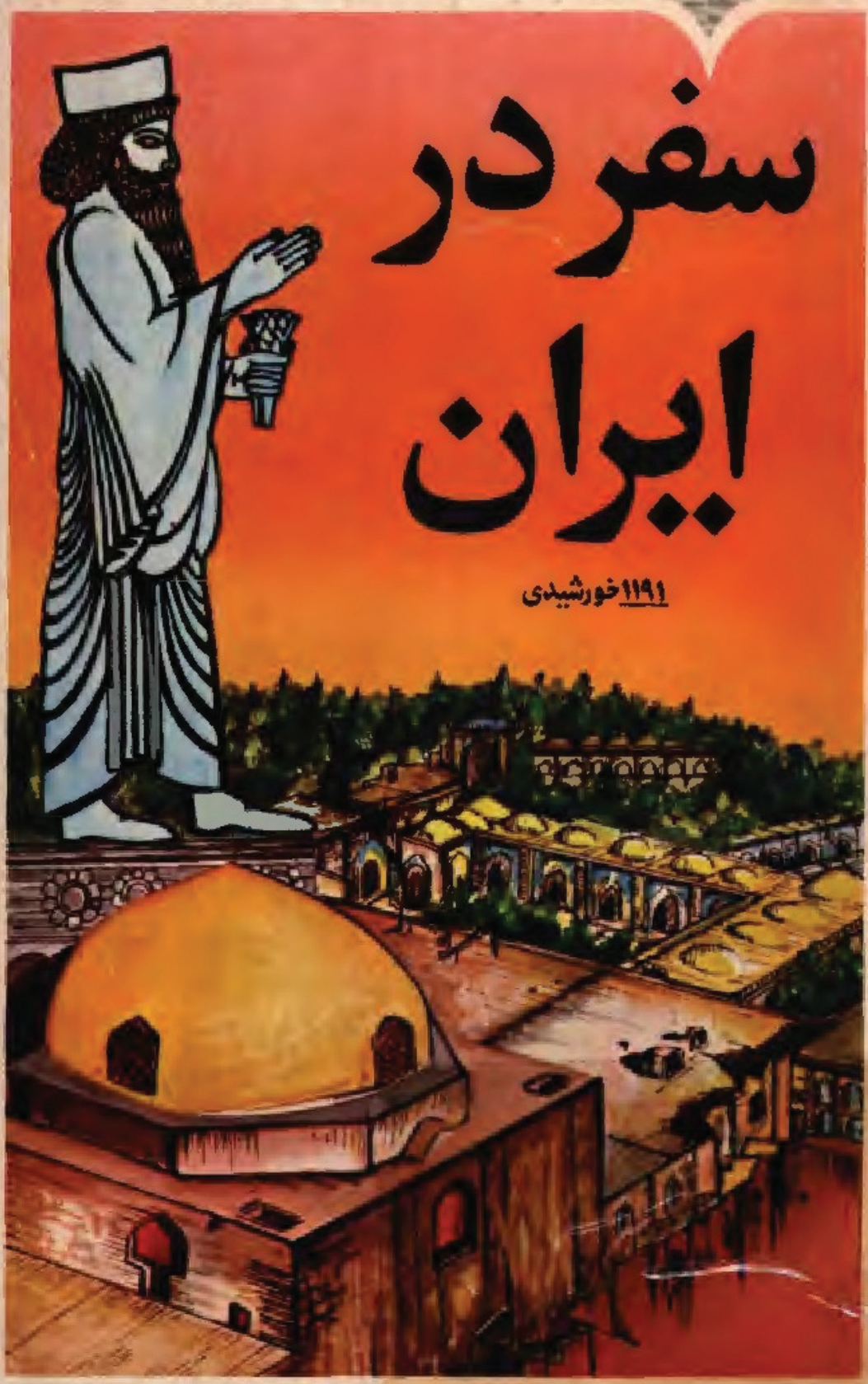



شباویز

۶۶۰ ریال



۲۱۲۵۰

سفر در ایران

سفر در ایران

گاسپار درووِیل

شباویز

VOYAGE EN PERSE

Par Gaspard Drouville

Firmin Didot

1819

سفر در ایران

شهریور ماه ۱۳۶۴ـ چاپ اول
خرداد ماه ۱۳۶۵ـ چاپ دوم

نویسنده :گاسپار درورویل لیتوگرافی :امین گرافیک
مترجم :منوچهراعتماد مقدم چاپ :سعیدنو
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه صحافی : میخک

حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست

پیامی‌ازما
پیشگفتار ۱
دیباچه ۷
کتاب اول : ۲۵
اطلاعاتی‌درباره‌ی وضع‌فعلی‌ایران ونظری به صلح اخیر ۲۷
درباره‌ی آب و هوای استانهای مختلف وخصوصیات مردمانی که در آن جا زندگی می‌کنند ۳۷
درباره‌ی کاهش جمعیت ایران وعلل آن ۴۳
درباره‌ی مردان و زنان ۴۹
درباره‌ی حمامهای عمومی ۶۱
درباره‌ی حرمسراها، زنان عقدی ،کنیزان،اشتغالات و تفریحات آنها ۶۷
درباره‌ی طرز ساختمان عمارات ۷۱
درباره‌ی کاروانسراها ۷۵
درباره‌ی بازارها ۷۹
درباره‌ی طرز پخت و پز ،اغذیه و مشروبات ایرانیان ۸۳
درباره‌ی ضیافتهاوآداب‌غذاخوردن ایرانیها ۸۷
درباره‌ی قهوه وقلیان ۹۳
درباره‌ی اثاثه‌ی منزل ایرانیها ۹۹
درباره‌ی دارایی و تقسیم اموال بین اولاد ۱۰۳
درباره‌ی مراسم نامزدی و عروسی ۱۰۷

درباره‌ی طلاق و زنان بیوه ۱۱۳
درباره‌ی مذاهب مختلفی‌که درایران از آنها پیروی می‌شود ۱۱۵
درباره‌ی روز جمعه و عبادات ۱۲۳
درباره‌ی روحانیون ،سیدها ،حاجیها ،دراویش و فقیرها ۱۲۷
درباره‌ی نوروز ، رمضان و محرم ۱۳۵
درباره‌ی شاه ،زنان و فرزندان او ۱۴۱
کتاب دوم : ۱۶۹
درباره‌ی شاهزاده عباس میرزا ولیعهد ایران ۱۷۱
درباره‌ی اختیارات شاه ، قوانین ، دستگاه قضایی و طرز اداره‌ی آن و مجازاتها ۱۸۱
درباره‌ی دربار ، مقامات‌عالی ، سلسله مراتب ۱۹۱
درباره‌ی بیگلربیگیها ،اختیارات وعایدات آنها ۲۰۱
درباره‌ی ادبیات ، شعر ، موسیقی ،تآتر و رقص ایرانیها ۲۰۷
درباره‌ی ورزشکاران و عملیات ورزشی ۲۱۵
درباره‌ی گردشگاهها و شکار ۲۲۱
درباره‌ی سفر و زیارت ۲۲۷
درباره‌ی بردگی ۲۳۳
درباره‌ی اسب و دیگرحیوانات اهلی ایران ۲۳۹
درباره‌ی قشون ،فرماندهان و شوراهای نظامی ۲۴۵
درباره‌ی قشون غیرمنظم و طرز جنگیدن آنها ۲۵۹
درباره‌ی سازمان لشگرها و تعدادآنها ۲۶۹
درباره‌ی توپخانه‌ی قدیم و جدید و درباره‌ی زرادخانه و وسایل حمل و نقل نظامی ۲۸۵
درباره‌ی راه پیماییها و اردوگاهها ۲۹۷
درباره‌ی طبابت، جراحی و مراسم تشییع‌جنازه ۳۰۷
درباره‌ی کردها ۳۱۵
درباره‌ی گبرها (زردشتیان) ۳۲۹
شرح مختصری درباره‌ی جغرافیای منطقه ۳۳۳

پیامی از ما

کشوری کهن ، همگام با تاریخ ، با هزاران سال پیشینه ، با ملتی سرد و گرم چشیده ، با مردمی رنج بیش و کم دوران برده ، آشنا به زیر و بم آهنگ تاریخ ، چنین کشوری در زمره‌ی واقعیاتی است که نادیده‌اش نمی‌توان گرفت ، گذشته‌اش را ناشنوده نمی‌توان گذاشت و دفتر روزگارانش را نانوشته نمی‌توان رها کرد.

کشوری که دیر زیسته است و در بیش از نیمی از عمر خویش کوس سروری زده ، لاجرم از رشک بداندیشان ، دستبرد متجاوزان ، و تاراج آزمندان در امان نمی‌ماند. از روزگار و از مردمان بدکردار چشم زخم بسیار می‌بیند و راه پایندگیش سخت پر فراز و نشیب می‌شود. چنین نیز بوده است.

با همه‌ی حوادثی که هریك از آنها برای منهدم ساختن قومی و کشوری کفایت می‌کرد ، مردم غیرتمند و شریف این ملك در کان بشریت همچون رگه‌ای پربها از بامداد مدنیت تا به امروز امتداد یافته‌اند. امروزشان از دیروز ، دیروزشان از پاروپیرار ، و پار و پیرارشان از سده‌ها و هزاره‌های سرشار از بزرگی و برازندگیشان حکایت می‌کند و باز نوید شکوه و بزرگواری آینده را می‌دهد.

در طول سده‌ها و هزاره‌هایی که یکی پس از

دیگری آمد و رفت، این بوم کهنسال فرزندان فرخنده خصال بی‌شمار به بار آورد. بسیاری ازاینان در پربارکردن فرهنگ بالنده‌ی این سرزمین گهرخیز اهتمام فراوان به کار بردند و برگی بر صفحات زرین تاریخ آن افزودند. از بعضی از آنان کلام به یادگار ماند و از برخی پیام. یادگارها از گزند ایام به سلامت گذشت، سینه به سینه و نامه به نامه به آیندگان رسید. هر کلامی از آبشخوری مایه داشت و هر پیامی ازسرچشمه نشأت می‌گرفت. کلام و پیامی که بسیاری را به تحسین و تقلید و جمعی را به حسد ورزی و کین‌توزی واداشت.

چنین بود که دیگران هم، چه دوست و چه دشمن، پیرامون حیات اجتماعی و فرهنگی این‌دیار بسیار گفتند و نوشتند. گفته‌ها و نوشته‌های آنان بازتابی از برداشتهای شخصی، دیدگاههای شکل گرفته بر اساس آموخته‌ها و شنیده‌ها، و احساسات برانگیخته شده به وسیله‌ی رویدادهای تجربه گردیده یا مصلحت شخصی و قومی بوده‌است ـ گاه مثبت، گاه منفی ـ زیرا که قلم همواره در اختیار دست پروردگان این ملك و در کف دوستانش نبوده است و نمی‌تواند باشد. بیگانگان و بدخواهانش هم خامه بر نامه کشیده‌اند و بسیاری کوشیده‌اند تا خورشید حقیقت را گل اندود کنند و راست را کژ جلوه دهند ـ اگرچه دیر نپاییده است.

جمعی نیز، هرچند خالی از بدنهادی، اما با سادگی و بی‌خبری، یا به فرمان تعصب کورکورانه و اعتقاد به نادرست، در سیاه نمودن سپیدی اهتمام داشته‌اند. غافل از آن که فرهنگ و فرزندان فرزانه‌اش صافیهای راستین زمانه‌اند، پیامها را می‌پالایند، صواب را از خطا و نکو را از نکوهیده باز می‌شناسند، و سرانجام حقیقت را عریان در برابر چشمها نمایان می‌کنند.

گفته‌ها و نوشته‌های پیشینیان، چه دور و چه نزدیک، روشنگر راهند ـ راه دیروز، راه امروز ـ تاریکیها را می‌زدایند تا پویندگان زمان در پرتو دلنواز حقیقت بهتر به داوری بنشینند و در وگوهر از خزف باز شناسند. اما شرط توفیق آن است که نامه و دفتر بیگانه و آشنا را به یکسان با دیده‌ی عبرت آموز فرو خوانیم، به پیشداوری راه ندهیم که فهممان را کور و شعورمان را تیره کند. نوشته‌ها را بخوانیم، و با چشم باطن نانوشته‌ها را نیز دریابیم تا پرده‌ی پندار به کنار رود و ظواهر آمیخته با نیرنگ نیروی حقیقت سنجی را ازما وانستاند و دیده‌ی واقع بینمان را تار نگرداند.

حقیقت همواره در فضای زندگانی موج می‌زند، گوهرشناس باید تا گوهر راستی را باز شناسد. نه آن که سخنش تمام مدح و ثنا است به حق سخن می‌گوید و نه آن جز عیب نمی‌بیند و جز نقص نمی‌شناسد، همیشه دروغ پرداز است. نه هرکه سخن تایید و تحسین پیش می‌آورد، دوست است و نه هرکه تکذیب و تنقید می‌کند دشمن. نه هرکه قلم بر نامه می‌کشد پیام ماندنی دارد و نه هرکه زبان سخن می‌گشاید کلام شنودنی:

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند
نه هرکه آینه سازد سکندری داند
نه‌هرکه طرف کله‌کج نهاد و تند نشست
کلاه‌داری و آیین سروری داند
غلام همت آن رندم عافیت سوزم
که در گداصفتی کیمیاگری داند
مدار نقطه‌ی بینش زخال تواست مرا
که قدر گوهر یکدانه جوهری داند

محك زدن یادگارها نظر گوهرشناس می‌طلبد و دل دردآشنا می‌خواهد.

شباویز

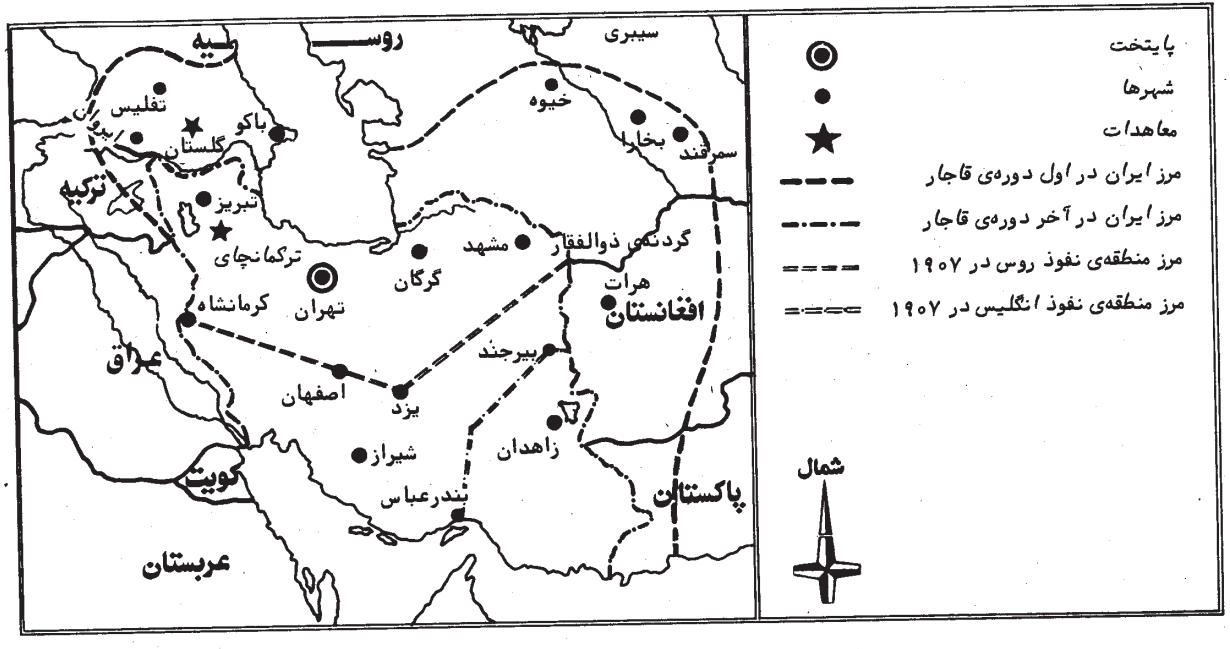
روسیه
سیبری
تفلیس
باکو
گلستان
خیوه
بخارا
سمرقند
ترکیه
تبریز
ترکمانچای
مشهد
گردنه‌ی ذوالفقار
گرگان
هرات
افغانستان
کرمانشاه
تهران
عراق
بیرجند
اصفهان
یزد
زاهدان
شیراز
کویت
بندرعباس
پاکستان
عربستان
پایتخت
شهرها
معاهدات
مرز ایران در اول دوره‌ی قاجار
مرز ایران در آخر دوره‌ی قاجار
مرز منطقه‌ی نفوذ روس در ۱۹۰۷
مرز منطقه‌ی نفوذ انگلیس در ۱۹۰۷
شمال

پیشگفتار

تغییرات قابل ملاحظه‌ای که در دوران سلطنت کنونی در اوضاع نظامی ایران پدید آر گشته است ابتدا مرا به این فکر انداخت که به نحو کامل و با جزییات مربوط منحصرا این رکن حکومت را مورد بحث و بررسی قرار دهم، اما بعدا فکرکردم که چنین کتابی برای اشخاص غیرنظامی که میل دارند از جمیع جهات با این کشور آشنا شوند سود چندانی در بر نخواهد داشت. ازاین رو، تصمیم به تغییر نقشه‌ام گرفتم به طوری که آن‌چه را که قبلا می‌بایستی موضوع اصلی کتابم باشد به صورت فرعی مورد توجه قرار دادم. همچنین مشاهده کردم که تمام نویسندگانی‌که تاکنون راجع به ایران کتاب نوشته‌اند، خواه به عنوان مورخ و خواه جهانگرد، اهمیت بیشتری به امکنه داده‌اند و از آداب و رسوم ساکنین این قسمت جالب قاره‌ی آسیا به طور سطحی گذشته‌اند. این امر مرا تشویق کرد تا آن‌جا که ممکن است جزییات اختلافات قابل ملاحظه‌ای را که بین زندگی خصوصی اروپاییان و این اقوام وجود دارد بشناسانم. باید تذکر دهم که آداب و رسوم این اقوام تشابه بسیار اندکی با آداب و رسوم مغرب زمینیها دارد.

این را نیز یادآور شوم که قصد من نوشتن تاریخ جدیدی درباره‌ی ایران نیست زیرا فکر می‌کنم و اطمینان دارم که از نقطه نظر تاریخی نمی‌توان به آن‌چه نویسندگانی مانند آقایان شاردن (Chardin)، تونو (Thevenot)، اولیویه (Olivier)، کینر (Kinneir)، پیکو (Picault) ودیگران

در ادوار مختلف نوشته‌اند چیزی اضافه نمود ۰ در عین حال با این که در آثار آنان توصیفهای کاملا آموزنده‌ای در باره‌ی امکنه، وسعت کشور، مرزها، اقلیم، محصولات، تجارت و غیره یافت می‌شود باید اعتراف کرد که این توضیحات برای شناسایی ساکنین کشور کافی نیست ۰ ایرانیها که از گذشته‌ای نه چندان دور ارتباطات نزدیکتری با قسمتهای مختلف اروپا به هم رسانده‌اند بیش از پیش مایلند در باره‌ی آنها اطلاعات صحیح و دقیق، بخصوص درست تر از آن‌چه تاکنون در اختیار همگان قرار گرفته است نوشته شود، زیرا بیشتر اطلاعات کنونی بر پایه‌ی فرضیات یا گزارشهایی که به درستی آنها اطمینان نیست نهاده شده است ۰

با این که بعضی از نویسندگانی که در بالا اسم بردم تا اندازه‌ای از روی دقت و صحت و حقیقت در باره‌ی مردها نوشته‌اند اما در باره‌ی آن‌چه راجع به زنها نوشته‌اند نمی‌توان به نوشته‌های آنها اعتماد کرد زیرا یك اروپایی در هر مقام و منصبی که باشد ممکن است سالیان سال در یك شهر ایران سکونت نماید بدون آن که حتی یك بار موفق به دیدار رخسار زن ایرانی شده باشد ۰ یك اقامت طولانی همراه با کیفیات کاملا ویژه لازم است تا اجازه‌ی ورود به بعضی حرمسراها، که تنها مکان برای آشنایی با جنس لطیف است، به دست آید ۰

از این رو چه‌گونه ممکن است جهانگردان که اوقاتشان صرف پیمودن راهها و دیدار از کشور بوده است، توانسته باشند در مدت چند ماه اقامت اطلاعات صحیح در باره‌ی زنها به‌دست بیاورند ؟ به علاوه اطمینان می‌دهم که با گفت و شنود نمی‌توان روزنه‌ای از واقعیات در باره‌ی زن ایرانی گشود و کسی که چنین کند سعی بیهوده نموده است، مضافا به این‌که حتی بردن اسم زن در محاوره بسیار نا به جا و شدیدا خلاف آداب دانی است ۰ همچنین اطمینان دارم که پرسش نمودن از هرکس در باره‌ی آن‌چه به زن ارتباط دارد نه تنها سودمند نیست بلکه ممکن است به عنوان یك اهانت تلقی‌گردد و باعث شود که آنها از مرز احترام عمیقی که نسبت به بیگانگان

قایلند خارج شوند.

نتیجه‌ی طبیعی این امر آن است که تاریخ نویسان یا جهانگردانی که قبلا از آنها نام برده شد قادر نبودند در باره‌ی زنهای ایرانی سخنی بگویند و مطالبی بنویسند وآن‌چه را هم که نوشته‌اند یا از روی تصورات خود بوده، یا از روی گفته‌های آقای شاردن که خود بیش از آنها اطلاعی نداشته است. گفته‌های شاردن که خود در اشتباه بوده، موجب شد که دیگران هم در اشتباه باقی بمانند. لازم به یادآوری است که شاردن خود اعتراف می‌کند آن‌چه را که در باره‌ی زنها بیان نموده، از روی گزارشهایی است که به وسیله‌ی یك خواجه‌ی حرمسرای شاهی که با او عقد دوستی بسته بوده، به دست آورده است.

در مدت سه سال اقامتم در این کشور به سبب برقراری روابط بسیار صمیمانه‌ای که موجب تسهیلاتی برای دخول در بعضی حرمسراها (به ویژه حرمهای خانواده‌ی عسکرخان آخرین سفیر ایران در فرانسه) گردید، توانستم شناخت زیادی راجع به این موضوع کسب نمایم. من مدت شش‌ماه در قسمتی از خانه‌ی این مرد سالمند مهربان زندگی کردم. او همیشه مطابق آداب و رسوم فرانسویان که به آنها خو گرفته، پذیرفته بود رفتار می‌نمود و کمتر روزی بود که مرا نزد بانوان خانواده‌اش نبرد. این احترام که ابتدا از روی نزاکت بود منجر به عادت گردید وازاین رو بعدها آزاد بودم که همانند زنهای اروپایی آنهارا ملاقات نمایم وبا وجود حسادت شرقیها که بسیار مشهور و معروف است هرگز به نظرم نیامد که باعث بدگمانی آنها شده باشم یا حتی از توجهاتی که نسبت به من داشتند چیزی کاسته شده باشد.[1]

برخلاف غالب نویسندگانی که در باره‌ی این کشور قلمفرسایی کرده، نوشته‌های خود را با جزییات داستان

---

۱ ــ این موضوع حقیقت دارد که اگر کسی (به استثنای شاه‌وشاهزادگان) بدون اجازه‌ی صاحب‌خانه، گستاخی عبور از در یک حرمسرا راداشته باشد ممکن است بی‌درنگ با دشنه از پا درآید. در این گونه موارد ضارب از خطر جلب شدن به دادگاه مصون است.

شاهانی که از ابتدای شاهنشاهی ایران بر اریکه‌ی شاهی نشسته‌اند شروع نموده‌اند ، کتابم را با شرح کوتاهی از سلسله‌های مختلف که جانشین یك دیگر شده‌اند آغاز می‌کنم. این سلسله‌ها با کیفیات کم و بیش مشابه دوران تعالی‌وسقوط را پیموده‌اند .در کشوری که خشونت دایما در حال پیشرفت بوده ، دشنه و زهر وسیله‌ی راه گشایی به اریکه‌ی لرزان و خونین پادشاهی بود ، این امر تا اندازه‌ای طبیعی است[۲] .

در باره‌ی وضع جغرافیایی کشور و وسعت آن به طور سطحی می‌گذرم و به طور کلی از شرح محصولات، تجارت، و غیره خودداری می‌کنم زیرا این موارد به طور گسترده‌ای توسط جهانگردان فرانسوی و انگلیسی که در ادوار مختلف از طرف دولتهایشان برای مطالعه و دقت در باره‌ی همین موضوعات اعزام شده‌اند به خوبی توصیف گردیده‌است و چنان‌چه بخواهم این موضوعات را در نوشته‌ام بگنجانم ، ناچار از رونویس کردن آنها هستم و این چیزی است که دقیقا از آن پرهیز دارم ، بخصوص‌که این مسایل از هدفی که برای خود تعیین نموده‌ام خارج است و علاوه براین‌که کتابم را طولانی‌تر و خسته‌کننده‌تر می‌کند باعث آموزندگی بیشتری نخواهد شد.با این‌حال مقتضی دانستم که اجمالا نکاتی درباره‌ی نتایج آخرین عقدنامه‌ی صلحی که اخیرا با روسیه منعقد گردیده است به رشته‌ی تحریر درآورم و آن بدین نیت است که امتیازات تازه‌ای را که پادشاه ایران برای به دست آوردن صلح ناچار به واگذاری آنها گردیده است بشناسانم و چون در کلیه‌ی اقداماتی که منجر به صلح گردیده شرکت داشته‌ام ، به نظرم سودمند افتاد که در این کتاب به آن اشاره شود .

توجه به تاثیر آب و هوا بر خواص جسمانی و معنوی آدمیان مرا بر آن داشت‌که در این باره نیز چندکلمه‌ای بیان کنم و بعدا به خصوصیات ساکنین استانهای مختلف بپردازم.

---

۲ ــ در مدت نزدیک به یک قرن که هرج‌و مرج ادامه داشته ، از میان همه‌ی غاصبین تاج و تخت فقط کریم‌خان است که با مرگ طبیعی سلطنتش پایان یافته است .

راجع به عروسیهای ایرانی و کیفیات شگرفی که با آن همراه است سخن خواهم گفت و فکر می‌کنم این کار را با رعایت کامل احتیاطی که از یك نویسنده در باره‌ی چنین موضوعاتی توقع دارند انجام داده باشم. سفر از قسطنطنیه تا ایران به قدری سریع انجام گرفت که نه‌تنها نتوانستم مسیری را که پیمودم تعیین نمایم، بلکه به زحمت وقت مراجعه به‌نقشه‌هایی را که همراه داشتم پیدا کردم. این خط سیر را که آقایان گاردان (Gardanne)، موریه (Morier)، واسکات وارینگ (Scott-Waring) تعیین کرده‌اند به نظرم صحیح می‌آید و جهانگردان سخت‌گیر را نیز ارضا می‌نماید. در بازگشت، از گرجستان، قفقاز، دن، و سواحل شمالی دریای سیاه گذشتم و چون این مسیر کمتر مورد رفت و آمد قرار دارد لذا ذکر جزییات آن برای تعداد زیادی از خوانندگان سود چندانی در بر نخواهد داشت.

اما درباره‌ی کلمات ترکی وفارسی که در این کتاب ملاحظه می‌شود سعی کرده‌ام که تا آن‌جا که ممکن است، این کلمات را همان گونه که تلفظ می‌شود به حروف لاتین بنویسم، ولی از آن‌جا که حروف، با حروف شرقیها که به درشتی از حلق ادا می‌شود به هیچ وجه مطابقت ندارد آنها که می‌خواهند مطابق دستور زبان درست نویسی بنمایند بهتراست به تالیفات آقای لانگلس(Langles)که این موضوع را با دقت کامل مورد بررسی قرار داده است مراجعه نمایند.

من غالبا آزموده‌ام سفرنامه‌هایی که اسامی زیاد در بر دارند تا چه اندازه برای خواننده خسته کننده‌اند زیرا به دلیل نامانوس‌بودن اسامی، حافظه آنها را نمی‌پذیرد و از این رو لازم است دایماك فرهنگ جغرافیایی در دست داشت و یا این‌که به صفحات اول برگشت واطلاعات کافی از مکانهایی که موقعیت آنها فراموش شده‌اند، به دست آورد. بدین جهت فکر کرده‌ام چنان‌چه خواننده در مقابل دیدگانش نوشته‌ی مختصری در باره‌ی جغرافیا داشته باشد خواندنش‌را آسان خواهد نمود. البته این مختصر از آن‌چه دانستنش برای ادامه‌ی خواندن سودمندانه‌ی کتاب لازم است تجاوز

نخواهد کرد.

در این‌جا دیگر سخنی ندارم جز این که از خوانندگان تقاضا نمایم که ضعف موجود در شیوه‌ی نگارش‌را در برابر صحت مطالب مندرج به دیده‌ی اغماض بنگرند. میل دارم شخصی که بیش‌از من در هنر نویسندگی چیره‌گی داشته باشد مطالبی را که برای تالیف گردآورده‌ام و امروز به عموم ارائه می‌دهم، در دست گیرد و اثر شایسته‌تری تقدیم بنماید. چنین کسی دست کم این مزیت را خواهد داشت که در باره‌ی صحت مطالب مورد ایراد قرار نخواهد گرفت زیرا برخود واجب شمرده‌ام که جزدر باره‌ی آن‌چه در این کشور جالب به چشم خود دیده‌ام و شناخته‌ام، سخن نگویم. خوشبختانه این منظور با کمك موقعیتهایی که هرگز برای یك خارجی پیش نیامده، چه بسا که برای مدتهای مدید هم پیش نیاید، حاصل گردیده است.

دیباچه

چنان‌چه بخواهیم ایران را از نظر وسعت اولیه‌ی آن مورد بررسی قرار دهیم تعیین مرزهای بسیار گسترده‌ی آن مشکل است، اما چون وسعت آن در دنباله‌ی هر انقلابی به طور محسوس‌کاسته شده، دراین‌جا از سرحدات ایران پیش‌از انعقاد صلح اخیر با روسیه گفت و گو خواهد شد و البته درموقع خود درباره‌ی امتیازاتی که ایران برای به دست آوردن صلح به روسیه داده است سخن خواهد رفت. ضمنا اطلاعاتی چند در موردکسانی‌که از قدرت شاه سرپیچی می‌کنند ذکر خواهد شد. این یاغی‌گریها که جنبه‌ی موقت دارد باعث رهایی شورشیان نمی‌شود و دیر یا زود سرانجام به قدرت حکومت گردن خواهند نهاد.

ایران کشور پهناوری است که حدود آن اکنون از شمال به گرجستان، بحر خزر، ترکمنستان و از جنوب به خلیج فارس و دریای هند، از شرق به تبت کوچك و هندوستان واز مغرب به ارمنستان ترکیه وکوههای زاگروس‌که آن رااز کردستان جدا می‌کند محدود است. کردستان درعین این که خراج‌گزارایران است با این حال حکومت متمایزی را دارا است. ایران از نه استان بزرگ تشکیل شده‌است: آذربایجان، گیلان، مازندران، عراق‌عجم، فارس، خوزستان، لرستان، کرمان و خراسان.

آذربایجان که کشور ماد باستان باشد از یك سمت تا دریای خزر و یك قسمت از کردستان و پاشانشین بایزید و از سوی دیگر تا مرزهای گرجستان گسترده است. این استان

معتدل از جمیع جهات جالبتر از سایر استانها می‌باشد ۰به علت آب و هوایش‌که معتدلتر از سایر استانها است جمعیت فوق‌العاده‌ای در آن سکونت دارند ۰کشت و زرع در این‌استان از همه جا بهتر است و چون سالیان دراز صحنه‌ی اصلی جنگهای متعددی که ایران در آنها شرکت داشته، بوده‌است از این رو ساکنین این استان جنگجوتر از اهالی سایر استانها می‌باشند به طوری که در زمان جنگ به تنهایی و تقریبا برابر تمام استانهای کشور سپاه تدارك می‌بینند و کلیه‌ی قشون منظم و قسمت‌عمده‌ی سلاحهای گوناگون مبداشان در این استان می‌باشد ۰

دفاع‌از این استان به وسیله‌ی سه شهر مستحکم و مهم صورت می‌گیرد [1] که گرچه از لحاظ نظامی در سطح پایین قرار دارند، بااین حال برای کشوری که فاقد راههای ارابه‌رو است بسیار حایز اهمیت می‌باشند ۰در ایران جاده‌های بزرگ وجود ندارد، وسایل نقلیه ناشناخته‌اند و کلیه‌ی نقل و انتقالات به وسیله‌ی شتر و قاطر انجام می‌گیرد ۰فقط از ابتدای تشکیلات اخیر ارتش‌و از موقعی که توپخانه‌ی منظم با توپهایی که به وسیله‌ی اسب کشیده می‌شود جانشین توپخانه‌ی محقری که زنبورك نامیده می‌شد گردیده است، مشغول مرمت بعضی جاده‌های‌اصلی شده‌اند۰این جاده‌ها از نزدیکترین‌شهرهای مجاور صحنه‌ی جنگهای اخیر شروع‌و به مرز منتهی می‌گردند ۰

این استان تحت‌فرمانروایی شاهزاده عباس‌میرزا دومین پسر شاه می‌باشد که برای جانشینی وی تعیین گردیده است۰ این انتخاب به زیان محمد علی میرزا پسر ارشد شاه که‌درحال حاضر حکمران کرمانشاه می‌باشد توسط شخص‌پادشاه صورت گرفته است۰آذربایجان به چند منطقه تقسیم شده است و شهرهای مهم آن عبارتند از تبریز، ارومیه، خوی، مراغه، مرند، ایروان، نخجوان، اهر، اردبیل و میانه ۰هریك ازاین نواحی به وسیله‌ی یك خان که‌عنوان بیگلر بیگی دارد و تابع شاهزاده ولیعهد می‌باشد اداره می‌شود ۰

۱ــ ایروان، عباس‌آباد، و خوی.

استان جنگلی و باتلاقی گیلان درطول کرانه‌ی غربی بحر خزر گسترده است. آب و هوای آن بخصوص در فصل گرمای شدید بسیار غیر بهداشتی است و به همین جهت اهالی فقط چهار یا پنج ماه از سال را درآن‌جا سکونت می‌کنند و بقیه‌ی ایام سال را به طور چادرنشین در دره‌های استانهای مجاور که چراگاههای خوبی دارند می‌گذرانند. با این حال این استان بسیار حاصلخیز است. میوه، به خصوص انگور، به طور وفور درآن‌جا به دست می‌آید و طعم بسیار خوبی دارد. ونیز چنین است تولید برنج که به قسمتهای مختلف ایران وگرجستان صادر می‌شود. اهالی گیلان از کلیه‌ی اهالی کشور خشن‌تر و کم اطلاع‌ترند.

مازندران یك استان کوهستانی است که در انتهای جنوبی دریای خزر قرار دارد. در سابق گروه قلیلی از ترکها درآن‌جا گرد هم آمده، ایلی را تشکیل دادند که آن را قاجار (پناهندگان) نام گذاردند. این ایل به دنبال وقایع و کیفیاتی تاآن‌جا پیشرفت نمود که پس‌از مدتی که ایرانیها آنها را به چشم افرادی زبون می‌نگریستند عاقبت امر پادشاهانی‌از میان آنها برخاست. آغامحمدخان عمو و سلف فتحعلی‌شاه از افراد این ایل بود. فتحعلی شاه خود در استرآباد مرکزحکومتی این استان تولد یافته است. گرچه در این شهر خبری‌ازنیروی دریایی و کشتی و دریانورد نیست، با این حال تنها بندری درکنار بحر خزر است که می‌توان نام بندر بر آن نهاد. ایرانیها نسبت به دریا نفرت شدیدی دارند.

عراق‌عجم، مرکز پارتهای باستان، استان بزرگی است که تقریبا در مرکز ایران قرار دارد. این استان از زنجان تا یزد منطقه‌ای را به طول قریب دویست فرسنگ و عرض متجاوزاز شصت فرسنگ در بر می‌گیرد. این استان مانند سایر استانها به نواحی بزرگ تقسیم می‌شود و شهرهای مهم آن عبارتند از: اصفهان، تهران، کاشان، قم، ساوه، قزوین، زنجان، همدان، کرمانشاه و ری (Raghes باستان). این استان که سابقا بسیار حاصلخیز بوده، اکنون محصول آن‌بسیاراندك است. یك خشکسالی بسیار شدید موجب گردید که عده‌ی

بسیاری از کشاورزان دهکده‌های خود را ترک نمایند. ویرانه‌های این دهکده‌ها هنوز هم وجود دارند و شاهد عظمت سابق این سرزمین هستند که اکنون به علت خشک شدن نهرهایی که آن‌جا را مشروب می‌کرده، قسمتی از آن به صورت بایر درآمده است. این استان همچنین کویر وسیع نوبنجان (Noubendjan) را که به طول قریب هشتاد فرسنگ و عرض سی فرسنگ می‌باشد در بر می‌گیرد.

فارستان یا فارس بزرگترین استان ایران است، همچنان که زیباترین و زرخیزترین آنها است. حدود این استان از سمت جنوب خلیج فارس است که ۲۵۰ فرسنگ طول آن می‌باشد، یعنی از خوزستان تا کرمان. شهرت این استان براساس نامش است که به تمام کشور داده شده، نیز آب وهوای خوب، آثار باستانی، شهرهایش که در زیبایی شهرت دارند ومردان نامداری که ازآن‌جا برخاسته‌اند. شهرهای عمده‌ی آن عبارتند از شیراز (زادگاه سعدی و حافظ)، جهرم و یزد. در چند فرسنگی شیراز که به راستی می‌توان آن را بهشت روی زمین دانست ویرانه‌های شگفت تخت جمشید (پرسپولیس) قرار دارد.

خوزستان ولرستان دو استان کوچك هستند که همسایه‌ی عراق عرب و فارس و عراق عجم می‌باشند. این دو استان با کردستان ایران و منطقه‌ی کرمانشاه یکجا تیول مادام العمر محمدعلی میرزا فرزند ارشد پادشاه می‌باشند.

کرمان (کارامانی باستان) استان وسیعی است که در انتهای خلیج فارس واقع است. شهرت این استان سابقا به سبب بندر گمبرون بوده، که شاه عباس اول آن را بنا نهاد و درنظر داشت درآن‌جا یك ناوگان نظامی و بحریه‌ی بازرگانی ایجاد نماید. این استان اکنون مرز ایران از سمت خاور می‌باشد. مکران که در جوار کرمان واقع و جزء لا یتجزای آن است امروز به مانند سجستان (سیستان کنونی) و تخارستان و خراسان سر از فرمان شاه پیچیده‌اند. سه منطقه‌ی اول بطور کامل و خراسان فقط بخشی ازآن سربه طغیان گذارده است. شهرهای عمده‌ی کرمان عبارتند از سیرجان، کرملین (Kermelin)، بردسیر، بم، ولاسگرد، هرمز، گمبرون و

لار، شهر اخیر مرکز ایالت کوچك لارستان است که سابقا وضع حکومت ویژه‌ای داشته، ولی اکنون جزیی از کرمان است.

گرچه قدرت شاهی اکنون در قسمتی از خراسان آن هم به طور ضعیف اعمال می‌شود با این‌حال اقتضا دارد گزارشی درباره‌ی وضع این استان داده شود. اهالی این استان با مختصر اختلافی نه‌تنها خصوصیات ایرانیها را واجدند بلکه ادعا دارند که کهن‌ترین و اولین ساکنین این کشور می‌باشند. به‌منظور نمایاندن تصویر صحیحی از وضع این استان وچه‌گونگی تجزیه‌ی آن یادداشتهای دقیق آقای ژوردن (Jourdan) را مورد بحث و بررسی قرار خواهم داد. این یادداشتها را آقای ژوردن از خاطرات جغرافیایی آقای کینر که در دنباله‌ی جلد اول کتابش درباره‌ی ایران درج نموده، برگزیده، ترجمه‌کرده است. لازم به تذکر است که نویسنده‌ی نامبردَه مانند دیگر مولفینی که در پیشگفتار از آنها نام بردم دچار اشتباهاتی شده‌اند، به طوری که سه چهارم آن‌چه در باره‌ی مردم و آداب و رسوم آنان نوشته، دور از صحت و حقیقت است.

او چنین می‌نویسد:

> شاهنشاهی ایران تنهاقسمت باختری خراسان را دربر می‌گیرد (احتمالا نظرش این بوده که بر آن تسلط دارد). با این حال نکاتی چند در باره‌ی این استان معروف بیان خواهم کرد. قدرت پادشاه فقط تا مشهد، نیشابور، ترشیز، طبس و توابع آنها گسترده است درحالی‌که افغانها و بعضی عشایر چادرنشین یاموك و پاتان قسمتهای جنوبی و تاتارهای ازبك و ترکمنها قسمتهای شرقی و شمالی این استان را اشغال کرده‌اند.
>
> سرزمینهای واقع بین مشهد و استرآباد شامل شهرهای منطقه‌ی ابیورد، نسا، دیراو (Dirau) و کالپوك (Calpock) به ایل ترکمن گوکلان که‌دشمن آشتی‌ناپذیر ایل قاجار هستند تعلق دارد. بین مشهد و بیساو (Bissau) منطقه‌ای است که میرکناه

خان بر آن فرمان می‌راند. نامبرده رییس قدرتمند و مستقلی است که چهار هزار خانوار کرد، سه هزار و پانصد ترك و پنج هزار ایرانی تحت فرمان دارد. مرکز فرمانروایی شهر خبوشان (Kabouchan) است که در سیصد فرسنگی مشهد واقع است و دارای استحکامات می‌باشد. دو منطقه‌ی کوشنگ (Coschung) و راغوز (Raghouz) بین شهر اخیر و مرو یکی در قلمرو خان مستقلی واقع است که می‌تواند دوازده هزار مرد جنگی آماده نماید و دیگری در قلمرو لطفعلی‌خان رییس ایل چپرلو است که مردانش شجاعترین و در عین حال مودب ترین مردم خراسان می‌باشند. یکی از برادران حیدرشاه امیر بخارا در شهر مرو که جمعیت آن قریب سه هزار نفر است فرمانروایی می‌کند.

هرات که به سبب بادهای ملایم و زیبایی بناهای بزرگ آن همچنین سیه روزیهایش بسیار مشهور است و نزد شعرا از این جهت که امیرعلی‌شیر مرد بزرگ سیاست و حامی و مروج ادبیات و علوم در این شهر چشم به جهان گشوده، معروفیت دارد بار دیگر از ویرانیهایش سر بلند می‌کند. هرات را می‌توان پرجمعیت ترین شهر خراسان به حساب آورد. بازرگانی گسترده‌اش به آن شایستگی داده که به صفت بندر موصوف شود. جمعیتش که صد هزار نفر برآورد شده، مرکب از پاتانها، یهودیها، هندیها و افغانها می‌باشد که افغانها و پاتانها در اکثریت هستند. هرات قسمتی از نیکبختی و ثروت خود را مدیون فعالیت و صنعت هندیها می‌باشد. این مردم مهربان که شوق زیادی به‌هنر دارند از سیه روزیها درمانده‌اند و از بیدادگریها نالانند. وضع آنان در هرات بهتر است و مورد احترام مردم می‌باشند. حکومت به آنها توجه دارد

و حتی به آنها اختیاراتی هم ارزانی داشته، به خصوص آنها را در اجرای آیین و شعایر مذهبی خود آزاد گذارده است. شهر به امیر کابل تعلق دارد و پسرش حاجی فیروز بر آن فرمان می‌راند. برطبق قراردادها او باید سالانه مبالغی به ایران بپردازد. خراج مزبور تاکنون از روی اضطرار و به دلیل نیافتن فرصت مناسب برای شانه خالی کردن از زیر آن مرتبا پرداخت گردیده است.

ساکنین بلخ که مرکب ازافغانها، ازبکها وتنگوزها می‌باشند نیکبختی کمتری دارند. اخلاق ملایم و رفتار مودب ازبکها که بعضی مواقع زنانه است آنها را از سایرین متمایز می‌کند در حالی‌که تمام بدنهادیهای شرم‌آور که اثرات آن برای جامعه بسیار وخیم وشوم است به تنگوزهاکه مردمان فاسد منحطی هستند اختصاص‌دارد. این اقوام گوناگون که متناوبا به شبانی یا سپاهیگری اشتغال دارند به مقتضای درجه‌ی حرارت و وضع هوا و طبیعت زمین گاهی در زیر چادرها و زمانی در شهرها سکونت می‌گزینند. شهر بلخ نیز به امیر کابل تعلق دارد.

امیران بی‌شماری که مستقل‌ازیك دیگرند و فقط در بعضی مواقع به امید تاراج یا برضد دشمن مشترك باهم متحد می‌شوند سیستان را بین خود تقسیم کرده‌اند. ساکنین سیستان را پاتانها و بلوچها تشکیل می‌دهند. ضمنا یکی از اینان به نام بهرام خان خود را پادشاه سیستان می‌خواند.

آن‌چه دربالا گفته شد درباره‌ی برخی از ولایات کرمان نیز صادق است. در قسمتی از آن طوایف افغانی و بلوچ سکونت دارند که از روسای خود فرمان می‌برند. قسمت دیگر کویر و بقیه در حیطه‌ی فرمانروایی پادشاه ایران می‌باشد. منطقه‌ی مرزی

نرماشیر به رشیدخان تعلق دارد. شهر مهم بم شهر سرحدی کرمان محسوب می‌شود. ایرانیها از موقعی که افغانها راراندند بلوچها را که کمتر از آنها وحشت دارند، به خود نزدیك کرده‌اند. در همین شهر بم بود که لطفعلی خان شاهزاده‌ی دلاور و نگونبخت وآخرین شاهزاده‌ی خاندان زند درواپسین مرحله‌ی عقب نشینی خود در آن‌جا گرفتار و تسلیم رقیب خونخوارش آغامحمدخان گردید. از جمجمه‌ی هواداران و خدمت گزاران با وفای لطفعلی خان در میدانی که این وقایع در آن‌جا رخ داده بود هرمی برپا شده است ـ یادگار شومی در خور قومی که در مدت یك قرن از خون انسانی رفع‌عطش نموده است!

امام مسقط از آشوبهای ایران استفاده نموده، خود را داخل معرکه کرده است. تمام این قسمت خلیج فارس شامل بندرعباس یا گمبرون تا هرمز (که امروزبه صورت تخته سنگ لم‌یزرع و غیر مسکونی درآمده) در تصرف وی می‌باشد.

مکران کلا به بلوچها تعلق دارد. منطقه‌ی سند تحت قدرت مستبدانه و مطلق العنان سه برادر به اسامی میرغلام، میرکریم، و میرمراد از دودمان تول پور که از نژاد بلوچ می‌باشند قرار دارد. ارشد آنها که قدرت بیشتری دارد عنوان حاکم (شاهزاده) را اختیار نموده است و از نظر اقوام همسایه فرمانروای واقعی سند به شمار می‌رود. دو برادر دیگر به اسامی میرطهره و میرزهره بدون آن‌که در ظاهر صاحب مقام والایی باشند در قلمرو خود از مطلق العنانی کامل برخوردارند.

بیشتر ساکنین سند را بلوچها که مسلمان هستند تشکیل می‌دهند. مذهب اسلام با تغییراتی که به سبب خرافات در آن پدید آمده، تحولاتی که زمان، جهالت و پیش‌داوریها در آن به وجود

آورده، با آداب و رسوم آنها مطابقت پیدا کرده است. در ناحیه‌ی سند نیز به مانند هرات هندیها مورد حمایت و احترام هستند. آنها با مسلمانان دارای حقوق متساوی بوده، از تمام امتیازات زندگی شهری بهره‌مندند. هندیها که تعدادشان در سند بالنسبه زیاد است طبقه‌ی بازرگانان و مسلمانان طبقه‌ی سپاهی را تشکیل می‌دهند. نادرشاه این استان را به موجب قرارداد ۱۷۳۹ به امیر کابل واگذار نمود و از آن تاریخ تحت تصرف وی باقی مانده است.

به طوری که مشاهده می‌شود در این یادداشتهای جالب نه‌تنها در باره‌ی خراسان بلکه در باره‌ی کلیه‌ی استانهای همسایه‌ی ایران کنونی که همگی جزء لایتجزای این کشور هستند، بحث شده است. سرکردگان یاغی و غاصبینی که بر آن جا حکومت می‌کنند فقط در دوران جنگ که سپاه ایران در جای دیگر سرگرم نبرد بوده، می‌توانستند اعلام استقلال بنمایند ولی اکنون که دولت از صلح خوبی که آرامشی طولانی را نوید می‌دهد برخوردار است بدون شك به زودی و با استفاده از تمام قوایش یك مشت خان و شاهزاده‌ی زبون را هرچه زودتر نابود خواهد کرد. بی‌کیفر ماندن آنها به دلیل دوری از پایتخت، ضعف پادشاه و به ویژه استفاده از کلیه‌ی قشون در مناطق دیگر بوده است.

ازآن‌جا که ذکر کلیه‌ی پادشاهان که ازازمنه‌ی بسیار دور برتخت سلطنت ایران تکیه زده‌اند ملالت آوراست و ضمنا سودی هم دربر ندارد لذا به نوشتن یادداشت ساده و مختصری از سلسله‌های مختلف که از ابتدای شاهنشاهی ایران تا امروز یکی جانشین دیگری شده است، اکتفا می‌کنم. به این منظور و بدون آن که کلمه به کلمه از کتاب آقای ژوردن (که دو جلد از تالیفات خود راوقف تاریخ ایران باستان نموده است) رونویسی بکنم تنها به‌ذکر مهمترین وقایع می‌پردازم ومانندوی اصالت آنها را هم تضمین نمی‌نمایم. البته این به آن معنی‌نیست که ارزش کارهای آقای ژوردن مورد تردید قرار بگیرد، زیرا که تمام آنها

از روی بهترین نسخه‌های خطی موجود در ایران که تنها وسیله‌ی پرتو افکندن بر رویدادهای گذشته است استنساخ گردیده است. این رویدادهای بسیار شگفت انگیز به صورت افسانه نقل شده، غالبا با آن‌چه مولفین یونانی نوشته‌اند مغایرت دارد. اضافه می‌کنم که مولفین یونانی در باره‌ی آن‌چه مربوط به ایران باستان است به طور سطحی و محدود بحث کرده‌اند، در صورتی‌که می‌بایستی آنها با اندك تفاوتی با تاریخ ایران به اندازه‌ی تاریخ خودشان آشنایی داشته بوده باشند.

آقای ژوردن تاریخ ایران را به دو دوره‌ی باستانی وجدید تقسیم نموده است. منظور وی از دوران باستان تاریخ ایران از ابتدای شاهنشاهی تا ظهور محمد (ص) و دوران جدید پس از ظهور محمد (ص) تا عصر حاضر است. به طوری که او می‌گوید این تقسیم بندی هم‌اکنون در زبان فرانسه وجود دارد، زیراکه فرانسویها به اقوامی‌که تاقرن هفتم میلادی ساکن ایران بوده‌اند نام پارسها را داده‌اند درصورتی‌که آنهایی راکه به‌دین اسلام گرویده، یا اندکی بعد مسلمان شده‌اند، ایرانی می‌نامند.

بحث در باره‌ی تقسیمات مختلفی که آقای ژوردن نموده، علاوه بر آن که از موضوع کتاب خارج است مرا ازهدفی که برای خود تعیین کرده‌ام دور خواهد نمود. از این رو نوشته‌ی خود را با ذکر نخستین سلسله‌ها که به طور قطع اساطیری هستند محدود نموده، تنها در باره‌ی برخی پادشاهان که موجد رویدادهای مهم تاریخی گشته‌اند به اختصار می‌پردازم.

نخستین سلسله‌ی شناخته شده، پیشدادیان هستند. در دوران سلطنت این سلسله همه‌ی رویدادها شگفت آوراست. آقای لانگلس با حوصله‌ی زیاد وارد این پیچ و خم تاریك تاریخ گردیده، اطلاعات موثقی درباره‌ی تاریخ باستانی ایران به‌دست آورده است. به عقیده‌ی وی قبل ازپیشدادیان چندین سلسله‌ی دیگر وجود داشته‌اند و صحت این ادعا را به طور روشن بیان می‌نماید. پس از پیشدادیان سلسله‌ی پادشاهان کیانی به سلطنت رسیدند. داستان رستم نامدار، هرکول ایرانیها، مربوط به این دوره از تاریخ ایران است. داستان مزبور شامل اتفاقات افسانه‌ای و کارهای بزرگ و غول‌آسا در

ردیف داستانهای رولاند خشمناك می‌باشد.

آقای لانگلس می‌نویسد که‌در دوران فرمانروایی اشکانیان و ساسانیان افسانه‌ها پایان می‌پذیرد و رویدادهای واقعی جانشین اوهام گذشته می‌گردد. به عقیده‌ی وی تاریخ مستند ایران از این زمان آغاز می‌شود.

به این دلیل من‌هم ازاین‌جا شروع می‌کنم و به ذکربعضی جزییات که روشنگر حقایقی‌درباره‌ی این قسمت از تاریخ جالب ایران است خواهم پرداخت.

بنابراین، سومین سلسله اشکانیان است که موسس آن شخصی به نام آرشال بوده، که بعدابه‌نام اشك اول معروف شده است. این پادشاه همان کسی‌است که درسال ۲۵۶قبل از میلاد مسیح شاهنشاهی پارت را بنیان نهاد که در مدت چندین قرن شهره‌ی آفاق بود.

این سلسله در مدت چهارصد و هفتاد سال دوران فرمانروواییش فقط توانست تصویری از جنگهای وحشتناك و انقلابها و جنایات نفرت انگیز عرضه بدارد. تحت فرمانروایی این سلسله جنگهای دراز مدت پارتها و رومیها آغاز گردید. شکست کراسوس که باعث نامورکردن پارتها شد کینه‌ی دشمنان مغرور راازنو برانگیخت و بالاخره به نوبه‌ی خود آنها راشکست دادند وسبب اصلی‌نابودی‌اشکانیان درسال ۲۵۵ گردیدند.

همین‌طور، دوران‌سلطنت سلسله‌ی‌ساسانیان‌که جانشین اشکانیان گردید برای رومیها نکبت بار بود. والرین امپراتور روم درارمنستان شکست‌خورد و به‌اسارت شاپور اول درآمد.[1]

در این سلسله شاپوراول و دوم، اردشیر و خسرو ملقب به انوشیروان (عادل) افتخاراتی برای ایران کسب نمودند که همراه با کشتارها، مسموم کردنها و اعمال خشونت آمیز و

---

۱ ــ امپراتور مغلوب مورد بزرگترین تحقیری که به وسیله‌ی نقوش برجسته به نسلهای بعد منتقل شده، قرار گرفته است. این نقوش که تااندازه‌ای خوب حفظ گردیده، روی صخره‌هایی نزدیک شهر شاپور حجاری شده است. روی یکی از آنها امپراتور نگون‌بخت دیده می‌شود که زانو برزمین نهاده، در برابر فاتحش خم شده است. دو دستش به‌هم متصل می‌باشد و به سوی جلو، گویی برای جلب ترحم استغاثه می‌نماید.

نفرت انگیز از هر نوع بود. سرانجام خسروپرویز معروف که به دلیل ولخرجیهای دیوانه‌وار وتجمل‌پرستی وحشتناکش شهرت یافته، با یغماگریهای ننگین تیشه بر ریشه‌ی پایه‌های این امپراتوری زد که بالاخره در زمان پادشاهی یزدگرد سوم به وسیله‌ی محمد (ص) منهدم گردید. لشگریان عرب به هواخواهی محمد (ص) درجنگ معروف نهاوند پیروز شدند. در این جنگ سیصد هزار نفر از طرفین در میدان جنگ کشته شدند و در پی آن تمام ایران تسلیم اعراب گردید. اعراب این واقعه‌ی فراموش نشدنی را فتح‌الفتوح نام گذاردند.

از این پس یعنی با ورود اسلام و حکومت اعراب تاریخ عصر جدید شروع می‌شود. اعراب درمدت زمان کوتاهی سلسله‌ی بسیار قدرتمند ساسانی را که همیشه دشمن رومیها و اغلب بر آنها پیروز بود و حتی در این دوره هم قدرت بسیار داشت، نابود کردند. در زیر این یوغ جدید همانند ادوار گذشته شاهد رویدادهای بزرگ و سفاکیهای عظیم هستیم.

پس از جدا شدن مذهب شیعه از سنی، جنگهای داخلی بروز کرد و سرانجام از مسلمانها دو ملت متمایز به وجود آمد که کینه‌ی متقابل آنها ... تا حال حاضر رو به فزونی بوده است وهیچ حادثه‌ای نتوانسته است آن را فرو بنشاند[۲].

پس‌از سلسله‌ی کم‌دوام بنی‌امیه، عباسیان جانشین آنها می‌شوند که به نوبه‌ی خود مقهورسلجوقیها می‌گردند. سلجوقیها نیز بعدا به وسیله‌ی خوارزمشاهیان رانده شدند و سلسله‌ی اخیر هم به وسیله‌ی ایلخانیان منقرض گشت. در دوران یك قرن فرمانروایی ایلخانیان رویدادهای مهمی رخ داد که در بین آنها می‌توان اضمحلال خلافت را ذکر نمود که از مدتها پیش تنها یك مقام افتخاری و بدون هیچ‌گونه قدرت واقعی بود.

سرانجام سلسله‌ی تیموریان برروی کارآمد که اولین‌پادشاه آن تیمورلنگ بود که به غلط تامرلان نامیده شده است. غولی که

---

۲ – روزی استخوان ران یکی از افسران شیعه‌ی زیردست من شکست. به جراح دستور دادم او را درمان کند. یارانش گفتند "چه‌گونه‌چنین چیزی ممکن است، او یک سنی است!"

برای سیه روزی بشر به‌دنیا آمده ، اسمش فقط به‌دلیل‌وحشتی که‌در دوران‌حکومت او حکمفرما بود، به‌نسلهای بعد منتقل‌گردیده است. پس از مرگ وی پسرانش امپراتوری اورا تجزیه کردند و در بین آنها دودستگی ظاهر شد. دو گروه نگونبخت که مدتها به نام سیاه‌گوسفندان و سفیدگوسفندان شناخته شدند (گوسفند سیاه و سفید نشان بیرقهای آنها بود) ، به میزان فوق‌العاده‌ای باعث وخامت وضع ایران و تضعیف آن شدند به طوری که سلسله‌ی تیموریان به طور نامحسوسی خاموش شد و جای خود را به صفویه داد. شاه‌عباس اول با آن‌همه شان و شوکت از این سلسله است.

این پادشاه هنگام جلوس بر اریکه‌ی سلطنت کشور را در شرف قطعه قطعه شدن دید زیراقسمت اعظم آن‌تحت استیلای ترکها ، ازبکها و کردها بود. هر سال از دوران سلطنت شاه‌عباس با موفقیتهای بزرگ همراه بود. او کرمان ، فارس ، گیلان ، مازندران و چندین استان یاغی را مطیع‌خود ساخت. همچنین‌گرجستان ، کردستان وارمنستان را به تصرف درآورد و ساکنین ارمنستان رابه مرکزایران درجلفا که‌درحومه‌ی اصفهان واقع است کوچ داد و درنتیجه آن را به بیابانی تبدیل نمود. شاه‌عباس جزیره‌ی هرمز را از وجود پرتغالیها پاک کرد. قندهار را خراج‌گزار ایران نمود و سرانجام بغداد و قسمت بزرگی از عراق‌عرب را از ترکها گرفت. در داخل کشور هنر را تشویق نمود. از هنرمندان خارجی استقبال کرد و با صرف هزینه‌ی گزاف هنرمندان از هر طبقه و حرفه را به ایران آورد. در تمام ایران به ساختن مسجدها، کاروانسراها ، بازارها و جاده‌ها همت گماشت. فرستادگان دربارهای معظم اروپارا که به حق به او لقب کبیر دادند پذیرفت. در برابر لقب کبیر می‌توان به همان اندازه و به درستی به او لقب بیدادگر داد زیرا این پادشاه درعین ملایمت و گذشت ، خویی بی‌رحم ، بدگمان و کینه جو داشت. جانشینان وی به جای تقلید از او با ضعف و بی‌کفایتی و لاقیدی که داشتند آن‌چه را که این مرد بزرگ برای عظمت کشورش به دست آورده بود به هدر دادند. درباریان و بزرگان که درتجمل وناشایستگی و بیکارگی غوطه‌ور

بودند هردم ویرانی بنای بزرگی را که شاه عباس بنیان‌نهاده بود به چشم می‌دیدند بدون آن‌که سعی کنند ازاین بی‌قیدی خانمان برانداز که سرانجام اثرات آن دامنگیرشاه سلطان‌حسین ضعیف و نگونبخت شد خود را رها کنند.

این پادشاه ضعیف النفس ومسامحه‌کار که اسیر لذات و بازیچه‌ی دست وزیرانش بود هنگامی خطر را احساس کرد که دیگر وقتی برای چاره جویی باقی نمانده بود. برای وزیران، عدالتخانه و سایر مشاغل دولتی وسیله‌ای برای سود اگریهای نفرت انگیز شده بود. در چنین احوالی پایه‌ی دلاوریها سست یا منهدم و افکار عمومی به کلی خاموش شده بود. ملت بی‌تفاوت پیش‌بینی نمی‌کرد روزی فراخواهد رسید که بدبختیها بیش از آن‌چه از مدتها قبل دامنگیرش شده است، فزونی یابد. در چنین موقعیتی ملت فقط می‌توانست وسیله‌ای برای نگاه داری پایه‌های لرزان اریکه‌ی سلطنت باشد که سرانجام با ظهور مشتی راهزن به رهبری میرمحمود افغان فرو ریخت. میرمحمود پسر میرویس معروف رییس افاغنه بود. محمود راه تاج و تخت را با پوشاندن آن از نعشها برای خود هموار کرد [3] ولی ستمگریهایش باعث سقوط وی گردید. او توسط یکی از اتباعش به نام اشرف به قتل رسید. شخص اخیر که ازلحاظ جنایتکاری دست کمی از محمود نداشت به نوبه‌ی خود مزد عادلانه‌ی تمام جنایاتش را در زیر دشنه‌ی یکی از همدستان جنایاتش دریافت نمود.

طهماسب میرزا پسر ارشد شاه سلطان حسین که موفق شده بود از اصفهان بگریزد بیهوده به دنبال هوا خواهانی می‌گشت زیرا دلها همه سرد وبی‌تفاوت شده بودند. روسها و ترکها درآن زمان ولایاتی را که در دسترسشان قرار داشت از ایران منتزع و به تصرف خود درآورده بودند و طهماسب که

۳ــ در لحظه‌ای از خشم محمود با دست‌خود فرزندان‌شاه سلطان حسین و چندتن از شاهزادگان خاندان این شاه تیره روز را به هلاکت رساند. شاه سلطان حسین هم که می‌خواست در این بین‌کوچکترین فرزندش را نجات دهد زخم برداشت. او سپس بزرگان دربار را به ضیافتی دعوت نمود و در آن‌جا به‌اشاره‌ی وی همگی را بدون استثنا بی‌رحمانه گردن زدند.

مجبور بود از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر فرار بنماید حتی‌ازجانب اتباع‌خودش هم احساس امنیت نمی‌کرد·ولی تاریخ شهادت خواهد داد که او به‌دلیل ضعف وبی‌رحمیهایش سزاوارچنین سیه روزیهایی بوده است·وی به نامردی تنها برادرش راکه‌از قتل عام محمودرسته بود، هنگامی که در اصفهان به اوپیوست، به هلاکت رسانیدو چون خاطرش‌ازاین سفاکی‌ارضانمی‌گردید، خواهان‌آن شد که گواه شکنجه دادن وی نیز باشد·

در چنین اوضاع‌و احوالی مرد حادثه جویی به نام نادر از ایل افشارکه سرشار از دلاوری و کارآمدی بود در صحنه‌ی این نمایش اندوهناك ظاهر شد·نادرکه درابتدا سردسته‌ی راهزنان بود به جهت شهامت وپیروزیهای برجسته‌اش‌سرانجام موفق به تصرف تاج و تخت ایران گردید و در طول دوران فرمانروایی این کشور را با رخشندگی نوینی آراست ولی بی‌رحمیهایش‌باعث گردید که به وضع‌فجیعی سرنگون شود · نادرکه اولین عملیاتش محدود به راهزنی وغارت اهالی خراسان بود ، به زودی خود را سردسته‌ی سه چهار هزار مرد که تشنه‌ی راهزنی بودند یافت·در این دوره بود که‌نادر خدماتش را به شاه طهماسب‌عرضه داشت‌که با حق شناسی مورد پذیرش وی قرار گرفت·شاه طهماسب تمام گناهانی را که درسابق‌ازنادرسر زده بود براو بخشود·تعداد سپاهیان‌نادر هر روز زیادتر می‌شد و به زودی توانایی این را درخود دید که به افغانها حمله ور شده ، آنها را یکسره از ایران براند و درنتیجه طهماسب برای مدت کوتاهی فرمانروای قسمت بزرگی از ایران و اصفهان گردید ·وی با شکوه و جلال در پیشاپیش نادرکه مردم به او نام طهماسبقلی‌خان داده بودند وارد اصفهان گردید ·نادر به زودی نقاب از برنامه‌های جاه طلبانه‌اش برداشت وبه بهانه‌های بیجا و سوء استفاده از قدرت‌خود شاه را تبعید نمود و پسرش را که در سنین کودکی بود به صورت ظاهر به مقام سلطنت رساند·اما پس از مرگ این بچه ، که پنج سال بعد روی داد ، عذر قابل قبولی برای به دست‌آوردن تاج و تخت‌به دست نادر افتاد و از این رو درتاریخ ۱۵ژانویه‌ی ۱۷۳۵ در دشت مغان در حضور

بزرگان ، که به منظور تعیین جانشین جهت کودك درگذشته دعوت شده بودند، خودرا رسما پادشاه ایران اعلام کرد.

اقدامات اولیه‌ی نادر بسیار درخشان و افتخارآمیز بود. او خانهای یاغی را مجازات کرد و ترکها را چندین بار با شکستهای فاحش تحقیر نمود. هند را در سال ۱۷۳۸ فتح کرد و از دهلی پایتخت هند (که در آن‌جا بیش‌از صد هزار تن را به قتل رسانید) طلا و جواهراتی به ارزش صد میلیون لیره‌ی انگلیسی به غنیمت آورد. از این تاریخ به بعد لئامت و حرص و ولعش حد و مرزی نمی‌شناخت و هرروز فزونی می‌گرفت. مرگی بس وحشتناك درکمین کسانی بود که دارای مال و منال بسیار بودند. بدگمانی او راتحلیل می‌برد و عذاب و اضطراب روانی دایما سوءظنش را تشدید می‌نمود. سرانجام پس از هزاران عمل نفرت انگیز که قلم از ذکرش شرمسار است، برای این که سفاکیش را به اوج برساند به طوری که تاریخ نویسش می‌گوید بر آن شد که به وسیله‌ی اعراب وتاتارهایی که قسمتی از قشونش را تشکیل می‌دادند کلیه‌ی سربازان ایرانی را که درخدمتش بودند قتل عام کند. در این موقع سه تن ازافسران نگهبان شبانه وارد چادر نادر شدند، سر او را از تن جدا نمودند [۴] و بر سر نیزه‌ی بلندی قراردادند. این عمل علامت نوعی آشتی احساسات بشردوستانه بودکه از مدتها پیش در نتیجه‌ی بیدادگریهای نادر درتمام دلها خفه یافلج شده بود.

هیچ‌کس گمان نمی‌برد که این واقعه که می‌بایستی پایان بخش دردهای کشور باشد راه‌گستر مشقتهای بزرگتری گردد چه قتل نادر مقدمه‌ای برای شروع جنگهای داخلی بود که تا جلوس پادشاه کنونی ادامه پیدا کرد وسبب ویرانی کشور گردید. در این دوره ،ایران‌از هر جهت ضعیف و ناتوان شده بود. دسته‌های گردنکشان درهر نقطه‌ی کشور پراکنده شده بودند وبه راهزنیهای وحشتناك‌دست می‌زدند. هرکاروانسرایی که قابلیت دفاع داشت تحت سلطه‌ی یك یا چندین دسته درآمده بودکه‌از غارت مال‌مردم امرارمعاش‌می‌نمودند. خزانه‌ی

---

۴ – این واقعه در ۲۳ مه ۱۷۴۷ روی داد .

دولت تاراج شده بود. تخت وتاج سلطنت مورد نزاع مدعیان بی‌شماری قرارگرفته بود که این سرزمین مصیبت زده را به صورت صحنه‌ی جنگهای داخلی درآورده بودند. آدمکشی و جنایات گوناگون تصویری ازوضع ایران را در این دوره نشان می‌دهد. در این موقعیت هرکس که می‌توانست دست به چپاول می‌زد و از زیان رساندن به غیر فروگذار نمی‌کرد. اهالی نیز ترجیح می‌دادند برای فرار از این صحنه‌های وحشت انگیز خود را در معرض گرسنگی دهشتزا قرار دهند و همچنین به جای تحمل بی‌نظمی لگام گسیخته‌ی سربازان بی‌رحم که تنها برای خون و چپاول زنده بودند، خانه‌ی خود را ترک نمایند. سرانجام تخت سلطنت ایران پس از آن که شاهد و بهانه‌ی جنایات بسیار نفرت انگیز (که مدعیان هریك به نوبه دست خود را به‌آن آلوده می‌نمودند) گردید با ظهور کریم خان پرتوی ازنیکبختی برآن افکنده شد. خوشبختانه کریم خان خود را درعداد مدعیان قرار داده بود.

کریم خان مردی از ایل زند که اصلش کرد [5] و زمانی هم همرزم نادر بوده، با ظاهر موقر و قدرت طبع و شجاعت جبلی قلوب سپاهیان را به تسخیر درآورد. وی با اعتدال وبردباری در مدت سی سال که تاج و تخت ایران را با اسم ساده و بی‌تجمل وکیل (وکیل الرعایا) در اختیار داشت در برابر طوفانها ایستادگی نمود. او کوشش داشت تا آن‌جا که اوضاع و احوال اجازه دهد زخمهای بسیار ژرفی که این کشور نگونبخت را مصیبتزده کرده بود، التیام بخشد [6].

با مرگ کریم خان ایران باردیگر دستخوش هرج و مرج و جنگهای داخلی گردید. عده‌ی زیادی مدعی تاج وتخت شدند

---

۵ ــ ظاهرا اروپاییها کلیه‌ی طوایف و عشایر غرب ایران را کرد می‌خوانده‌اند والا پوشیده نیست که کریم خان لر بوده است نه کرد. ــ م.

۶ ــ کریم خان به‌طوری که خواهید دید دارای قدرتی پهلوانی بود. در شمشیرزدن مهارت بسیار و در برابر مخاطرات حضورذهن بسیار داشت. پس از یک شکست که تمام افرادش کشته، اسیر یا پراکنده شده بودند برای نجات خود به‌تنهایی درحال فرار بود که به‌وسیله‌ی سه مرد که اسبهایی به راهواری مرکب او داشتند مورد تعقیب قرارگرفت و چیزی نمانده بود که به او برسند. او یکی از بازوبندهای مرصع به الماس خود را فورا بازکرد، سپس دومی و بالاخره دشنه‌ی مرصع خود را بر زمین انداخت. همان‌طور که پیش بینی نموده‌بود مردانی

ویك دیگررا به قتل‌رساندند تا این‌که یکی‌ازآنها که آغامحمدخان عموی پادشاه کنونی باشد موفق گردید که همگی رااز میان بردارد و فرمانروای تمام ایران بشود. کریم خان برای این‌که داعیه‌ی سلطنت را از او سلب نماید وی راخواجه نموده بود اما رویدادهای بعدی نشان‌دادکه این تدبیر تاچه حد بی‌فایده بوده است. درواقع تعداد قلیلی ازپادشاهان به اندازه‌ی او دارای جرات و شهامت بوده‌اند. آغا محمدخان به سبب علاقه‌ی بی‌اندازه‌ای که به جنگ داشت و مغرور از کسب چند موفقیت بر آن شد که دست به عملیاتی بزند که از توانایی‌او خارج بود. این امر موجب نارضایتی زیردستانش‌گردید. بزرگان نه‌تنها به قدرت و نبوغ او رشك می‌بردند بلکه ازخشونتهایش هم خسته شده بودند ، از این رو، با یك دیگر دسیسه کردند و موجبات قتل اورا فراهم آوردند. آغامحمدخان درتاریخ ۱۴ مه ۱۷۹۷ زیردشنه‌ی یکی‌از خدمتکاران خودکه توسط صادق‌خان تطمیع شده بود نفس آخر را کشید .

در این موقع یك بار دیگر سه مدعی تاج و تخت بین خود به نزاع پرداختند ولی فتحعلی‌شاه که نیکبخت تر ویا ماهرتر از دیگران بود سرانجام رقیبان خود را رام کرد و به اتفاق‌آرا رسما پادشاه ایران اعلام گردید .

فتحعلی شاه اینك با شکوه تمام بر ایران که صلح اخیر آرامش طولانی و پایدار را برایش تامین نموده است سلطنت می‌کند. شیوه‌ی فرمانروواییش مورد دلخواه ملت است و صفات نیکش وی را محبوب رعایای خود نموده است. انسانیت وخلق و خوی ملایم و مهربانش موجب شده که تمام نقاط ضعفش را ببخشند و قلب نیکش را ستایش بنمایند .

چون درنظردارم بعدا زندگی‌خصوصی، عادات و به طور کلی‌هرآن‌چه را که به این پادشاه مربوط می‌شود بشناسانم ، یك بخش‌از این کتاب را به‌او و خانواده‌اش‌اختصاص‌خواهم داد.

که او را تعقیب می‌کردند از اسب پیاده شدند که غنیمت خودرا بردارند . وی فورا برق‌آسا به‌سوی آنهابرگشت و با حمله به یکایک آنان هرسه را از پای درآورد . این ماجرا که تقریبا در دوران معاصر اتفاق افتاده ، تاریخ جنگهای هوراس (Horace) را که برای روم سرنوشت‌ساز بود باورکردنی می‌نماید .

کتاب یکم

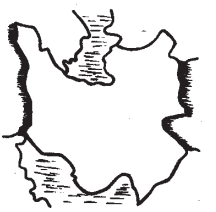

۱

اطلاعاتی در باره‌ی وضع فعلی ایران و نظری به صلح اخیر[۱]

به طوری که قبلا گفتیم ایران در نتیجه‌ی جنگهای داخلی که قریب یك قرن از آغاز آن می‌گذشت ناتوان گردیده بود و نمی‌توانست یك باره از سقوطی که سبب آن ادامه‌ی سیه روزیها بود سر بلند کند. پس از مرگ آغامحمدخان و پایان یافتن اختلافات داخلی برادرزاده‌اش باباخان (پادشاه کنونی) بر تخت نشست.

باباخان پس‌از آن که چندتن از رقبای ضعیف خود را با اندك کوششی مغلوب کرد و از بین برد به نام فتحعلی شاه برتخت نشست و برای اطمینان بیشتر برادر تنی خود را کور کرد تا هر نوع رقابت را از میان برداشته باشد[۲].

در این دوره، چنان‌چه شهرزیبای شیرازو چند شهرد یگر فارس و عراق عجم را مستثنا کنیم، سراسر ایران از ویرانه‌ها و جلگه‌های وسیع لم یزرع پوشیده شده بود. مصایب جنگ و تاراج اموال مردم همان جمعیت کمی را هم که باقی مانده بود ازآباد

---

۱ ــ مراد عهدنامه‌ی گلستان می‌باشد. ــ م.

۲ ــ تا زمانی که مادر این دو شاهزاده زنده بود با نفوذ و تسلطی‌که بر روان پادشاه داشت برادر سیه‌روزش را از پیش‌آمدن چنین فاجعه‌ای حفظ می‌کرد ولی به محض درگذشت مادر، فتحعلی‌شاه فرمان داد تا میله‌ی آهن گداخته بر چشم برادر بکشند. هنگامی که این حکم را به شاهزاده اعلام نمودند او فقط این کلمات را بر زبان راند: "اوه مادرم!" از این‌رو می‌توان پنداشت که مادرش که بیم چنین خطری را احساس کرده بود از شاه قول گرفته بود که برادرش را از دید محروم نکند.

کردن زمینهای خود ناتوان کرده بود. این وضع اسف بار هنوز هم ادامه دارد و قرنها لازم است که ایران دوباره از رونق خیره کننده‌ی دوره‌ی صفویه برخوردار شود.

باتوجه به قریحه‌ی آشکار نیکوکاری پادشاه جدید به نظر می‌آمد که او با شتاب به زخمهایی که هنوز از آن خون می‌چکد و بلایایی که بر سر ملتش فرود آمده، التیام خواهد بخشید اما جریان امور صورت دیگری پیدا کرد و پادشاه نه‌تنها به جبران بدیهایی که اسلافش از روی جاه‌طلبی و سنگدلی مرتکب شده بودند نپرداخت بلکه به سبب دنایت و عشق مفرطش به‌طلا این بدیها را تشدید نمود. با این حال پادشاه فرمانهایی مبنی بر دوباره سازی شهرها و دهکده‌ها و همچنین بهبود بخشیدن به وضع کشاورزی صادر نمود، ولی چون این فرامین در مواردی همراه با کمکهای لازم پولی نبود بی‌نتیجه ماند و یا نتایج بسیار اندکی به بار آورد.

از سوی دیگر ادامه‌ی جنگ با روسیه فداکاریهای تازه‌ای را از نظر انسانی و پولی ایجاب می‌نمود و چنان‌چه صلح اخیر که سخاوتمندانه به او ارزانی شد و دور از انتظار بود وی را تقریبا به‌طور معجزه‌آسا[۳] نرهانده بود، شکست ایران غیرقابل اجتناب بود زیرا هیچ جای شك نیست که اگر کمی قبل از انعقاد صلح آقای ژنرال کوتلوروسکی(Kotlorowski) فرمانده قوایی که در جبهه‌ی بحر خزر عمل می‌کرد آن‌چنان به طور

۳ــ جنگ هیچگاه به این شدت پادشاه را در مخاطره‌ای که پس از تسخیر دوباره‌ی گندان توسط روسها صورت گرفت قرار نداده بود. یك ستون نیرومند به‌سوی اردبیل در حرکت بود که از آن‌جا به آسانی می‌توانست تهران را فتح کند درحالی‌که دوستون دیگر که یکی ایروان و دیگری تبریز را تهدید می‌کردند ولیعهد را مجبور نموده بود که تمام توجه خود را به این‌سو معطوف دارد تا بتواند از استان آذربایجان و تبریز که کلید آن محسوب می‌شود حرکت نماید. قشون ایران پس از جنگ اصلاندوز شدیدا روحیه‌ی خود را باخته، از تعداد آن کاسته شده بود. کلیه‌ی وسایل و تجهیزات آتشبار ازدست‌رفته، اکثر توپچیها یا کشته شده و یا درحال فرار بودند. از فوج پیاده نظام هم چیزی باقی نمانده بود. در چنین موقعیتی ولیعهد هم از آشفتگی اوضاع حیرتزده شده بود. حال می‌توان تصور کرد که اگر موفقیتها دنبال شده بود نتیجه‌ی آن چه می‌توانست بوده باشد.

هولناك مجروح نشده بود[۴] ، توانسته بود حرکت خود را که با سه ستون به سوی ایروان ، نخجوان و اردبیل آغاز نموده بود ادامه دهد، می‌توانست به تهران که امروز پایتخت کشور است برسد و حتی از آن هم بگذرد، قبل از آن که مجالی برای مشاوره در باره‌ی تصمیمی که در این موقعیت باید گرفته می‌شد پیدا شود و به خصوص قبل از آن‌که بتوانند صد یک خزانه‌ی عظیمی را که در تهران گرد آورده شده بود خارج نمایند.

چنان چه جنگ ادامه می‌یافت فرمانده قوای روسی می‌توانست بدوا دو شهر ایروان و نخجوان را که تصرف آن بسیار حایز اهمیت بود، تسخیر نماید و سرحدات ایران و روسیه را بر خط مرزی آریاچای[۵] که به وسیله‌ی طبیعت ترسیم گردیده است، مستقر سازد. ولی کیفیاتی که بحث در باره‌ی آن‌را صلاح نمی‌دانم موجب شد که سفیر انگلیس (که آن وقت در ایران بود) در این موقعیت میانجیگری بنماید. بهترین چیزی که به نظر سفیر رسید این بود که در مذاکرات حفظ وضع موجود را خواستار گردد. البته حفظ وضع موجود برای منافع امپراتور روس بسیار زیان آور بود زیرا که قسمت اعظم منطقه‌ی زرخیز و زیبای آران را که در ساحل چپ ارس واقع است در مالکیت ایران باقی می‌گذاشت. این منطقه دماغه‌ای را تشکیل می‌دهد که تا سرحدات مشترك گرجستان ادامه دارد و از طریق همین راه ارتباطی ایرانیها می‌توانند به آسانی به ماموریتهای تجسسی احتمالی مبادرت ورزند و چون این منطقه دارای تنگه‌های متعددی می‌باشد حفظ آن در برابر این‌گونه قشونکشیها بسیار

---

۴ ــ در یورش به قلعه‌ی کندان سه گلوله به او اصابت کرد که یکی از آنها آرواره‌ی پایین وی را خرد کرد ولی این امر مانع از آن نشدکه عملیاتش را ادامه دهد و قرین کامیابی گردد .

۵ ــ این خط بهترین سرحدی است که روسیه در این منطقه می‌تواند داشته باشد و چون شامل قسمت بزرگی از طول ارس می‌باشد چنان‌چه در کرانه‌های این رود استحکاماتی بسازند و سنگرهایی در هم با قلعه‌هایی به فاصله‌ی پنج یا شش فرسنگ ازیک‌دیگر درنقاط مرتفع بنا نمایند دیگر از فرار نظامیان ، قاچاق و بالاخره تجسسات نظامی ایرانیها بیمی نخواهد بود . گرچه این‌گونه تجسسات از لحاظ نظامی اهمیت کمی دارد ،ولی برای کشورتولید دردسرمی‌کند .

مشکل است[۶].

درحقیقت ایرانیها در این دوره لزوم پایان دادن قطعی به جنگی را که به اشکال می‌توانستند ادامه دهند احساس می‌کردند. نبردهای قبلی به ویژه عملیات جنگی اصلاندوز و فتح دوباره‌ی لنکران از جانب روسها تقریبا باعث اضمحلال کلیه‌ی قوای نظامی ایران گردیده بود. تقریبا تمام توپخانه‌ی آنها که تحت فرماندهی یك افسر انگلیسی قرار داشت و همچنین کلیه‌ی مهمات و ذخایر اردوی ولیعهد به دست روسها افتاده بود به‌طوری که حتی یك چادر و یك شتر هم از آن میان نجات نیافت.

چنان‌چه موضوع این کتاب مرا نسبت به آن‌چه مربوط به سیاست است تا حد زیادی محدود نمی‌کرد می‌توانستم خیلی چیزها درباره‌ی اقدامات پنهانی وحتی خارق‌العاده‌ی سفیر انگلیس در این موقعیت بنویسم ولی چون این موضوع با هدف این کتاب مباینت دارد لذا اجمالا و به طور سطحی فقط نظری بر نتایج سیاست مزبور می‌اندازم و می‌گذرم. این صلح گرچه به نظر می‌آید که با سیاست تغییرناپذیر انگلیس مغایرت داشته باشد، به طور کامل ساخته و پرداخته‌ی سفیر انگلیس بود. به طوری که می‌دانیم سیاست دولت انگلیس در این منطقه‌ی آسیا همیشه مبتنی بر این بوده و هست که روسها را به دست ایرانیها و متقابلا تضعیف نمایند به طوری که هیچ‌کدام قادر نباشند خواه جداگانه و خواه متفقا نسبت به مستملکاتشان در هند که مجاور ایران است اقدامی به عمل بیاورند.

با این‌همه درحالی که سفیرانگلیس مشغول این‌اقدامات بود کوشش می‌کرد تا به هر وسیله جلو نفوذ روسها را در

---

۶ ــ من کاملا مطمئنم که ایرانیها انتظار داشتند روسها منطقه‌ی ایروان‌را از آنها بخواهند. آنها شاید این خواست را بر واگذاری طوالش ترجیح می‌دادند زیرا دردست داشتن طوالش جای پایی است بر ساحل ارس به‌طوری‌که در موقع مقتضی می‌توان از این راه تمام گیلان و حتی مازندران یعنی تمام کرانه های غربی و جنوب بحر خزررا به‌سهولت تسخیر نمود.

دولت ایران بگیرد و از این رو خواهان آن گردید که در اولین شرط پیمان متارکه قید شود که امپراتور روسیه حق نداشته باشد سفیری به دربار ایران بفرستد و فقط بتواند یك کنسول ساده برای حفظ روابط بازرگانی فیمابین اعزام دارد. شخص اخیر که فاقد هرگونه قدرت سیاسی خواهد بود محل اقامتش باید در استرآباد باشد و به هیچ دلیل و بهانه نتواند در دربار شاه حضور یابد.

به سهولت می‌توان دریافت که این یادداشت مهمل و مضحك بدون جواب ماند زیرا سفیری که آن را تهیه و انشا کرده بود نتوانست دلیل قابل قبولی برای پذیرش آن ارائه دهد. اما این یادداشت آشکارا نشان داد سفیر که با آشتی دادن دو کشور از حدود اختیاراتش تجاوز نموده بود از ترس این‌که مبادا نتیجه‌ی این اقدام برای دولت متبوعش زیان‌آور باشد به تکاپو افتاده است و می‌خواهد بدین وسیله از خطر بسیار واقعی عقد اتحاد بین دو دولت جلوگیری نماید زیرا در صورت اتحاد، وقوع جنگ آنها را قادر می‌نمود که به سهولت ضربه‌ای وخیم وکاری بر پیکر انگلیس وارد آورند و در مدت زمان کوتاهی هند را بگیرند، بدون آن که انگلیس هیچ‌گونه وسیله‌ای برای مقابله در اختیار داشته باشد.

بنابراین پادشاه ایران برای به دست آوردن صلحی که خواستار بود (برخلاف میل و تصمیم آشکار ولیعهد) مجبورشد که بادکوبه، دربند، قراداغ، شیروان، گیلان و طالش را به مالکیت مطلق اعلی‌حضرت امپراتور روسیه واگذار نماید و بدین ترتیب قسمت اعظم کرانه‌ی باختری بحر خزر را از دست بدهد. علاوه بر این از کلیه‌ی ادعاهایش در مورد گرجستان صرف نظر کند. در گرجستان یاغیها که در داغستان پناه گرفته بودند تا آن زمان از کمکهای عباس‌میرزا برخوردار بودند. در مقابل ایران در پی این صلح منطقه‌ی مهم ایروان را حفظ می‌کرد و این مایه‌ی خوشوقتی آنان بود زیرا دلایل بسیاری وجود داشت که خان ایروان قصد دارد در صورت ادامه‌ی جنگ حکومت مستقلی تحت حمایت روسیه تشکیل بدهد، همان‌گونه که خان

طالش از چندین سال پیش مرتکب چنین کاری شده بود [۷]. ایران ضمنا یك قسمت از این ایالت زیبا را که وابسته به‌ایروان است و بر روی کرانه‌ی چپ ارس باریکه‌ای بین ارمنستان ترکیه و قراداغ را تشکیل می‌دهد، حفظ می‌کرد. چنان‌چه این منطقه به گرجستان واگذار می‌گردید ایالت مزبور سرحد مناسبی با ایروان و شیروان درامتداد ارس تا مسیر آریاچای از یك سو و از سوی دیگر تا سلسله جبال زاگروس بین پاشانشینهای قارص و بایزید پیدا می‌کرد.

از طرف دیگر ایرانیها که در بحبوحه‌ی جنگ طریقه‌ی سازمان‌دادن به سبك اروپایی‌را آغازنموده، افواج باانضباطی از تمام رسته‌ها تشکیل داده بودند از این که به چنین جنگ نابرابر پایان داده شود، ناراضی نبودند. این نه ازآن جهت بود که به نقطه‌ی تکامل برسند بلکه لااقل تاحدی توانایی این را پیدا کنندکه دربرابر سپاهیان روس باشرایط بهتری ظاهر شوند. اخیرا روسها اعتراف کرده‌اندکه با کمال شگفتی گاهی اوقات با مقاومتهای سرسختانه‌ای رو به رو شده‌اند که به آن عادت نداشته‌اند و چنان‌چه به ایرانیها که نسبت به حرفه‌ی سربازی ذوق سرشاری دارند مجال داده شود به خیلی بیش ازاینها نایل‌خواهند شد. آنها آماده‌اندکه عزیزترین چیزهای خودرا در این راه فدا کنند. آنها برخلاف ترکها که از نوآوری

---

۷ ــ حسین‌خان بدون آن‌که خود را مستقل اعلام نماید همانند آن عمل می‌کند. او تمام عواید را برای خود نگاه می‌دارد. یک نیمه‌گردان آتشبار که با اسب کشیده می‌شود، سه گردان منظم با انضباط‌که به سبک اروپایی ملبس هستند، به‌اضافه‌ی یک سوارنظام چریک با افراد کثیر که به او بسیار وفادار هستند تحت فرمان دارد.
در ماه دسامبر ۱۸۱۳ شاهزاده ولیعهد که به خوی آمده بود، به حسین‌خان دستور داد که به او ملحق شود و به تنهایی حضوریابد. البته حسین‌خان اطاعت امر کرد، اما به‌جای آن‌که تنها بیاید قسمت اعظم سوارنظامش را برای حراست خود همراه آورد. او در خارج شهر اردو زد و هنگامی‌که در برابر شاهزاده ظاهر شد، بین ششصدنفر از شجاع‌ترین محافظینش احاطه شده بود. این احتیاطات مانع توقیف او گردید که قصد آن‌را داشتند. تصور می کنم که حسین‌خان را قبلا از این موضوع واقف نموده بودند. در مراجعتش او را نزدیک ایروان ملاقات نمودم. به من گفت "اعتراف کنید که با آمدن چنین همراهان خوبی عده‌ی زیادی را غافلگیر نمودم".

نظامی به طور مضحکی دوری می‌جویند ادراك خوبی دارند و با درنظر گرفتن موقعیت خطرناك کشورشان ضرورت این نوآوریها را احساس می‌نمایند و از این رو موفقیتهای بیشتری در انتظارشان می‌باشد ۰آنها تحت رهبری شاهزاده عباس میرزا که چشم امید همه به او دوخته است با حرارت و شوق غیرقابل توصیفی تن به‌این کارمی‌دهند۰این شاهزاده‌ی جوان که غرق افکار اصلاح طلبانه است فقط در میان اردو احساس خوشبختی می‌نماید۰او در حالی که از طرف رسته‌های مختلف قشون احاطه شده است، از فرماندهی کردن لذت می‌برد و از هر چیزی برای آگاه کردن خود بهره می‌گیرد ۰او چنان تشنه‌ی آموختن است که دستور داده کتابهای مهم نظامی‌راکه به او توصیه شده است ترجمه نمایند و خود تقریبا تمام آنها را به خاطر سپرده است۰عباس‌میرزا مردی است قانع ومیانه رو ورفتارش بازیردستان ،تاآن‌جا که مقامش اجازه می‌دهد ، دوستانه و نزدآنهااز محبوبیت خاصی‌برخوردار است۰با این خصوصیات باکوشش‌کمتری می‌تواند سپاهیانش‌راوادار نماید که مطابق‌دستورهایش عمل‌کنندواوامر اورابه‌درستی اجرانمایند ۰

علاوه بر این برای ایرانیها لازم بود در این دوران زرادخانه‌های خود را که به کلی خالی شده بود انباشته نمایند ۰توپ ریزی و به ویژه وارد نمودن مهمات از هند از ضروریات حتمی بود۰این مواد را تا آن تاریخ انگلیسیهابه‌قیمت گزاف و همسنگ طلا به ایران می‌فروختند ۰خواه بنا به علل سیاسی یا مقتضیات دیگر انگلیسیها این مواد را همیشه فقط به تعداد خیلی کم در هر وهله تحویل می‌دادند به طوری که ایرانیها همیشه با کمبود ساچمه‌ی توپ، گلوله‌ی خمپاره ، سنگ چخماق و فتیله مواجه بودند ، درصورتی‌که تمام این مواد به حد وفور در هند یافت می‌شدودر ایران به کلی نایاب بود۰ علاوه بر این لازم بود در آذربایجان که معادن آهن فراوانی دارد کارخانه‌ی ذوب آهن ایجاد شود ۰پیرامون‌این معدن سنگ آهن از بهترین نوع و رودخانه و جنگل انبوهی که برای تاسیس کوره‌ی ذوب آهن بسیار مناسب است وجود دارد اما به سبب بی‌قیدی شاه نسبت به امور بسیار سودمند ، تاسیس

کوره‌های مزبور تااین تاریخ سر نگرفته است.بدون شك به نظر عجیب می‌آید که در کشوری که سنگ آهنش از ۸۵ تا ۹۰ درصد آهن خالص دارد، از مهمات ساخته شده از مس،که علاوه بر ارزش فوق‌العاده اثری خیلی کمتر از آهن دارد ، استفاده نمایند. گلوله‌ی توپ ۱۲ پوس[۸] و خمپاره‌های ۶ پوس(بزرگترین کالیبری که ایران دارا است) هریك ۵۰ فرانك ارزش‌دارند . ساچمه‌ی توپ را هم به جای آهن از سرب می‌ریزند که به دلیل سنگینی و نرمی این فلز قابلیت اصلی آن که کمانه کردن باشد، از آن سلب می‌گردد.باروت هم به مقادیربالنسبه کم وبه طریق بسیار خطرناك تهیه می‌شود.من بارها به چشم خود دیده‌ام که مواد ترکیب کننده‌ی آن را در وسط کوچه می‌کوبند. این عمل را در یك خیش چوبی که به شکل هاون گودکرده‌اند با یك دسته‌ی هاون که برای این که سنگین‌تر شود در وسط آن سرب مذاب ریخته‌اند انجام می‌دهند.اشخاصی که به این کار گماشته می‌شوند، بدون دغدغه‌ی خاطر و فکر این که جرقه‌ای از چپق رهگذری می‌تواند آنها و آن‌چه آنها را احاطه کرده یکجا نابود سازد، به کار خود ادامه می‌دهند .

باید متذکر شوم که در این دوران ایرانیها تعداد زیادی اسیر نزد روسها داشتند که همگی کارکشته و جنگ دیده بودند .این سربازان برای برقراری و تقویت سیستم انضباط قشون نوبنیاد بسیار با ارزش بودند .متارکه‌ی جنگ اسیران را بدون آن‌که مبادله‌ای در بین باشد به ایران بازمی‌گرداند زیرا ایرانیها قبل از این‌که رسوم نظامی اروپایی را اختیار کرده باشند عادت به اسیر گرفتن نداشتند[۹].این

۸ــ مقیاس سابق طول . ــ م .

۹ ــ هنگام انعقاد صلح عده‌ی معدودی از اسیران روسی دردست‌ایرانیها بودند که بنا به استدعای افسران انگلیسی که آن موقع در ایران بودند و به‌موجب فرمان‌شاه به‌آنهاآسیبی‌رسانده نشد .سابق براین آنها را سر می زدند و برای هر سر یک سکه‌ی طلا جایزه می‌گرفتند . اما هنگام تسخیر قلعه‌ی سلتامبوت (Soltambot)توسط‌ایرانیها در ماه مارس ۱۸۱۲ بین سربهایی که برای دریافت جایزه ارائه می‌دادند سر یک گروهبان انگلیسی شناخته شد . این موضوع آنها را واداشت که استدعای صدور این فرمان را بنمایند که هنوز هم اجرا می‌گردد .

صلح باعث شد که بازارهای گرجستان دوباره به‌روی محصولات ایران گشوده شود و گرجستان هم به نوبه‌ی خود محصولات خود را به ایران بفرستد. برقراری مجدد مناسبات بازرگانی و مبادله‌ی کالا نوعی پیوستگی بین‌این دوملت را، که مدت زمان مدیدی متقابلا به یك دیگر کمك می‌کرده‌اند، موجب می‌گردد و تامین امنیت هر دو ملت را آسانتر می‌سازد.

در حقیقت مردم گرجستان همیشه نسبت به ایرانیها وفادار بوده، سربازان گرجی در قشون ایران افراد زبده‌ای به شمار می‌رفته‌اند اما شاه سلطان حسین بامتحدش چنین رفتاری ننمود و ازهمان زمان شاهزاده‌ی گرجستان به‌شمشیرش سوگند خورد که هرگز حتی دربرابر بزرگترین مخاطرات ایرانیها را کمك نکند و بر سر قول خود ایستاد. به هنگام هجوم افاغنه، شاه صفوی بیهوده خواستار سهمیه‌ی سرباز آنها شد و شاهزاده‌ی مزبور هم بدون آن‌که کمترین جنبشی بنماید گذاشت تا افغانها بر ایران استیلا یابند.





۲

درباره‌ی آب و هوای استانهای مختلف و خصوصیات مردمانی‌که درآن‌جا زندگی‌می‌کنند

آب و هوای استانهای ایران به دلیل نزدیکی یادوری‌آنها از خط استوا اختلاف بسیار دارد ۰در حالی که احساس یك حرارت خفه کننده در اطراف خلیج فارس تا اندازه‌ای عادی است در آذربایجان سرمایی که بعضی اوقات از ۱۲ درجه و حتی گاهی اوقات از ۱۸ درجه زیر صفر هم تجاوز می‌کند با ۵ یا ۶ پا برف همراه است۰

بی چون و چرا آب و هوای ایران درمقایسه با کشورهای همجوار، بی‌نهایت سالم است و با وجود این که طاعون و بیماریهای واگیردار دیگر همواره نزد همسایگانش شیوع دارد، ایران از این امراض مصون است۰حتی ناخوشیهای کوچك و یا کسالتهای فصلی که تقریبا در همه جا وجود دارد در ایران بسیار کم است۰ولی باید چند منطقه‌ی مجاور دریای خزر را مستثنا نمود۰ این مناطق که بسیار باتلاقی هستند اغلب اوقات باعث تب نوبه می‌شوند که بعضی اوقات بسیار خطرناك است۰من شخصا این تجربه‌ی تلخ را آزموده‌ام۰

گرمای هوا حتی در استانهای شرقی و جنوبی‌تر هم به ندرت باعث ناراحتی می‌شود زیرا بادهایی که با شدت فوق‌العاده از سمت‌غرب می‌وزد همیشه هوا را معتدل‌می‌کند ۰ این بادها به سبب گرد و خاك فرساینده‌ای که همراه دارد چشم را به طرز وحشتناکی مورد حمله قرار می‌دهد۰ برای این که تصوری از این گرد وغبار درنظر آید ذکر این نکته لازم است که در این کشور به طور تقریب نه ماه از سال باران

نمی‌آید و، باوزش بادهای سخت بر روی زمینهای خشک، گرد و خاك به صورت گرد باد به هوا بلند می‌شود. این بادها علاوه بر گرد و غبار ذرات کوچکی باخود می‌برند که ازخانه‌هایی که غالبا از خشت خام ساخته شده است جدا می‌شود. خشتها که فقط در زیر آفتاب خشك شده‌اند چندی بعد تبدیل به گرد و غبار می‌شوند و به قدری نرم هستند که با تمام احتیاطهایی که برای جلوگیری ازآن به عمل می‌آید از لباسهای بسیار ضخیم هم نفوذ می‌کند و سخت به پوست بدن می‌چسبد. برای رفع این ناراحتی آزار رساننده باید چندین بار باصابون و آب گرم شست و شو نمود تا پینه‌ی بسته شده به طور کامل زدوده شود.

با این حال در ایران مناطقی وجود دارد که به نظر می‌آید طبیعت مزایایی به آنها ارزانی داشته است. ساکنین اطراف این مناطق که در استانهای شمالی‌تر واقعند در آغاز فصل سرما با کلیه‌ی لوازم زندگی، احشام و چادرهایی که از پارچه‌های ضخیم و از پشم سیاه بافته شده است به صورت چادرنشینی کوچ می‌کنند.

من خودم دره‌های بسیاری دیده‌ام که‌گرد اگرد آن‌راکوهها فرا گرفته، به صورت آبگیری درآمده است. در اعماق این دره‌ها در ماه ژانویه هوا به اندازه‌ی نقاط دیگر در ماه ژوان گرم و دلپذیر است. این مناطق پوشیده از علفهای بلندوانبوه است وبه وسیله‌ی نهرهایی‌باپاك‌ترین وزلال‌ترین‌آبها مشروب می‌شود.

ایرانیها شاید نیك بخت ترین و ملایم ترین مردم مشرق زمین باشند وچنان‌چه خصوصیات آنها از استانی به استان دیگرتفاوت می‌کند، به دلیل آن‌است که تعداد بسیاری خارجی در بین آنها زندگی می‌کنند. این خارجیها را از روی اجبار و برای جبران کمبود جمعیت که درنتیجه‌ی جنگهای متعدد و طولانی به شدت تقلیل یافته، به کشور انتقال داده‌اند. از این رو خون ایرانی اکنون با خون عرب، هندی، تاتار و ترك آمیخته است و با تمام این احوال زیباییش‌را حفظ نموده‌است.

به طوری‌که در مقدمه‌ی کتاب ذکر شد تعداد بسیاری از افراد ایل افشار که محل سکونت اصلیشان ترکمن صحرا است

در ادوار گوناگون در قسمتهای مختلف ایران مستقر شده‌اند. نادرشاه که خود از این ایل بود و به دلاوری و شهامت آنها وقوف داشت، آنها را جمع‌کرد و ازمیان آنها تعدادی‌افراد زبده به‌عنوان محافظ شخصی برگزید و برای این که آنها را بیشتر به سوی خود جلب کند استان ارومیه رابه آنهابخشید. این استان در کرانه‌ی دریاچه‌ی بزرگ نمکی به همین نام در همسایگی کردستان واقع است. گرچه بسیاری از آنها هنوز پاره‌ای از خلق و خوی خشن و وحشی نیاکان‌ترکمنشان راحفظ کرده‌اند با این حال امروز مردم این استان به‌عنوان یکی از نجیب ترین، دلیرترین و میهمان نوازترین مردم ایران به‌شمار می‌روند [1].

امور کشاورزی، به ویژه، نزد آنها چنان با دقت وکوششی انجام می‌گیرد که برای قاره‌ی آسیا شگفت انگیز است و با وجود این که زمینهایشان به طور طبیعی کم حاصل است، آنها با مهارت بسیار آن را آماده می‌کنند و از دیگر استانهای ایران بارورتر می‌نمایند.

افشارها مردمانی کم حرف، ولی فوق‌العاده شجاع و سوارکارانی ورزیده‌اند. آنها به مانند نیاکان خویش استعمال زوبین و نیزه را، که با مهارتی شگفت به کار می‌برند، همچنان حفظ کرده‌اند و بااین سلاحها واقعا برای هر نوع سوار نظام خوفناك می‌باشند.

سکنه‌ی تمام قسمتهای دیگر استان آذربایجان کم و بیش دارای خلق وخوی مشابهی هستند و عموماعبوس‌ودوراندیشند. به آسانی می‌توان دریافت که آنها خیلی چیزها را از ترکها کسب کرده‌اند. ترکهاکه سالیان‌دراز درایران‌سکونت داشته‌اند در پایان سلطنت نادرشاه یکسره از ایران رانده شدند [2].

---

۱ ــ اصول میهمان نوازی به‌قدری در ایران مقدس است وبا وسواس به‌کار گرفته می‌شود که به ندرت می‌توان با کسی برخورد کرد که در موقع ورود یک غریبه به شهر یا دهکده‌ای او را با کلمات "منیم گوناخ" (شما میهمان من هستید) پیشباز نکند. این کلمات مانند دیگر تعارفات در ایران خشک و خالی نیست، به‌طوری‌که رد دعوت نوعی توهین تلقی می‌گردد.

۲ ــ ترکها مدت مدیدی تبریز را در اشغال داشتند و حتی در این شهر

ایرانیها تقریبا تا آن‌جا که قوانین مذهبی اجازه می‌دهد، اصول تمدن را پذیرفته‌اند. آنان مردمانی ملایم، مهربان و با ادبند. در میهمان نوازی نمونه، در گفتار روان و در روابطشان با یك دیگر دقیق و حیله‌گرند. آنها به ندرت می‌توانند به امور جدی بپردازند به طوری که جالبترین محاورات را ناگهان با صحبتی از اسب، شکار، ییلاق و یا برای توجه دادن به پرواز یك پرنده یا یك مگس قطع می‌کنند. ایرانیها تجمل و خودنمایی را دوست می‌دارند و در تمام کارهایی که می‌کنند نشانه‌ای از بزرگ منشی به چشم می‌خورد. به صورتی وصف ناپذیر، ذاتا تنبل هستند، ولی در مواقعی که ضرورت ایجاب کند چابکی شگفت انگیزی از خود بروز می‌دهند. با این‌که شجاعتشان تا سرحد بی‌باکی می‌رسد اما در مقابل مخاطرات فاقد عقل و پشتکارند. ایرانیها به منتها درجه خرافاتی هستند، علی‌الخصوص در مورد عقاید شان درباره‌ی علی (ع)[۳]. ایرانیها شیفته‌ی سفر، شکار، و زیارتند. همسرانی خوب، پدرانی مهربان اما غالبا سختگیرند. اربابهایی با گذشت، با فتوت و نیکوکارند اما برای بالا بردن مقام و ثروت خود بی‌عاطفه و دورو هستند. در برابر شاه مطیع و فرمانبردار و در باطن آزاد ماند. با این‌که دشمن سوگند خورده‌ی یك دیگرند، ولی در ظاهر مودبند و مانند صمیمانه‌ترین دوستان با هم برخورد می‌نمایند. ایرانیها مردمانی باتربیتند و با نزاکت صحبت می‌کنند. آنها دوست دارند افکار و دانش خود را به رخ دیگران بکشند. علاقه‌ی وافری به اسبهای نجیب و از آن بیشتر به سلاحهای خوب دارند. به سبب بالا بردن احترام خود علاقه‌ی عجیبی دارند که زنهایشان همیشه لباسهای فاخر بپوشند و با مقدار زیادی جواهرات آراسته باشند.

برج و بارو به سبک خود یعنی با دیوارهای قطور و بسیار مرتفع ساخته اند. این باروها به‌وسیله‌ی برجهای عظیم مدوری حراست می‌شود که قاعده‌ی آنها از راس آنها بزرگتر است. مشابه آن را هنوز در شهر لاوالت در مالت می‌توان دید.

۳ــ نویسنده، عقاید خرافی بعضی از کسانی که با آنها برخورد داشته است را کلیت بخشیده، به‌حساب جمله‌ی ایرانیان گذاشته است. ــ م.

به نظر می‌آید اهالی کرمانشاه تنها استثنا براین‌اصل باشند زیرا صفاتی که به این مردم نسبت داده شده، نه‌تنها از آن به دورند بلکه خود آنها هم آن صفات را مورد نکوهش قرار می‌دهند. گذشته از میهمان نوازی که آن هم بیشتر از روی عادت است، می‌توان آنها را با موجوداتی بی‌تمدن برابر دانست. آنها نسبت به تمام احساسات بشری و آن‌چه به انسانیت وابستگی دارد بیگانه‌اند و از انسان فقط صورت ظاهر آن را دارند. بدون شك برای شاهزاده‌ای مهربان و معتدل ممکن بود توفیق یابد که این خشونت ذاتی و تندی اخلاق آنها را تعدیل نماید ولی به‌نظر می‌آید از موقعی که محمدعلی میرزا پسر ارشد پادشاه بر آنها حکومت می‌کند این خشونتها افزون شده است. این شاهزاده به سبب خشونت فطری و بی‌اطلاعی کینه‌ی عمیق خود را نسبت به‌آن‌چه از اروپا نشانی دارد آشکارا ابراز می‌نماید. تصور می‌کنم این اختلاف عظیم را که بین ساکنین این منطقه و سایر مناطق ایران وجود دارد باید به نامساعد بودن زمینهایشان نسبت داد و این امر سبب شده است که آنها از روی ناچاری همانند همسایگان کرد و عربشان به شغل راهزنی و سپاهی‌گری روی آورند و با همدستی آنها راه را بر کاروانها ببندند.





۳

درباره‌ی کاهش جمعیت ایران و علل آن

کلیه‌ی اقداماتی که تا به امروز برای تهیه‌ی سرشماری ایران حتی به طور تقریب به عمل آمده، بی‌نتیجه بوده‌است و تازمانی که بیگلربیگیها و حکام قدرتی تا این اندازه نامحدود داشته باشند این وضع ادامه خواهد داشت زیرا روشن است که چنان‌چه پادشاه به طور دقیق از تعداد جمعیت حوزه‌ی حکومتشان واقف گردد احتمال دارد عواید بیشتری مطالبه نماید. از این رو حکام تعداد جمعیت را ازاو پنهان می‌کنند و همیشه کمتر از نصف تعداد واقعی جمعیت را اظهار می‌نمایند.

بدون‌شك پیش‌از آشفتگیهای دوران سلطنت شاه‌سلطان حسین آخرین پادشاه سلسله‌ی صفویه، جمعیت ایران بسیار زیاد بوده است. چنان‌چه تعداد بی‌شمار دهکده‌های ویران شده که سراسر ایران را پوشانده است و از آنها فقط اثری باقی مانده از طرفی و از سوی دیگر قسمت اعظم شهرهایش‌که تبدیل به ویرانه شده است مورد توجه قرار گیرد به آسانی می‌توان دریافت که ایران از زمان هجوم افاغنه بیش از هفت هشتم جمعیتش را از دست داده است و چنان چه نظری به خاطرات آقای شاردن افکنده شود می‌توان از روی مقایسه‌ی تابلویی که او از اصفهان و حومه‌اش تصویر نموده، با تابلویی که آقای پیکو در کتاب تاریخ انقلابات ایران ترسیم نموده، تصور درستی از مصایب و بلایای تقریبا باورنکردنی که در مدت

یك قرن بر سر این کشور تیره بخت آمده ، به دست آورد [1] .

در این‌جا بدون آن‌که بخواهم نظر آقای پیکو را درباره‌ی علت این کاهش خارق‌العاده‌ی جمعیت رد کنم فقط متذکر می‌شوم که علاوه بر جنگهای داخلی که از زمان سلطنت شاه سلطان حسین آغاز شد و در دوران افغانها ، نادرشاه ، کریم خان و جانشینانش ادامه یافت (آقای پیکو آن را منحصرا به این جنگها نسبت می‌دهد) در ادوار مختلف به ویژه در اواخر سلطنت نادرشاه یعنی هنگامی‌که آزمندی وی اوج گرفت وظلم و ستم رابه نهایت رسانید، مردم به ستوه آمدند و دست به مهاجرت دسته جمعی بزرگی زدند. در آن زمان خیلی عادی بود که دهکده‌ها حتی شهرها به طور کامل و بدون دلیل ، به وسیله‌ی ساکنین نگونبخت آن‌جا رها شوند. ساکنین مزبور آن‌چه را که‌ارزش بیشتری داشت با خود می‌بردند و از میان کوهها می‌گریختند. در آن‌جا هم از تعقیب این ببربی‌رحم در امان نبودند به طوری‌که هر وقت به آنها دست می‌یافت به نامردی قتل عامشان می‌کرد و بقیه‌ی هست و نیستشان را به یغما می‌برد .

هنوز هم بین تبریز و سلماس سه چهار شهر منجمله تسوج وجود دارد که در آن زمان بین چهل تا پنجاه هزار سکنه داشت و امروز فقط چهار یا پنج خانه‌ی مسکونی دارد .

قزوین مقر سابق پادشاهان ایران که چنان‌چه ازروی‌آثار خرابه‌های حصارش سنجیده شود ، می‌بایست بیش‌از صد هزار نفر جمعیت می‌داشت، به زحمت ده هزار نفر جمعیت دارد.

در سلطانیه هنوز سه مسجد دیده می‌شود [2] که در سه

---

۱ ــ انقلابی که به سلسله‌ی صفویه پایان داد در سال ۱۷۲۱ شروع شدو از تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۷۲۲ که محمود اصفهان را تسخیر نمود تا واقعه‌ی به تخت نشستن فتحعلی‌شاه در سال ۱۷۹۷ انقلاب همچنان ادامه داشته است . بنابراین در تاریخی که این پادشاه زمام امور کشور را در دست گرفته ، یک دوران ۷۶ ساله‌ی هرج و مرج در ایران وجود داشته ، تازه پس از جلوس فتحعلی‌شاه هم ۱۸ سال جنگ ادامه داشته است .

۲ ــ بزرگترین آنها که در مرکز شهر واقع است سابقا آرامگاه سلاطین

نقطه‌ی اصلی شهر واقع بوده‌اند ۰فاصله‌ی بین این مساجد به حدی است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که این شهر بسیار بزرگ بوده است اما اینک از آن فقط سه خانه‌ی مسکونی باقی مانده است که یکی از آنها چاپارخانه است۰

تبریز که تصورمی‌کنند اکباتان باستان باشد (گرچه بعضی ازمورخین همدان را اکباتان[۳] می‌دانند)، از آن‌جا که میدانش به تنهایی می‌توانست بیش از سی هزار مرد جنگی را در بر گیرد به‌عنوان یکی از بزرگترین شهرهای مشرق زمین شهرت داشت۰این شهر مانند دیگر شهرها علاوه بر حوادث مذکور، قربانی بلایای دیگری نیز شد به طوری‌که درمدت زمان کوتاهی به شهر متوسطی تبدیل گردید ۰این میدان عظیم امروز به طور تقریب محدوده‌ی کنونی شهر را دربر می‌گیرد ۰بقایای خرابه‌های حصارهای سابق در هر سمتی به فاصله‌ی دو، سه و حتی چهار میلی محدوده‌ی کنونی قابل رویت می‌باشد، حصارهای سمت شمال که بر روی دامنه‌ی تپه بنا شده، بهتر از حصارهای جلگه محفوظ مانده است۰در جلگه، خیش کشاورزان درنقاط بسیاری آنهارا با خاك یکسان‌کرده است۰

هنگامی که ترکها که سالیان درازی در این شهر سکونت داشتند از ایران رانده شدند، تمام افراد خانواده‌هایشان هم پا به فرار گذاردند ۰تبریز چندین بار دست به دست گشته، ولی همیشه به سختی از آن دفاع‌شده، شاهد قتل عامهای وحشتناکی هم بوده است[۴] ۰گویی‌تمام این عوامل

ایران بوده، لذا می‌بایستی یکی‌از زیباترین بناهای این کشور بوده باشد. این مسجد هنوز هم خیلی خوب حفظ شده، با مختصر مرمتی می‌توان آن‌را دوباره به صورت اولیه درآورد ولی افسوس که ایرانیها به تعمیر آثار باستانی آشنایی ندارند.

۳ــ پژوهشهای عالمانه‌ی خاورشناسان معاصر شکی باقی نگذاشته است که همدان پایتخت پرشکوه مدی بوده است.

۴ــ به هنگام آخرین حمله‌ی ترکهابه تبریز که‌درسال ۱۷۲۵ صورت‌گرفت ایرانیها تمام کوچه را سنگربندی نموده، دیوار خانه ها ومساجد را کنگره کنگره کرده بودند و با چنان خشم و عنادی می‌جنگیدندکه محاصره کنندگان ناچار شدند چند خانه و مسجد را که در برابرآتش توپخانه مقاومت می‌کردند با استفاده از مین منفجر کنند. در مدت شش شبانه روز که قتل عام ادامه داشت، قریب دویست هزارنفر

برای ازبین برد ن آن کافی نبـود ه که چند سال بعد زمین لرزه‌ی موحشی رخ داد که آن را از سر تا بـن ویران نمود و زیـر خرابه‌هایش ۹۰ هزار تن مدفون شدند [۵].

علاوه بر تمام این مصیبتها که باعث ویرانی ایـران گردید بلیه‌ی بی‌آبی و خشك سالی در ایـن دوره تقریبا بر تمام نقـاط این کشور وسیع سایه افکنده بود و چون ایـن سرزمیـن همیشه مدت نه ماه در سال از نعمت باران محروم است آبیـاری آن وابسته به استفاده از آب رودخانه‌ها و نهرها است که اهالی بامهارت خاصی آنهارا به طور مارپیچ به مزارع خود می‌رسانند ولی ناگهان ازاین کمك هم محروم شدند زیرا که بیشتر چشمه‌ها خشك شد.

به عقیده‌ی آقای پیکـو تمـام این عوامل بـاعث گردیده کـه زمین از یك قشر جامد نمك پوشیده شود. اما من به خود اجازه می‌دهم که او را متوجه اشتباهش بنمایم زیرا او مدعی است که این قشر مانع از دوباره حاصلخیز شـدن زمین شـده است در صورتی که تجربه ثابت نموده است و من شخصا در موارد بسیاری شاهد بوده‌ام که با جا به جا کردن مشتی خاك و زیرورو کردن زمین می‌توان اراضی بسیـار حاصلخیزی شبیـه زمینهای بکر یا پوشیده از کود فراهم نمود. به هرحال این امر مسلم است که هنگامی که مضیقه‌ی آب احساس شـد بیشتـر ساکنین جلگـه‌ها ناچار شدند که آن‌جا را تـرك بنمایند. عده‌ی معدودی هم که باقی ماندند دور هم گرد آمدند و پـس از یك کـار دشـوار و طولانی موفق شدند از کوههای مجـاور و رودخانه‌های بـزرگ

جان خود را از دست دادند.

۵ ــ در زمین لرزه‌ی تبریز پدیدار شگفت آوری از دل زمین بیرون آمد. در بحبوحه‌ی شدیدترین تکانها که از شرق به غـرب ادامـه داشت ناگهان در سمت شمال غرب شهر بین شهر و کوه تپه‌ای خاکستری رنگ سراز خاک به‌در کرد. این تپه که قریب دو میل طول و نزدیـك بـه پنجاه تواز (مقیاس سابق طول برابر با ۱/۹۴۹ متـر) ارتفـاع و بیش از دویست تواز عرض دارد در جهت شرقی غربی واقع است و از شن و گوگرد ترکیب شده است. این تپه هنوز رنگ خاکستریش را حفظ نموده‌است و با خاك سرخ تیره‌ای که تمام سراشیبی شمال کوه‌را می‌پوشاند، سبزه‌ای که از تمام جوانب آن‌را احاطه کرده است به‌طور خاصی متمایز می‌باشد.

به وسیله‌ی مجاری زیرزمینی آب بیاورند و در تمام فصول سال از آب پاك و خنك آن استفاده بنمایند.

نگاه‌داری این مجراها مستلزم کار دایمی و دشوار است زیرا برای جلوگیری از ریزش که جلو شبکه‌ی ضعیف آب را می‌گیرد مرمتهای مداومی ضرورت دارد. اضافه می‌کنم که آبی که ازاین طریق به‌دست می‌آید به زحمت کفاف احتیاجات روزانه‌ی دهکده‌هایی را که قنات به آن‌جا منتهی می‌شود، می‌نماید.

قنات مجراهای زیرزمینی گرد به قطر سه یا چهارپا است که به طور ساده وبدون هیچ نوع چوب بست ویا پایه در زیرزمین حفر شده است. مسیراین مجراها ازخارج به وسیله‌ی توده‌های خاك که روی خطی کم و بیش منظم قرار گرفته، شناخته می‌شود و اغلب به چندین شاخه تقسیم می‌گردد که به سوی نقاط مختلف می‌رود. این توده‌های خاك به فاصله‌ی پنجاه تا شصت پا از یك دیگر قرار دارند و هریك از آنها روی گودالی به شکل قیف، که تا نهر پایین می‌رود، واقع است. این چاهها برای شناخت فوری ومرمت نقاطی‌که ریزش کرده است ضرورت دارد.

در نقاطی که این قناتها به جاده نزدیك‌اند و یا باآن تلاقی می‌نمایند، به‌منظور آسایش مسافرین پناهگاههایی ساخته‌اند که به وسیله‌ی پلگانهایی به نهر منتهی می‌شود. دراین آسایشگاهها حوضهایی ازسنگ ساخته‌اند و به وسیله‌ی جامهای مسی که به زنجیرهای آهنی بسته‌شده‌اند، از آن آب می‌کشند.

مجاری مزبور که کاریز نامیده می‌شود اکنون در بسیاری از نقاط ایران به چشم می‌خورد. در بین آنها کاریزهای بسیار بزرگی هم وجود دارد که پس‌ازعبور از مسیر بسیار طولانی در زیرزمین موقعی که به سطح زمین می‌رسند نهرهای بزرگ و عمیقی به وجود می‌آورند که در مسیر خود بیش‌از هزار دهکده را مشروب می‌کنند و تعداد بسیاری آسیاب را نیز به حرکت درمی‌آورند.

ظاهرا مهارت ایرانیها را در رشته‌ی آبیاری باید منحصرا معلول ضروریات دانست. در شهرها، هر خانه یك یا چند حوض یا فواره‌ی زیبا دارد. تعداد مجراهای زیرزمینی که

برای تقسیم آب کنده‌اند و به ویژه طریقه‌ی ساده‌ای که آن را درست می‌کنند شگفت آور است.

به این منظور لوله‌های سفالین به قطر ۵ تا ۸ پوس و به ضخامت ۶ لینی (Ligne برابر یك دوازدهم پوس است) را سرهم وصل می‌کنند و آنها را به همین حال به طور افقی روی بستری از ملات گل رس قرار می‌دهند. ملات مزبور پس از خشك شدن به صورت نوعی پوشش نفوذ ناپذیر درمی‌آید. این لوله‌ها گرچه اغلب فقط در یك پایی زیرزمین قرار داده شده‌اند با این حال مدت مدیدی دوام می‌آورند. تنها چیزی که ممکن بود باعث شکستن آنها بشود ارابه می‌باشد و ارابه کاملا در این کشور ناشناخته است[۶].

با این حال نوعی ارابه‌ی سنگین و بد قواره را که برروی چرخهایی بسیار بی‌قواره تر سوار شده است باید مستثنا کنم. چنان‌چه بتوان به این وسایل نام گاری را داد باید گفت که تعداد آنها بسیارکم است وهرگز به شهرها نزدیك نمی‌شوند. گاری تنها برای حمل ونقل محصولات مزارع به‌کار می‌رود آن هم در جایی که فاصله‌ی بین مزارع ودهکده‌ها آن‌قدر زیاد باشد که نتوان بر پشت قاطر یا شتر بار حمل نمود. گاریها را به وسیله‌ی تسمه‌های چرمی دراز و باریك به یوغهای بسیار ساده، که به گردن دو یا چهار راس گاومیش گذاشته شده است، می‌بندند.

---

۶ ــ تنها ارابه‌ای که ایرانیها از مدتها پیش دیده‌اند کالسکه‌ی بزرگ چهارنفره‌ای است که سفارت فرانسه به شاهزاده ولیعهد تقدیم داشته بود و در کالسکه‌خانه پوسید.



۴

درباره‌ی مردان و زنان

مردان ایرانی بلند قد، قوی، خوش‌اندام، بسیار پرمو و سیه چرده هستند. خطوط سیمای آنها منظم است و با این‌که در ادوار مختلف تعداد بسیاری تاتار و هندی متناوبا در این کشور زیسته، نقصان جمعیت را جبران نموده‌اند در قیافه‌ی آنها هیچ چیز غیرعادی دیده نمی‌شود. لباسهای مخصوصی دارند که با لباسهای اقوام دیگر مشرق زمین تفاوت دارد. ایرانیها به جای این‌که مانند دیگر ساکنین کشورهای آسیا از لباسهای گشاد و راحت استفاده بنمایند، برعکس تمام وقتشان مصروف بر این است که لباسهایشان شکل بدن باشد وبازوها را به خوبی بنمایاند.

کلاه مخصوصی بر سر می‌گذارند که به هیچ وجه با آن‌چه شهسوار شاردن توصیف کرده است، شباهت ندارد[1]. مدها از تاریخ اقامت این جهانگرد مشهور کلا در این کشور تغییر

---

۱ ــ هنگام توقف شاردن در این کشور و حتی تا چند سال بعد ایرانیها کلاههای بی لبه‌ی چهار ترک از ماهوت قرمز که با منگوله‌یا پر زینت یافته بود بر سر می‌گذاشتند ولی بعدها کلاهشان را به کلاههای دیگری از پوست بره‌ی مشکی که به سبک قجری معروف است تغییر داده‌اند و جای تعجب است که آقای پیکو از این موضوع آگاهی نداشته است ــ در آن‌جا که می‌نویسد: "طرز لباس پوشیدن وشکل لباسها هیچ چیز از زمان شاردن عوض نشده است". نظری به تصویرهای موجود و آن‌چه این جهانگرد ارائه داده است، برای پی بردن به اختلاف بزرگی که بین این‌دو وجود دارد کافی است. این تفاوت به اندازه‌ای است که بیننده را از این‌که این تصاویر به مردمان کشور واحدی تعلق دارند دچار شک و تردید می‌نماید.

یافته است·مردان عموما قباهای بلند در بر می‌کنند که تا کمر تنگ است واز آن‌جا گشاد می‌شود و تا پاشنه‌ی پا پایین می‌آید و شباهت بسیاری به لباسهایی که زنهای فرانسوی‌در قرن شانزدهم بر تن می‌کردند، دارد·در زیر قبا نیم تنه‌ی بسیار بلندی از چیت هندی پنبه دوزی می‌پوشند ·دو لبه‌ی نیم تنه روی تهی‌گاه بر روی هم می‌افتد و به تدریج که بالا می‌آید باز می‌شود به طوری که سینه برهنه می‌ماند ·برهنگی سینه به وسیله‌ی قبایی که بر روی آن می پوشند کاملا پنهان می‌شود ·

پیراهنهایشان از پارچه‌ی ابریشمی به رنگهای گوناگون و بسیار کوتاه و بدون یقه است·سمت راست پیراهن چاك دارد و لبه‌ی آن با یك رشته‌ی باریك نخ ابریشم تابیده به رنگهای تند مغزی دوزی شده است·

شلوار مردان ایرانی بسیار گشاد و ازتافته‌ی گلی یاسرخ تیره است·شلوار به وسیله‌ی لیفه‌ای که درآن یك بند ابریشمی کشی عبور داده شده است ودر قسمت جلو گره می‌خورد برروی کمر بندمی‌شود و پیراهن بر روی آن می‌افتد ·شلوار تا روی قوزك پا پایین می‌آید و گشادی آن در این قسمت باز هم از بالای ساق پا زیادتر است·

ایرانیها جوراب ساق‌بلند به پا نمی‌کنند ولی‌پاپوشهایی دارند که آنها را ، تقریبا به همان گونه که قالیهایشان را می‌بافند، درست می‌کنند·

در شهرها کفش سرپایی بی‌پاشنه به رنگ سبز نظیر کفشهای زنانه‌ی سی‌سال پیش فرانسه به پا می‌کنند ·اما مردم فقیر که مجبورند دایما پیاده راه بروند از نوعی پوتین دراز پنجه باریك شبیه کفشهای سرپایی چینیها استفاده می‌کنند · به هنگام سواری چکمه‌ی چرم بلغار به پا می‌کنند که ساقه‌اش تا بالای زانو می‌رسد و انتهایش به شکل دماغه است· پاشنه‌های این چکمه‌ها خیلی بلندو ناراحت تر از چکمه‌های سوار نظام فرانسه است و از این رو موقعی که چکمه به پا دارند فقط ده دقیقه پیاده روی باآن ،آنها رابه‌سختی‌ناراحت می‌کند· مردان‌ایرانی تاسن وسال معینی یك قسمت ازموهایشان

را حفظ می‌کنند، بدین معنی که موی سر را به پهنای پیشانی تا پشت گردن می‌تراشند و بدین ترتیب فقط در دو طرف شقیقه‌شان مو باقی می‌ماند. در جلو و پشت گوشهای جوانان دورشته زلف حلقه حلقه آویزان است که تا روی شانه فرومی‌ریزد. آنها تا ۴۵ یا ۵۰ سالگی آن را به همین صورت حفظ می‌کنند. در آن موقع ریششان تنها زینت صورتشان می‌شود و دقت زیادی به‌کار می‌برند که آن را لااقل هر هشت روزیك بار سیاه بکنند زیرا در ایران علاقه به داشتن مو و ریش سیاه به قدری زیاد است که هرگز مو و ریش‌خاکستری دیده نمی‌شود، چه رسد به مو و ریش سفید. اگرهم بعضی‌از پیشوایان مذهبی ریش و موی سفید دارند برای این است که به خود حالت محترمانه‌تری بدهند.

ایرانیها روی کمرگاه یك کمربند شال می‌بندند. غالبا از روی همین شال و دشنه‌ای که به پر شال می‌گذارند می‌توان مقام ویا تمول اشخاص را حدس زد. جنس شال‌طبقه‌ی متوسط ازپشم و غالبا از پارچه‌ی نخی است در صورتی که نجبا و ثروتمندان شال کشمیر بر کمر می‌بندند. دشنه‌ای که طبقات اخیر از آن استفاده می‌کنند، صاف و دسته‌ی آن با کنده‌کاری یا جواهر تزیین شده است. غلاف آن از چوب سبك وزن و خوشبویی می‌باشد که با میشن سیاه رنگ پوشانده شده است. مردمان طبقات متوسط خنجر خمیده و سربازان و مردم عادی خنجرهای معروف به سبك گرجی بر کمر می‌بندند.

هنگام زمستان ایرانیها خود را با پالتوی بلند گشاد می‌پوشانند. این پالتوها که از نوارهای کوچك از پوست گوسفند درست می‌شود، بی‌نهایت ظریف و پشم آن شش پوس درازی دارد. این پالتوها که پوستین یا چرکسی نامیده می‌شوند گرمای فوق‌العاده‌ای دارند.

ایرانیها همچنین از نوع دیگری ردنکت استفاده می‌کنند که تقریبا شبیه شنلهای فرانسه است[۲]. این لباسها در مراسم

---

۲ ــ نوعی لباس گشاد و خیلی ساده که مردهای سی چهل سال پیش صبحها به تن می‌کردند.

و تشریفات دربار در تمام فصول سال بکار می‌رود و بدون آن نمی‌توان در دربار یا نزد بزرگان حضوریافت. ممتازترین آنها از ماهوت ارغوانی است ولی همه کس حق استفاده ازاین رنگ را ندارد. این رنگ به ویژه اختصاص به شاهزادگان، نجبا و مامورین عالیرتبه دارد. طبقات دیگر از رنگهای آبی، سبز یا قهوه‌ای استفاده می‌کنند.

اشخاص ثروتمند مانند همسرانشان هنگام سرمای سخت خود را با پوستهای فوق‌العاده زیبا که‌ازهشترخان به قیمتهای گزاف وارد می‌کنند می‌پوشانند، در حالی که افراد طبقات پایین در زمستان فقط نیم تنه‌ی کوتاهی که آستر آن از پوست گوسفند است بر تن می‌کنند. این نیم تنه‌ها در قسمت جلو کاملا باز و آستینهایش فقط تا وسط بازو است.

زنهای ایرانی بدون هیچ گفت و گو خوشگلترین وزیباترین زنهای دنیا هستند. گرچه جهانگردان درباره‌ی زنهای گرجی و چرکسی مطالب زیاد نوشته‌اند، ولی من می‌توانم اطمینان بدهم که در مقام مقایسه نه‌تنها زنهای گرجی وچرکسی، بلکه هیچ نژادی نمی‌تواند از نظر تکامل به پای زن ایرانی برسد و برای این‌که در این مورد متهم به جانبداری نشده باشم تا آن‌جا که ممکن‌است مختصری از زیبایی خاص آنها و وسایلی‌که برای‌آرایش خود از آنها استفاده می‌کنند، بیان خواهم نمود.

زنهای ایرانی بلند قامت، صاف، باریك و بسیار خوش‌اندام هستند. نزد آنها همه چیز مصنوع‌طبیعت است و زیبایی بی‌نقص آنها به‌ندرت مدیون هنر آرایش می‌باشد. عموما دارای رنگ سفید خیره کننده‌ای هستند و این نباید باعث تعجب شود زیرا آنها به ندرت خود را در معرض آفتاب قرار می‌دهند و صورتشان همیشه بسته است. گیسوان زیبا از نظر ایرانیها ارزش بسیار دارد و لذا به آن بی‌اندازه توجه می‌کنند. طبیعت هم از این لحاظ چیزی از آنها مضایقه نکرده است. موهایشان بسیار پرپشت است و غالبا به زمین می‌رسد. اگر هم دیده می‌شود که غالب اوقات موهایشان را رنگ می‌کنند این کار بیشتر جنبه‌ی تجمل دارد تا نیاز، زیرا موها عموما به رنگ سیاه بسیار زیبایی هستند.

زنهای ایرانی هیچ‌وجه مشترکی با دیگر زنهای مشرق زمین ندارند مگر حالت نجابت و وقار صورت که در تقریبا همه‌ی زنهای آسیایی مشاهده می‌شود ۰به گمانم این حالت باید به دلیل خطوط بسیار منظم صورتشان باشد ۰

زنهای ایرانی پیشانی بلند و سفید دارند۰ابروانشان پرپشت و سیاه است که به شکل دو قوس به نقطه‌ای که بینی از آن شروع می‌شود منتهی می‌گردد ۰چشمان بادامی سیاه بسیار درشتی دارند که مژگانهای بلند برزیبایی آن می‌افزاید۰ مجموع این زیباییها به آنها حالتی می‌دهد که تجسم آن از قدرت قلم خارج است و باید احساس شود ۰بینی آنها راست و دارای بهترین تناسب می‌باشد۰اما راجع به دهان به جرات می‌توان گفت که دهانی کوچکتر از دهان زنان ایرانی وجود ندارد ۰در این مورد ضرب المثلی می‌گوید که زن زیبا باید دهانش کوچکتر از چشمهایش باشد ۰گرچه این ضرب المثل با حقیقت وفق نمی‌دهد ولی این تناسب بین بسیاری از زنها دیده می‌شود ۰برخی از زنهای ایرانی که به این ضرب المثل معتقدند ولی تصور می‌کنند که چشمهایشان به اندازه‌ی کافی درشت نیست، روزی چند بار به چشم خود سورمه می‌کشند ۰ به این ترتیب که میله‌ای از عاج را که به این‌دارو آغشته کرده‌اند به طور سطحی از میان پلکهای بسته می‌گذرانند ۰این قسمت از آرایش برایشان بسیار خوشایند است،گرچه به عقیده‌ی من به آنها حالت خشنی می‌دهد و از زیباییشان می‌کاهد ۰

زنهای ایرانی دندانهای بسیار سفیدی دارند و باوجود این‌که عادت به کشیدن قلیان دارند هیچ زنی حتی درسنین بالا دیده نمی‌شود که دندانهایش از آن زرد شده باشد (قلیان نوعی چپق است که بعدا درباره‌ی آن سخن خواهم گفت) ۰چانه‌هایشان کوچك و خوش ترکیب است که به چاه زنخدان ظریفی منتهی می‌شود ۰این قسمت خیلی با شکل صورتشان تناسب دارد و بر زیبایی آن می‌افزاید ۰

با تمام این احوال چنان‌چه در صدد عیب‌جویی برآییم تنها عیب آنها به سلیقه‌ی من چهره‌ی بسیار گردشان است، درحالی که همین گردی صورت به نظر ایرانیها یکی‌از

شرایط اصلی زیبایی است. همه می‌دانیم که شاعران ایرانی در وصف جمال زن همیشه آن را با ماه شب چهارده مقایسه می‌نمایند. زنهای ایرانی عموما نقص دیگری هم دارند و آن رنگ پریدگی آنها است. به گمان من این نقیصه در نتیجه‌ی انزوا و گوشه نشینی به آنها عارض می‌شود اما خانمها به طرز بسیار ساده‌ای این عیب را از انظار می‌پوشانند، به طوری که حتی برای زبردست ترین آگاهان هم تشخیص آن دشوار است که آن‌چه را که می‌بینند مدیون طبیعت است یا مرهون هنر. زنهایی که دست به این‌کار می‌زنند از نوعی صابون استفاده می‌کنند که ترکیب بسیار ویژه‌ای دارد و فقط در این کشور شناخته شده است. طرز استفاده از آن به شرح زیر است:

"پس از آن‌که صورت را کاملا شست و شوی دادند و آن را با پارچه‌ی سفید بسیار لطیفی خشك کردند، صورت را با قطعه شالی به طور ملایم مالش‌می‌دهند تا پوست را تحریك نماید و به آن قابلیت جذب بدهد. آن‌گاه دو یا سه مرتبه این صابون راخشك خشك برگونه می‌مالند و سپس با همان شال آن را کاملا پاك می‌کنند. این عمل چنان رنگ صورت را زنده و شفاف جلوه می‌دهد که ممکن است باعث اشتباه بیننده شود و رنگ را طبیعی پندارد. لازم به تذکر است که این صابون به هر صورت که مورد استفاده قرار گیرد هرگزپوست را خراب نمی‌کند و همواره نتیجه‌ی مشابهی به وجود می‌آورد.

زنهای ایرانی با وصف آن‌که سر و گردن‌بسیار زیبایی دارند، خیلی کم به آن توجه می‌کنند[3]. درعوض توجه زیادی به بازوانشان و به خصوص به دستهایشان دارند. آنها دستهایشان را هرچند یك بارحنا می‌بندند و در اثر آن دستها نرم، صاف، تپل و مانند عاج سفید می‌شود.

زنهای گرجی بدون شك زنهای بسیار زیبایی هستند و گرچه قدشان قدری بلندتر از زنهای ایرانی است با این‌حال از حیث لطف و جذابیت هرگز به پای زنهای ایرانی‌نمی‌رسند.

---

۳ ــ زنهای ایرانی با بستن کرست آشنا نیستند و بااین‌حال‌تاحدود سی سالگی اندام خود را خیلی موزون نگاه می‌دارند.

صورتشان کشیده و کمی لاغر است و با وجود زیبایی قامت به اندازه‌ی زنهای ایرانی موزون نیستند ۰من این را ناشی از تعلل و سهل انگاری ذاتی آنها می‌پندارم۰دلیل دیگری هم دارد و آن تصوری است که از برازندگی دارند ، به طوری که هرگز یك قدم بلندتر و تندتر از قدم دیگر برنمی‌دارند ۰

شهرت زیبایی زنان‌گرجی بیشتر مربوط به رنگ چهرمشان می‌باشد که درحقیقت تا اندازه‌ای زیبا است اما این زیبایی عمومیت ندارد ۰به جرات می‌توان گفت که زیبایی هشتاد درصد زنان گرجی مدیون سفیداب و سرخاب آنها است۰این طرز آرایش خاص طبقه‌ی معینی نیست۰حتی‌زنهای طبقات پایین هم بدون آن که خود را بدین سان آرایش‌کرده باشند، از منزل خارج نمی‌شوند۰زنهای گرجی در فاصله‌ی چهل تا پنجاه قدمی یا زیر نور چراغ شاید به نظر زیباتر از زنهای ایرانی جلوه کنند ، ولی کافی است که به آنها نزدیك شد تا این برتری از میان برود۰معمولا طرز آرایش آنها ناشیانه است و از روی بی‌سلیقگی رنگها را بدون توجه به تناسبشان روی هم می‌مالند ۰ درنتیجه آرایششان به اندازه‌ای غلیظ و ضخیم می‌گردد که مانند اندودی که از دیوار جدا شود تکه تکه می‌افتد ۰آنها بر خلاف زنان اروپایی که دقت دارند تصنع‌خود را در آرایش پنهان بنمایند سعی می‌کنند که این رنگهای‌عاریتی را نمایان‌تر سازند۰اضافه می‌کنم‌که چون درنظر آنها مو و ابروی سرخ بر زیباییشان می‌افزاید از این رو مو و ابروی خود را به این رنگ که به‌عقیده‌ی من بسیار زننده است درمی‌آورند ۰

گرچه چشمان زنهای گرجی به درشتی دیدگان زنهای ایرانی‌نیست باوصف این‌بسیارمتناسب وسیاه است و حالت بی‌قیدی فریبنده‌ای دارد ۰ بینی‌آنها خوش ریخت اما قدری دراز است۰این نقیصه در مردان گرجی نیز مشاهده می‌شود ۰ دهان بسیار زیبا و دندانهای فوق‌العاده قشنگ دارند ۰ موهای خود را در دو رشته می‌بافند ولی هرگز آن را نشان نمی‌دهند ۰قسمتی از پیشانیشان را هم در زیر نواری پنهان می‌کنند ۰زنهای گرجی بسیار مهربان وعاشق پیشه‌اند و صبر

و شکیبایی و وفاداریشان کم نظیر است. آنها خیلی زود بالغ می‌شوند به طوری که غالب اوقات در یازده سالگی عروسی می‌کنند و در دوازده سالگی مادر می‌شوند.

زیبایی زنان چرکسی بیشتر مربوط به تناسب و رعنایی اندامشان است. خطوط چهره‌شان بسیار زیبا و تقریبا شبیه گرجیها است با این تفاوت که چون تقریبا همگی بور و سفید هستند احتیاج به نقاشی کردن صورت خود ندارند. چشمهایشان سیاه است و تحرك فوق‌العاده‌ای دارد. زنهای چرکسی بلند قامت و خوش‌ترکیب ولی درشت اندامند. از لحاظ زیبایی سر و گردن به خصوص شایان توجه هستند و با لباسهای بسیار قشنگی که به تن می‌کنند آن را به طرزی فوق‌العاده برازنده آشکار می‌سازند.

زنهای ایرانی مانند فرشته مهربان و دارای خوی متعادل کم نظیری هستند. تربیت خانوادگی وسنتهای دیرینه نه‌تنها دخترها را به انزوای دایم محکوم می‌کند، بلکه تقریبا آنها را از مهر پدری هم محروم می‌نماید. دخترها به محض رسیدن به سن بلوغ و حتی پیش از آن قربانی سود جویی و بلهوسی پدر و مادرشان می‌شوند. حتی در طبقات بسیار بالای اجتماع هم دخترها وسیله‌ی تجارت قرار می‌گیرند. در ایران فروش دختران، شوهر دادن و یا تقدیم کردن آنان به شخصیتهای عالیرتبه منجمله پادشاه برای به دست آوردن جاه و مقام و یا جلب حمایت آنها امر رایجی است.

زنهای ایرانی به طرز فوق‌العاده بدی لباس می‌پوشند و در عوض آرایش موهایشان بسیار زیبا است. به نظر من هیچ چیز مضحك تر از شکل لباسهایشان نیست. دستار آنها ازشال‌کشمیری است که با مهارت تمام پیچیده می‌شود و از هر سو آن‌را با مروارید و جواهرات گوناگون زینت می‌دهند. زنها از موهای سرشان در حدود سی رشته گیس می‌بافند که نصف آن‌را در بالای سر دور دستار گره می‌زنند و نصف بقیه را با دنباله‌های شال به پشت می‌افکنند انتهای شال هم مانند گیسوان به‌شکل بسیار زیبایی در پشت آویزان است. علاوه بر آن

از طرفین صورت دو رشته زلف حلقه وار بلند فرو می‌آویزند که تا روی سینه می‌افتد و این با طرز آرایش سر آنان خیلی خوب جور درمی‌آید و به آن جذابیت می‌دهد ·

اشتیاق زنهای ایرانی به جواهر به قدری شدید است که تصور نمی‌کنم زنی پیدا شود که چند قطعه جواهر نداشته باشد ·بی چیزترین پیشه ور هم اگر بخواهد در خانه‌اش آرامش داشته باشد ناگزیر است خود را از ضروریات زندگی محروم کند و جواهری برای زنش فراهم نماید ·

ارزش جواهرات زنان متمکن فوق‌العاده زیاد است و محققا بین آنها کسی پیدا نمی‌شود که علاوه بر پنج یا شش دست کامل جواهر گرانقیمت (گردن بند، آویز، دست بند و غیره) یك دوجین بازوبند ، انگشتر برای هر انگشت، مروارید به درشتیهای گوناگون برای زینت دستار و مقداری دگمه و قزن قفلی و غیره و غیره نداشته باشد ·مجموع این جواهرات ثروت بزرگی را تشکیل می‌دهد ·

پیراهن زنها مانند مردها بسیار کوتاه و بدون یقه است· تا حدود وسط سینه چاك دارد و روی گردن با یك دگمه‌ی طلا مزین به مروارید یا سنگهای قیمتی بسته می‌شود ·جنس پیراهنها معمولا از پارچه‌ی موسلین است که به طرزی بسیار ظریف قلابدوزی می‌شود ودور یقه را با دوسه ردیف مروارید های ریز حاشیه دوزی می‌کنند ·زنها مانند مردها پیراهن را بر روی شلوار می‌کشند ·آنها نیم تنه‌های بلندی به تن می‌کنند که آرخالق نامیده می‌شود ·جنس آرخالقها معمولا از اطلس پنبه دوزی شده است و آن را در زیر لباس می‌پوشند ·

لباسهایی را که شاپکین می‌نامند شاید بد شکل‌ترین و مضحك ترین لباسی باشد که برای زنها اختراع شده است·این لباس از انواع لباس رو است که یقه ندارد و در جلو باز است به طوری‌که سینه را کاملا نمودار می‌سازد و فقط به وسیله‌ی سه دگمه ،که نیم پوس با یك دیگر فاصله دارند، بسته می‌شود·این دگمه‌ها در محاذات کمرگاه دوخته می‌شود و لباس که جیبهای بسیار بزرگ دارد کمر را خیلی بیش از واقع بزرگ جلوه می‌دهد· شاپکین در زیر دگمه‌ها از چپ به راست روی هم می‌افتد و

دنباله‌ی تخته‌ی دامن سمت چپ آن که شبیه به پیش‌بند بچه‌ها است به دگمه‌هایی که در یك پوسی کمرگاه راست دوخته شده، متصل می‌گردد. قد این لباسها در نتیجه‌ی مرور زمان تغییر بسیار یافته است. از نقاشیهایی که از لباسهای قدیمی بانوان ایرانی در دست است چنین برمی‌آید که لباسها در سابق بسیار بلند بوده، به پاشنه‌ی پا می‌رسیده است اما بنا به مقتضای زمان کوتاه و کوتاهتر شده، به طوری که سرانجام به نوعی نیم تنه مبدل گردیده که به زحمت زانوها را می‌پوشاند. جنس این لباسهای فاخر از زربفتهای بسیار گرانبها است که با قلابدوزیهای فوق‌العاده زیبا و مروارید و الماس که گاهی اوقات به آن می‌دوزند جلوه‌ی خاصی پیدا می‌کند.

دوخت شلوار زنها مانند شلوار مردها است. با این تفاوت که جنس شلوار زنها از زری یا پارچه‌های ابریشمی است که با نخ نقره یا طلا و غالبا با مروارید حاشیه‌دوزی شده است. از ویژگیهای این شلوار آن است که آن را به طرز بسیار مضحکی پنبه‌دوزی می‌کنند، به طوری‌که ساقهای پا مانند دو ستون بد شکل به نظر می‌آید. با این حال مد روز است و هرقدر که پف شلوار بیشتر باشد حکایت از تشخص صاحب آن می‌نماید.

کفش زنها از نوع کفشهای سرپایی بی پاشنه است که جنس آن از مخمل و با نخ طلا یا ابریشم گل‌دوزی شده است.

زنان ایرانی هنگام خروج از منزل خود را با طاقه‌ی بسیار بزرگی از پارچه می‌پوشانند که تا روی زمین پایین می‌آید و آن را چادر می‌نامند. این روپوش از پارچه‌ی نخی سفید دوخته شده، دامن آن گرد است. زنها چادر را به وسیله‌ی نوارهایی که از داخل دوخته شده، به سر وگردن بند می‌کنند و صورت خود را با نقابی که روبند نامیده می‌شود می‌پوشانند. روبند عبارت از پارچه‌ای است نخی به شکل مربع مستطیل که به وسیله‌ی دو قزن قفلی طلایی که در گوشه‌های بالای آن دوخته شده است به سر می‌چسبد. روبند را در دو طرف دستار به محاذات پیشانی قرار می‌دهند. در میان این روبند وجلو چشمان یك شکاف افقی به درازی دو پوس باز کرده‌اند که درون آن را مشبك یا توری دوزی می‌کنند. از میان همین

شکاف است که زنها می‌توانند بیرون را ببینند ۰زنها تحت هیچ عنوانی حق ندارند در خارج از منزل خواه برای نگاه کردن باشد یا هر انگیزه‌ی دیگر روبند را از سر بردارند ۰از این دستور خیلی به ندرت سرپیچی می‌شود ۰زنها هنگام خروج از خانه همیشه پوتینهای گشاد پارچه‌ای (چاقچور) به پا می‌کنند۰شلوار را داخل پوتینها می‌کنند و در زیر زانو آن را با بند جوراب نگاه می‌دارند ۰به این ترتیب از تمام لباسهای فاخرشان تنها کفشهایشان پیدا است۰از این‌رو معمولا از لطافت پارچه‌ی چادر و روبند وارزش کفشهامی‌توان موقعیت اجتماعی زنها را در خارج از منزل حدس زد ۰

زنان مردم عادی که کمتر مقید هستند به ندرت این نوع نقابها را بکار می‌برند ۰آنها چادرهای تنگی‌از پارچه‌ی نخی راه راه آبی و سفید بر سر می‌اندازند و قسمت چپ چادر را به طرز خاصی روی کمرشان بالا می‌زنند و با دست راست قسمتی از آن را جلو صورتشان می‌گیرند به طوری که فقط جلو چشمهایشان کمی باز می‌ماند ولی هنگام برخورد با یك بیگانه خود را به نوعی می‌پوشانند که حتی تشخیص‌درشتی یا ریزی چشمان و یا رنگ آن غیرممکن می‌شود ۰



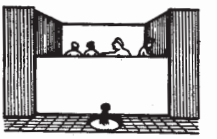

۵

درباره‌ی حمامهای عمومی

حمام در تمام مشرق زمین فقط یك وسیله‌ی تجملی نیست بلکه از وسایل لازم زندگی است زیرا علاوه بر شرایط اقلیمی که گرمابه را ضروری می‌دارد تنها به این وسیله است که مردم می‌توانند خود را پاکیزه نگاه دارند.

لازم به تذکر است که مردان ایرانی پیراهن خود را دیر به دیر وماهی‌یك بار عوض می‌کنند و مانند زنهایشان همیشه با شلوار می‌خوابند. مشاهده‌ی این‌که آنها تقریبا هر روز استحمام می‌کنند نباید باعث تعجب شود. محمد (ص) برای این که مسلمانان را به این امر وادار نماید آن رایکی ازفرایض دینی بسیار سخت قرار داده که کمتر اشخاص می‌توانند از زیر آن شانه خالی کنند زیرا در قرآن آمده است که هر کس که هنگام شب با زن یا کنیزش نزدیکی کند نمی‌تواند نماز بخواند مگر آن‌که قبلاو پیش‌از طلوع‌آفتاب به حمام رفته ،خود را طاهر کرده باشد. از این رو هر روز صبح و قبل از آن که ملاها مردم را به نماز دعوت نمایند (اذان) صدای زنگ (بوق) حمامها بلند می‌شود که مومنین را به طهارت فرا می‌خواند. مردم عامی گروه گروه به حمام می‌روند ، درحالی که نجبا و اغنیا در حرمسرای خود حمام دارند. حمامهای عمومی تاظهر دراختیار مردان است و از آن پس تا هنگام شب مورد استفاده‌ی زنان قرار می‌گیرد.

گرمابه‌های ایرانی با حمامهای اروپایی بسیار متفاوتند. ساختمان وسیع آنها در زیر زمین قرار گرفته ، سقف آن

گنبدی است. در قسمت فوقانی گنبد سوراخهای بزرگی تعبیه گردیده که با ورقه‌های مرمر بسیار نازك پوشیده شده است. روشنایی حمام منحصرا به وسیله‌ی این سوراخها تامین می‌شود.

سرای اول حمامها معمولا گرد و بسیار بزرگ است که دورادور آن را نیمکت گذارده، درگاههایی در آن به صورت رخت‌کن تعبیه نموده‌اند. برای خوش‌آیند مشتریها در وسط سرا حوض بزرگی از مرمر یا سنگ رخام با فواره‌های متعدد ساخته شده است.

ایرانیها به گمان من عفیف‌ترین مردان جهان هستند و از این رو پیش‌از آن که کاملا برهنه شوند با تکه پارچه‌ای که از کمر تا زانویشان را می‌پوشاند، بدن خود را می‌پوشانند. ازآن سرا به سرای دیگری می‌روند که بخار آب گرم آن را چنان دم‌دار نموده، که اشخاصی که بدان عادت ندارند تقریبا نفسشان بند می‌آید.

این سرا با سنگهای مرمر سفید چهارگوش مفروش‌شده، به وسیله‌ی آبی که دایما و به طور وفور بر آن می‌پاشند گرم می‌شود. در انتهای آن پستوی کوچکی قرار دارد که مردان پشت سرهم برای ازاله‌ی مو به آن‌جا می‌روند. این عمل با به کار بردن خمیری مرکب از زرنیخ و آهك، که در آب سرد خیسانده شده، در یك چشم به هم زدن انجام می‌گیرد. خمیر را در قسمتهای پرموی بدن می‌مالند و در عرض مدتی کمتر از پنج دقیقه این قسمتها مانند کف دست صاف می‌شود.

ولی قبل از استفاده از این دارو باید طرز استعمال صحیح آن را دانست، زیرا اگر بیش از زمان لازم روی بدن بماند بسیار خطرناك خواهد بود به طوری که در ظرف چند ثانیه تمام پوست بدن تاول می‌زند و جای آن زخم می‌شود. همچنین اگر پس‌از استعمال دارو بی‌احتیاطی نمایند و خود را با آب گرم شست‌وشو دهند، باعث ناسور شدن پوست می‌گردد و این بدان‌جهت است که آب گرم باعث تحریك زیادتری می‌شود.

پس‌از ازاله‌ی مو مشتریها دوباره به سرای گرم باز می‌گردند. در آن‌جا دو مرد نیرومند که دلاك هستند و مانند دیگران پربنیه می‌باشند مشتری را روی مرمر می‌خوابانند و زیر سرش

بالش کوچکی برای تکیه دادن قرار می‌دهند. در اندك زمان عرق فراوان ازتن استحمام کننده جاری می‌شود. در این موقع دونفر دلاك مشتری را مشت ومال می‌دهند وتمام اعضای بدنش‌را درجهت عضلات بافشار می‌کشند. سپس هر عضوی را با حرکات دورانی به جنبش درمی‌آورند. این عملیات درابتدا سخت توان‌فرسا است، امابه زودی نتیجه‌ی عالی آن احساس می‌شود. عملیات مزبور برای آنهاکه برای اولین‌بار آن‌را آزمایش می‌کنند عذابی واقعی است اما به آسانی به آن عادت می‌کنند و به گمان من سودی که از آن عاید می‌گردد با بهترین روشهای پزشکی برابر است، زیرا هیچ چیز بدن رابدین‌سان تر و تازگی نمی‌بخشد و خون را به راحتی به جریان نمی‌اندازد.

هنگامی که این دو دلاك با حد اکثر نیرو به کار خود مشغولند، کارگردیگری دایماآب گرم به سراپای مشتری می‌ریزد. این کار به نرم کردن عضلات کمك می‌کند و درد و ناراحتی مشت و مال را تخفیف می‌دهد. بلافاصله پس از خاتمه‌ی این عملیات دستکشی از جنس الیاف و مو به دست می‌کنند وبدن رااز هر جهت کیسه می‌کشند. به این ترتیب دریك لحظه پوست مرده(چرك) به شکل‌لوله وبه مقدارزیادازبدن جدامی‌شود. این عمل برای سلامت بسیار اساسی و واجب است زیرا مجرای ترشح عروق که به وسیله‌ی این پوستها مسدود شده بوده، دوباره باز می‌شود. دلاکهای ایرانی روش بسیار ماهرانه‌ای برای برداشتن لوله‌های چرك دارند. آنها بدون این که پوست را خراش دهند با یك حرکت دست چرکهایی‌به درازای یك پا را که مانند خمیر کاغذ در زیر دستکش لوله شده است یکجا برمی‌دارند.

ازآن‌جا که ایرانیها همیشه ریش و موی سر را در حمام رنگ می‌کنند، شمه‌ای درباره‌ی آن می‌نویسم. این عمل به سادگی انجام می‌گیرد و از خطرات ناشی از استعمال داروهایی که شارلاتانهای لندن وپاریس به این اسم به قیمت طلا می‌فروشند، به دور هستندو بالعکس برای مو فوق‌العاده مفید است زیرا باعث نمو و پرپشت شدن آن می‌گردد.

به این منظور از گرد بسیار نرمی که از ساییدن برگ

خشك شده‌ی درخت رنگ به دست می‌آید استفاده می‌نمایند. گرد مزبور را در مقدار کمی آب می‌خیسانند و خمیر شلی از آن تهیه می‌کنند. قبل از استعمال آن موها یا ریش را با آب صابون تند ی کاملا شست وشومی‌دهند تا چربیهایی که از عرق ریختن تولید شده، زدوده شود. آنگاه مقدار زیادی آب گرم روی سر می‌ریزند تا صابونها پاك شود، سپس تا آنجا که ممکن است ریش و مو را خشك می‌نمایند. در این حال خمیر را بر روی قسمتهای مورد نظرمی‌گذارند به طوری‌که تمام موهارا آغشته می‌کند ومی‌پوشاند. وقتی‌که ازاین امر فارغ شدند، دلاکها عملیات استحمام را به شرحی که گذشت شروع می‌کنند. کار کیسه‌کشیدن که همیشه یك ساعت و نیم تا دو ساعت طول می‌کشد برای این که موها به خوبی رنگ بگیرند کاملا کافی است[1]. سرانجام این خمیر را با آب گرم می‌شویند و با شانه‌ی ظریفی شانه می‌کنند تا آن مقدار خمیری که هنوز در موها باقی مانده است، خارج شود.

در صورتی‌که رنگ کردن مو به طریق فوق برای اولین بار باشد غالبا لازم می‌شود که این عملیات هردو روز یك بار و پشت سرهم تکرار شود. در ابتدا رنگ موها به نظر قدری به سبزی می‌زند اما با تکرار خضاب کاملا مشکی می‌شود. دوام این رنگ به آن اندازه است که در مدت شش هفته یا دو ماه احتیاجی به رنگ کردن مجدد نیست به خصوص که قبل از رنگ کردن حنا هم استعمال نموده باشند. حنا ابتدا موها را به رنگ خرمایی درمی‌آورد، ولی بعدا سیاهی رنگ را تیره‌تر می‌کند، مضافا شخص را از استفاده‌ی مجدد رنگ تا مدت مدیدی بی‌نیاز می‌سازد.

بسیاری اشخاص، چنان‌که قبلا گفتیم، به دست و پای خود حنا می‌بندند و با شرحی‌که در بخش چهارم گذشت، آنها را به رنگ حنایی درمی‌آورند. برخی دیگر موها و ریش خود را با

---

۱ ــ به‌درستی نمی‌دانم آقای اولیویه از کجا ترکیبی را که مدعی است ایرانیها با آن موی خود را رنگ می‌کنند به‌دست آورده است. در مدت اقامت طولانیم در ایران هرگز نسخه‌ی دیگری جز آن‌چه را که در این‌جا شرح داده‌ام ندیده‌ام.

حنا رنگ می‌کنند، اما این عمل شگفت‌آور بی‌معنی به ندرت انجام می‌گیرد و تنها عده‌ی معدودی از اشخاص‌متظاهر غیرعادی دست به این کارها می‌زنند. در کشور فرانسه هم از این قبیل اشخاص یافت می‌شود.

حمامهای عمومی همچنین محل ملاقات و دیدار افراد طبقات پایین ایرانی است. بیگانگان و سوداگران معمولا برای آشنایی با یك دیگر یا مذاکره درباره‌ی معاملات به حمام می‌روند و با کشیدن چپق یا قلیان و نوشیدن قهوه ساعاتی را در آن‌جا می‌گذرانند. در این مدت اخباری بین خود رد و بدل می‌کنند و خبرها را به جای دیگری می‌برند.

اما زنهای ایرانی حمام را بهترین نقطه‌ی تجمع خود می‌دانند و همه روزه بایك دیگر در آن‌جا دیدار می‌کنند. هر شاه نشینی به گروه خاصی تعلق دارد و همواره پر از جمعیت است. در آن‌جا کلیه‌ی امور خانوادگی مورد گفت و شنود قرار می‌گیرد و چون تعداد زنهایی که موضوعی برای حسادت و شکایت دارند کم نیست صحنه‌ی حمام به صورت دادگاه زنانه درمی‌آید که ریاست آن بر عهده‌ی گیس سفیدان می‌باشد. اخذ تصمیم نهایی در مورد اختلافات فیمابین با همین گیس‌سفیدان است. زنها ابتدا به طور کاملا محرمانه آن‌چه راکه از آخرین دیدار برایشان اتفاق افتاده، برای یك دیگرتعریف می‌کنند. مثلاز مهر یابی‌مهری شوهران و از توجه آنها به زنهای دیگر یا کنیزان سخن می‌گویند. زنهایی که توجه شوهرهایشان نسبت به آنها کم شده، با بدگویی‌وعیب جویی کینه توزانه‌ای از رقبای سفید بخت‌خود انتقام می‌گیرند. البته وصفی که از رقیبان می‌کنند غالبا خیلی دور از واقعیت است.

پس از آن که صحبت در باره‌ی این موضوعها به پایان رسیدو یك دیگر رااز بی‌توجهی شوهرهایشان متقابلا دلداری دادند سخن ازعروسیهایی که‌در پیش‌است پیش‌می‌آید و این فرصتی است‌که به طور کامل در باره‌ی دخترهایی که نامزد شده‌اند موشکافی می‌نمایند. اگر بخواهم از روی گزارشهای

صادقانه‌ای که به من داده شده است قضاوت کنم باید بگویم که زنان ایرانی در باره‌ی خصال نیکو به طور سطحی می‌گذرند درصورتی‌که نسبت به معایب دیگران سختگیری نشان می‌دهند. زنهای ایرانی برای بدگویی و افترا زدن احتیاج به تعلیم گرفتن از زنهای اروپایی ندارند و با مقایسه‌ی آنها بازنان ولنگار اروپایی می‌توان نتیجه گرفت که در این مورد نیکخواهی و مروت مسلمانها و مسیحیها در یك سطح قرار دارد.



۶

درباره‌ی حرمسراها ، زنان عقدی ، کنیزان ، اشتغالات و تفریحات آنها

حرمسرا[1] بنای مجزا و مستقلی است که به وسیله‌ی دیوارهای بلند محصور شده است و در آن‌جا زنها و بچه‌ها زندگی می‌کنند. ولی برخلاف آن‌چه بسیاری از مردم تصور می‌کنند ، شباهتی به زندان ندارد .

حرمسراهای ثروتمندان را می‌توان بی چون و چرا با بهشت واقعی روی زمین مقایسه نمود زیرا گذشته از تعداد زیاد زنهای زیبا که در آن به سر می‌برند و هریك با چشم و همچشمی سعی می‌کنند طرف توجه همسر ثروتمند خود قرار گیرند، حرمسراها آکنده از اشیای ضروری و تفریحی گرانبها است.

حیاطهای بزرگی که عموما باغهای بسیار زیبایی هستند حرمسرا را از بنای مخصوص مردان مجزا می‌نمایند. باغچه‌هایی پر از زیباترین گلها به ویژه گل سرخ و لاله که مورد پسند و علاقه‌ی ایرانیها می‌باشد، به حیاطها جلوه‌ی خاصی می‌بخشد و انبوهی از درختان میوه با میوه‌های بسیار خوش‌طعم بر آنها سایه می‌افکند .

حرمسراها بسیار وسیع و خیلی خوب تقسیم بندی شده‌اند. هریك از زنان اتاق مخصوص به خود دارند . کودکان که

---

۱ ــ حرم به معنی محل مقدس است ولی آن‌را برای مجموع زنهایی‌که در حرمسرا سکونت دارند به‌کار می‌برند .اگرگفته شود که فلان شخص با حرمش حرکت نموده ، مفهومش این است که او تمام زنهایش را با خود برده است .

تقریبا همیشه تعداد شان زیاد است و همچنین کنیزان اتاق مخصوصی دارند ۰جمع این اتاقها به اضافه‌ی آشپزخانه‌ها ، نانوا خانه‌ها ، قفسه‌های جای غذا ، انبارها ، حمامها و اتاقهای خواب رییس خانواده که غالبا سالنهای وسیعی هستند تشکیل این مجموعه را می‌دهند ۰

مردان ایرانی تنها در حرمسراها خود را آزاد احساس می‌کنند۰آن‌جا در میان خانواده سنگینی و وقاری را که در دیوانخانه دارند کنار می‌گذارند ۰آنها ، موقعی که در دیوانخانه مشغول هستند همیشه رعایت آداب و تشریفات سختی را به زیردستان تحمیل می‌کنند اما در برابر همپایه‌ها بسیار سرد و خویشتن‌دارند و این به علت عدم اعتمادی است که همیشه نسبت به یك دیگر دارند ۰

ایرانیها چنان‌چه میهمانهای برجسته‌ای نداشته باشند همواره در حرمسرا با زنها و بچه‌های خود غذا می‌خورند ولی بعضی اوقات هم به تنهایی غذا می‌خورند و چنان‌چه بخواهند کسی را در سر سفره‌ی خود شریك کنند این افتخار منحصرا نصیب زن‌اول‌که عنوان بیوك خانم(خانم بزرگ) را دارد می‌شود۰ آنها مانند سایر مشرق زمینیها تا اندازه‌ای که قدرت مهریه دادن و نگاه‌داری از زن را داشته باشند همسراختیارمی‌کنند[۲] و این بدون درنظر گرفتن کنیزهای جوان است که خریداری می‌کنند ۰این کنیزها از لحظه‌ای که با صاحبانشان هم بستر شوند از حالت بردگی خارج می‌شوند و در صورتی که این خوشبختی را داشته باشند که فرزندی به دنیا آورند حتی به مقام زنهای صیغه هم دست می‌یابند۰

کلیه‌ی زنهای عقدی دارای مقام مشخصی هستند ۰ زن اول مورد احترام همه است۰زنهای دیگر حتی وظیفه دارند که خدمات مختصری برای آنهایی که مقام بالاتر دارند، انجام دهند۰این امر به خصوص‌جلو غریبه‌ها صورت می‌گیرد و این خود وسیله‌ای است تا درجه‌ی احترامی را که بین زنهای دیگر دارا

---

۲ ــ گرچه به‌موجب قرآن نمی‌تواند حداکثر بیش از چهار زن عقدی داشته باشند .

هستند به رخ غریبه‌ها بکشند ·

کنیزها علاوه بر وظایفی که در برابر خانمهایشان دارند هریك مسوول کار بخصوصی در حرمسراها هستند و ملزم به انجام دادن خدماتی از قبیل خدمتکاری ، کارگری حمام ، آوازخوانی و رقصندگی نیز می‌باشند ·

کنیزهایی که در رقص و آواز مهارت دارند بعضی اوقات برای سرگرمی رییس خانواده هنرنمایی می‌کنند ·در این فرصتها کنیزها تمام جاذبه‌ی خود را بکار می‌برند و حساس‌ترین حرکاتی که بدان وسیله بتوانند نگاههای آقا را متوجه کنند و قلب او را بربایند از خود بروز می‌دهند ·آنها غالبا در این امر توفیق می‌یابند و خانمهایشان را که اغلب به نفع کنیزان کنار گذاشته می‌شوند ، مایوس و غصه دار می‌کنند ·

خانمهای ایرانی بسیار بی‌اطلاع هستند·رسم این است که به آنها هیچ چیز حتی خواندن و خیاطی کردن آموخته نشود ·این اصل کلی به ندرت استثنا بردار است·

درباره‌ی کار و سرگرمی زنهای ایرانی متحیرم چه بنویسم · تازمانی که مادر نشده‌اند بکاری جز آرایش خود نمی‌پردازند · این آرایش گرچه ساده تر از آرایش زنان اروپایی است ولی به همان اندازه وقتشان را می‌گیرد ·معمولا اوقات فراغت را روی قالیهای بسیار زیبا و در مقابل پنجره‌هایی که در پایین آن حوض آبی قرار دارد می‌گذرانند و تا موقعی که هوا خنك شود، درآن‌جا قلیان می‌کشند ، قهوه می‌نوشند و به دید و بازدید می‌پردازند ·آنگاه برای گردش به خارج شهر می‌روند و غالب اوقات تا اوایل شب درآن‌جا می‌مانند ·

اروپاییها افکار بسیار نادرستی در باره‌ی میزان آزادی زنهای ایرانی دارند· آنچه من می‌دانم زنهای هیچ کشوری به اندازه‌ی زنهای ایرانی آزادی عمل ندارند·ضمنا موقعی که صاحب فرزند می‌شوند کمتر زنی پیدا می‌شود که وظایف مادری را به اندازه‌ی آنها به درستی انجام دهد·آنها هرگز مراقبت از بچه‌های خود منجمله شیر دادن ، پرستاری و بزرگ کردن آنها را به غیر واگذار نمی‌کنند ·فرزندان زیر دست مادران و تحت توجه مخصوص آنها تا یازده دوازده سالگی باقی

می‌مانند ۰ در این سن و سال پسر بچه‌ها برای ختنه شدن و دخترها برای شوهر دادن، بخشیدن و یا به فروش‌رساندن از زیر دست مادر خارج می‌شوند ۰

در کمتر کشوری بچه‌های خرد سال را به اندازه‌ی ایران شکنجه می‌دهند ۰با این حال بچه‌های بد قواره کمتر به چشم می‌خورد ۰به مجرد این که کودکی اعم از پسر یا دختر چشم به دنیاگشود، اورا چندین‌بار با آب سرد می‌شویند وسپس قنداق می‌کنند ۰فشاری که موقع قنداق کردن به کودك وارد می‌آید چنان است که بچه را تا سرحد خفگی پیش می‌برد۰آن‌گاه بچه را در گهواره (ننو) می‌خوابانند۰ننوها فاقد دوشك یا دوشك پوشالی هستندو کفشان را با چرم نازکی که مانند پوست طبل است می‌پوشانند ۰در وسط ننو سوراخهایی برای جریان ادرار تعبیه شده است۰کودکان رابا بندهای پنبه‌ای به عرض‌هشت پوس‌ودرازی بیست و پنج تاسی‌پا ،که آن را به تناوب از روی بچه و زیر ننو می‌گذرانند طناب پیچ می‌کنند۰در این وضع بچه‌ها به قدری تحت فشار هستند که من از دیدن این که آنها از این خطر بزرگ جان سالم به در می‌برند در شگفتم ۰ولی کودك بینوابابد دوازده ساعت به همین حال باقی بماند و چون صدای گریه‌اش بلند شود تکانش می‌دهند۰مادر جلو ننو زانو می‌زند و آن را به سمت‌خود می‌کشد ۰ در این وضع پستان به دهان بچه می‌گذاردو تازمانی که بچه به خواب نرفته است، به همین حالت باقی می‌ماند۰ضمنا هرگونه اتفاقی هم که بیافتد فقط هنگام صبح و شب است که بچه از این بند رهایی می‌یابد و مدت این خلاصی منحصرا به زمان لازم برای نظافت و تعویض کهنه‌ها محدود می‌شود ۰



۷

درباره‌ی طرز ساختمان عمارات

اصول شهرسازی در مشرق زمین به طور خاصی با اروپا تفاوت دارد و این تفاوت به علت فقدان سنگ در ایران بیشترمحسوس است. شهرهای ایران کم و بیش به یك نوع یعنی بسیارغیرمنظم و بی‌ترتیب بنا گردیده‌اند. هرکس نمای خانه‌اش راازآن سمتی که مناسب می‌داند و به ابعادی که میل دارد می‌سازد بدون آن‌که کسی حق اعتراض داشته باشد.

خانه‌ها معمولا از خشت خام و گل ساخته می‌شود ولی اشخاص متمول درساختن بنا از آجر و حتی سنگ وملات آهك استفاده می‌کنند، ولی مصالح اخیر در ایران بسیار کمیاب و خیلی گران است.

در ایران خانه با سرعت شگفت آوری ساخته می‌شود. غالبا ساختمان خانه‌ای راکه صبح شروع کرده‌اند تاغروب به پایان می‌رسانند. البته پوشاندن سقف که به شکل مهتابی است ومدت بیشتری وقت برای استحکام بخشیدن آن لازم است[1] از این اصل مستثنا است. بناها با آهنگ خاصی کار می‌کنند و باخواندن آواز مصالحی را که احتیاج دارند طلب می‌کنند.

بسیاری از دهکده‌های ایران به شکل مربع کامل ساخته

---

۱ ــ بسیاری از اشخاص چه در شهرها و چه در روستاها برای استفاده از خنکی هوا شب را روی پشت بام می‌گذرانند. سطح پشت بام با خاك آهکی کوبیده پوشیده شده، در زوایای آن ناودانهایی برای جریان آب تعبیه گردیده است. همچنین نرده هایی به ارتفاع دو پا به دور آن کشیده شده است.

شده، با دیوارهای گلی بسیار بلندی محصور است. در چهار گوشه‌ی مربع برجهای مدوری ساخته شده که مانند دیوارها دارای سوراخهایی در دو یا سه ردیف برای تیراندازی است. این نوع دهکده‌ها از دور بیشتر به قلعه شباهت دارند. ارتفاع حصارهای برخی از آنها تا ۵۰ پا بالغ می‌گردد.

علی‌الخصوص روستاییانی که در مناطق مرزی ایران وترکیه سکونت دارند با به کار بردن طریقه‌ی فوق از خود مواظبت می‌کنند زیرا ترکها غالب اوقات برای ربودن دام یا محصولات کشاورزی به سرزمین آنها تجاوز می‌کنند.

دور شهرها استحکاماتی کم و بیش به همین شکل بر پا می‌شود ولی معمولا تعداد برجها زیادتر و فاصله‌ی آنها از یك دیگر به اندازه‌ی نصف برد تفنگ است. غالب اوقات خندقهای عریض و عمیق شهرها را در بر می‌گیرد.

در سراسر ایران فقط دو شهر خوی و عباس‌آباد دارای استحکاماتی به سبك اروپایی می‌باشد ولی این استحکامات به طرز بسیار ناهنجاری ساخته شده است. حصارهای بدی‌که به صورت بسیار ناقص به وسیله‌ی برجهای بسیار تنگ احاطه شده است، تمام استحکامات آن‌جا را تشکیل می‌دهد. سکوی این برجها به قدری باریك است که به زحمت می‌توان دو توپ را در آن به کار انداخت. علاوه بر این فاقد پوشش، راهرو سرپوشیده، نقب و طارمی می‌باشند. ضمنا خاکریز بیرون قلعه هم به هیچ وجه قابلیت دفاعی ندارد و اشکال پایین رفتن از آن به همان اندازه است که بخواهند از پلگان قدری مرتفع پایین بروند. این ساختمانهای بد به وسیله‌ی یك افسرانگلیسی بنا شده که به قول خودش مهندس و در خدمت کمپانی هند شرقی بوده است. شاید به دلیل این‌که کس دیگری را پیدا نکردند او را به جای واوبان (Vavban) آسیا گرفته بودند[۲].

در شهرها خانه‌ها با دیوارهای بالنسبه بلندی محصور

---

۲ ــ واوبان مهندس نظامی و مارشال فرانسه در زمان لویی چهاردهم بود که استحکامات زیادی منجمله ۳۳ قلعه بنا کرد و بیش از سیصد قلعه را مرمت نمود. ــ م.

شده‌اند به طوری که نمای آنها کاملا مخفی می‌ماند. ساختمانها همیشه دورازکوچه‌هاودرانتهای حیاطهای بزرگی بنا می‌شوند. درهای ورودی منازل بسیار کوچك و تا اندازه‌ای شبیه به دریچه‌های زندان است. این درها تنها چیزی است که در شهرها به چشم می‌خورد و باعث تعجب نیست که غریبه‌ای که برای اولین بار به یك شهر در ایران قدم می‌گذارد راه را گم کند زیرا بنا و نمایی وجود ندارد وتنها چیز مرئی دیوارهای بلند و تیره‌ای است که طرح کوچه‌ها را مشخص می‌سازد. کلیه‌ی خانه‌ها به اسلوب زیبایی ساخته شده‌اند و تقسیم بندی قسمتهای مختلف آن تا اندازه‌ای منظم است. خانه‌ها دارای اتاقهای متعدد است، تالار وسیعی که به دیوان خانه معروف است در میان اتاقها قرار دارد. در دیوان خانه، اشخاص سرشناس هر روز پیش از ظهر اطرافیان خود را به حضور می‌پذیرند. دیوان‌خانه همیشه بین یك حیاط و یك باغ وغالبا بین دو باغ قرار دارد. در هر دو سمت پنجره‌های بزرگی که بلندی آن به سقف می‌رسد وجود دارد که هنرمندانه از قطعات کوچك چوب به اشکال تزیینی ساخته شده است. نجبا و ثروتمندان پنجره‌ها را با شیشه‌های الوان تزیین می‌کنند ولی این کار برایشان گران تمام می‌شود زیرا شیشه در این کشور بسیار نایاب و خیلی گران است. مردمان عادی معمولا به جای شیشه از کاغذ روغنی که از نفوذ هوای سرد جلوگیری می‌کند استفاده می‌نمایند.

ایرانیها به آب‌علاقه‌ی فراوان دارندواز این رو کمتر خانه‌ای می‌توان یافت که جلو پنجره‌هایش حوض بزرگی‌ازمرمر سفید یا سنگ رخام نباشد. در وسط این حوضها فواره‌های بسیار زیبایی وجود دارد که زمزمه‌ی ریزش آن هنگامی که غرق در تفکرات هستید به طور خاصی گوش را نوازش می‌دهد و بسیار دلپذیر است. یك ایرانی می‌تواند ازصبح تا شب چمباتمه کنار پنجره بنشیند و آبی را که از فواره جستن می‌کند تماشا کند. در تمام این مدت جز حرکت انگشتان که دانه‌های تسبیح را می‌گرداند حرکت دیگری از او مشاهده نمی‌شود.

به طوری‌که قبلا گفتیم خانه‌ها شامل قسمتهای دیگری نیز

هست و آن اتاقهایی است که با سقفهای کم و بیش بلند به صورت منظمی در طبقه‌ی بالا بنا شده، نام آن بالاخانه است. علاوه بر این در این خانه‌ها زیرزمینهایی با سقفهایی به شکل طاق وجود دارد که اتاقهای بالا را از آسیب رطوبت محفوظ می‌دارد و در آن‌جا هیزم و وسایل ییلاقی را نگاه‌داری می‌نمایند.

در حیاط نخستین تعدادی بناهای جنبی نیز به چشم می‌خورد. در یك طرف اتاقهایی برای غریبه‌های متوسط الحال و در اویش در نظرگرفته شده، در سمت دیگر طویله و انبارهای کاه و جو و لانه برای سگهای شکاری ساخته شده است.

ساختمان حرمسراها معمولا شبیه دیوان خانه، منتها با وسعت بیشتر و اتاقهای زیادتری است. در این قسمت نیز تعدادی بناهای کوچك وجود دارد که از ساختمان اصلی مجزا است. به طوری که قبلا گفتم آشپزخانه‌ها و حمامها و غیره و غیره در این قسمت واقعند.

تالار بزرگ حرمسراها اختصاص به رییس خانواده دارد ودر آن‌جا است که او غذا می‌خورد، و غالبا هم می‌خوابد وضمنا محل تجمع همه‌ی زنهایش نیز می‌باشد که به محض ورود وی داخل تالار می‌شوند. آقای خانه که معمولا دیر به رختخواب می‌رود به وسیله‌ی اشاره‌ی چشم یکی از زنها یا کنیزها را که باید شب را با او بگذراند تعیین می‌کند. در این موقع سایرین بید رنگ در حالی که شدیدا احساس حسادت می‌کنند به اتاقهای خود بازمی‌گردند.

ایرانیها روی زمین می‌خوابند و مانند اروپاییها بستر ثابتی ندارند. رختخوابشان را هر شب پهن و صبحها جمع می‌کنند ودر اتاق کوچکی برای تمام مدت روز می‌گذارند. رختخوابها برحسب مقام یا ثروت اشخاص متفاوت است واز یك یا چند دوشك، یك شمد، یك لحاف پنبه دوزی ازچیت، یك متکای بسیار بزرگ و بالش کوچکی به اندازه‌ی تقریبا یك پای مربع برای هر نفر تشکیل می‌شود.



۸

درباره‌ی کاروانسراها

قبلا یادآور شدم که در شهرهای ایران هیچ‌گونه بنای مهمی دیده نمی‌شود ، زیرا صرف نظر از چند مسجد بسیار محقر که بی‌شباهت به قهوه خانه‌ها نیستند بنای دیگری جز کاروانسراها و بازارها وجود ندارد. منارههای مساجد را هم چون از بالای آنها حرمسراهای مجاور قابل رویت بودند به علت حسادت که در قلب ایرانیها عمیقا نقش بسته است خراب نموده‌اند .

کاروانسراها بناهای وسیع چهارگوش هستند که تعداد زیادی دکان‌را دربر می‌گیرند. در این دکانها تجار غیر محلی کالای خود را عرضه می‌دارند و با پرداخت نوعی مالیات به داروغه (رییس‌پلیس) مال‌التجاره‌ی خود را به فروش می‌رسانند . در این امکنه اتاقهایی در طبقه‌ی بالا ، انبارهایی‌برای کالا ، طویله‌هایی برای اسب و محوطه‌های مسقف بدون دیوار برای نگاه‌داری شتر وجود دارد .کاروانسراها در وسط بازار قرار دارند و جزیی از آن محسوب می‌شوند و عایدات بسیاری دارند به طوری‌که بعضی ازآنها سالی سه هزار تومان نصیب صاحبان خود می‌کنند. اشراف و دولتمندان این کاروانسراها را می‌خرند و یا در صورت دریافت جواز و پیدا کردن محل مناسب آن را بنا می‌کنند ، زیرا که این بهترین راه برای سرمایه‌گذاری است. آنها چندتن از غلامانشان را به عنوان مباشر درآن‌جا می‌گمارند که در مقابل آنها مسوول پس‌دادن حساب هستند ولی این غلامها چندان صدیق نیستند .

کاروانسراها معمولا محل تجمع‌عمومی همه‌ی اقـوام به خصوص یهودیها می‌باشد که در ایران مانند غالب نقاط دنیا درهمه جا پیدا می‌شوند ۰

کاروانسراهای خارج شهرها از لحاظ شکل ساختمان و نوع استفاده با کاروانسراهای داخل شهرها بسیار متفاوتند و معمولا از یك ردیف طویله که در دور ساختمان در طبقـه‌ی پایین بنا شده‌اند تشکیل می‌گردند ۰در بالای آن چند اتاق وپناهگاههای بدون در و پنجره وجود دارد که شتربانان در شبهای زمستان و فصل باران به آن‌جا پناه می‌برند۰این بناها اغلب بسیار کهنه ، خراب و بدون نگهبان هستند و معمولا به صورت کمین‌گاه مورد استفاده‌ی سارقین قرار می‌گیرند ۰

شاه عباس‌کبیر در تمام نقاط ایران کاروانسراهای بسیار زیبا بنا نهاده بود۰از این کاروانسراها در دوران سلطنت او و حتی در آغاز جنگهای داخلی به خوبی نگاهداری می‌شد اما بعدا تمام آنها رو به ویرانی نهادند و چون در ایران توجهی به تعمیر و مرمت ابنیه نمی‌نمایند بی‌گمان پس از چند سال از آنها اثری به جای نخواهد ماند ۰بااین‌حال برخی اشخاص ثروتمند و متدین گاه به گاه کاروانسراهایی در نقاط کاملا خالی از سکنه که درعین حال محل رفت و آمد باشد بنا می‌کنند اما این کاروانسراها هم مدت زیادی دوام نخواهد آورد زیرا آنها دراختیار هرتازه واردی قرارمی‌گیرند و نگهبان هم ندارد۰به این دلیل امروز این محلها به ندرت مورد استفاده‌ی اشخاص بالنسبه متشخص قرار می‌گیرد۰این قبیل اشخاص هنگام مسافرت به خصوص موقعی که به زیارتهای طولانی از قبیل مکه می‌روند کلیه‌ی وسایل رفاه لازم برای عبور از مناطق غیر مسکونی را با خود همراه می‌برند ۰ زایرین مکه از گوشت شکار محروم هستند زیرا چه در موقع رفتن و چه در مراجعت از شکار کردن منع شده‌اند ۰

اغلب کاروانسراهای خارج شهر چه در سابق و چه هم اکنون صورت دژهای کوچکی راداشته ودارندکه بابرجهای

کنگره‌داری محصور گردیده، سکوهایی برای دفاع ازآنها تعبیه شده است. سکوها را در بالای دیوار می‌سازند و در آن سوراخهایی تعبیه می‌کنند که دژبانان بتوانند ازآن‌جا به‌سوی محاصره کنندگان تیراندازی بنمایند. مسافرین غالبا مجبور بودند در این کاروانسراها سنگربندی کنند به خصوص‌هنگام جنگهای داخلی که در آن زمان سراسرایران راراهزنان آلوده کرده بودند و لگام گیسخته بر سر هر کس می‌تاختند. امروز هم این تاخت و تازها در طول سرحدات به خصوص در مرز ارمنستان توسط کردها صورت می‌گیرد. در این نقاط راهزنان کرد غالبا روستاییان را غافلگیر می‌کنند و حتی اتفاق افتاده است دیر مشهور اوچ میازین را هم مورد حمله قرارداده‌اند. در این دیر کلیسایی وجود دارد که بیش از هزار و پانصد و شصت سال از تاریخ بنای آن می‌گذرد [1]. در این کلیسا ثروت عظیمی از هر نوع انباشته شده است، به این جهت دایما گروههایی از بدکاره‌های نیم وحشی را به سوی خود جلب می‌نماید، ولی هر بار سارقین توسط اعضای کلیسا شجاعانه پس رانده می‌شوند. در این گونه مواقع همه با هم از فراز دیوارهایی که تاج آنها مانند قلعه‌ی کنگره دار است، به سوی مهاجمین تیراندازی می‌کنند و برای این که غافلگیر نشوند به طور منظم کشیك می‌دهند.

این کار برای آنها خیلی خسته کننده نیست، زیرا همیشه بیش از صد پدر روحانی و سه برابر آن نوچه‌کشیش، خدمه و زوار در دیر هستند. ضمنا در مواقع‌خطر اهالی دهکده‌ای که به آنها تعلق دارد و در فاصله‌ی تیررس تپانچه واقع است به کمك آنها می‌شتابند.

---

۱ – یکی‌از رهبانان‌این‌دیر که‌بعدهاوی‌را در سن‌پطرزبورگ‌ملاقات نمودم با اطمینان اظهار می‌داشت که شالوده‌ی آن در سال ۳۰۷ میلادی‌در زمان پیشوایی گرگوار کبیر مقدس بنا نهاده شده در صورتی‌که این یک اشتباه تاریخی است زیرا پاپ گرگوار در سال ۶۰۴ وفات نموده است و بدون شك پایان قطعی ساختمان این بنای معظم در تاریخ اخیر بوده است. دیوارهای ضخیمش از قطعات بزرگ سنگ خارای سیاه‌رنگ ساخته شده که درزهای بین آنها به‌زحمت قابل رویت بوده، ظاهرا از گزند زمانه در امان مانده است. گنبد کلیسا و دوبرج کوچك بالای سردر خیلی بعدهاساخته شده است.





۹

درباره‌ی بازارها

شهرها و قصبات و روستاهای مهم ایران دارای بازارها یا مراکز تجاری می‌باشند ۰ بازارها معمولا در مرکز شهرها قرار دارند و بازرگانان و پیشه وران در آن‌جا گرد هم می‌آیند ۰ بازارها به شکل دالانهای بزرگی تقریبا شبیه خوابگاههای صومعه‌ها هستند ولی قدری پهن‌ترند ۰ در هر طرف دالان دکانهای کوچك کم وسعت با سقف کوتاه بنا شده است ۰ دکانها از ساعت هفت صبح تا غروب آفتاب باز هستند ۰ هر دالان مختص یك نوع مال‌التجاره یا پیشه ورانی است که دارای حرفه‌ی مشترك هستند و از این رو مردم بر حسب احتیاجاتی که دارند می‌دانند به کجا مراجعه نمایند ۰

اداره‌ی بازارها بر عهده‌ی داروغه‌ها است و در آن‌جا حق قضاوت دارند ۰ داروغه‌ها نسبت به بازرگانان و کسبه تعدی می‌کنند و هر نوع باج و رشوه که بتوانند از آنها می‌گیرند بدون آن‌که برای این عمل کیفر ببینند ۰ برای آگاهی از درآمد شغل داروغگی باید مبلغی را که برای تصدی آن پیش‌کش می‌شود درنظر گرفت ۰ در ارومیه شخصی از اهالی محل را دیدم که برای احراز این شغل ده هزار تومان پرداخت نمود ۰ در هر دالان علاوه بر داروغه سه یا چهار مامور پلیس جزء هم هست که همانند روساشان ، در صورتی که بازاریان تسلیم نظر آنها نشوند آنها را مرعوب می‌کنند ۰ در بین این فرومایگان حتی یك نفر هم پیدا نمی‌شود که نتواند با مهارت چیزی از هر یك از دکانها یا کارگاههای حوزه‌ی ماموریتش اخاذی نماید ۰

هیچ‌کس‌را یارای مقاومت در برابر آنها نیست زیرا در صورت استنکاف آن شخص را متهم می‌کنند که با وزنه‌های نادرست فروش می‌کند و یا این‌که دکان را دیر باز نموده یا زود بسته است. این جرایم مستوجب مجازات بدنی و جریمه است.

بازارها تقریبا مانند کاروانسراها ملك اشخاص ثروتمند هستند که توسط آنها برای کسب درآمد قابل توجه بنامی‌شود.

بیگلر بیگیها تقریبا همگی در ولایت خود صاحب بازار هستند و چون هیچ‌کس‌را قدرت رسیدگی به اعمالشان نیست، ازاین راه درآمد هنگفتی به‌دست می‌آورند و در نتیجه مردم را از اشتغال به هرگونه کسب دلسرد می‌نمایند. علاوه بر آن بیگلربیگیها حق دارند به میل خود دکانها را ببندند و هر موقع که خواستند دوباره باز کنند. این هم نوعی دیگر از اجحاف است که راه سوء استفاده از آن را به خوبی می‌دانند که چه‌گونه بازرگانان و پیشه وران نگونبخت را در معرض ستمگریهای تازه قرار دهند. آنها به این منظور از کلیه‌ی اخبار و شایعات بد از قبیل شکست در یك جنگ یا درگذشت یکی از بزرگان برای بستن بازار استفاده می‌نمایند. همچنین در مواقعی که ازکسی احساس نارضایتی بکنند، به بستن دکان او مبادرت می‌نمایند و به خوبی می‌دانند که صاحب دکان برای گرفتن کلید با هدیه‌ای در کف مراجعه خواهد نمود.

هیچ‌کس حق ندارد در دکان بخوابد زیرا به مجرد بسته شدن دکاکین بازار بلافاصله تحت حفاظت داروغه قرار می‌گیرد. به دستور داروغه مامورین او [1] در تمام مناطق بازار کشیك شبانه دارند و کلیه‌ی اشخاصی را که بعد از ساعت ۹ درآن‌جا تردد کنند، توقیف می‌نمایند. درصورتی که شخص توقیف شده ناشناس باشد پای او را به فلك می‌بندند و چنان‌چه در مظان دزدی یا سوءظن قرار گیرد، دماغ یا گوشهایش را می‌برند اما درصورتی که دزدی کرده باشد فورا او را اعدام می‌کنند و سرش را جلو قصر حاکم می‌گردانند تا

---

۱ ــ این مامورین که میرآقا نامیده می‌شوند نوعی نایب‌مناب داروغه‌ها هستند و ماموریت آنها مراقبت از بازارها هنگام شب است.

عبرتی برای بینندگان باشد ۰

هر دالانی دو ریش سفید ویژه دارد که داروغه‌ها منحصرا با آنها سروکار دارند ۰کلیه‌ی حرفه‌ها و هر نوع کسب و کار مشمول مالیات نقدی است که به حساب شاهزاده یا بیگلربیگی توسط داروغه‌ها از ریش سفیدها وصول می‌گردد۰ ریش سفیدها معمولا از بین سابقه‌دارترین و امین ترین افراد انتخاب می‌شوند۰آنها باید حساب مبالغی را که کسبه‌ی تحت اداره‌شان می‌پردازند، نگاه دارند و اشخاصی‌هم که ادعاهایی دارند از طریق همین ریش سفیدها می‌توانند به دستگاه حکومتی و حتی به شخص شاهزاده دسترسی پیدا کنند۰ البته این در صورتی است که موضوع دعاوی از نظر اهمیت ایجاب نماید که به نظر حاکم یا شاهزاده رسانده شود ۰

تعیین نرخ مواد خوراکی و همه‌ی اوزان قسمتی از وظایف بی‌شمار داروغه‌ها است که نسبت به اجرای مقررات آن خیلی سختگیر هستند و از این حیث در مقام مقایسه با کشور فرانسه بی‌نهایت برتری دارند، زیرا بدبختانه در باره‌ی این قسمت از وظایف پلیس غالبا در اروپا سهل‌انگاری می‌شود ۰

با این‌که کلیه‌ی مایحتاج زندگی نرخ بندی شده است، ولی نرخ گذاری واقعی در مورد نان ، گوشت و نمك است وچنان‌چه فروشنده‌ای جرات این را داشته باشد که نسبت به این سه جنس از قیمت تعیین شده تجاوز کند و یا این‌که با وزنه‌های تقلبی هر اندازه هم که ناچیز باشد و یا با ترازوهای نامیزان فروش کند بدون معطلی سر خود را بر باد می‌دهد ۰دماغ یك نانوای ارومیه‌ای را در حضور من بریدند زیرا که وزنه‌هایش مختصری دستخوردگی داشت۰هنگام اجرای مجازات داروغه به او تذکر داد که به علت شفاعت من بوده که به این مفتی از خطر مرگ نجات یافته است۰این نوع خشونتها در این کشور که همه چیز حتی هیزم و میوه را وزنی می‌فروشند بسیار لازم و مفید است۰

بازار محلی است که بازرگانان غیرمحلی و بیکاره‌ها صبحها در آن‌جا گرد هم می‌آیند و چون اشعه‌ی آفتاب درون آن نمی‌تابد هنگام تابستان خنك و در فصل زمستان تا اندازه‌ای

گرم است. خانمها هم گاهی برای خرید یا ملاقات دوستانشان به بازار می‌روند اما زنهای طبقات پایین همیشه به تعداد زیاد در آن‌جا دیده می‌شوند که غالبا از صبح تا شب را در بازار می‌گذرانند و در تمام این مدت برای کسب خبر از دکانی به دکان دیگر می‌روند و از این راه نزد خانمهای کنجکاو جامعه‌ی اشراف و متمولین کسب اعتبار می‌کنند. این زنها غالبا گماشته‌ی خانمهای مزبور هستند. من اغلب شاهد یاوه‌گوییهای بی‌پایان این زنها بوده‌ام که پس از سه ساعت وراجی چنان گرم شده بودند که به صدای مکرر خبردار خدمه‌ای که در این نوع معابر پیشاپیش اربابهایشان حرکت می‌کنند توجه ننموده‌اند. این معابر همیشه پر از جمعیت است که‌لا ینقطع پر و خالی می‌شود.

زنهای ایرانی با این‌که از سرتاپایشان زیرحجاب پوشیده شده، مهارت خاصی در شناسایی یك دیگر از راه خیلی دور دارند و شگفت‌آور این که در موقع برخورد بایك دیگر اطمینان دارند که عوضی نگرفته‌اند در صورتی که مردها غالب اوقات از کنار زنهای خود می‌گذرند بدون آن‌که آنها را بشناسند.



۱۰

درباره‌ی طرز پخت و پز، اغذیه و مشروبات ایرانیان

دست پخت ایرانیان را نباید دست کم گرفت و به نظر من آشپزی آنها بر آشپزی ایتالیاییها و اسپانیولیها برتری دارد. ایرانیها مانند برخی ملل اروپایی یك غذای ملی دارند که گاهی به صورت غذای اصلی است و بعضی اوقات هم تنها غذای آنها است. غذای ملی ایران پلو است که با دقت و مهارت از برنج و روغن فراهم می‌نمایند. خوب درآوردن پلو به قدری مشکل است که خود ایرانیها اعتراف می‌کنند که از هر صد نفر آشپز به زحمت دو نفر پیدا می‌شود که بتوانند به طور کامل در این امر توفیق یابند. پلو انواع و اقسام مختلفی دارد: پلو با کشمش، انگور فرنگی، دانه‌ی انار، پسته، بادام، زعفران، سبزی، خلر، به، دارچین، وانیل و غیره و غیره. در خانه‌ی بزرگان عادی است که پنج یا شش نوع پلو را در یك وعده غذا بر سر سفره مشاهده نمود. ایرانیها به ندرت سوپ می‌خورند، ولی نوعی آبگوشت با گوشت گوسفند و مرغ درست می‌کنند که نامش شوربا است و به راستی می‌توانم بگویم که خیلی به ندرت خوشمزه‌تر از آن را در اروپا خورده‌ام. غذاهای معمولی دیگرشان عبارت است از خوراك بره، گوسفند، پرنده که با برگه‌ی میوه‌ی خشك می‌پزند، کوکو، شیرینی و کباب. کباب عبارت از قطعات کوچك گوشت است که خام خام ادویه می‌زنند و به وسیله‌ی سیخ بریان می‌کنند. بعضی از انواع کبابها بسیار لذیذند مخصوصا کباب گوشت شکار از قبیل آهو، گوزن، کل و بز کوهی و غیره.

ایرانیها از گوشت گاو خوششان نمی‌آید و هرگز آن را نمی‌خورند. گوشت گوساله مصرف بسیار کمی دارد و چون مسیحیها فقط از این دو نوع گوشت مصرف می‌کنند تهیه‌ی آن برایشان مشکل است. کبك و قرقاول در ایران خیلی فراوان است و غالبا سفره‌ی بزرگان را رنگین می‌سازد. از گوشت خرگوش تنفر دارند و آن را مکروه می‌دانند. ماهی خیلی کمیاب است. با این‌که در کمتر کشوری در دنیا سبزی به خوبی ایران به‌دست می‌آید[1] ایرانیها به منتها درجه نسبت به آن بی‌اعتنا هستند. صبحانه‌شان خیلی ساده و عبارت ازسرشیر کلفت خیلی‌شیرینی است که قیماق نامیده می‌شود وبعضی‌اوقات هم نیمرو می‌خورند. از خوردن گوشت امساك می‌کنند اما همیشه در سر سفره‌شان ماست وجود دارد که نوعی شیر ترش بسته شده است که در تمام کشورهای آسیا بسیار مصرف می‌شود. به منظور شیرین کردن ماست‌غالبا آن را با عسل مخلوط می‌کنند که به عقیده‌ی من طعم آن را بهتر نمی‌کند.

ایرانیها معمولا خیلی میوه می‌خورند. میوه در این کشور بسیار خوشمزه است و درختها چنان پربارند که شاخه‌ها زیر سنگینی آن می‌شکند. انواع طالبی را خیلی دوست می‌دارند، مخصوصا هندوانه را که قارپوز می‌نامند و بدون آن که ناراحت شوند به مقدار زیادی از آن می‌خورند. شگفت‌آور این که این میوه‌ها، که طبیعت تب انگیز دارند به‌آنها صدمه‌ای نمی‌زند. باید اضافه کنم که پزشکان هم دربعضی‌ازانواع تبها آن را به صورت مسکن تجویز می‌کنند ومن شخصا شاهد نتایج بسیار خوب آن بوده‌ام. انگورکه ازخوبی بی‌نظیراست طعم خاصی دارد و درهیچ کشوری به خوشمزگی‌آن یافت نمی‌شود. انگورانواع مختلف دارد و در تبریز تنها ۳۲ نوع‌آن وجود دارد که چهار تای

---

۱ ــ میرزا ابوالحسن خان در نخستین سفارتش به انگلستان از طرف یک شخصیت عالیمقام به شام دعوت شده بود. میزبان برای آن که میهمانش را به صورت خوشی غافلگیر نماید با این‌که تهیه‌ی مارچوبه در زمستان مشکل بود خوراکی از آن فراهم نمود اما خان‌که بادیدن آن حیرتزده شده بود با حالتی از نارضایی به صاحب‌خانه‌گفت مگر او اسب است که علف برایش آورده است.

آن بی‌دانه است. یکی دیگر از خواص انگورهای ایرانی زود رسی آنها است.

ایرانیها خیار را خیلی دوست دارند و همان گونه که اروپاییها سیب یا گلابی می‌خورند، آنها هم خیار را به همان شکل و بدون ادویه می‌خورند.

ایرانیها هنگام صرف غذا جز شربت چیزی نمی‌نوشند. شربت نوعی افشره است که با میوه و عصاره‌ی بعضی گیاهان و ادویه جات معطر می‌شود و آن را از توت فرنگی، تمشك، آناناس، لیمو، دارچین، گل سرخ، یاسمن و غیره فراهم می‌کنند. مردمان عادی که توان مصرف این مشروبات را ندارند به جای آن، آب قند یا عسل را با سرکه درهم می‌آمیزند و مصرف می‌کنند. نام این شربت سرکه شیره‌سی یا سرکه‌ی شیرازی است[۲]. گمان نمی‌کنم در جهان کشوری بتوان یافت که در آن جا به مانند ایران مشروبات را با یخ بنوشند. این کار علاوه بر جنبه‌ی تجملی آن ضرورت نیز دارد. بزرگان معمولا یخ را از فاصله‌ی شصت فرسخی یا بیشتر به خیمه‌گاهشان می‌آورند. همچنین به هنگام سفر با اسب زیر آفتاب سوزان غلامان همیشه ظروف سربی بزرگی پر از آب یخ همراه دارند که آن را در خرجینهای مویی که به زین اسبهایشان آویزان است حمل می‌کنند.

گرمای خفه کننده‌ی بعضی مناطق ایران این تجمل را تا اندازه‌ای توجیه می‌کند. در این نقاط حتما باید آب خنك نوشید و الا در معرض امراض سخت قرار می‌گیرند که علاج آنها تنها آشامیدن آب یخ است. این شیوه‌ی معالجه در دیگر کشورهای گرمسیر نیز متداول می‌باشد و من خود در ایتالیا، اسپانیا و حتی در جزایر آنتیل شاهد نتیجه‌ی موفقیت آمیز این روش بوده‌ام. در این مناطق مانند نقاطی در ایران که فاقد یخ و برف است آب را به شیوه‌ی مشابهی خنك می‌کنند، به این ترتیب که دوسوم کوزه‌ای را که از خاك خلل‌وفرج دار ساخته

---

۲ ــ ظاهرا در این‌جا نویسنده از قرابت لفظی دو کلمه‌ی سرکه شیره سی و سرکه‌ی شیرازی دچار اشتباه شده، سرکه شیره را سرکه‌ی شیرازی پنداشته است. ــ م.

شده است از آب پر می‌کنند و پارچه‌ی سفید نمداری را چند بار به دور آن می‌پیچند. سپس آن را در برابر جریان هوا می‌گذارند. در مدت کوتاهی آب درون کوزه از هوای مجاور خنک‌تر می‌شود.

در جنوب ایران که تهیه‌ی یخ فراهم نیست از برف استفاده می‌کنند. برف را از قله‌ی بعضی کوهها که از برف پوشیده است به دست می‌آورند. قله‌ی دماوند که قسمتی از کوه البرز و نزدیک تهران است برف این شهر و این استان را در تمام مدت سال فراهم می‌کند. این کوه بی‌نهایت مرتفع و به شکل کله قند می‌باشد و از هر طرف از فاصله‌های بیش از سی فرسنگ قابل رویت است. قله‌اش در تمام سال پوشیده از برف است، ولی رسیدن به آن‌جا کار آسانی نیست. کوه البرز در پنج فرسنگی شمال شرق تهران واقع است. تهران که در جلگه‌ی فوق‌العاده خشکی قرار دارد احتیاج به چنین منظره‌ای دارد و چشمان مسافرین را که از تماشای نامطبوع اطراف این پایتخت غم انگیز خسته شده است آرامش می‌دهد.



۱۱

درباره‌ی ضیافتها و آداب غذا خوردن ایرانیها

ایرانیها بسیار میهماندوست هستند و خودنمایی را خیلی دوست می‌دارند به طوری‌که غالب اوقات از دوستانشان به طرز بسیار باشکوهی پذیرایی می‌کنند ۰

هنگامی که یکی از بزرگان ضیافتی برپا می‌کند نه‌تنها رییس خانواده، بلکه همه‌ی خدمه و به طور خلاصه تمام اهل خانه را دعوت می‌نماید و برای این‌که احترام بیشتری نسبت به میهمانان برجسته‌اش به جاآورد آشنایان رانیز دعوت می‌کند ۰ میهماندار موقعی کاملا ارضا می‌شود که اتاق ناهارخوریش پر از میهمان باشد۰به علاوه ضیافت منحصرا غذا دادن نیست بلکه باید وسایل سرگرمی مدعوین را در تمام مدت روز نیز فراهم نمود ۰

اتاق ناهارخوری مانند دیوان‌خانه به شکل‌مربع مستطیل است‌که دورادور آن همه روی زمین می‌نشینند ۰زمین پوشیده از نمد به‌عرض سه پا و به ضخامت سه یا چهار لینی[1] است و مجموعا شکل نعل اسب را دارد۰در انتهای یکی از اضلاع، صاحبخانه می‌نشیند و ازآن‌جا تمام مدعوین را زیرنظر دارد ۰

طرز نشستن ایرانیها با ترکها خیلی متفاوت است۰ در این‌جا مثل معروف، که عادت طبیعت ثانوی است، مصداق‌پیدا می‌کند۰در عمل‌کسی که تا بیست سالگی طرزنشستن‌ایرانیها را

---

۱ – هر لینی (Ligne) برابر با یک دوازدهم پوس و هر پوس مساوی ۰/۰۲۷ متر می‌باشد ۰ ــ م ۰

نیاموخته باشد نمی‌تواند به آن عادت کند و به زحمت ممکن است نیم ساعت دوام بیاورد. در صورتی‌که برای خود شان این طرز نشستن دلپذیر است و غالب اوقات در تمام روز در این وضع باقی می‌مانند. مدت سه سال سعی کردم به این حالت ناراحت‌کننده عادت کنم بدون آن‌که موفق شوم بیش از پنج دقیقه دوام بیاورم، به همین دلیل شاهزاده ولیعهد در حق من لطف نمود و مرا از آن معاف داشت و این از آن جهت قابل ملاحظه است که نشان دادن پا بی‌ادبی بزرگی محسوب می‌شود و البته چنان‌چه من مجبور می‌شدم که روی زمین‌بنشینم ناگزیر در عداد بی‌ادبان به حساب می‌آمدم.

ترکها مانند خیاطهای اروپا چهار زانو روی زمین می‌نشینند. به این طرز نشستن می‌توان بدون زحمت زیاد عادت کرد در صورتی‌که ایرانیها هم روی زمین اما روی پاشنه‌ی پا می‌نشینند.

طرز ورود ایرانیها در مجالس و نشستنشان به قدری شگفت‌آور است که ارزش دارد چند کلمه در باره‌ی آن گفته شود. وقتی که کسی داخل مجلسی می‌شود، چنان‌چه حق نشستن داشته باشد، فورا جایی را که در خور مقامش است می‌یابد و هرگز از مقام خود تجاوز نمی‌کند. از دم در که از مرکبش پیاده می‌شود بدون آن‌که به دور و بر نگاه کند و بدون سلام کردن و به خصوص بدون آن که حرفی بزنند سر جایش می‌رود. دوپای خود را به هم جفت می‌کند و راست بلند می‌شود گویی که در حال ورزش است. سپس قبا یا لباسش را روی هم می‌اندازد و زانو می‌زند و بعد روی پاشنه‌ی پا می‌نشیند. فقط در این موقع است که سر را بلند می‌کند و به دیگران می‌پردازد. دست راست خود را روی سینه می‌گذارد و در همین وضع با حالت بسیار باوقار می‌گوید سلام علیکم. سپس به طرف چپ و راست سر خود را کاملا خم می‌کند بدون آن که بدن حرکتی بکند. دیگران هم به همین شکل سلام او را پاسخ می‌دهند و می‌گویند علیکم سلام و بدین ترتیب تشریفات پایان می‌پذیرد. ضمنا میزبان میهمانان را با کلمه‌ی خوش گلدی (خوش‌آمدید) استقبال می‌کند.

موقع ناهار دور اتاق جلو میهمانان سفره‌های قلمکار بزرگی پهن می‌کنند ۰ سپس پنج یا شش پیشخدمت آفتابه و لگنهایی قلم زنی شده، از جنس مس سفید، می‌آورند و آب روی دست راست میهمانان می‌ریزند که با دستمال خود آن را خشک می‌کنند۰ بعد از آن پیشخدمتها ابتدا جلو صاحبخانه و سپس جلو هر دو نفر از میهمانان سینیهای بسیار بزرگ[۲] محتوی شیرینی و بیسکویت و شیرینی‌خامه دار و نقل بادام و میوه می‌گذارند ۰ میهمانان بیشتر از روی نزاکت و نه از روی میل قدری از آن برمی‌دارند ۰ این تنقلات بیشتر جنبه‌ی تجمل و خودنمایی دارد ۰ با یک اشاره‌ی صاحبخانه پیشخدمتها با عجله سینیها را از جلو میهمانان برمی‌دارند وچون به قدر اربابان مبادی آداب نیستند در یک چشم به هم زدن محتویات آن را خالی می‌کنند ۰ بلافاصله آوردن غذا به ترتیب زیر شروع می‌شود :

پیشخدمتها نخست نانهای بزرگ به پهنای یک پاوطول دوپاوقطر دوپاسه لینی‌که چورک نامیده می‌شود، می‌آورند۰ نان منحصرا کاربشقاب رامی‌کند ودانه‌های برنجی که موقع برداشتن وبه‌دهان گذاردن از دور دست می‌ریزد، روی‌آن جمع می‌شود ۰ سپس برای هر دو نفر یک سینی که این بار به جای تنقلات محتوی پلو است و قدحی شربت می‌آورند و جلو میهمانها می‌گذارند۰ وقتی که سفره چیده شد ، میزبان با گفتن بسم‌الله (به نام خدا) شروع‌صرف‌غذا راا علام می‌دارد، ولی‌پیشخدمتها باآوردن غذاهای دیگری که آخرین آنها بریانی یا کباب است به پذیرایی ادامه می‌دهند ۰

برای تحریک اشتهاوبه طور جداگانه‌انگور، خیار، تربچه، بادام و حتی نمک برسر سفره می‌گذارند۰ برای استفاده ازنمک نوک انگشت شست راکمی‌باآب دهان تر می‌کنند و به نمکدان می‌زنند۰ به هنگام صرف‌غذا صاحبخانه معمولا میهمانان را با موسیقی و بعضی اوقات بارقص سرگرم می‌کند۰ درغیر این صورت

---

۲ ــ سینی ثروتمندان از نقره و سینی مردمان عادی از مس‌آب‌نقره‌دار یا سفید کرده است .

در تمام مدت سکوت محض حکمفرما است.

ایرانیها با دست راست غذا می‌خورند وبا به‌کار بردن قاشق، کارد و چنگال آشنایی ندارند. آنها با کمال مهارت با همین یك دست گوشت را قطعه قطعه می‌کنند. البته گوشت همیشه آن‌قدر پخته است که باکمترین فشار انگشتها از هم جدا می‌شود[3]. دست چپ را که در موارد دیگری بدون واسطه به‌کار می‌برند هرگز سر سفره نشان نمی‌دهند[4] وچون برداشتن هریك از مواد خوراکی با دست چپ بی‌ادبی نابخشودنی محسوب می‌شود از این رو دست چپ را در تمام مدت غذا خوردن لای چین قبا در زیر بازوی راست پنهان می‌کنند.

طرز غذا خوردن ایرانیها نه تنها ناراحت، بلکه خیلی خسته کننده است وهمان‌طور که قبلا گفته‌ام یك عادت طولانی لازم است برای این که بتوان به این طرز نشستن عجیب خو گرفت. مردی را که بازانوهای خم شده به شکل Z روی پاشنه‌ی پانشسته، سر خود را طوری به جلو خم کرده است که فاصله‌ی دهانش از زمین بیش از یك پا و نیم نیست درنظر آورید تا بتوانید تصوری از سر سفره نشستن ایرانیها در ذهن خود مجسم نمایید.

همچنین در ایران با به‌کار بردن گیلاس آبخوری آشنا نیستند. نوشیدنیها را در قدح می‌ریزند و کنار آن قاشق بزرگی از چوب که خیلی با ظرافت و بسیار هنرمندانه ساخته شده، می‌گذارند. دسته‌ی قاشقها تقریبا به طول هیژده پوس است و هر قدحی یك قاشق دارد که برای برداشتن شربت و نوشیدن آن به‌کار می‌رود. ظرفیت قاشقها متفاوت است اما

---

۳ ــ چنان‌چه میزبان بخواهد احترام خاصی نسبت به یکی از میهمانان معمول بدارد قطعه‌ای از گوشت مرغ یا گوشت گوسفند را جدا کرده، آن‌را در میان برنج می‌گذارد و به صورت کوفته‌ای تقدیم میهمان می‌کند. البته این نوع تعارف برای یک اروپایی چندان اشتهاآور نیست ولی برگرداندن دستی که با این‌همه لطف و مرحمت دراز می‌شود ناشایست و کاملا برخلاف ادب است.

۴ ــ منظور نویسنده طهارت گرفتن می‌باشد و بدون واسطه بدین‌معنی است که فی‌المثل از لیف یا نظایر آن برای طهارت گرفتن استفاده نمی‌شود. ــ م.

قاشقهایی که معمولا به‌کار می‌رود یك گیلاس آبخوری ظرفیت دارد ولی قاشقهایی هم که دوبرابرآن جا می‌گیرد وجود دارد.

ناهار به ندرت یك ساعت طول می‌کشد .موقعی که غذا خوردن پایان یافت، سینیهارا به همان ترتیب که آورده بودند بر می‌دارند و بعد سفره را باکمال دقت و مهارت جمع می‌کنند که چیزی از آن روی فرش نیافتد .سرانجام پیشخدمتها با آفتابه لگن که این بار از آب ولرم پر شده است وارد می‌شوند . میهمانها هریك دست راست خود را بدون آن که دست چپ را جلو بیاورند شست و شو می‌دهند ، آب در دهان مزه مزه می‌کنند و همچنین ریش خود را می‌شویند و مانند پیش از ناهار با دستمال خود که غالبا خیلی کثیف است[5] آن را خشك می‌کنند .بعد از آن قهوه و قلیان تعارف می‌کنند .

---

۵ ــ اعیان و نجبای ایرانی نسبت به بعضی وسایل نظافت تا اندازه‌ای بی تفاوتی نشان می‌دهند . آنها دستمال جیب را موقعی عوض می‌کنند که بوی کثافت و عفونت مشمئز کننده‌ای گرفته باشد .من روزی این موضوع را به یکی از آنها متذکر شدم . اظهار داشت که تقصیر از پیشخدمتش بوده که دستمال تمیزی به اونداده ،بااین حال یکماه بعد همین شخص را دیدم که هنوزهم آن را عوض نکرده بود .



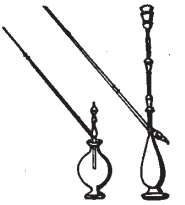

۱۲

درباره‌ی قهوه و قلیان

قهوه در ایران مانند ترکیه مایع بسیار غلیظی است که می‌شود گفت به جای آشامیدن آن را می‌خورند. دلیلش این است که شرقیها به جای آسیا کردن آن راد رهاون و به نرمی تنباکوی اسپانیا می‌کوبند. ایرانیها قهوه را همان‌طور که اروپاییها درست می‌کنند می‌جوشانند اما به جای آن که قهوه جوش را بی‌حرکت بگذارند تا ته‌نشین شود بالعکس آن راشدیدا تکان می‌دهند که تفاله‌اش خوب مخلوط شود به طوری که موقعی که در فنجان می‌ریزند شباهت زیادی به شیرکاکاو خیلی غلیظ دارد. قهوه را بدون شکر در فنجانهای کوچك چینی بدون نعلبکی صرف می‌کنند. به جای نعلبکی از جا استکانیهای نقره‌ی کوچکی استفاده می‌کنند و فنجانهای چینی را در آن قرار می‌دهند تا دستشان نسوزد.

توصیف قیافه‌ی جدی که شرقیها هنگام نوشیدن قهوه به خود می‌گیرند بسیار دشوار است. با این که فنجانهای قهوه خیلی کوچك است، نوشیدن از آن گاه ده دقیقه طول می‌کشد. درتمام این مدت سکوت‌عمیقی در اتاق حکمفرما است و جز صدای لبها هیچ‌گونه صدایی شنیده نمی‌شود. آنها با تانی جرعه‌های کوچکی از قهوه را به کام خود می‌کشند و هر دفعه مدت چند ثانیه با لذت آن را مزه مزه می‌کنند.

شرط ادب آن است که شخص خود را با برجسته‌ترین شخصیتی که درمجلس حضوردارد، تطبیق‌دهد، به طوری که هیچ وقت قبل ازاین که‌اوفنجان خالیش‌راپس‌نداده، نباید قهوه

را تمام کرد و فنجان را پس داد .

علاقه‌ی ایرانیها به قهوه تا سرحد جنون پیش می‌رود و من فکر نمی‌کنم حتی یك نفر هم در این کشور پیدا شود که چند فنجان قهوه در روز ننوشد .این امر به دلیل این که قهوه فوق‌العاده ارزان است به‌آسانی امکان‌پذیر می‌باشد.اشخاص مرفه که هنگام سفر نمی‌توانند هر وقت که میلشان کشید از آن بنوشند مقداری قهوه‌ی کوبیده‌ی فشرده که برای نرم کردن آن کمی عسل‌رقیق هم به آن‌اضافه شده است در نوعی انفیه‌دان با خود همراه دارند.این مخلوط صورت نوعی مربا را دارد که بدمزه هم نیست و آن را با قاشقهای کوچك مثل شکلات می‌خورند .بعضیها هم تریاك به آن اضافه می‌کنند ولی در این صورت به مقدار کمتری از آن مصرف می‌نمایند .

ایرانیها عشق مفرطی به قلیان دارند که نه‌تنها بر عشق به قهوه فزونی دارد، بلکه از ضروریات زندگی آنها به شمار می‌آید.قلیان نوعی چپق است که مورد استعمال عموم می‌باشد . قلیان از قطعات مختلف :سرقلیان ، میانه ، کوزه ونیها تشکیل می‌شود .سرقلیان به شکل گلابی است که قسمت پایین آن را بریده و صاف کرده باشند .درون سر قلیان را که خالی است با گل آهك پخته به صورت استوانه‌ای که دو سر آن باز است اندود می‌کنند .ابتدا تا دوسوم سر قلیان را با قطعات زغال پر می‌کنند وسپس آن را بالای میانه که به صورت‌عمودی روی کوزه قرار داده شده ، می‌گذارند.قسمت تحتانی میانه تا دو پوس به ته کوزه مانده فرو می‌رود.وسط میانه یك سوراخ جنبی تعبیه شده که نی قلیان را در آن فرو می‌کنند و برای این که دود درست مکیده شود نی و میانه را با دقت آب بندی می‌نمایند .

طرز آماده کردن قلیان به این صورت است : اول قدری آب که غالبا آن رامعطرمی‌کنند درکوزه می‌ریزند و دقت می‌کنند که مقدار آب از حد اندازه تجاوز ننماید زیرا در این صورت موقعی که نفس رابالا می‌کشند حالت تلمبه را پیدا می‌کند و آب توی دهان می‌آید.مقدار آب باید آن اندازه باشد که فقط هواازآن عبور کند .سپس سر قلیان را از تنباکو پر

می‌کنند و روی آن را با آتش تندی می‌پوشانند. روی سر قلیان بادگیری به شکل مخروطی قرار می‌دهند و آن را روی میانه می‌گذارند. اکنون قلیان برای کشیدن آماده است.

بزرگان هیچ‌وقت قلیان را خودشان آماده نمی‌کنند. آنها همیشه در کنار خود یك لوله‌ی دراز قابل انعطاف دارند (نی‌پیچ) که انتهای آن از بلور است و پیشخدمتها آن را به قلیان آماده شده وصل می‌کنند. موقعی که قلیان را جلو میهمان می‌گذارند یك نی قلیان چوبی به آن متصل می‌کنند زیرا نی قلیان مارپیچی چرمی خاص خود ارباب است.

قلیان کشیدن برای ایرانیها امری تجملی و پرخرج و مستلزم نگاه‌داشتن خدمتگاری‌است که کارش منحصرا تمیزکردن و آماده کردن و آوردن آن می‌باشد. این خدمتگاران که به پیشخدمت معروفند همواره با اسب به دنبال ارباب روانند. پیشخدمت تمام قطعات قلیان را در دوخرجین چرمی که به قلطاق زین اتصال دارد می‌گذارد. در یك طرف کوزه و میانه و نی و در سمت دیگر سرقلیان، انبر و تنباکو نهاده می‌شود. علاوه بر آن یك بطری چرمی پر از آب برای تعویض آب قلیان و منقلی که در آن همواره آتش آماده است به همراه می‌برند. بطری و منقل به وسیله‌ی زنجیرهای آهنی به قسمت عقب زین آویزانند و با حرکت دست و پای اسب به چپ و راست نوسان می‌کنند.

تنباکویی که در قلیان می‌ریزند با توتون چپق متفاوت است. بهترین نوع آن که بزرگان مرجحا مصرف می‌کنند مال شیراز است و گرچه خیلی ملایم می‌باشد با این حال آن را سه تا چهار بار قبل از استعمال می‌شویند و چون تنباکو همیشه باید نمدار روی قلیان گذارده شود، از این رو روشن کردن و آماده نمودن قلیان کار بالنسبه مشکلی است.

در ایران زنها هم مانند مردان خیلی قلیان می‌کشند و در موقع دید و بازدید پس از صرف قهوه بلافاصله قلیان تعارف می‌کنند.

طرز قلیان کشیدن ایرانیها شبیه چپق کشیدن ترکها است بدین معنی‌که دود را بالا می‌کشند. اما چون دود قلیان

بی‌نهایت ملایم‌تر ومطبوع‌تر از چپق است، آن را معمولا در ریه نگاه می‌دارند تا موقعی‌که به طور غیرارادی ریه منقبض شود و در این موقع است که دود را از سینه خارج می‌کنند. ایرانیها با طمانینه و وقار خاصی قلیان می‌کشند و دود آن را با دست به سوی ریش خود می‌رانند تا آن را معطر سازند.

علاوه بر این در مورد قلیان آداب سختی وجود دارد که لازم است همیشه رعایت شود. باید قلیان‌خود رابه متشخص‌ترین فرد مجلس تعارف نمود و این شخص با قبول آن و زدن چند پك به شما افتخار بزرگی می‌دهد. ضمنا نباید قبل از آن که صاحبخانه دستور آوردن قلیان رابدهد قلیان طلبید. نخست صاحبخانه پکی به قلیان می‌زند، بعد آن رابه میهمان می‌دهد وبه همین ترتیب قلیان دست به‌دست غالبا تا انتهای تالار می‌رسد و هرکس مختصری دود می‌کند. معمولا در همه جا تعارف قلیان نوعی‌ادب است ولی چون هرکس قلیان خود را دارد جز در مواقع تشریفاتی می‌توان تعارف را رد کرد. عموما قلیان را بدون تکلف در همه جا می‌کشند، ولی باید توجه داشت که هیچ‌وقت قلیان را قبل از خالی شدن تمام دودی که در کوزه مانده است، نباید به هیچ‌کس تعارف کرد. به این منظور سر قلیان را قدری بلند می‌کنند و به بالا کشیدن نفس ادامه می‌دهند.

اشخاصی که با نی‌پیچ که قبلا به آن اشاره کرده‌ام قلیان می‌کشند چون دستشان به سر قلیان نمی‌رسد با بالا بردن انگشت سبابه‌ی دستی که سر بلور را نگاه می‌دارد به‌پیشخدمت علامت می‌دهند. نامبرده سر قلیان را تا زمانی که دیگر دودی درکوزه باقی نمانده باشد، بالا نگاه می‌دارد. آن‌گاه با اشاره‌ی چشم ارباب قلیان را پیش شخص مورد نظر می‌برد.

ایرانیها در سفر و بر روی اسب هم قلیان می‌کشند. برای این منظور لوله‌هایی‌از چرم قابل انعطاف دارند که از نی‌پیچ سبکتر است. طول این لوله‌ها پانزده تا بیست پا می‌باشد و به‌این وسیله تا اندازه‌ای فاصله‌ی اسبها را می‌توان‌از یك دیگر حفظ نمود. پیشخدمت قلیان آماده را در دست راست نگاه می‌دارد و با دست چپ اسب خود را که همیشه عقب‌تر از

اسب ارباب در حرکت است هدایت می‌کند.

قبلا گفتم که این لوازم بسیار تجملی هستند. بعضی از این ادوات بدون آن که با مروارید و سنگهای قیمتی تزیین یافته باشند از صد تا صدو پنجاه تومان قیمت دارند. ادوات مزبور را ازطلای میناکاری و کنده‌کاری شده می‌سازند. در ایران این نوع تزیینات با مهارت فوق‌العاده‌ای انجام می‌گیرد. جنس کوزه‌ی قلیان ازبلور بسیار روشن است که به طرز فوق‌العاده زیبایی تراشیده، زرنشان شده است.

قلیانی که پادشاه هنگام تشریفات رسمی استفاده می‌کند پوشیده ازمروارید، الماس، یاقوت و زمرد است که به قراری که می‌گویند بیش از ده میلیون فرانك ارزش دارد. پادشاه دونوع قلیان دارد یکی قلیان شهری و دیگری قلیان سفری. کوزه‌ی قلیان اخیر به جای بلور از چرم است اما به قدری طلا کاری و میناکاری دارد که روی هم رفته بیش ازکوزه‌ی قلیانهای دیگر قیمتی است.

شاه عباس‌کبیر در ابتدای سلطنتش معلوم نیست به چه جهت قلیان کشیدن را با برقراری مجازات اعدام منع کرده بود و بااین‌که چند نفر هم درحین ارتکاب فی‌المجلس به اعدام سپرده شدند، هرگزموفق نشدعادت مزبوررا ازبین ببرد وبالاخره مجبور شد این دستور را لغو کند.[1]

---

۱ ــ حکایت می‌کنند که روزی شاه عباس دستور داد تمام قلیانها را با پهن اسب پر کنند. پس ازآوردن قلیانها از همه پرسید که نظرشان در باره‌ی این تنباکو که اخیرا از شیراز آورده شده چیست. جملگی صریحا پاسخ دادند که فوق العاده است و طعم عالی دارد. پادشاه که خشمگین شده بود فریاد زد "لعنت براین داروی بسیار بد که نتوان آن‌را از تپاله‌ی حیوانات تشخیص داد".



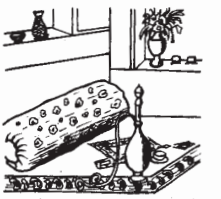

۱۳

درباره‌ی اثاثه‌ی منزل ایرانیها

در هیچ کشوری نمی‌توان آسان‌تر وکم خرج‌تر از ایران اسباب و لوازم خانه را فراهم نمود زیرا حوایج زندگی مردم حتی متمولترین آنها به قدری محدود است که تدارك آن کار مشکلی نیست.

اثاثه‌ی یك خانه‌ی ایرانی به هر اندازه که اهمیت داشته باشد بسیار اندك است یا بهتر بگوییم آن‌چه راکه اثاثه می‌نامند به زحمت سزاوار چنین اسمی است. در ایران ازصندلی، میز، نیمکت، قفسه، پرده، آیینه‌ی قدی، تختخواب وغیره‌اثری نیست. قالی و کچه (نمد) نه‌فقط تنها زینت اتاقهایشان است بلکه تنها چیزی است که به چشم می‌خورد.

در این کشور نفرت خاصی برای زندگی کردن درخانه‌ای که دیگری ساخته وجود دارد حتی اگر خانه‌ی پدری باشد که تقریبا همیشه به حال خود می‌گذارند تا ویران شود و از این رو وقتی‌که یك ایرانی درصدد تشکیل عایله برمی‌آید، نخست شروع به ساختن خانه می‌کند که معمولا قبل از پانزده روز به اتمام می‌رسد. حتی درصورتی‌که زنهای متعدد بگیرد، ساختمان حرمسرا بیش از این مدت طول نمی‌کشد. خانه و حرمسرا دارای ملحقاتی هستند که در یکی از فصول گذشته شرح آن را داده‌ام.

ازآن‌جا که ایرانیها اشکاف و قفسه برای گذاشتن اسباب ندارند معمولا در هر اتاق به ضخامت دیوارها فاصله به فاصله طاقچه‌های کوچکی به عمق هشت تا ده پوس و به‌ارتفاع

و عرض سه پا تعبیه می نمایند. در این طاقچه ها تمام لباسهایشان را که معمولا بسیار مختصر است می گذارند. لباس مردان معمولا از دو یا سه قبا، یك شلوار، یك پیراهن، یك کلاه بی لبه، یك پالتو و یك شنل تشکیل می شود. در بین بزرگان اشخاصی پیدا می شوند که قدری بیشتر از این مجهزند ولی تفاوت اندك است.

زنها از این حیث خیلی بیشتر از مردها مجهزند. البته باید پیراهن، دستمال وپوشش زیرین که اروپاییها آن را در یك کلمه زیرجامه می گویند، مستثنا داشت. دلیلش هم این است که آنها این لوازم را تقریبا همیشه از ابریشم یا پارچه های زربفت و اغلب مروارید دوزی فراهم می نمایند و آن قدر آن را می پوشند تا کهنه شود وفقط در این موقع است که به فکر تهیه ی جامه های دیگری می افتند.

در ایران بچه ها مانند بزرگترها فوق العاده بد لباس هستند، حتی اگر پدر و مادرشان هم ثروتمند باشند. غیر از فرزندان پادشاه و شاهزادگان به یاد ندارم بچه ای را که واقعا درست لباس پوشیده باشد دیده باشم.

رختخواب که منحصرا از چند دوشك و چند رواند از تشکیل می شود، چندان ارزشی ندارد. با این حال پس از قالیها و نمدها گرانبهاترین قسمت اسباب خانه است. حرمسراها هم بهتر از این مجهز نیستند و به استثنای چند عدد صندوق که زنها جواهرات و اشیای قیمتی خود را در آن می گذارند و قهوه جوش، قوری، فنجان و آیینه که جزیی از جهیزیه ی آنها را تشکیل می دهد چیز دیگری به چشم نمی خورد. آیینه برای زنهای ایرانی اهمیت خاصی دارد به طوری که اگر بیش از یك روز از خانه خارج باشند آن را باخود می برند. با توجه به اهمیتی که برای آیینه قایلند چنان چه مردی به قدر وسع خود آیینه ی مناسبی برای زنش نخریده باشد تا آخر عمر روی آرامش نخواهد دید. قاب دور آیینه ها معمولا پوشیده از ورقه ی طلا یا نقره است که به طرز بسیار زیبا وباسلیقه قلم خورده، میناکاری شده است. همچنین آیینه هایی وجود دارد که با جواهر و مروارید های قیمتی تزیین یافته،

تا پنج شش هزار تومان ارزش دارد ۰

لوازم آشپزخانه نیز بسیار محدود و از چند عدد دیگ برای پختن پلو و شوربا تشکیل می‌شود ۰ایرانیها برای پخت و پز از تاوه و روغن داغ‌کن که برایشان ناشناخته است استفاده نمی‌کنند ۰در هر خانه بر حسب احتیاج یك‌دوجین دیگهای بزرگ و کوچك یافت می‌شود که آنها را داخل یك دیگر می‌گذارند و در سفر و حضر مورد استفاده قرار می‌دهند ۰ هنگام سفر آنهارا در یك کیسه‌ی چرمی می‌گذارند و بر پشت قاطر حمل می‌کنند ۰کیسه‌ی چرمی مزبور که دیگ بسر نامیده می‌شود از دیگر اسباب آشپزخانه‌ی ایرانیها جالبتر است۰ لوازم آشپزخانه با چند عدد سیخ ، یك کارد بزرگ، یك ساطور یك دوجین سینی و چند عدد بشقاب کاشی غذا خوری تکمیل می‌شود ۰

جمع‌کلی این اشیا ارزش اندکی دارد و من مطمئنم که اگر یك ایرانی بخواهد برای خانه و حرمسرایش حتی اثاثه‌ی بالنسبه مناسبی تهیه کند ، می‌تواند با کمتر از پانصد تومان آن را فراهم نماید ۰این مبلغ در کشوری که طلا و نقره فراوان است وجه قابل ملاحظه‌ای نیست۰

با وجود این ، باید اضافه کنم که دستگاه آشپزخانه‌ی بزرگان تراز اول بسیار مفصل‌تر است و دارای سرویسهای چینی اعلا و ظروف سرمیزی از نقره می‌باشد۰فقط پادشاه است که ظروف طلا دارد و موقعی که یکی از بزرگان افتخار آن را پیدا می‌کند که میزبان پادشاه باشد این ظروف را به منزلش می‌فرستند که میهمانی را مجلل‌تر سازد ۰





۱۴

درباره‌ی دارایی و تقسیم اموال بین اولاد

ثروت افراد در ایران مانند دیگر کشورهایی که اصول ملوك الطوایفی بر آن حکمفرما است یا هنگفت و یا بسیار ناچیز است. از این نقطه نظر می‌توان افراد جامعه را به دوطبقه یعنی طبقه‌ی ثروتمندان و مالکین بزرگ وطبقه‌ی اشخاص مرفه تقسیم نمود. پیشه‌وران و کشاورزان که غالبا به خطا برای آنها ارزشی قایل نیستند و به زحمت آنها را جزیی از جامعه به حساب می‌آورند در این تقسیم بندی جایی ندارند.

ثروتمندان معمولا مالك چندین ده هستند وبعضی اوقات هم سر مباشرت یك یا چند ایل چادرنشین را برعهده دارند و حقوق مخصوصی از آنها دریافت می‌نمایند. ایلات علاوه بر مبالغی که به طور معمول در موعد معین می‌پردازند باید مالیات سنگینی هم به نفع حکامی که در حوزه‌ی فرمانروایی آنها چادر می‌زنند پرداخت نمایند. عده‌ای از دولتمندان نیز ثروت خود را از مشاغل عالی دولتی و یا درباری به دست می‌آورند. درآمدی که از این راه عاید می‌شود آن قدر زیاد است که برای به دست آوردن آن مشاغل مبالغ قابل توجهی می‌پردازند و سپس به میل خود مالیاتهایی هم وضع می‌کنند.

در ایران مالکیت دهکده‌ها هیچ گونه حقی را برای مالك بر رعایا ایجاد نمی‌کند[1]. اگرچه رعایا مجبورند هرموقع که ارباب بخواهد برای او کار بکنند، پادشاه منحصرا اختیاردار آنها است.

---

۱ ــ منظور این است که رعایا هنگام خرید و فروش ملک به‌طوری‌که در روسیه معمول بوده است مورد معامله قرار نمی‌گیرند. ــ م.

هر دهکده‌ی مسلمان نشین رییسی به نام کدخدا و دهکده‌های مسیحی‌نشین رییسی به نام مالك دارد. کدخداها و مالکها مسوول پرداخت عواید سالانه‌ی دهات به صاحب ملك و پادشاه می‌باشند. کوچکترین دهکده و به عبارت دیگر هیچ دهکده‌ای وجود ندارد که عواید سالانه‌اش کلا نقدی پرداخت شود. غالبا این عواید جنسی از طریق محصولات زمینی مانند گندم، جو و پنبه پرداخت می‌گردد. ضمنا برخی از رعایا که به زراعت محصولات دیگری اشتغال دارند باید مبالغ معینی نقدا بپردازند. برای روشن شدن مطلب روستایی را که از دویست خانوار تشکیل شده، سالانه ۱۸۰۰ خروار غله (یك خروار معادل ششصد لیور) و پانصد باتمان یا من (یك باتمان یا من معادل شش لیور) پنبه محصول دارد در نظر بگیریم. در قرارداد ی که یك نسخه‌ی آن نزد کدخدا است میزان سهم مالکانه و مالیاتی که به دولت باید پرداخت شود معلوم گردیده است. اگر از این بابت مثلا دویست من پنبه و ششصد خروار غله مقرر شده باشد، حق ارباب و مالیات دولت به نسبت محصول هر خانوار بین رعایا سرشکن می شود به طوری که اگر زمین یکی از رعایا محصول کمتری داشته باشد به نسبت برداشتش مقدار کمتری تحویل می دهد و آنهایی که محصولشان خوب بوده است، باید کسری را جبران کنند. اگر محصول غله آن‌قدر کم باشد که مجموعا به ۱۸۰۰ خروار نرسد، ارباب از مطالباتش می‌کاهد و به همین ترتیب هم نسبت به پنبه و مالیات نقدی عمل می‌کند.

برای توضیح این نکته باید توجه داشت که در ایران اراضی مزروعی برحسب تعداد افراد خانواده‌ها تقسیم بندی می‌شود. بعضی اوقات رعیت به این بهانه که نمی‌تواند همه‌ی زمین را کشت نماید قسمتی از آن را به مالك واگذار می‌نماید و مالك هم با این امر موافقت می‌کند زیرا مطمئن است که کلیه‌ی زمینها زیر کشت خواهد رفت.

هر دهکده علاوه برپرداخت حقوق عادی باید تعدادی پرنده، مقداری کره، سرشیر، خربزه و طالبی، هیزم و چوب برای خانه‌ی ارباب و کاه برای علیق اسبهایش تحویل بدهد. همچنین ارباب می‌تواند در تمام مدت سال به استثنای فصل

در و تعدادی کارگر که برای امور مختلف مورد احتیاج وی باشد خواستار شود. حق مطالبه‌ی بیگاری غالبا بی عدالتیهای آشکاری را به دنبال دارد زیرا در مواقعی که به دلیل رویدادهای ناگوار رعایا نتوانسته باشند حقوق مقرر را تماما پرداخت نمایند ارباب می‌تواند مطالبه‌ی تعداد زیادتری کارگر بنماید و رعایا برای این‌که از کاری که به آنها تحمیل می‌شود، رهایی یابند، به عنوان پیشکشی معادل آن‌چه را که از اجاره‌ی سالانه‌ی ارباب کسر شده است تقدیم می‌دارند.

بزرگان تراز اول هریك مالك چند روستا می‌باشند وبین آنها اشخاصی وجود دارد که صاحب صد پارچه‌آبادی هستند. ولی نباید تصور کرد که همه‌ی دهکده‌ها به یك اندازه حاصلخیز و پردرآمد هستند. حاصلخیز بودن زمین بستگی به مقدار آب آن دارد. مثلا یك روستای ششصد خانواری به دلیل کم آبی به زحمت دویست خروار سهم مالکانه می‌دهد در صورتی که روستای دیگری که بین چهل تا پنجاه خانوار رعیت دارد ممکن است بیش از چهارصد خروار بدهد. باور کردنی نیست که بعضی حکام آزمند برای استفاده از آب نهرها و رودخانه‌های مجاور حقی از رعایا دریافت می‌کنند که این هم نوعی تعدی و ستمگری است. رعایا حتی در قلمرو خود از این زورگویی در امان نیستند. بهترین دهکده‌هایی که مورد علاقه‌ی ایرانیها است، رعایای آنها مسیحی هستند از قبیل کلدانیها، نسطوریها و ارامنه زیرا که مسیحیها درخت مو می‌کارند وشراب درست می‌کنند و این چیزی است که مسلمانها جرات آن را ندارند. موقعی که ارباب بخواهد میگساری کند با دوستان خود به این قبیل املاك می‌رود و چون در محلی‌که به ساکنین آن اجازه‌ی شرابخواری داده شده، کسی کاری به کارشان ندارد، دهکده‌های مزبور می‌توانند محل آسوده و امنی برای خوشگذرانی باشند. علاوه بر این مسیحیها کارگران خوب و ماهری هستند وغالبا به رشته‌ای از تجارت اشتغال دارند. ازاین رو، به ندرت بازاری می‌توان یافت که نیمی از دکانداران ارمنی و یك چهارم یهودی نباشند. یهودیها اغلب به حرفه‌های پست تری تن درمی‌دهند.

کلیه‌ی فرزندان خواه مشروع یا حرامزاده[۲] ازحقوق متساوی برخوردارند. پسر کنیز مانند پسر همسر شرعی به یك میزان از دارایی پدر حق می‌برد و از هر نظر با یك دیگر برابرند.

فرزندان ذکور به طور مساوی ارث می‌برند. آنها پس‌از برداشت مبالغی از ماترك که به زنها و دخترهای متوفی تعلق می‌گیرد بقیه‌ی ارثیه را بین خود تقسیم می‌کنند. مبلغی که به زنها تعلق می‌گیرد برحسب تعداد فرزندانی است که به دنیا آورده‌اند. پس از مرگ شوهر آنها آزادند که در حرمسرا بمانند و یا آن را ترك گویند. زنها ممکن است نزد خانواده‌ی خود برگردند و یا مجددا شوهر بنمایند. در صورت اخیر چیزی از دارایی شوهر به آنها نمی‌رسد زیرا که فرض این است که از شوهر تازه‌شان مجددا مهریه دریافت خواهند داشت.

چنان‌چه پدر در زمان حیاتش بعضی ترتیبات به نفع پسر ارشد ش نداده باشد و این چیزی است که به ندرت اتفاق می‌افتد، نامبرده نمی‌تواند ادعایی بیش از دیگر برادران داشته باشد. بعضی نویسندگان که گفته‌اند پسر ارشد دوسوم از ماترك پدر را به ارث می‌برد دچار اشتباه شده‌اند. با این حال سلاحها، اسبها و قرآن به پسر ارشد می‌رسد. او همچنین می‌تواند با پرداخت حق‌السهم برادران خانه و حرمسرای پدر را برای خود نگاه‌دارد. برای این منظور چند کارشناس که باموافقت طرفین انتخاب می‌شوند اموال راارزیابی می‌نمایند. گاهی هم پدران به ضرربزرگترها مزایایی برای بعضی از فرزندان صغار خود قایل می‌شوند.

پسر ارشد در صورت غیبت یا بیماری پدر بدون آن که نیازی به صدوراجازه‌ی مخصوص از طرف پادشاه باشد درکلیه‌ی مشاغل کشوری و لشگری جانشین وی می‌گردد. این اصل که عرف آن‌رامجاز شمرده، خالی از سوءاستفاده نیست، ولی مورد تصویب شاهزاده‌ها است، زیرا که آنهارانیزشامل می‌شود.

---

۲ ــ در این‌جا نویسنده مرتکب اشتباه فاحشی شده است و یا این که بچه های متولد از کنیزان را حرامزاده تلقی نموده است زیرا بچه‌ی حرامزاده شرعا و قانونا چیزی به ارث نمی‌برد. ــ م.



۱۵

درباره‌ی مراسم نامزدی و عروسی

مراسم زناشویی در ایران از نظر اروپاییها بسیار جالب و شگفت انگیز است ۰مراسمی که قبل از عروسی و حین آن وبعدا صورت می‌گیرد آن‌قدر شگرف است که نمی‌توان آن را به سکوت برگزار نمود ۰

اولا بسیار نادر است که دو طرف ذینفع شخصا ترتیب زناشویی خود را بدهند ۰این امر همیشه توسط پیرزنهایی که تقریبا هیچ مشغله‌ی دیگری جز این ندارند انجام می‌گیرد۰

هنگامی که در خانواده‌ای صحبت از زن دادن پسرشان به میان می‌آید مادر، عمه و خاله و یا یکی دیگر از زنهای خانواده به تمام حرمسراها سرکشی می‌نمایند تا این که دختری راکه فکر می‌کنند مورد پسند جوان واقع می‌گردد، پیدا نمایند و چون پسر نمی‌تواند دختر را ببیند واسطه‌ها تصویری از بد و خوب دختر را که معمولا با حقیقت همراه است برای پسر ترسیم می‌کنند زیرا که اگر در باب دختر کم و زیادی گفته باشند خود را در معرض سرزنش قرار می‌دهند و چنان چه عروسی به این دلیل به هم بخورد تمام سنگینی خشم دو خانواده بر روی آنهامی‌افتد ۰این زنها باید خیلی محرم و سر نگه‌دار باشند ۰

چنان‌چه توصیفی که از دختر می‌شود مورد پسند پسر قرار گیردو به حصول وصلت رضا دهد والدین پسر و دختر یك دیگر را ملاقات می‌کنند ودر باره‌ی مسایل‌مادی قرارو مدار می‌گذارند۰شوهر آینده مبلغی بابت مهریه برعهده می‌گیرد ۰

این مبلغ درصورت بروز هرگونه اتفاقی به زن تعلق می‌گیرد اما اسباب و لوازم آرایش و همچنین حجله‌ی عروسی را مادردختر فراهم می‌کند ۰آن‌گاه روز نامزدی تعیین می‌شود و کلیه‌ی آشنایان برای شرکت در این مراسم در روز و ساعت معین دعوت می‌شوند ۰ابتدا پسری را که نامزد شده، به حضار معرفی و اعلام می‌کنند که از امروز او قول ازدواج به نامزدش داده است و سپس روز عقدکنان را تعیین می‌کنند۰در این مراسم عصرانه‌ای از میوه، شیرینی و شربت فراهم می‌نمایند ۰ همچنین عده‌ای مطرب، آوازه خوان ورقصنده هم دعوت می‌کنند و این جشن کوچك معمولا تا شب ادامه پیدا می‌کند ۰

مادر دختر هم برای آشنایان خود چنین جشنی در حرمسرا برپا می‌کندکه در آن آوازخوانها و رقصندگان حرفه‌ای نیز شرکت دارند۰این زنها در حال حاضر فقط در حرمسراها و در حضور زنها برنامه اجرا می‌کنند در صورتی که در زمان آقای شاردن به طوری که از نوشته‌های او برمی‌آید وضع طور دیگری بوده است و این قبیل زنها زندگی پریشانی داشته‌اند۰ بی‌گمان این وضع مانند بسیاری چیزهای دیگر به شدت دگرگون شده است۰

پس‌از اجرای این مراسم، چندین‌ماه و غالباچندین سال به همین صورت باقی می‌ماند زیرا در خانواده‌های بزرگ نامزدی بین بچه‌های چهار پنج ساله صورت می‌گیرد۰سرانجام هنگامی که موعد عقدکنان فرا رسد روز مناسبی را انتخاب می‌کنند ۰دختر قبل از آن‌که رضایت قطعی بدهد آخرین شرایط خود را پیشنهاد می‌کند ۰این شرایط معمولا تقاضای لباس، شال، جواهر، کنیز و غالبا پول و ملك است۰تقریبا این اطمینان وجود دارد که چنان‌چه شرایط دختر از طرف شوهر آینده قبول، اصلاح ویامردود شود، به هر حال ازدواج به هم نمی‌خورد زیرا زنها در این مورد هیچ‌گونه اراده‌ای از خود ندارند و این تقاضاها بر حسب سنتهای کهنه صورت می‌گیرد که روز به روز و بیش از پیش اعتبار خود را از دست می‌دهند۰پسرهای نامزد خیلی به‌ندرت به نامه‌های عاشقانه‌ی دخترها که بوی نامهربانی می‌دهد توجه می‌کنند ۰دخترها

در این نامه‌ها خیلی چیزها طلب می‌کنند ولی به کمش هم راضی هستند و در صورتی‌که تقاضاهایشان کلا رد نشود غالبا احساس خوشبختی می‌نمایند. با وجود این، چنان‌چه دختر در مورد تقاضای خود پافشاری کند نامزد تمام آن‌چه را که او خواسته است می‌دهد ولی در موقع ورود به حرمسرا همه را از او پس می‌گیرد. عروسها در این موقعیت جرات مقاومت ندارند زیرا نمی‌توانند رسوایی پس فرستاده شدن را بیازمایند.

در روز عقد کنان داماد همراه پدر و مادرش با یک آخوند به منزل عروس می‌روند. آخوند از عروس که در پشت پرده‌ی زنبوری در اتاق مجاور نشسته، از نظرها پنهان است، پرسش می‌کند آیا حاضر است مردی را که در مقابل خود می‌بیند به شوهری قبول کند؟ پس از دریافت جواب مثبت عین همین پرسش را از داماد می‌کند با این تفاوت که داماد شخصی را که راضی به ازدواج با او است نمی‌بیند. پس از قبول داماد آخوند به خواندن ادعیه‌ی خاص زناشویی می‌پردازد و به این ترتیب تشریفات پایان می‌گیرد. در این موقع داماد روزی را که دنبال عروس خواهد فرستاد تعیین می‌نماید. معمولا این امر پیش از یک ماه صورت نمی‌گیرد. در روز موعود داماد کلیه‌ی دوستانش را که عده‌ی آنها به صد تا صد و پنجاه نفر می‌رسد و همگی کاملا مسلح و سوار بر اسب هستند جمع می‌کند. چند نفر از زنها هم سوار بر اسب می‌شوند و اسبی را که برای عروس به طرزی باشکوه زین و برگ شده، با خود می‌برند. دسته‌ی سواران در حالی که مطربها، آوازخوانها و رقصندگان در جلو در حرکت هستند دو ساعت قبل از غروب آفتاب راه خانه‌ی عروس را پیش می‌گیرند و در طول راه چندین بار دسته جمعی شلیک می‌کنند. به مجرد رسیدن به خانه‌ی عروس داماد وارد خانه می‌شود و همه جا به دنبال عروس می‌گردد. عروس طبق آداب و رسوم باید کاملا خود را مخفی نماید ولی داماد بالاخره او را در حالی که صورتش پوشیده است پیدا می‌کند. در این موقع نوعی کشمکش آغاز می‌گردد و داماد که می‌خواهد عروس را با خود ببرد با امتناع وی مواجه می‌شود. هرچه بیشتر داماد عروس را تحت

فشار قرار می‌دهد مقاومت عروس به همان اندازه زیادتر می‌شود و از این رو عروس چنان داد و فریادی به‌راه می‌اندازد که گویی می‌خواهند او را خفه کنند ۰لازم به تذکر است که ترك خانه‌ی پدری به اولین اشاره‌ی داماد برای عروس زیبنده نیست ۰در مرحله‌ی آخر چون شوهر می‌بیند که حرفهایش بی‌اثر است با وجود فریادهای عروس که از روی عرف و عادت است، او را می‌رباید و بر روی اسبی که برایش آماده شده است می‌نشانند ۰زنها عروس را احاطه می‌کنند و با او به سوی منزل داماد پیش می‌روند ۰موکب عروس در حالی که دسته‌ی موزیك و رقصندگان در جلو در حرکت هستند قبل از رسیدن به خانه‌ی داماد دور شهر گردانده می‌شود ۰داماد پس از رسیدن به خانه‌ی خود با همراهان وارد تالار می‌شود و عروس را به حرمسرا می‌برند ۰تفریحات و ساز و آواز تا شب ادامه پیدا می‌کند ۰سپس شام داده می‌شود که غالبا تا نصف شب طول می‌کشد ۰آن‌گاه دوستان، تازه داماد را تا در حرمسرا همراهی می‌کنند و برای او هرگونه نیکبختی آرزو می‌نمایند خاصه آن‌که نو عروس مورد پسندش قرار بگیرد ۰مطربها، آوازخوانها و رقصندگان که مجلس جشن را رونق داده‌اند در بیرونی مستقر می‌شوند و در آن‌جا غالبا به مدت یك هفته شبانه روز و بی‌وقفه می‌نوازند ۰تا هنگامی که آوای موسیقی شنیده می‌شود و این بازیگران پر سروصدا به‌یك باره مرخص نشده‌اند جشن ادامه دارد و سفره‌ها برای پذیرایی آماده است ۰

موقعی که زنها از ورود داماد آگاه شدند صورت عروس را می‌پوشانند ۰بر طبق آداب و رسوم داماد باید به دست خود نقاب از چهره‌ی عروس بردارد ۰ازاین رو، داماد به محض ورود چادر را از سر عروس برمی‌گیرد و چون اولین بار است که صورت عروس را می‌بیند این موقع بحرانی‌ترین لحظات برای عروس می‌باشد ۰چنان‌چه عروس نیکبختی این را نداشته باشد که مورد پسند داماد واقع شود داماد بی آن‌که سخنی بر زبان آورد فورا از اتاق خارج می‌شود و همه معنی آن را می‌فهمند ۰از این پس فقط صدای ناله و گریه و فریاد است که شنیده می‌شود ۰در این حال فورا عروس را به منزل پدر و

مادرش برمی‌گردانند ۰ولی در چنین مواردی داماد باید از مهریه، جواهرات و اشیایی که به‌عروس داده، چشم پوشی کند ۰این قبیل رویدادها امروز تا اندازه‌ای نادر است زیرا کمتر اشخاصی پیدا می‌شوند که به طریقی قبلا دختر را ندیده باشند ۰دیدارها از راه نیرنگ ویا با قرار قبلی صورت می‌گیرد۰ به این ترتیب که پیرزنها که نقش واسطه را دارند خواستگار را در جای خلوتی پنهان می‌کنند و دختر که از زیبایی خود اطمینان دارد به صورت ظاهر به طور اتفاقی روی خود را باز می‌کند ۰

چنان‌چه برعکس عروس مورد پسند واقع شود تازه داماد در کنار وی می‌نشیند و به او اطمینان می‌دهد که تا آخر عمر دوستش خواهد داشت ۰سپس از خانمهایی که به همراه عروس آمده‌اند تشکر می‌کند ۰خانمها که می‌بینند زن و شوهر به خوبی با هم سازش دارند به زودی آنها را تنها می‌گذارند۰ کنیزها پس از مرتب کردن حجله خارج می‌شوند و فقط آن که بین آنها از همه مسن‌تر است می‌ماند تا برای راضی کردن عروس به انجام زفاف به داماد کمك کند ۰راضی کردن عروس کار بسیار مشکلی است و غالبا ساعتها طول می‌کشد تا با خواهش و تمنای زیاد به اشکال به آن تن در دهد ۰از نظر ایرانیها شتاب در برآوردن دلخواه داماد نوعی سبکی وجلفی محسوب می‌شود و از این رو بعضی اوقات عروسها ماهها به آن رضایت نمی‌دهند ۰

کنیز سالخورده نخست پارچه‌ی بزرگ سفیدی بر روی دوشك پهن می‌کند ۰این پارچه که گواهی عفت دختر است به خانواده‌ی عروس برگردانده می‌شود۰کنیز مزبور سپس در خارج اتاق خواب می‌ماند تاآن‌چه را که درآن‌جا می‌گذرد بشنود و به مجرد این‌که اطمینان پیدا کرد عمل زفاف انجام شده، وارد اتاق می‌شود و پارچه‌ای را که درآن‌جا گسترده از زیر عروس و داماد بیرون می‌کشد و فورا و بدون توجه به ساعت آن را نزد پدر و مادر عروس می‌برد که چون نشانه‌ی پاکدامنی دخترشان می‌باشد آن را با غرور از او می‌گیرند۰این آداب که از دوران باستان باقی مانده، در سراسر آسیا و حتی در

روسیه هم مرسوم است و فقط برخی افراد طبقات بالا هستند که خود را تا این اندازه مقید نمی‌دانند.

ازآن‌جا که نمی‌خواستم شرح وظایف این پیرزن رانیمه تمام بگذارم زودتر درباره‌ی آن توضیح دادم و اکنون به شرح وقایعی که قبل از این جریانات رخ می‌دهد، می‌پردازم. قبلا گفتم که راضی کردن زن به رفتن به حجله کار بسیارمشکلی است اما این کشمکش در مقام مقایسه با آن‌چه بعدا اتفاق می‌افتد، ناچیز است. برای این‌که داماد بتواند عروس را وادارکند که زیر جامه‌ی لعنتی را که مانع انجام نیتش می‌باشد درآورد باید خیلی کوشش‌کندوازاین‌رو داماد در دفعه‌ی اول به مباشرت این مرحله‌ی اساسی که تصرف زن باشد دست نمی‌یابد. ممکن است تصور شود که پس از تمام این جریانات کلیه‌ی اشکالات برطرف شده، در صورتی که چنین نیست. اشکال دیگری هم هست که در اروپا به ندرت پیش می‌آید و آن عبارت از مشکل عمل کامل زفاف است که اجرای آن به درازا می‌کشد، به طوری که عموما هفته‌ها و حتی ماهها می‌گذرد تا کار به پایان برسد. باید متذکر شد که حتی در آن موقع هم عرف و مذهب مانع کام گرفتن کامل داماد است زیرا قبل از سه شبانه روز تمام نمی‌تواند مجددا به زنش نزدیك گردد. این عمل خارق‌العاده را ایرانیها این‌طور توجیه می‌کنند که اگر زن در این لحظه آبستن شود بچه‌ای که به وجود می‌آید از خون است. این نوع استدلال ازجانب چنین ملت زیرکی واقعا تعجب‌آور است.



۱۶

درباره‌ی طلاق و زنان بیوه

مردان ایرانی می‌توانند بـه اراده‌ی خود و بدون آن‌که منعی دربین باشد زنهایشان را دوبـار پشت سرهم طلاق دهند و اگر هم میلشان کشیـد دوباره رجـوع‌کنند اما در مرتبه‌ی سـوم وضع به این آسانی نیست زیـرا بـرای این‌که زن بار دیگـر بـه شوهرش تعلق بگیـرد مجبور است قبلا به ازدواج مرد دیگری درآید ، یك شب را بـا او بگذراند و سپس مطلقـه شـــود. بعضیها اشتباها گفته‌اند که پس ازاولین طلاق زن باید ایـن آزمایش عجیب را پشت سر بگذارد .

ایـن مـوارد در واقع بسیـار نادرند ولـی بعضی اوقات به خصوص در خانواده‌ی بزرگان پیش می‌آید وبرای پیش‌گیـری از نتایج سوء و ناخوشایند آن شوهر ، زن سه طلاقه‌ی خـود را به یك غلام می‌دهد و غلام درمقابل مبلغ پولـی متعـهد می‌شود که شب را بـا این زن در حضور عـده‌ی زیادی از دوستـــان بگذراند و روز بعد او را طلاق بدهد .ایـن نوع زناشوییهای یك شبه به دور از هرگونه تشریفاتی صورت می‌گیرد وزن و شوهر قبلی آزادند دوباره باهم ازدواج کننـد ولی پیش از سـه ماه نمی‌توانند همبستـر شوند .این مـوعد را قانون لازم تشخیص داده ، زیرا ممکن است ازشوهر یك شبه‌اش‌بارد ارشده باشد. در صورتی‌که زن مایل بـه بازگشت به سوی شوهـر قبلی خـود نباشـد ، شوهر جدید را بـه عمـل زفـاف تـرغیب می‌کنـد . نمونـه‌ای از ایـن مورد را شخصا دیـده‌ام و آن زن عسکرخـان مادر پسر دومش بود.عسکرخان می‌خواست زنش‌راکه سه‌طلاقـه

کرده بود دوباره به‌عقد خود درآورد و برای این منظور به یکی از نوکرهایش که تصور می‌کرد شخص مطمئنی است اعتماد کرد و زن را به او داد. زن برای احتراز از برگشتن نزد شوهر هوسرانش ازدواج جدید ش را به ثمر رساند و از این ازدواج تا موقع عزیمت من صاحب دو فرزند شد.

زنهایی که مطلقه می‌شوند یا طلاق می‌گیرند هرگونه حقی را بر فرزندان خود از دست می‌دهند. فرزندان در کلیه‌ی موارد و بدون توجه به جنسیت همیشه نزد پدرشان می‌مانند. می‌توان گفت که پدرها صاحب مطلق فرزندان هستند، زیرا در مشرق زمین اختیارات آنها حد و مرزی ندارد و فرزندان در هر سن و مقامی که باشند، هرگز بدون اجازه در حضور پدر نمی‌نشینند.

مرد ایرانی می‌تواند هرموقع که بخواهد زن خود را طلاق بدهد، اما زنها فقط در سه مورد می‌توانند تقاضای طلاق کنند:

اول این‌که بتوانند ثابت کنند که شوهرشان از دادن نفقه عاجز است. دوم این که به قید قسم اقرار کنند که شوهرشان تمایلات انحرافی دارد. متاسفانه این فساد در ایران و در همه‌ی کشورهای مشرق زمین به شدت رواج دارد. سوم این که سوگند یاد کنند که شوهرشان توانایی جنسی ندارد.

زنهایی که طلاق می‌گیرند تمام جهیزیه، اشیا وجواهرات و به طور خلاصه آن‌چه را که شوهرشان به آنها داده است، با خود می‌برند و علاوه بر این حق مطالبه‌ی مهریه‌ی تعیین شده را دارند، مشروط بر این‌که مجددا درصدد ازدواج برنیایند.

یك زن بیوه همان‌طور که قبلا گفته‌ام آزاد است در حرمسرا بماند و یا به هرکجا که میل دارد برود. چنان چه زن فرزندی نداشته باشد خیلی کم ارث می‌برد مگر در مواقعی که متوفی زن دیگری نداشته، یا از کنیزهایش بچه‌دار نشده باشد و فقط در این مورد است که تمام دارایی شوهر را به ارث می‌برد ولی حق استفاده از ارثیه مشروط بر این است که زن وضع بیوگی خود را همچنان حفظ نماید و الا همانند طلاق کلیه‌ی دارایی به موجب قانون به نزدیکترین اقوام شوهر برمی‌گردد که حتی می‌توانند از رد جهیزیه یا هرگونه مالی که شوهر احتمالا در حیاتش به زن بخشیده بود، امتناع ورزند.



۱۷

درباره‌ی مذاهب مختلفی که در ایران از آنها پیروی می‌شود

اکثریت مردم ایران پیرو مذهب اسلام و آیین علی (ع) می‌باشند. مذهب شیعه مدت زمانی نیست که در ایران استحکام یافته است به طوری که در دو قرن پیش تعداد مسلمانان شیعه در تمام این کشور از سه هزار خانواده تجاوز نمی‌کرده است. در ازمنه‌ی قدیم ایرانیها آتش پرست بوده‌اند و هنوز در تبریز بقایای یك معبدعظیم و با شکوه‌که اختصاص به این آیین داشته است وجود دارد. به موجب برخی روایات وجه تسمیه‌ی آذربایجان که معنیش سرزمین آتش است از این جهت است که معبد مذکور در این ایالت واقع گردیده است.

با این که پیروان مذهب اسلام در ایران اکثریت تام دارند با این حال کشوری در مشرق زمین را نمی‌توان یافت که به اندازه‌ی ایران اتباع مسیحی ازقبیل نسطوریها و ارمنیها داشته باشد. قبول این واقعیت بسیار آسان است زیرا در تمام مدت یك قرنی که جنگهای داخلی سبب ویرانی ایران گردید هیچ‌گاه به این قوم اجازه‌ی حمل اسلحه داده نشدواز این رو درحالی‌که مسلمانهایك دیگر رانابود می‌کردند، تعداد آنها به نسبت بسیار زیادی رو به افزایش گذاشت. از طرف دیگر موقعی که ارمنستان از ایران منتزع گردید تقریبا همه‌ی ساکنین آن‌جا ترجیح دادند که به جای ترکها در زیر یوغ ایرانیها بمانند و در نتیجه دسته جمعی به ایران مهاجرت نمودندودر نقاط مختلف این کشور پراکنده شدند. ایرانیها آنها را به گرمی پذیرا گردیدند و در اندك زمانی اکثرشان

ثروتمند شدند و استغنای مالی یافتند ۰ازآن‌جا که ارامنه عموما به حرفه‌ی سربازی تمایل زیادی ندارند هرگز سلاح به دست نمی‌گیرند و مسلمانها با این‌که از خدمات آنها بسیار استفاده می‌برند با این حال آنها را تقریبا مانند یهودیها تحقیر می‌کنند ۰مسلمانها به خصوص نسبت به زنهای ارمنی که از پاکیزگی به دورهستند نوعی نفرت دارند و بسیاری از آنها مجرد ماندن را بر آمیزش با آنها ترجیح می‌دهند ۰از طرف دیگر دختران ارمنی عذابی بالاتر از آن نمی‌شناسند که به یك مسلمان فروخته شوند و بعضی از آنها برای این که مورد پسند واقع نشوند خود را کریه المنظر می‌کنند ۰به طور نمونه دختری را دیدم که صورت کریهی داشت ۰به من اطمینان دادند که قبلا بسیار زیبا بوده ، ولی برای فرار از دست ارباب دهکده‌اش که او را تعقیب می‌نموده ،به روی خود تیزاب پاشیده است ۰

زنان ارمنی بلند قامت و نیرومند و چاق هستند و چنان‌چه قدری بیشتر به خود توجه کنند ممکن است تا حدی زیباتر هم بشوند ۰آنها بسیار زحمتکش وبه کلیه‌ی امورکشاورزی آشنا هستند ۰از صبح تا شب بدون احساس خستگی خیش گاوآهن در دست دارند و فرزندان خود را در گهواره‌های سرپوشیده به مزارع می‌برند ۰نیروی زاد و ولد آنها قابل ملاحظه است وغالبا تا پنجاه سالگی باردار می‌شوند ۰

مذهب ارامنه با آیین یونانی که در گرجستان رواج دارد خیلی نزدیك است و به وسیله‌ی راهبان و کشیشهای غیر رسمی اداره می‌شود ۰راهبان دیرهای بسیار زیبایی دارند که وابسته به دیر اوچ میازین است ۰دیر اخیر که قبلاد ربارهٔ آن سخن گفته‌ام سابقا شورای بالنسبه معروفی در رم داشته است ۰راهب این دیر خلیفه‌ی بزرگ ارامنه (پاتریارك) است که پس از پاپ صاحب بالاترین مقام می‌باشد ۰

نسطوریها از اعقاب عیسویانی هستند که درازمنه‌ی قدیم در قسمتی ازعربستان و بین‌النهرین ساکن بوده‌اند ۰آنها به زبان کلدانی صحبت می‌کنند ۰آداب مذهبیشان با آداب مذهبی ارامنه خیلی متفاوت است و درعوض با آداب مذهبی

کاتولیکها بسیار شباهت دارد ۰گرچه نسطوریها در سراسر ایران پراکنده هستند، با وجود این اکثر آنها هنوز در موطن اصلی خود یعنی کردستان که دوسوم آن در بین‌النهرین یا عراق عرب واقع است سکونت دارند ۰

نسطوریها برخلاف ارامنه هیچ‌گونه استعدادی برای تجارت ندارند ، در عوض علاقه‌ی وافری به فنون جنگی دارند۰ زبده‌ترین سربازان پیاده که کردها برای دفاع ازکوههایشان در اختیاردارند از نسطوریها هستند۰آنها مردمانی شجاع، میهمان نواز و خیلی مهربانند و برای بیگانگان مسیحی حرمت بسیاری قایلند ۰

نسطوریها بسیارساده‌دل‌وسر به راهند ۰آنهااز درك این حقیقت‌که با جنبشی می‌توانند برای همیشه خود را از یوغ بردگی زشت این راهزنان(کردها) برهانند، عاجزند۰من باب نمونه به شرح وضع نسطوریهایی که در ایالت‌حکاری سکونت دارند می‌پردازم ۰بیگ ایـن ایالت‌که به وسیله‌ی نسطوریها صاحبت قدرت شده ، نه‌تنها از اطاعت ترکیه و ایران سر باز می‌زند بلکه ساکنین‌ایالات‌کردنشین مجاوررا هم که‌فوق‌العاده قوی و خوفناکند شدیدا مرعوب نموده است۰اسم این بیگ مصطفی است و دارای چهل هزار مرد نسطوری مسلح است‌که تقریبا تمام آنها سربازان پیاده هستند و تفنگچی نامیده می‌شوند ۰چنان‌چه این سربازان بخواهند خود را از زیر یوغ او برهانند مصطفی بیگ فقط چهار پنج هزار کرد بی‌ارزش برای رویارویی با آنها در اختیار دارد ۰سربازان کرد تحت فرمان او به صورت فوق‌العاده احمقانه وغیرقابل تحملی‌به خود مغرورند۰هر یك از آنها خود را آقا می‌خوانند و به طور نفرت انگیزی بر نسطوریهای نگونبخت ظلم و ستم روامی‌دارند ۰ آنها هرچه را که نسطوریها دارند به زور می‌گیرند و چنان چه در نتیجه‌ی اتفاق نامطلوب‌غیر مترقبه‌ای نسطوریها نتوانند آن‌چه را که از آنها مطالبه می‌کنند، بپردازند آنها را تحت فشار می‌گذارند و حتی به معرض فروش قرار می‌دهند۰

بااین حال نسطوریهای بینوا در راه این ستمکارانی که به آسانی‌می‌توان آنها را ازپای درآورد دلاورانه می‌جنگند۰

به سال ۱۸۱۰ شاهزاده ولیعهد ایران که از مصطفی بیگ نارضاییهایی داشت بیست هزار سربازبرای سرکوبی او فرستاد. مصطفی با دوازده هزار تن از این مسیحیان نگون بخت و دو هزار کرد به مقابله‌ی او شتافت. با این‌که مصطفی فاقد توپخانه بود در یك شهر کوچك مرزی با چنان سرسختی مقاومت نمود که ایرانیان بدون آن‌که بتوانند در قلمرو وی قدم بگذارند مجبور به عقب نشینی شدند.

در یك اقامت سه روزه که در قصر جالا مرك(Djalamerek) مرکز اقامت مصطفی بیك داشتم این مردان شجاع همه روزه به دیدن من می‌آمدند و برایم تعارفاتی از قبیل مرغ، لبنیات و میوه می‌آوردند. این دیدارها وسیله‌ای شد که از نزدیك آنها را بشناسم و بر من ثابت گردید که رییس شایسته و مدیری می‌تواند آنها را از رفتار زشت و آزاری که کرد ها بر آنها روا می‌دارند رهایی بخشد.

کدخداهایشان آشکارا می‌گفتند که چنان‌چه شاهزاده ولیعهد زمینهایی در اختیارشان بگذارد و مبلغ مختصری هم برای جبران خساراتی که با ترك کوهستانها بر آنها وارد می‌شود بپردازد برای قیام دسته جمعی بر ضد این گروه اندك راهزنان لحظه‌ای درنگ نخواهند کرد. اجرای این امر برای آنها بسیار آسان است زیرا جملگی کاملا مسلح و دارای مهمات قابل ملاحظه‌ای هستند. این موضوع را در بازگشت با ولیعهد درمیان نهادم ولی از فحوای جوابهایش استنباط کردم که او در انتظار فرصت مناسبتری است که از این موقعیت خوب به بهترین وجهی بهره گیرد ولی خست مفرط پدرش مانع اساسی این اقدام می‌باشد.

مذهب نسطوریان به طوری که قبلا یادآور شدم شباهت زیادی به مذهب کاتولیك دارد. گرچه در مذهب نسطوریان نماز کلیسا مجاز نمی‌باشد، ولی آداب و مراسمی که به جا آورده می‌شود مانند تبرك نان و شراب که به روش ویژه‌ای صورت می‌گیرد با مراسم نماز کلیسا تفاوت چندانی ندارد. این تشریفات با خرافات مضحکی همراه است. نسطوریان موقع ورود به کلیسا مانند مسلمانان وضو می‌گیرند و هنگام دعا

خواندن رو به سمت کعبه می‌کنند. پیشوایانشان به استثنای اسقفها حق ازدواج دارند. اسقفها باید مجرد بمانند و تحت هیچ‌گونه شرایطی نباید گوشت بخورند. این مذهب ریاضتهای سختی راتحمیل می‌کند. روزهای چهارشنبه، جمعه و شنبه‌ی هر هفته روزهای پرهیز می‌باشد. نسطوریان در این روزها از خوردن گوشت، ماهی، تخم مرغ، کره ولبنیات امساك می‌کنند و منحصرا از نان و میوه تغذیه می‌نمایند. روزه‌ی آنهاکه نه هفته به طول می‌انجامد همچنان سخت و دشوار است. درك این مطلب که اشخاصی چنین زحمتکش بتوانند بدون آن‌که به بیماریهای سختی دچار شوند در برابر این ریاضت سخت ومِمتد مقاومت نمایند، مشکل است. مضافا به این که این محرومیتها هرگز باعث قطع یاحتی تعلیق کارهای کشاورزیشان نمی‌شود.

زنهای نسطوری درکارهای کشاورزی به مردان‌کمك بسیار می‌دهند. آنها قسمت اعظم روز را در مزارع به سر می‌برند. در فصل شخم یابذرافشانی و هنگام برداشت تا زمانی که محصول انبار نشده است، مزارع را ترك نمی‌کنند. در معاشرت بسیار مهربانند و رفتار و گفتارشان دلپذیرتر از ارامنه است. آنها همچنین در پاکیزگی، مهارت و زرنگی بر ارامنه برتری دارند و در سراسر آسیا به هنر قلاب دوزی پارچه‌های ابریشمی شهره‌اند و از این راه درآمد قابل ملاحظه‌ای کسب می‌کنند. زنان نسطوری عادت عجیب دیگری هم دارند که از اجداد وحشی عرب خود به ارث برده‌اند و آن سوراخ کردن پره‌ی راست بینی است که حلقه‌ی بزرگی ازطلا به آن آویزان می‌کنند. این حلقه تا روی چانه می‌افتد. آنها از این عادت عجیب دست بردار نیستند زیرا تصور می‌کنند که بدون این زینت آرایششان کامل نیست. گاهی این حلقه‌ها به حدی سنگینند که پره‌ی بینی‌شان را پاره می‌کند و در چنین مواقعی‌ناچارند برای آویزان کردن حلقه بینی خود را مجددا سوراخ کنند.

پیشوایان مذهبی نسطوری لباس خاصی ندارند که به وسیله‌ی آن بتوان آنهاراشناخت و اغلب اتفاق افتاده است که درجاده‌ها حین برخورد با کشیشهایی که به منظورسرکشی

به مریدان خود در سفر هستند آنها را به جای سربازهای کرد می‌گیرند، زیرا آنها لباس کردی می‌پوشند و مانند افراد کرد مسلح و بر اسب سوارند ۰منظور آنها از پوشیدن لباس عادی این است که جلب توجه دشمنان ستمکار خود را نکنند و در صورت شناخته شدن بتوانند به موقع در برابر حمله‌ی آنها از خود دفاع کنند ۰مریدان حرمت بسیاری نسبت به آنها به جا می‌آورند که حد و حصری ندارد ۰هنگامی که کشیشی وارد دهکده می‌شود مردها، زنها و بچه‌ها برای بوسیدن دست و یا دامن قبای او بریك دیگر سبقت می‌گیرند۰ کسی که کشیش میهمانداری او را پذیرفته، ازچنان افتخاری برخوردار می‌شود که از افتخار پذیرایی از پادشاه بالاتر است ۰خیلی ازکشیشها مورد ملاطفت روسای اکراد قرارمی‌گیرند، زیرا به وسیله‌ی آنها می‌توانند مردم را همچنان تحت انقیاد خود نگاه دارند ۰با وجود این به آسانی می‌توان دریافت که این مهربانیها چندان فایده‌ای در بر ندارد زیرا به محض احساس تامین ازجانبی بدون درنگ مردم رابه شورش تحریك خواهند نمود ۰

پاتریارك نسطوریان که خلیفه نامیده می‌شود نفوذ معنوی بی‌پایانی درمیان مریدان دارد به طوری‌که هرموقع‌که بخواهد می‌تواند آنها را به طور دسته جمعی مسلح نماید و به هر کجا که بخواهد بفرستد ۰نسطوریها پس از خدا به خلیفه بیش‌از هرکس احترام می‌گزارند و معتقدندکه آنها در مسایل مذهبی هیچ‌گاه اشتباه نمی‌کنند ۰از این رو سرکرده‌های کرد همیشه رعایت‌حال خلیفه رامی‌کنندوهدایای قابل ملاحظه‌ای برای او می‌فرستند ۰با این حال قلبا مورد تنفر او هستند۰من ماموریت داشتم که به منویات اوپی‌ببرم. به‌رغم خویشتن‌داریش، ازخلال گفته‌هایش پیدا بودکه‌ازگردن‌نهادن به مطلق‌العنانی این نابکاران احساس خفت می‌کند ۰راهبان و اسقفان نسطوری بسیار نادان و از اصول مذهبی بی‌اطلاعند ۰آنها کورکورانه از روشهای خشن کهنه پیروی می‌کنند ۰آنها دارای کتابهای خیلی قدیمی هستند که به زبان کلدانی نوشته شده است و گرچه غالب آنها سواد خواندن را دارند ولی به نظر

من معنی آنها را درست نمی‌فهمند ۰ در بین کتابها چند جلد کتاب خطی دیدم که آکنده از تصاویر بسیار خشنی از شیطان به انواع و اشکال مختلف بود ۰ نسطوریها به شیطان اعتقاد فوق‌العاده‌ای دارند ۰ آنها نه از روی خلوص عقیده بلکه از ترس شیطان است که در اجرای اصول مذهبی تا این اندازه سختگیرند زیرا در تمام گفت و شنودهایی که با آنها در باره‌ی این موضوع داشتم به آسانی دریافتم که مذهب آنها بیشتر مبتنی بر ترس از عقوبت است تا امید پاداش ۰ کشیشها در باره‌ی بهشت کمتر سخن می‌گویند، درعوض جهنم را به صورت خوفناکی ترسیم می‌نمایند و به مریدان تبلیغ می‌کنند که در صورت کوچکترین تخلفی از احکام مذهبی به هر اندازه هم که خفیف باشد روانه‌ی دوزخ خواهند شد ۰

هم اکنون در ولایت سلماس یك پیرمرد کلدانی زندگی می‌کند که مقام اسقف کاتولیك را دارا است ۰ این شخص بدون آن‌که معلومات زیادی داشته باشد در مقایسه با همکارانش از برتری کامل برخوردار است ۰ وی در جوانی تحصیلات خوبی در رم نموده، مدت سیزده سال هم در آن شهر به سر برده است و اینك در شهر سلماس کلیسای کاتولیك را اداره می‌کند ۰ با این حال هیچ‌گاه موفق نشده است که مریدان خود را به اجرای مراسم استغفار و توبه‌که یکی از آیینهای کلیسای کاتولیك است وادار نماید ۰ او تمام کوشش خود را برای جلب پیروان جدید به کار برده، ولی حتی یك نفر هم که به نظر او لیاقت نیل به درجات عالی روحانی را داشته باشد پیدا نکرده است ۰ از این رو می‌توان نتیجه گرفت که پس از مرگ او که به دلیل سنش نباید چندان دور باشد مریدانش یا به کلیسای نسطوری روی آور می‌شوند و یا این که به اسلام می‌گروند ۰

در ایران جماعاتی از یهودیها نیز سکونت دارند که برخلاف مسیحیها که در دهکده‌ها متمرکزند بیشتر در شهرها و قصبات پراکنده‌اند ۰ یهودیها در ایران مانند دیگر نقاط عالم به جای این که به کارهای دشوار بپردازند به سوداگری یا حرفه‌های بی‌اهمیت اشتغال دارند و از این رهگذر به زحمت

زندگی سرگردان خود را تامین می‌نمایند ۰تشخیص یهودیها از نژادهای دیگر به علت خطوط خاص چهره‌شان آسان است و از این رو به هر لباسی که درآیند شناخته می‌شوند ۰

خاخامهای کلیمی بسیار بینوا هستند و درکم اطلاعی دست کمی ازراهبان نسطوری ندارند ۰آنهابااین‌که همسایه‌ی سرزمینهایی هستند که موسی قوانین خود را در آن‌جا برای آنها آورده ، گمان ندارم که هیچ‌کدام زبان عبری را به‌درستی بفهمند و یا این‌که با اسفار خمسه‌ی تورات و تلمود آشنایی داشته باشند ۰

ایرانیها با مسیحیها رفتار بسیار دوستانه‌ای دارند و غالبا برای نوشیدن شراب به منزل آنها می‌روند درصورتی که نسبت به یهودیها رفتارشان فوق‌العاده تحقیرآمیز است[1]۰ شاید این طرز رفتار بر اثر نفرینهایی باشد که درحق این نژاد نگون‌بخت که غالبا مستحق آن هم هستند به عمل می‌آید۰ بی گفت و گو برای یك ایرانی دشنامی از این بالاتر نیست که او را جهود بخوانند و چنان‌چه مرد ایرانی ندانسته از شرابی که به دست یهودیها ساخته شده نوشیده باشد به زور تا آخرین قطره‌ی آن را بالا می‌آورد ۰

۱ــ نویسنده در این بخش ضدونقیض‌گویی را به نهایت رسانیده است . در صفحه‌ی ۱۱۶ همین بخش آمده که ایرانیان مسیحیان " را تقریبا مانند یهودیها تحقیر می‌کنند " ، حال آن که در این قسمت به این که رفتاری دوستانه با مسیحیان دارند ، اعتراف می‌نماید . اشتباه مشابهی نیز در باره‌ی زردشتیان در بخش ۳۹ کتاب وجود دارد . آن‌چه مسلم است رفتار ایرانیان مسلمان با اقلیتهای مذهبی، به شهادت تاریخ ، همواره به مراتب بهتر از رفتار اروپاییان با آنها بوده است .ــ م .

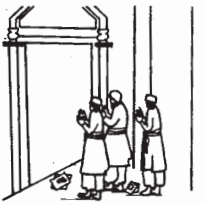

۱۸

درباره‌ی روز جمعه و عبادات

روز جمعه برای مسلمانان به مثابه روز یکشنبه برای مسیحیان است. روز جمعه کلابه اجرای فرایض دینی‌اختصاص‌دارد ، از این رو تمام بازارهابسته‌اند و سکوت‌عمیقی در شهرها حکمفرما است. و چون هرکس در منزل می‌ماند شهرها خالی از سکنه به نظر می‌آیند. با وجود این حمامها در این روز باز هستند، اما در ساعت ده صبح تقریبا کسی در حمام نیست.

مسلمانان دقیقا هنگام‌طلوع و غروب آفتاب نماز می‌خوانند. برخی از مومنین نماز سوم و غالب اوقات نماز چهارم به جا می‌آورند ولی این رسم‌عمومیت ندارد. نمازی را که صبح به جا می‌آورند نماز صبح ، نماز ظهر را نماز ظهر و نماز عصر رانماز مغرب می‌نامند.

ایرانیها در هر جایی و به هر کاری که مشغول باشند و در مصاحبت هرکس که باشند هنگام نماز همه چیزراترك می‌کنند و چنان‌چه در محلی پر از گل و لای باشند و لازم باشد که مسافت زیادی برای یافتن جای مناسبتری بپیمایند، در همان‌جا باقی می‌مانند، قبای خودرا بر زمین می‌گسترند و در جست و جوی آب برای وضو برمی‌آیند. چنان‌چه‌آب در دسترس نباشد دست و صورت‌خود را باخاك وحتی گل می‌سایند و نماز را به جا می‌آورند.

ایرانیها که پیرو علی (ع) و مذهب شیعه هستندخیلی ساده‌تر از ترکها که پیرو عمر و مذهب سنی هستند مراسم عبادت را به جا می‌آورند. اهل تسنن درتمام مدتی‌که نمازشان

طول می‌کشد دایما به صدای بلند دعا می‌خوانند در حالی که دستهای خود را به سوی آسمان بلند می‌کنند و سر خود را به اطراف حرکت می‌دهند، بدون آن‌که بدنشان حرکت کند. آنها آخرین آیه‌ها را به زانو و با صدای بلند می‌خوانند و پس از پایان نماز چند دقیقه به همین وضع در حال تفکر باقی می‌مانند و دست به ریش خود می‌کشند و آن را شانه می‌کنند.

ایرانیها برعکس نماز را سرپا و باصدای آهسته می‌خوانند و فقط سه بار زانو می‌زنند و پیشانیشان را به خاك می‌نهند. برای این عمل هریك از آنها یك سنگ کوچك صاف و صیقلی با خود همراه دارند که قبل از شروع نماز در جلوی خود می‌گذارند و هنگامی که به سجده می‌روند پیشانی خود را روی آن قرار می‌دهند. این سنگها معمولا مدور هستند و قطر آنها سه تا چهار پوس و ضخامت آنها شش لینی است. در راویشی که سنگها را می‌آورند مدعی هستند که آنها را از جوار مرقد پیغمبر آورده‌اند و به‌این عنوان آنها را به قیمت خیلی گزاف می‌فروشند. و یا به بزرگان هدیه می‌کنند تا انعامی دریافت دارند. اشخاص بسیار متدین هم با آن‌که به ارزش این سنگها واقفند، ولی بنا به مصلحت و این‌که در ایران مانند هر جای دیگر تحقیر عقاید مردم متعصب خطرناك است، آن را می‌پذیرند. سنگها را در کیسه‌های کوچکی از شال یا پارچه‌ی ابریشمی زردوزی شده جای می‌دهند و چون نمی‌دانند در موقع نماز در کجا خواهند بود آن را همیشه با خود همراه دارند زیرا می‌خواهند در هرکجا که باشند و هر اتفاقی که بیافتد قادر به انجام نماز باشند.

مسلمانان نمی‌توانند در حالی‌که مسلح هستند یا بازویشان پوشیده است نماز به جا آورند، از این رو قبل از گرفتن وضو هر نوع آلتی را که ممکن است اسلحه به حساب آید، کنار می‌گذارند. دگمه‌های سرآستین را که برای این منظور تا آرنج شکاف دارد باز می‌کنند و کفشهای خود را درمی‌آورند.

مسلمانان چنان‌چه به حیوان نجسی دست زده باشند یا لکه‌های خون بر روی لباسشان باشد باید فورا لباس خود را عوض کنند، یا آن را آب بکشند و در صورتی‌که روزی را بدون

خواندن نماز گذرانده باشند، فردای آن روز یا هر موقعی که آمادگی داشته باشند باید به تعداد نمازهای نخوانده نماز قضا به جای آورند.

زنها نیز چنین حالی دارند و در دوران عادت ماهانه از خواندن نماز ممنوع هستند. آنها پس از تطهیر که لااقل دو روز پشت سرهم باید به عمل بیاید، مانند مردها نمازهای فوت شده را به تعداد روزهایی که از آن منع شده بودند به جای می‌آورند.

زنها معمولا شبهای جمعه بر سر قبر پدر و مادر و زنهای بیوه بر سر قبر شوهر از دست رفته‌شان می‌روند و دعا و گریه سر می‌دهند. این مراسم که معمولا از ساعت سه یا چهار بعد ازظهر شروع و تا غروب آفتاب ادامه دارد، بیشتر از روی عادت است تا اعتقاد واقعی و چون جنبه‌ی تظاهر دارد باید با داد و فریاد همراه باشد. برخی از زنها لباسهای خود را پاره می‌کنند وموهای سر خود را می‌کنند. هرچه جیغ و داد بیشتر باشد نمایانگر دلبستگی بیشتر آنها نسبت به شوهر فقیدشان است. در این روز پانصد تا ششصد زن در کنار قبور زانومی‌زنند و فریاد و فغان راه می‌اندازند و برمزار عزیزان آب می‌پاشند و گل می‌ریزند. دیدن چنین منظره‌ای برای یک اروپایی بسیار شگفت‌آور است اما تاثر و تالمی که ازدیدن این مناظر دست می‌دهد مدت زیادی طول نمی‌کشد زیراکه همین زنان هنگام مراجعت به شهر جملگی شاد و خندانند و در رفتار آنها علایم شادمانی کامل به خوبی آشکار است.

مردها هم‌غالب اوقات بر مزار زنهای محبوبشان می‌روند و گریه می‌کنند اما دراین‌جا ناچار به ذکر این مطلبم که مردها برخلاف زنها که در این قبیل مواقع با ادا و اصول می‌خواهند جلب توجه کنند حالت اندوه عمیق و حیرتزدگی واقعی دارند و از این نوع حرکات احتراز می‌نمایند.





۱۹

درباره‌ی روحانیون ، سیدها ، حاجیها ، دراویش و فقیرها

روحانیون ایران در نزد بزرگان از احترام فوق‌العاده‌ای برخوردارند و همواره در امور خانوادگی به خصوص هنگامی که تردیدی در امری حاصل شود مورد شور قرار می‌گیرند ۰قرآن در عین این‌که مجموعه‌ی احکام مذهبی می‌باشد، کتاب قانون مدنی و جزایی‌نیز هست و ازاین رو در کلیه‌ی اختلافات مادی قبل از مراجعه به قاضی همیشه از طریق آقاها یا روحانیون تراز اول به دستورهای قرآن مراجعه می‌شود۰ضمنا چنان‌چه حکمی‌که قاضی صادر می‌کند مورد رضایت یکی‌ازطرفین دعوا نباشد می‌تواند دعوا را در محاکم شرع مطرح نماید۰ حکم این محکمه قطعیت دارد ۰اما در مواردی که مساله‌ای به سبب اهمیتش از حیطه‌ی قدرت یا صلاحیت آخوندهای معمولی خارج باشد آن را در محکمه‌ی عالی که تحت ریاست روحانی اعظم تشکیل می‌شود مطرح می‌کنند۰ تصمیمهای این دادگاه غیرقابل استیناف است و برای مقامات لشگری و کشوری حکم قانون را دارد ۰

روحانیون در ایران درجات و مقامات مختلف دارند۰در راس آنها شیخ الاسلام که پیشوای مذهبی کلیه‌ی مسلمانان شیعه می‌باشد قرار دارد ۰رهبری مذهبی را در استانها بیوك آقاها یا آقاهای بزرگ برعهده دارند ۰نامبردگان در شهرهایی که مرکز حکومت است مستقر می‌شوند و در حوزه‌ی حکمرانی بیگلربیگیها نسبت به کلیه‌ی اموری که در حیطه‌ی صلاحیت شیخ الاسلام می‌باشد، قضاوت می‌کنند ۰طرفین دعوا

می‌توانند در موارد بسیار مهم نسبت به رای صادره از طرف آقاهای بزرگ به شیخ الاسلام و حتی پادشاه مراجعه و تقاضای رسیدگی بنمایند ۰

در شهرهای بالنسبه مهم، تعدادی روحانی ازدرجات پایین‌تر هستند که عنوان آقا را دارند و باکمك یك دیگر امور جاری را اداره می‌کنند ۰روحانیون دیگری به نام ملاها زیر دست آنها هستند که ضمن اجرای امور مذهبی به ختنه‌ی پسران و اجرای صیغه‌ی عقد ازدواج و نماز میت می‌پردازند و روزی دوبار هم در نماز جماعت پیشنمازی می‌کنند ۰آقاها ضمن نظارت برکار ملاها خود نیز در خانواده‌ی بزرگان شخصا به اجرای این امور می‌پردازند و از این بابت همانند کشیشهای مسیحی که در کلیساهای کوچك انجام وظیفه می‌کنند، مبالغی به صورت مستمری سالانه دریافت می‌دارند ۰آنها ضمنا آموزش اطفال رجال را نیز برعهده دارند ۰

لباس آقاها و ملاها معمولا شبیه لباس مردمان عادی است و تنهابه وسیله‌ی عمامه‌های گرد بسیار بزرگ و شال سفید وعبای گشاد راهراهی از پشم سیاه و سفید ازدیگران تشخیص داده می‌شوند ۰پهنای عباها نه تا ده پوس و آستین آنها فوق‌العاده گشاد و خیلی کوتاه است ۰روحانیون نزد کلیه‌ی رجال از احترام خاصی برخوردارند و در همه جا در صدر مجلس می‌نشینند ۰شخص پادشاه نیز به آنها احترام زیادی می‌گذارد وغالبا دختران خود رابه عقد ازدواج آنها درمی‌آورد و از این نظر آنان را بر اعیان تراز اول ترجیح می‌دهد ۰به گمان من سیاست در این طرز رفتار سهم بزرگی دارد ۰

سیدها را از این رو چنین می‌نامند که یا از اعقاب مستقیم محمد (ص) هستند یا این‌که ادعای آن را دارند ۰بهندرت می‌توان سید دولتمندی یافت ولی در بین آنها بینوای مطلق هم وجود ندارد زیرا عنوان سیدی در تمام مشرق زمین بالاترین جواز و بهترین سفارش‌نامه است ۰آنها به جای کلاه ملی عمامه‌های کبود یا سبز بر سر می‌گذارند ۰

سیدها به سبب عنوانی که دارند نمی‌توانند به کارهای پست اشتغال ورزند و به این دلیل هیچ‌گونه خدمتی را نزد

رجال قبول نمی‌کنند درصورتی‌که مردمان عادی‌که غالباوسیله‌ی دیگری برای امرار معاش ندارند [1] به خدمت بزرگان درمی‌آیند ۰در عوض رجال در تامین هزینه‌ی زندگی سیدها مشارکت می‌نمایند و شاید در ایران اربابی پیدا نشود که مخارج یك یا دو سید را برعهده نداشته باشد ۰سیدهای طبقات پایین هنگام برداشت محصول در دهات منطقه‌ای که سکونت دارند دوره‌گردی می‌کنند و هیچ وقت دست خالی برنمی‌گردند ۰آنها به خانه‌ی کدخدا وارد می‌شوند و این افتخار بزرگی برای کدخداها است ۰آنگاه جارچیها با عجله ورود فلان سید را به دهکده اعلام می‌دارند ۰سیدها از اهالی دهکده تقاضای احسان و صدقه می‌کنند و درعوض وعده می‌دهند که آنها را نزد جدشان محمد (ص) فراموش نخواهند کرد [2] ۰آنگاه دهقانان با شتاب هدایای خود را که معمولا عبارت از گندم، جو، کاه، پنیر، ماست، سرشیر، مرغ، پنبه وغیره و همچنین چند سکه‌ی نقره است به منزل کدخدا می‌برند که در آنجا روی هم انباشته می‌شود ۰

موقعی‌که کلیه‌ی این هدایاجمع‌آوری شدکدخدا ضیافتی برپا می‌کندکه در آن سران دهکده نیز شرکت دارند ۰کدخدا در این میهمانی به سیدها اطلاع‌می‌دهد که فلان مقدار جنس برای آنها دریافت شده‌است وبا کمال فروتنی از آنها عذرخواهی می‌کند که نتوانسته است بیش از این جمع‌آوری نماید ۰ضمنا اظهار امیدواری می‌کند که در سال آینده بتواند مقدار بیشتری فراهم نماید ، زیرا جای شك نیست‌که دعای خیر آنها برای ده فراوانی به بار خواهدآورد ۰همچنین

---

۱ ــ شغل نوکری در ایران نه تنها ننگ نیست برعکس اگر مخدوم در دربار صاحب اعتبار بوده باشد افتخار محسوب می‌شود . چندین‌بار برایم اتفاق افتاده که در ضیافتها کسانی از این بی‌سروپاها در کنار من نشسته بودند که تا چند روز پیش با کمال فروتنی بر روی دست من آب می‌ریخته‌اند و درآن مجالس به صورت کاملا مسخره‌ای‌حالت صاحبخانه به‌خود گرفته بودند .

۲ ــ در ایران آگهی دادن مرسوم نیست و این امر به‌وسیله‌ی جارچیها که در کار خود خیلی فرز و چابك هستند صورت می‌گیرد .جارچیها رییسی دارند که عنوان جارچی‌باشی را دارا است .

با نهایت خشوع و خضوع از سیدها تقاضا می‌کند که دستور حمل اجناس را به هر جا که می‌خواهند بدهند. سیدها با تبختر دستور حمل اجناس را می‌دهند و در ضمن به دهقانان مجدداً اطمینان می‌دهند که آنها را نزد اجدادشان فراموش نخواهند کرد سپس دست خود را برای بوسیدن آنهایی که مایلند پیش می‌آورند. آنگاه سوار بر اسب می‌شوند و به دهکده‌های دیگر می‌روند تا همین مراسم را به جای بیاورند و چون در نقاط دیگر نیز به همین ترتیب با آنان رفتار می‌شود این سایلان برجسته به طوری که ملاحظه می‌شود دارای منبع درآمد مطمئنی هستند وکافی است سالی یك بار به باج‌گزاران خود سر بزنند. به این ترتیب سیدها مدت دو ماه از خانه‌ی خود غایب هستند و در طول این مدت کوتاه ازهرقبیل آذوقه به ارزش هفتصد تا هشتصد تومان جمع‌آوری می‌نمایند. آنها باوجود ظاهر مستمند خود از زندگی بسیار مرفهی برخوردارند و حرمسرای این اشخاص مقدس همیشه به طور کامل مجهز است.

سیدها بدون استثنا به حضور بزرگان راه دارند. بزرگان برای سیدها احترام خاصی قایلند و همیشه آنها را در کنار خود می‌نشانند. این افتخار معمولا اختصاص به شخصیتهای تراز اول دارد. من غالبا به چشم خود دیده‌ام که این افراد با سر و ریخت کثیف و با پای برهنه داخل چادرهای مجللی گردیده‌اند و نخست وزیر و بزرگترین شخصیتها در برابر آنان برپا خاسته‌اند. سیدها چند دقیقه پس از ورود از هریك از حضار مبلغ معینی پول طلب می‌کنند و البته کسی جرات امتناع ندارد. گاهی اوقات سیدها از راه لطف پول من را نیز قبول کرده‌اند. به عقیده‌ی آنها کافر بودن من پاکی پول را از بین می‌برد ولی ارزش آن را کم نمی‌کند.

حاجیها زنان و مردانی هستند که زیارت مکه را به جای آورده‌اند. پس از مراجعت از مکه به آنها عنوان حاجی خانم یا حاجی‌خان داده می‌شود و این عنوان تا پایان عمر جلو اسم آنها باقی می‌ماند وحجاج را از دیگران متمایز می‌سازد. دراویش را می‌توان نوعی از مردان مذهبی که گدایی

پیشه کرده‌اند به حساب آورد ۰ درا ویش چنان‌چه تحت تسلط رییسی که بر آنها قدرت نامحدود دارد ، قرار نمی‌داشتند غالبا به صورت راهزنان خطرناکی درمی‌آمدند ۰ رفتار روسا با آنها بسیار خشن ولی لازم است ۰ درا ویشی که رفتارشان خوب باشد اجازه دارند در نقاط دورافتاده به عبادت بپردازند ۰ اینها مانند سایرین از صدقه‌ی ساکنین دهکده‌های مجاور و مسافرین امرار معاش می‌کنند ۰ بیشتر درا ویش با مهارت خاصی خودرا به جای مردان مقدس یا تارك دنیاها جا می‌زنند ۰ برخی از آنها سالیان دراز در وضع ناراحت کننده‌ای بدون آن که کوچکترین حرکتی بکنند، باقی می‌مانند وهمین‌کافی است که آنها درتمام حول و حوش به پارسایی شهرت یابند ۰ درا ویش از بعضی رموز که به درد خانواده‌ها و به خصوص زنهای نازا می‌خورد بااطلاعند ۰ این زنها گاهی اوقات در نتیجه‌ی دعای درا ویش باردار می‌شوند، ولی ممکن است که آبستنی همیشه مولود معجزه نباشد ۰

درا ویش درتمام شهرهای ایران پراکنده‌اند ۰ آنها لباس خاصی بر تن می‌کنند و به جای زنبیل ، ظرفی به شکل کدوی خشك شده که به زنجیر آهنی متصل است بر دوش چپ می‌اندازند ۰ در این ظرف در ساعات غذا برای آنها گوشت و پلو می‌ریزند ۰ آنها در کار خود ماهر و فریبکاران زبردستی هستند ۰ بیشتر آنها ادعا دارند که به وسیله‌ی اوراد وعلامات انسان راازگزند نیش‌مار و عقرب درامان نگاه می‌دارند ۰ گرچه آدم زودباوری نیستم ، اما شخصا چندین بار به چشم خود دیده‌ام که برخی از درا ویش خزندگان بسیار خطرناکی را که در مزارع شکار کرده‌اند روی سینه‌ی خود گذاشته ، پس‌از آن‌که حیوان راتاسرحد امکان تحریك نموده‌اند آن رابه‌درون آستین قبای خود انداخته‌اند ۰ چون خودم به دلیل کافر بودن نمی‌توانستم نزد آنهااز رموز کار آگاه شوم ، یکی از نوکران ایرانیم را که بسیار هم بزدل بود به این کار وادار کردم ۰

چندی نگذشت که نوکرم مانند درا ویش و به خوبی آنها بدون وحشت به افعی و عقرب دست می‌مالید در صورتی که قبلا به هیچ قیمتی حاضر به این کار نبود ۰ مدت قریب

دوسال که این مرد در خدمت من بود هرگز فرصت لمس کردن این خزندگان را در صورت برخورد از دست نمی‌داد و هرگز ازاین‌رهگذر صدمه‌ای متوجه‌اونمی‌شد. تصورنمی‌کنم که‌در ایران کسی پیدا شود که از اعتمادی که در این مورد به دراویش نموده است، زیان دیده باشد. من مانند نوکرم احمق نیستم که افسونگری دراویش را که ادعا دارند تنها به وسیله‌ی اوراد و علایم صورت می‌گیرد باور کنم. به احتمال قوی آنها با مهارت خاصی داروهایی‌استعمال می‌نمایندکه پس از مالیدن به علت بو یا خاصیتی که دارند برای مدت زمانی زهرگزندگان راخنثی می‌سازد یا حتی از نیش زدن آنها جلوگیری می‌کند. به هر حال این یك واقعیت است و چون با تمام تجسساتی که در این باره نمودم نتوانستم توضیح قانع‌کننده‌ای پیدا کنم، ناچار آن راباورکردم. شاید طبیعی‌دانها برای توجیه آن از من موفق تر باشند.

روسای دراویش غالب اوقات راه سفر در پیش می‌گیرندو به خانه‌ی بزرگان فرود می‌آیند که در منازل خود از آنها پذیرایی می‌کنند. آنها معمولا مدت زیادی می‌مانند و بهترین راه برای از سر باز کردنشان این‌است که آن‌چه را که به‌عنوان صدقه مطالبه می‌نمایند، به آنها بپردازند. آنها ادعایشان خیلی زیاد است و به ندرت ممکن است از آن‌چه خواسته‌اند به چیز کمتری قانع شوند. چنان‌چه کسی از برآوردن تقاضای آنهاخودداری کند، درجلو خانه‌ی وی مستقر می‌شوندو ماهها بلکه سالها درهمان‌جا باقی می‌مانند. به طوری که آقای موریه می‌نویسد یکی از این دراویش از آقای مانسکی (Maneski) نماینده‌ی دولت انگلیس در بصره مطالبه‌ی صد پیاستر نمود و مدت دو سال بر در خانه‌ی او نشست و تااین مبلغ رادریافت نکرد، آن‌جا را ترك نگفت.

فقیرها (کلمه‌ای که به زبان عربی معنی گدا را می‌دهد) نوعی درویش هستند که به ولگردی و بدون آن که مکان ثابتی داشته باشند در سراسر کشور پراکنده‌اند. دیدارشان نفرت‌آور است و خود اشخاصی پست وغالبا بسیار خطرناکند زیرا هیچ‌گونه انضباطی ندارند و از رییسی فرمان نمی‌برند.

لباس فقیرها مانند دراویش است با این تفاوت که کلاه برسر نمی‌گذارند. موهای بلند وزکرده قیافه‌ی آنها را وحشتناك تر می‌نماید. برخی از آنها تعداد زیادی زنگوله به لباس خود می‌آویزند، دوان‌دوان وفریاد زنان اداهای عجیبی درمی‌آورند و با این حرکات ناهنجار حس ترحم مومنین را برمی‌انگیزند. اینها خیال می‌کنند که روح خداوندگار آنها را به جنب و جوش واداشته در صورتی که با یك نظر می‌توان دریافت که این روح شیطان است که بیشتر بر آنها تسلط دارد. فقیرها با یك آلت آهنی که به تیغه‌ای شبیه به ساطور منتهی می‌شود مسلح هستند و بدین ترتیب شهرها، دهکده‌ها، قراء و قصبات و علی‌الخصوص شاهراهها را می‌پیمایند. اگر شخص مسلح نباشد بهتر است در شاهراهها با آنها روبه رو نشود زیرا به سبك نجیب زادگان شاهراهها[3] صدقه طلب می‌کنند و مانند آنها در کیسه‌ی مسافرین شریك می‌شوند، ولی غالبا به طرز کاملا غیر متساوی محتویات کیسه را تقسیم می‌کنند.

۳ــ درانگلستان راهزن شاهراهها را (Gentlemen of High Way) می‌نامند. ــ م.





۲۰

درباره‌ی نوروز، رمضان و محرم

نوروز یا سال نو ایرانیان که مطابق ۲۱ مارس است روزتحویل آفتاب به برج حمل می‌باشد ۰مراسمی که بدین مناسبت برگزار می‌شود از زمان زردشتیان باستان تاکنون حفظ شده است و به‌گمان من نظیر چنین عیدی در تمام مشرق زمین وجود ندارد۰ در بعضی شهرها این مراسم پانزده روز ادامه دارد که در تمام این مدت بازارها بسته است و هیچ‌کارگری تن به کار نمی‌دهد۰

روز عید و دو روز بعد در دربار جشن رسمی برپا است۰ در این مراسم پادشاه، وزرا و نجبا و سپس طبقات پایین‌تر منجمله بازرگانان را به حضور می‌پذیرد ۰پس از اجرای این تشریفات، پادشاه در پایتخت و شاهزاده‌ها در حوزه‌ی فرمانروایی خود بر تخت می‌نشینند و به اشخاصی که افتخار معرفی به حضورشان را پیدا می‌کنند هدایایی می‌دهند ویا از آنها هدایایی می‌پذیرند ۰هدایایی‌که معمولا به پادشاه و شاهزادگان تقدیم می‌شود، عبارت است از اسبهای اصیل، سلاحهای زیبا، پارچه‌های زربفت و انواع پارچه‌های گرانبها، شال کشمیر، پوستهای اعلا، قند، قهوه، چای، مربا، شربت وغیره ۰مجموع هدایایی‌که به‌پادشاه داده می‌شود، دو میلیون فرانك ارزش دارد و این سوای هدایایی است که استانداران غایب از فرستادن آنها هرگز کوتاهی نمی‌کنند تا در این روز پرشکوه به حضور پادشاه تقدیم گردد ۰اما هدایایی که شاهزاده‌ها دریافت می‌دارند به نسبت اهمیت آنها است۰ هنگامی که با اشاره‌ی شاه یا شاهزادگان معلوم شد که هدایا

مورد قبول واقع شده است تقدیم کنندگان سه بار تعظیم می‌کنند، از تالار خارج می‌شوند و در انتهای حیاط یا باغی که مشرف به تالار است صف می‌کشند. تا به حال دیده نشده است که پادشاه هدیه‌ای را رد کرده باشد، زیرا کلیه‌ی هدایا قبلا مورد بررسی پیشکش‌نووی (بازرس هدایا) قرار گرفته، شایستگی آنها برای تقدیم به حضور پادشاه مورد تصویب وی واقع شده است.

عیدی پادشاه و شاهزادگان عبارت از سکه‌های طلا و نقره است که به تازگی برای سال نو ضرب شده، به دست خودشان به اشخاص می‌دهند. دریافت‌کنندگان به هنگام دریافت‌عیدی زانو می‌زنند، آن را دودستی گرفته به پیشانی خود می‌گذارند. سپس بلند می‌شوند وتعظیم‌کنان دور می‌شوند.

شاهزاده ولیعهد که عنوان نایب السلطنه‌ی آذربایجان را دارد به همین ترتیب رفتار می‌کند و به هریك از افسران قشون که در تبریز حضور دارند عیدی می‌دهد و برای آنهایی هم که در ماموریت هستند به همان اندازه منظور می‌دارد.

پادشاه در این روز برای فرزندان خود واستاندارهایی که خدمات آنها مورد رضایت او است لباس افتخار می‌فرستد که معمولا قبای زربفت یا نقره بافی است که برحسب اهمیت آنهایی که آن را دریافت می‌دارند ارزش بیشتر یاکمتری دارد. لباس‌افتخار باتشریفات خاصی بسته بندی می‌گردد و به دست اشخاصی که در دربار مقام والایی دارند سپرده می‌شود. این اشخاص‌همراه با عده‌ی کثیری از ملتزمین آن را به شخص مورد نظر در هرکجا که باشد می‌رسانند. این لباسها خلعت نامیده می‌شوند. کسی که به دریافت خلعت مفتخر شد سه روز پیاپی آن را در بر می‌کند و در این مدت میهمانیهای بزرگی می‌دهد که کلیه‌ی محترمین در آن شرکت دارند. دعوت از کلیه‌ی اشخاص از این جهت است که علاوه بر رونق بخشیدن به ضیافت درجه‌ی تقرب خود را نزد پادشاه به صورت گویایی به آنها بشناسانند.

هنگام دریافت خلعت از طرف شاهزادگان نیز تشریفات پرزرق‌وبرقی انجام می‌گیرد که شرح آن به‌اختصار در زیر می‌آید.

حامل خلعت شخص گیرنده را قبلا از روز ورودش آگاه می‌نماید. شاهزاده در دو یا سه فرسخی محل اقامت خود چادر وسیع و مجللی برپا می‌کند و در روز معین همراه با تمام درباریانش که جلگی با سلاحها و لباسهای عالی براسبهای اصیل سوارند به سوی محل برگزاری تشریفات می‌راند. شاهزاده پس از ورود بر تخت می‌نشیند و پیام آور والا مقام را به حضور می‌پذیرد. شخص اخیر پس از اظهار تعارفات خلعت را که بر بالش مخمل زردوزی قرار داده شده است، عرضه می‌دارد. شاهزاده برپا می‌خیزد و خلعت را درحال تعظیم دو دستی می‌گیرد و بر پیشانی می‌گذارد. آنگاه به خلوت می‌رود ولباس را دربر می‌کند و کلاه شاهزادگی بر سر می‌گذارد و باصدای موزیك و شلیك توپخانه به چادر برمی‌گردد. سپس با غذاهای بسیار لذیذ از حضار پذیرایی می‌شود. در موقعی که میهمانان مشغول صرف غذا هستند شاهزاده با زنهایی که همراه خود آورده است خلوت می‌کند. برای زنها هم چاشت بسیار خوبی فراهم می‌آورند. چند لحظه بعد به همان ترتیبی که آمده بودند به شهر بازمی‌گردند.

بازگشت شاهزاده به شهر به وسیله‌ی شلیك توپ اعلام می‌گردد. این شلیك تا زمانی که شاهزاده وارد قصر می‌شود ادامه دارد. در آنجا کلیه‌ی افراد دربارش به او تبریك می‌گویند. سپس وارد حرمسرا می‌شود و درآنجا پس‌ازشنیدن تبریکات زنهایش بقیه‌ی روزرا با آنها می‌گذراند. مراسم جشن با آتشبازی، که در محوطه‌ی کاخ به عمل می‌آید، پایان می‌پذیرد.

بیگلربیگیها یا حکامی که از طرف پادشاه یا شاهزادگان به شرح تشریفاتی که در فوق ذکر شد به دریافت خلعت نایل می‌شوند از فرصت استفاده می‌کنند و آنچه لازمه‌ی تجمل است به کار می‌برند تا به مردم نشان دهند که تا چه اندازه مورد عنایات شاه یا شاهزادگان قرار دارند.

رمضان که ماه نهم سال است در تمام کشورهای مسلمان ماه روزه‌داری است. درطول این ماه هیچ کس، اعم اززن یامرد، نمی‌تواند قبل ازغروب آفتاب چیزی بخورد یا بیاشامد و یا صرف دخانیات بنماید اما از این لحظه به بعد روزه داران

ریاضت روز را چندین برابر جبران می‌کنند و شبها را به بی‌بند و باری و خوشگذرانی سپری می‌کنند. فی‌الجمله در سراسر این ماه شب جانشین روز می‌شود. هنگام شب بازارها باز و چراغانی است و مردم برای گردش و دیدار یك دیگر به آن‌جا می‌روند. بزرگان ضیافتهای باشکوهی برپا می‌کنند که تا سپیده دم طول می‌کشد ولی به محض این‌که بتوان نخ سیاه را از نخ سفید تشخیص داد (به طوری‌که در قرآن بیان شده است) ساعات روزه دوباره شروع می‌شود و تا غروب آفتاب ادامه می‌یابد. در این مدت روزه داران ساعات روز را می‌خوابند و به ندرت در کوچه‌ها دیده می‌شوند. روزه داران موقعی که ماه رمضان به چله‌ی تابستان می‌افتد به شکنجه‌ی سختی دچار می‌شوند و تشنگی به شدت آنها را عذاب می‌دهد. با این حال حاضرند جان خود را از دست بدهند و قطره‌ای آب برای تسکین عطش خود ننوشند. من غالبا شاهد بوده‌ام که روزه داران با بی‌صبری تمام در انتظار غروب آفتاب بوده‌اند تا حریصانه خود را به کوزه‌ی آب یا هندوانه‌ای برسانند و عطشی که آنها را از پا درآورده است فرو نشانند.

البته عده‌ی زیادی به خصوص در طبقات بالا پیدا می‌شوند که به ریاضتهای ماه رمضان تن درنمی‌دهند. آنها به مانند بعضی کاتولیکها که با این‌که در ایام پرهیز از خوردن گوشت ممنوعند، بدون توجه به مسایل اخلاقی و وجدانی مطابق معمول به اکل و شرب می‌پردازند. روزی در ایام ماه رمضان منزل یکی از منشیهای وزیر بودم. برایم دستور آوردن میوه دادو خود پیش ازمن شروع به خوردن کرد. با ملاحظه‌ی تعجب من اظهار داشت که با پرداخت کفاره خود را مبری خواهد کرد.

محرم ماه نخست سال اسلامی است. در روز دهم این ماه سالگرد شهادت حسین (ع) پسرخلیفه‌ی مسلمانان علی (ع) را که

---

۱ ــ حسین (ع) که از شناسایی خلافت یزید ابن معاویه خلیفه‌ی دوم بنی امیه سر باز زد مجبور به ترک مدینه گردید و به مکه رفت. مردم کوفه وی را دعوت کردند که به شهرشان که مطمئن‌تر است برود. حسین (ع) به اتفاق فرزندان و اقوامش که جمعا ۷۲ سوار بودند

پیرو او هستند با مراسم خاصی برگزار می‌کنند. فاجعه‌ی قتل امام حسین (ع) انگیزه‌ی عزاداری و برگزاری مراسمی توام با صحنه‌سازی است. این مراسم اشکهایی را که از اندوه واقعی سرچشمه می‌گیرد سرازیر می‌کند و پیروان غیور علی (ع) را که بر آن ناظر هستند شدیدا به هیجان می‌آورد.

پیش از ظهر نه روز اول صحنه‌های مختلفی ازوقایعی که قبل از پایان غم‌انگیز حسین (ع) اتفاق افتاده است نمایش داده می‌شود. چون جزییات این مراسم برای خارجیها چندان جالب نیست و ممکن است موجب شود که از موضوع خارج شوم از این رو فقط به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که در تمام این مدت نه روز جز صدای شیون و فریاد که با اسم حسین (ع) درهم است چیز دیگری به گوش نمی‌رسد. بعضیها که بیش ازدیگران از خود بی‌خود هستند در حالی که لباسهای پاره‌پاره بر تن دارند در دسته‌های چهل پنجاه نفری از کوچه‌ها عبور می‌کنند و فریاد یاحسین می‌کشند. صورت آنها پوشیده از خون است. آنها با قمه به بازو و سینه‌ی خود ضربه‌هایی وارد می‌کنند و زخمهای عمیقی به وجود می‌آورند که غالبا خطرناکند.

این صحنه‌های مهیج در کوچه‌ها، میادین عمومی و در منازل دولتمندان نمایش داده می‌شود. نمایشها در حضور شاه ابهت بیشتری دارد اما مهمترین مرحله‌ی نمایش که در روز دهم یعنی روز فاجعه به روی صحنه می‌آید ازهمه‌شگفت انگیزتر وجالب تراست. یکی‌ازدرباریان ایفای نقش حسین(ع) را بر عهده می‌گیرد و در دنبال او سوارانی به تعداد آنهایی‌که حسین را به هنگام عزیمت به کوفه همراهی‌کرده‌بودند به میدان می‌آیند. ناگهان به وسیله‌ی عبید، که چند هزار سپاهی زیر فرمان دارد غافلگیر می‌شوند، اما حسین (ع) که حاضر به تسلیم نیست با همراهان ناچیز خود دلاورانه می‌جنگد ولی

به‌طور کاملا پنهانی روانه‌ی کوفه گردید ولی در راه به عبید سردار یزید برخورد کرد. عبید با ده هزار سوار حسین (ع) و همراهان را محاصره کرد. در این نبرد پس از آن‌که همگی دلاورانه جنگیدند بالاخره در برابر خیل دشمنان تا نفر آخر به قتل رسیدند.

سرانجام در برابر انبوه دشمنان همگی از پا درمی‌آیند ۰من از دیدن این صحنه که با دقت هرچه تمامتر اجرا گردید غرق در تعجب شدم ۰ در این صحنه که به طور بی‌نظیری به واقعیت نزدیك بود با این‌که بیش از چهار هزار سوار در آن شرکت داشتند و همگی بدون نظم و احتیاط و به ظاهر با بغض وعناد به جان هم افتاده بودند هیچ‌گونه تصادفی رخ نداد۰ نظیر این مراسم در میان قبایل و طوایف مختلف با تغییراتی اجرا می‌شود ولی اساس آن همیشه یکی است۰



۲۱

درباره‌ی شاه ، زنان و فرزندان او

پادشاه ایران فتحعلی‌شاه برادرزاده‌ی آغامحمدخان خواجه است که در گرجستان به وسیله‌ی یکی از پیشخدمتهای خود [۱] به قتل رسید ۰وی قبل از جلوس بر اریکه‌ی سلطنت، به نام باباخان والی فارس و شیراز بود ۰در آن زمان تاج و تخت ایران مدعیان بی‌شماری داشت که از اعقاب سلاطین قبلی یا خانهای یاغی بودند ۰مدعیان سلطنت ضمناقسمتی از قشون را تحت فرماندهی خود داشتند و امیدوار بودند تا به یاری مشتی طرفدار ادعای خود را به کرسی بنشانند۰یکی از این مدعیان کوچك خان بود که سعی می‌کرد تا سپاهیانش‌را که در آن موقع در مرزهای گرجستان مستقر بودند با خود همراه نماید، اما برادرش باباخان که از همه‌ی رقیبان ماهرترود سیسه کارتر بود به جای آن‌که مثل آنها وقت‌خود را در تکاپوی قشونی که صفوف آن از هم گسیخته و در حال انحلال بود تلف نماید مستقیما به تهران رفت و پس از آن‌که خزانه‌ی‌سلطنتی‌رامتصرف گردید، بدون زحمت پادشاهی خود را اعلام نمود که مورد شناسایی اطرافیان و قشون واقع‌گردید و سپاهیان به‌اوملحق شدند [۲] ۰پادشاه برادرش کوچك خان را به تهران احضار

---

۱ ــ پیش به معنی جلو و خدمت به معنی مستخدم است . آقای اولیویه تصور کرده که پیشخدمت نام قاتل است در صورتی‌که نام قاتل اللهوردی است که اصلا ترکمن بوده ، به تحریک صادق‌خان ارباب خود را با دشنه از پای درآورده است .

۲ ــ با آن‌که از ناحیه‌ی حاج ابراهیم نخست وزیر وقت با مشکلاتی مواجه

کرد و با این‌که دوستی بسیار نزدیکی آنها را به هم پیوند می‌داد دستور کور کردن او را داد ۰این عمل که در تمام دنیا منتهای وحشیگری محسوب می‌شود یك اقدام احتیاطی همراه با دوراندیشی تلقی گردید ۰آن‌چه مسلم است این عمل تغییری در دوستی دو برادر نداد زیرا پادشاه تا زمان مرگ برادر کوچکش که چندی پس از این واقعه روی داد روزی دو تا سه بار او را می‌دید و منتهای مهربانی را در حق وی به جا می‌آورد ۰پادشاه همواره تاسف خود را از این عمل که اجبارا و به منظور امنیت کشور صورت گرفته بود به او ابراز می‌داشت۰

پادشاه پیش ازاین جریان‌خود رابرای‌سرکوبی‌صادق‌خان که از طایفه‌ی شقاقی بود آماده می‌نمود۰این مدعی تاج و تخت که به تحریك او آغامحمدخان عموی پادشاه به قتل رسیده بود، قسمتی از قشون گرجستان را که تعداد آن بالغ‌بر ده هزار سپاهی می‌شد به سوی خود جلب نموده بود۰دو حریف در جلگه‌ی میانه مقابل هم قرار گرفتند ۰در این موقعیت تقریبا کلیه‌ی افراد قشون خان او را ترك نمودند و به اردوی شاه پیوستند و بدین ترتیب صادق خان چاره‌ای جز فرار نداشت۰ اوبه کوههای قراداغ پناه برد و ازآن‌جا برای باباخان پیام فرستاد که اگر او را به جان امان دهد نزد اومی‌رود و خود را تحت فرمان وی قرار خواهد داد و پادشاه هم قول شاهی داد که قصد جان وی نکند ۰صادق خان به تهران رفت که خود را به شاه معرفی کند، ولی فتحعلی‌شاه بلافاصله دستور بازداشت او را داد و در اتاقی محبوسش ساخت۰به دستور شاه در و پنجره‌ی این اتاق را تیغه کردند تا از گرسنگی بمیرد ۰پادشاه معتقد بود که بدین ترتیب به قولی که به صادق خان داده که او رااعدام نخواهدکرد وفا نموده است۰ من این اتاق را که زندانی نگون‌بخت در آن‌جا جان سپرده

نشد و از این‌رو موفقیت خود را به ویژه مدیون او بود ، با این حال این مرد سالخورده را که مورد احترام همگی است و شایستگی آن‌را نیز داشت بابی‌رحمی عجیبی کشت و زنها و بچه‌هایش را به غلامی فروخت و کلیه‌ی اموال خانواده را تصاحب کرد .

بود دیدم. همراهان من تعریف کردند که موقعی که برای بردن جسد به این اتاق وارد شدند مشاهده کردند که زندانی مچ دست چپ خود را خورده است.

با این حال هنوز رقیب دیگری به نام الله قلی‌خان وجود داشت که از دیگران خطرناکتر بود. این شخص که به اصفهان رفته بود در اصفهان وتمام فارس و ولایات مجاوراورا به عنوان شاه می‌شناختند. پشتیبانی آنها به قدری باعث تقویت وی شد که ممکن بود برای پادشاه فوق‌العاده خطرناك باشد ولی واقعه‌ای که بی‌شباهت به معجزه نبود، باعث نجات پادشاه گردید. مردی از ایل افشار به نام حسین‌خان [۳] که بسیار شجاع، نیرومند و کاردان بود فرماندهی سوار نظام باباخان را برعهده داشت. این مردکه بی‌باکی و بی غرضیش کرارا به منصه‌ی ظهور رسیده بود قلب و اعتماد تمام آنهایی را که تحت فرماندهیش بودند به دست آورده بود. حسین‌خان‌که به فراست دریافته بود که پادشاه از این که نیروی این مدعی آن هم در مهمترین ولایات ایران دایمارو به تزاید است بسیار اندوهگین می‌باشد بدون آن که کلمه‌ای بر زبان آورد در راس سی تن از سپاهیان دلاورش که از هر جهت مورد اطمینان وی بودند، عازم اصفهان گردید. موقعی‌که به نزدیکی پایتخت الله‌قلی‌خان رسید چند روزی خود را در حوالی شهر پنهان نمود به این امید که الله‌قلی رادر شکارگاه و یا حین گردش غافلگیر نماید. اما ازتصادف روزگار یا بهتربگوییم حزم واحتیاط این شاهزاده که هنوز از قدرت خود تا آن اندازه اطمینان نداشت که جرات خارج شدن از شهر را با تعداد کمی محافظ داشته باشد در مدت هشت روزی که حسین‌خان انتظارش رامی‌کشید از قصر خارج نشد. حسین‌خان از ترس این که مبادا غافلگیر یا شناخته شود تصمیم گرفت که به قصر الله‌قلی حمله‌ور شود و از این رو مردان خود را به دور خویش جمع نمود و از آنها پرسید آیا به قیمت جان حاضرند به دنبال او بروند؟ همگی یك صدا جواب دادندکه ترجیح می‌دهند هزاربار جان

---

۳ ــ حسین‌خان اکنون حاکم ایروان و ولایت آران می‌باشد.

خود را از کف بدهند، ولی او را رها نکنند. آن‌گاه تدارکات لازم را فراهم نمود و سرشب به سوی شهر حرکت کرد. از شهر به تاخت گذشت و به طور مستقیم به سمت قصر رفت. با بیست تن از همراهان از اسب پیاده شد و ده نفر دیگر را به مراقبت از اسبها گماشت. آن‌گاه بدون آن‌که تردیدی به خود راه بدهد، با همراهانش از میان کلیه‌ی محافظین که او را به جای یکی از روسا گرفته بودند[۴]، بدون آن که با مقاومتی رو به رو بشود، گذشت و بدین ترتیب وارد دیوان خانه شد. در این‌جا مستقیما به سوی اللهقلی‌که در میان درباریانش نشسته بود رفت و دشنه‌ی خود را در قلب او فرو کرد و برق‌آسا خارج شد. حسین قبل از آن که حاضرین ضارب را بشناسند بر اسب خود سوار بود. او دوباره از شهر به تاخت عبور کرد و خود را به بیراهه زد و بدین ترتیب از خطر تعقیب درامان ماند. وی پس‌از چهار روز به تهران رسید و به حضور شاه که از او بی‌خبر بود شتافت. فتحعلی‌شاه به مجرد این‌که از این خبر خوش‌آگاه گشت وی را پذیرفت و همان‌طور که می‌توان تصور کرد او را در آغوش گرفت و به پاداش چنین خدمت برجسته‌ای حکومت ایالت و قلعه‌ی ایروان را که سالانه دویست و پنجاه هزار تومان برابر پنج میلیون فرانك عایدی دارد به وی سپرد. من شخصا این مرد عجیب را که با وجود هفتاد و سه سال سن همچنان فعال باقی مانده است از نزدیك می‌شناسم. او که شخصا فرماندهی قشونش را برعهده دارد در سواری از سربازان جوان تحت فرماندهیش چابکتر است. با اطمینان می‌گویند که وی دارای خزانه‌ی عظیمی‌است که در زیرزمینهای قلعه پنهان کرده‌است. در حقیقت‌علاوه برعوایدی که وصول می‌کند هر چند یك بار به گرجستان و ترکیه قشون می‌کشد و با غنایم هنگفتی برمی‌گردد که قسمت اعظم آن را برای خود نگاه می‌دارد. از عوایدی هم

---

۴ ــ در ایران شرفیابی به حضور شاه هنگامی که در دیوان‌خانه نشسته، بسیار آسان است. برای این امر کافی است شخص لباس فاخری دربر و تعدادی ملتزم به دنبال داشته باشد. محافظین که همه‌ی بزرگان مملکت را نمی‌شناسند به تصور این‌که این شخص یکی از آنها است بدون کوچکترین پرسش اجازه‌ی عبور می‌دهند.

که وصول می‌کند مطلقا به شاه یاولیعهد حساب پس‌نمی‌دهد. شهرت دارد که زیباترین زنان ایران را در حرمسرایش گرد آورده است، اما برای این که کسی از آن‌چه در حرمسرایش می‌گذرد آگاه نشود نهایت احتیاط را به جا می‌آورد، منجمله هرگز به شوهردادن خواهرش که در سال ۱۸۱۳ سی وچهار ساله بود رضایت نداد زیرا می‌ترسید که خواهرش رازهایی را که او تا این اندازه در کتمان آن می‌کوشد افشا نماید.

بامرگ الله قلی‌خان دیگر رقیبی برای شاه نماندو از این پس در تمام ایران، یعنی کلیه‌ی نقاطی که در زمان سلطنت آغامحمدخان تحت فرمانروایی او بود صاحب قدرت گردید. در این میان خان ایالت طالش با حمایت روسها اعلام استقلال نمود ولی دیری نگذشت که روسها این منطقه را به موجب عهدنامه‌ی صلح اخیر به تصرف خود درآوردند.

در این موقع پادشاه تصمیم گرفت که برای امنیت کلیه‌ی ایالات بخصوص آنهایی که مدتها در حال بی‌نظمی واغتشاش بودندو هنوز به طور کامل تمکین ننموده بودند، اقدامات موثری به عمل بیاورد. از این رو به هر یك از ایالات یکی از فرزندان خود را با عنوان بیگلربیگی گسیل داشت و به آنها اختیارات نامحدودی در موارد اضطراری تفویض نمود. با این تدبیر در کلیه‌ی ایالات به استثنای خراسان[5] که‌مردم ناآرام وفتنه جویش حتی با نثار جان و مال خود همواره در صدد تحصیل استقلال بوده‌اند، آرامش برقرار گردید. از این پس جملگی به قدرت کامل و مطلق پادشاه تسلیم شدندوگردن نهادند.

چندی بعد پادشاه برای تامین ادامه‌ی سلطنت در دودمانش پسر دوم خود عباس میرزا را به جانشینی خود برگزید و از این پس وی‌عنوان ولیعهدی را دارا گردید. تعیین جانشین از این جهت بود که تصاحب تاج و تخت غالبا مورد منازعه و به قیمت جان مدعیان تمام می‌شد. این

---

۵ ــ فتحعلی‌شاه بعدا بخش بزرگی از این استان را وادار به تمکین نمودو تصور می‌رود دیری نخواهد گذشت تابقیه‌ی خراسان‌هم تحت سلطه‌ی وی قرار گیرد زیرا با عقد پیمان صلح قادر خواهد بود تمام نیروی خود را برای سرکوبی آشوبگران به‌کار ببرد.

انتخاب در جهت مخالف منافع محمدعلی‌میرزا پسر ارشدش که حکمران ایالت کرمانشاه می‌باشد صورت گرفت.

انتخاب عباس‌میرزا به ولایتعهدی از طرف پادشاه کاملا عاقلانه بود زیرا نه تنها در میان فرزندانش از همه لایق‌تر و مطلع‌تر است، بلکه با خصوصیات اخلاقی و بشر دوستیش بر دیگران امتیاز دارد وعلاوه برآن استعداد خاصی در شناسایی مردم و جلب محبت آنان دارا است.

بیم آن دارم که به دلیل دلبستگی شدید و حس حقشناسی قلبی که نسبت به این شاهزاده دارم، چنان‌چه بخواهم محاسن او را آن‌چنان که هست برشمرم، متهم به جانبداری گردم. ازاین‌رو با این که یادآوری نیکیها و ستایش از ضمیر والایش را بر خود وظیفه‌ی مقدسی می‌دانم به این مبحث که بی‌اندازه برایم عزیز است خاتمه می‌دهم. عباس‌میرزا امروز نه تنها برازنده ترین و دلاورترین شاهزاده‌ها در آسیا است بلکه از تمام آنهایی که در این قسمت از دنیا فرمانروایی می‌کنند انسان‌تر و مهربان‌تر است.

محمدعلی‌میرزا از این‌که پادشاه به ضرر اوبرادر کوچکترش عباس‌میرزارا بر او ترجیح داده، خشمگین‌گردید زیرا ولیعهدی را قانونا حق خود می‌دانست. محمدعلی میرزا با طبیعت خشنی که دارد نتوانست جلوی خود را بگیرد و از این رو فورا راهی تهران شد و پدر را به باد ملامت گرفت. پادشاه به ناچار جواب داد که مطمئن است با نقض قوانین کشور در مورد تعیین ولیعهد، در میان بزرگان که طبعا با نوآوریها در کشور مخالفند، برای خود دشمنانی می‌تراشد. آنها بدعتهای اخیر را با جاه طلبیهای غرورآمیز خود متناقض می‌دانند و از تکرار این نوآوریها که همیشه در ید قدرت پادشاه است بیم دارند کما این‌که حکام سعی کردند با معمول نمودن انضباط اروپایی و به ویژه تشکیل قوای منظم مخالفت به عمل بیاورند. مخالفت آنها از این جهت بود که سازمان جدید کلیه‌ی قدرتهای نظامی را که تا آن تاریخ در دست حکام بود، از آنها سلب می‌کرد و زمام امور به طور مطلق در دست پادشاه قرار می‌گرفت. شاهزاده ولیعهد مدبرانه اصل

غیر محلی بودن قوا را برگزید، زیرا تشخیص داده بود که واحدهای غیرمحلی در مواردی که اجرای اوامر شاه مطرح است توجهی به دستورهای بیگلربیگیها ندارند.

فتحعلی‌شاه هنگامی که دید گستاخی پسرش به دلیل ضعفی که نشان داده افزون می‌گردد، به وی اخطار کرد که اراده‌اش بر این قرار گرفته است و او باید آن را محترم شمرد مضافا به این که باید به خاطر داشته باشد که مادرش کنیز بوده، در حالی‌که برادرش عباس میرزا پسر یکی از زنهای متشخص ایل قاجار است. نظر بر این است که سلطنت به شاهزادگانی که از شاهزاده خانمهای اصیل به دنیا می‌آیند، منتقل گردد و پایدار بماند. محمدعلی میرزا که موافقت پنهانی برخی از بزرگان را جلب کرده بود با گستاخی جواب داد که شجاعت را از پدر به ارث برده است نه از مادر و چنان‌چه پادشاه رعایت عدالت را در باره‌ی او ننماید قادر است حقوق حقه‌ی خود را به‌دست آورد زیرا قانون به نفع وی می‌باشد و سرپیچی از قانون شایسته‌ی تخت و تاج سلطنت نیست. آن‌گاه دست به قبضه‌ی شمشیر خود برد و گفت حال که نمی‌دانید چه می‌کنید و رفتارتان مانند پیرزنها است، این شمشیر بین ما قضاوت خواهد کرد و از این پس تنها مدافع قانونی من خواهد بود. پادشاه که به حق از لحن عتاب آمیز بی‌ادبانه‌ی پسرش به خشم آمده بود دستور داد که فورا اورا بازداشت نمایند ولی دیگر دیر شده بود زیرا محمدعلی میرزا با عده‌ای از مردان جسور برگزیده‌اش راه کرمانشاه را در پیش گرفته بودند.

محمدعلی میرزا، به محض ورود به کرمانشاه تصمیم پدر را به اطلاع همگان رساند و شروع به تجهیز قوا نمود که در مدت کوتاهی آماده شدند. با این حال خواه به این دلیل که حمله‌ی آشکار به پدرش را دور از احتیاط می‌دانست و یا این‌که تشخیص داده بود که وسایل و تجهیزاتش[۶] در مقابل

---

۶ ــ او می‌تواند حداکثر سی‌هزار سوارنظام چریک که همگی‌بسیار شجاع و ورزیده و به‌طور کامل فدایی او هستند بسیج‌نماید.

قوای منظم دولتی تاب مقاومت ندارد، از فکر حمله منصرف شد. ترس او بیشتر از توپخانه بود که گرچه در آن موقع نارساییهایی داشت، برای نابود کردن وی کفایت می‌کرد. دلیل دیگری هم که باعث انصراف وی شد این بود که از ضعف پدر در برابر پول آگاهی داشت و امیدوار بود بلکه بتواند از این راه نظر مساعد او را به سوی خود جلب نماید. در این موقع که قوای او کاملا آماده شده بود ناگهان بدون آن‌که اعلان جنگ بدهد به سلیمان پاشا والی بغداد حمله ور شد. سلیمان پاشا که غافلگیر شده بود، کاملا مغلوب و مجبور به پرداخت غرامت جنگی هنگفتی گردید که آن را عینا برای شاه فرستاد. فتحعلی‌شاه با این پول در کنار رودخانه‌ی کرج در هفت فرسخی مغرب تهران قصر مجللی با قریه‌ی کوچکی به‌نام سلیمانیه بنا کرد تا خاطره‌ی پاشایی را که مخارج آن را متحمل شده بود، زنده نگاه دارد.

اما این امر تغییری در تصمیم قبلی پادشاه نداد و برای این‌که هرگونه امیدی را از پسر سرکشش سلب نماید بلافاصله عباس میرزا را رسما جانشین خویش اعلام کرد و به بزرگان و تمام پسرانش صریحا فرمان داد که در غیاب وی باید کلیه‌ی احتراماتی را که نسبت به او رعایت می‌نمایند درباره‌ی عباس میرزا مرعی دارند. همگی دستور شاه را اطاعت کردند و در صورت ظاهر احترام بیشتری برای او قایل شدند ولی در باطن از وی تنفر داشتند، زیرا هریك از برادران امیدهای باطلی در دل می‌پروراندند که پس از مرگ پدر جای او را بگیرند. اگر چنین روزی فرا رسد، دوران بدبختی از سر گرفته می‌شود و ایران بار دیگر در هرج و مرج غوطه ور خواهد گردید زیرا هریك از شاهزادگان در حوزه‌ی حکمرانی خود طرفدارانی پیدا می‌کنند و به جان هم خواهند افتاد و تا موقعی که یکی از آنها موفق به سرکوبی و مطیع کردن دیگران نشود کشت وکشتار ادامه خواهد یافت.

فتحعلی‌شاه که اکنون قریب پنجاه سال از عمرش می‌گذرد با قد بلندی که دارد روزی خوش قیافه‌ترین مرد کشورش بوده، ولی تندرستی وی به‌تدریج به‌سبب شیوه‌ی زندگی روزمره‌اش رو

به خرابی است. پشتش بسیار خمیده و اندامش به طور وحشتناکی لاغر است. به‌سختی روی پا می‌ایستد و صدایش که سابقا بلند و زنگ دار بود، اکنون بم و مانند آن است که از ته قبر بیرون می‌آید و صدای اشخاصی را به خاطر می‌آورد که با مهارت طوری حرف می‌زنند که گویی صدا از شکمشان درمی‌آید. در حرمسرای خود دارای قریب هفتصد زن است که با همه‌ی آنها معاشرت دارد. از این عده بیش از سیصد نفر زنان رسمی وی هستند. در بین زنها تعداد کثیری هم دختران جوان پیدا می‌شوند که بزرگان از تمام نقاط کشور برای او فرستاده‌اند. شاه معمولا یك بار با این دختران همبستر می‌شود، بعدا آنها را به افسرانش می‌بخشد که از برخورداری ازاین امتیاز بسیار فخر و مباهات می‌کنند. افسران ازاین فرصت استفاده می‌کنند و میهمانیهای بسیار مجللی برپا می‌سازند که پادشاه باحضورخود آنها را قرین افتخار می‌نماید.

زیاده رویهای پادشاه در عیاشی بی‌حد و حساب است، ولی امروز باتوجه به وضع نامساعد مزاجی و اصرار پزشکش فقط هر سه روز یك بار زنها را به حضور می‌پذیرد. ضمنا پادشاه چند سالی است که مومیا به کار می‌برد. مومیا یك نوع ماده‌ی قیری است که از شکاف تخته‌سنگی در حوالی شیراز کم‌کم خارج می‌شود. از قراری که می‌گویند چنان‌چه این ماده را به صورت محرك استعمال نمایند دارای خاصیت ویژه‌ای می‌باشد. از این‌رو استفاده ازآن منحصرا به پادشاه اختصاص دارد وبرای حفاظت از این تخته‌سنگ آن را محصور نموده، نگهبانیش‌را به عهده‌ی اشخاص مطمئن سپرده‌اند. جمع‌آوری مومیا در حضور مقامات رسمی به عمل می‌آید که آن را در جعبه‌های نقره می‌ریزند و پس‌از مهر و موم برای شاه می‌فرستند. با این حال گاهی اوقات، اما به ندرت پادشاه مقدار کمی از آن را به اشخاصی که نسبت به آنها التفات خاصی دارد می‌بخشد.

شاه هیچ‌وقت حرمسرایش را ترك نمی‌گوید. در حرمسرا تعداد زیادی خواجه هست که دقیقا مراقب برآوردن کوچکترین تمایلات او هستند. فقط پسران شاه، آن هم هنگامی که احضار شوند، حق ورود به حرمسرا دارند. هیچ‌یك از زنان

حق نشستن در حضور او را ندارند و به‌ندرت چنین اجازه‌ای را حتی به همسر اولش که مقام ملکه را دارد می‌دهد. فتحعلی‌شاه همیشه غذا را در حرمسرایش صرف می‌کند و آشپزیش را زنها برعهده دارند. حمام را نیز در حرمسرا می‌گیرد و در آن‌جا هم زنان خدمتش را می‌کنند. برخی از آنها به رقص و آواز می‌پردازند در حالی که دیگران وظایف دلاک را که در بخش پنجم شرح آن را داده‌ام برعهده دارند.

هر چند تن از زنان شاه، در گروههای مساوی، زیرنظر یك خواجه‌ی مخصوص هستند و خود خواجه‌ها هم تحت فرمان یك رییس که عنوان خواجه باشی را دارد قرار دارند. خواجه‌ها همه روزاز خواجه باشی دستورهای لازم برای ترتیبات نظم داخلی اندرون دریافت می‌دارند. خواجه باشی همواره مورد احترام زنان شاه می‌باشد به این امیدکه آنها رابه حضور شاه بفرستد، زیرا پادشاه هر موقع‌که دختر تازه‌ای در اختیار نداشته باشد غالبا با انتخاب خواجه باشی موافقت می‌کند. از این جهت زنانی که به وسیله‌ی خواجه‌باشی به خوابگاه شاه راه می‌یابند نسبت به وی حقشناس می‌شوند و تا زمانی‌که خود مورد التفات شاه هستند خواجه‌باشی را یاری می‌کنند تا او نیز همچنان مورد عنایت شاه باقی بماند. اما در صورتی که از وی ناراضی شوند برضد او توطئه می‌کنند وپاپوش می‌دوزند که بالاخره به نابودی او تمام می‌شود، زیرا پادشاه به جای غضب کردن به این‌گونه اشخاص، فرمان قتل آنها را می‌دهد تا اسراری را که بر آن وقوف دارند با خود به گور ببرند.

به هنگام عزیمت من از ایران پادشاه تعدادکثیری فرزند داشت‌که شصت و چهارتن از آنها پسر بودند. اما درباره‌ی دختران وی، بنا به اطلاعاتی‌که از شخص موثقی‌به‌دست آوردم عده‌ی آنها به صد و بیست و پنج نفر می‌رسید. ضمنا بسیاری از زنهایش هم باردار بودند. من راه دیگری برای تحقیق در این مورد نداشتم، زیرا ایرانیان هرگز از زنان و به خصوص از دختران خود سخن نمی‌گویند و بدترین تعارفات آن است‌که شخص از حال و احوال آنها جویا شود. ایرانیها داشتن دختر را نوعی ننگ می‌دانندو به همان اندازه که ازتولد پسر

احساس سربلندی می‌کنند ، به همان اندازه از تولد دختر ساکت و کج خلق می‌شوند ۰ در مورد اخیر ، یعنی موقعی که دختری به‌دنیا می‌آید کمتر درباره‌ی تولدش صحبت می‌شود۰ اما اگر نوزاد پسر باشد شتابان خود را به پدر می‌رسانند و کلاهش را برمی‌دارند و می‌گویند مژدگانی بدهید صاحب پسری شده‌اید ۰ در این‌حال لباسی که پدر برتن دارد ، به مژده آورنده تعلق می‌گیرد و رسم این است که این لباس را در برابر پرداخت مبلغ قابل توجهی بازخرید می‌کنند ۰

همه‌ی پسران شاه به جز چهار پنج نفرشان تقریبا در یك سن و سال هستند ۰من خود در بازدید اعلی‌حضرت از آذربایجان در ماه اوت سال ۱۸۱۳ سی و شش تن از آنها را سوار بر اسب همراه شاه دیدم ۰اجتماع این شاهزادگان خوش سیما بسیار باشکوه بود و گرچه کمتر به هم شبیه بودند ولی کم و بیش به پدر خود شباهت داشتند ۰

در این‌جا برای نشان دادن بغض و حسادتی که بین فرزندان بی‌شمار شاه حکمفرما است و به ویژه کینه و عداوتی که نسبت به ولیعهد دارند داستانی نقل می‌کنم :

در اوایل ماه ژوییه‌ی سال ۱۸۱۳ با ده دسته سوار نیزه‌دار و چهار گردان پیاده نظام و نیم آتشبار توپخانه‌ی اسب‌کش در ارومیه اردو زده بودم ۰در این حال از ولیعهد دستور رسید که در روز اول ماه اوت از تبریز حرکت نمایم تا بتوانم روز هشتم یا نهم همین ماه در دشت اوجان باشم ۰ به خصوص به من توصیه شده بود که ترتیب کار را طوری بدهم که این هنگها که نخبه‌ی قشون ایران بودند، تاآن‌جا که ممکن است بهترین وضع را داشته ، چیزی کم و کسر نداشته باشند۰ همان‌طور که قرار بود روز هشتم به اردوگاه رسیدم ۰ولیعهد که از ورود من در آن روز آگاه گردیده بود میان قریب سی تن از برادرانش که قبل از شاه به آذربایجان آمده بودند با شوق تمام مانند عاشقی که درانتظار معشوقه باشد منتظر سوار نظام منظم و توپخانه‌ی اسب‌کشش بود و با دوربینی که در دست داشت دایما چشمهای خود را به گردنه‌ای که من و سپاهیانم برای وارد شدن به جلگه باید از آن می‌گذشتیم دوخته بود ۰

قبل از رسیدن به جلگه برای تعیین محلی که سپاهیان باید اشغال کنند جلو افتادم. به مجردی که ولیعهد پر سفید کلاه مرا تشخیص داد، چنان شادی از خود نشان داد که باعث حیرت برادرانش گردید. با یکی از اسبهای عربی بسیار عالی که ولیعهد با سخاوتمندی خاص خود به من بخشیده بود، به زودی خود را به قصر رساندم. ولیعهد به طارمی جلو پنجره تکیه کرده بود و ازآن‌جا مرا به اسم صدا زد و اشاره کرد که بالا بروم. همین‌که به نزد او رسیدم به عادت معمول به من اجازه داد که در کنار او بنشینم، اما من با مشاهده‌ی این‌که همه‌ی برادرانش سرپا ایستاده‌اند امتناع نمودم و گفتم تا زمانی که این شاهزادگان ننشینند به خود اجازه‌ی نشستن نمی‌دهم. ولیعهد که از تذکر من راضی به نظر می‌آمد بلافاصله به آنها اجازه‌ی نشستن داد. آن‌گاه بدون توجه به شگفتزدگی برادران خود، که ورود ناگهانی من باعث آن شده بود، درباره‌ی سپاهیانم سوالات بسیار نمود. من به وی اطمینان دادم که از زمان آخرین دیدارش قشون پیشرفتهایی نموده است که مورد رضایت خاطر ایشان قرار خواهد گرفت. یکی از برادران، که از قدرشناسی و مهربانی ولیعهد نسبت به من متعجب شده بود با لحن فوق‌العاده خشك و به زبان عربی از او سوال کرد که چه‌گونه پس از سه روز سردی و سرسنگینی با آنها یك باره خلقش تا این اندازه با ورود این مرد (درحالی که مرا با دست نشان می‌داد) خوش شده است؟ ولیعهد شروع به خندیدن نمود و به همان زبان در جواب گفت که دلیلش خیلی روشن است، زیرا به خوبی می‌داند که اگر در تمام مملکت دشمنانی داشته باشد این دشمنان برادرهای او هستند، در صورتی‌که مطمئن است که اگر یك دوست داشته باشد آن دوست این مرد است. وقتی که ولیعهد متوجه کنجکاوی من در باره‌ی این گفت و گو شد، جریان را به ترکی برایم تعریف کرد. با اندکی تردید و دودلی به ولیعهد گفتم در عین این‌که درباره‌ی من به درستی داوری کرده، تصور می‌کنم در مورد برادرانش جانب انصاف را نگرفته است و من به طیب خاطر حاضرم که ضمانت دوستی آنها را بنمایم. ولیعهد گفت

آنها اولین کسانی خواهند بود که گفته‌های ترا تکذیب کنند و به طنز اضافه نمود که در ملاقاتی که در جلگه‌های میانه خواهیم داشت خواهید دید که احتمالا تا آن‌جا که بتوانند رفتار برادرانه‌ای با من خواهند داشت[۷].

با این‌که میل داشتم از دشمنی برادران ولیعهد که نظر خوبی نسبت به من نداشتند بپرهیزم ولی برآن شدم که به‌طور سربسته به آنها گوشزد نمایم که فکر هرگونه مقاومت در برابر ولیعهد چنان‌چه قصد آن را داشته باشند خیالی باطل و بیهوده است و از این‌رو به ولیعهد گفتم که گذشته از مهر برادری بدون شك برادرانش آن قدر بصیرت دارند که حتی اگر همگی هم باهم متحد شوند امکان کوچکترین موفقیت را در برابر او ندارند و همچنین می‌دانند که بدون شك قوای منظمی که تحت فرماندهی مستقیم ولیعهد قرار دارد و همگی‌فدایی او هستند قادر است قوای نامنظمی را که برادرانش بتوانند در تمام ایران گرد آورند و حتی تعداد نفراتش هم ده برابر بیشتر باشد، مغلوب سازد. به علاوه امیدوار بودم در مانورهایی که پس از ورود شاه اجرا خواهد شد شاهزادگان را متقاعد نمایم که گزافه‌گویی نکرده‌ام و آنها را وادار به تصدیق گفته‌هایم بنمایم. شاهزادگان ابرو در هم کشیدند و از نگاههای مضطربانه‌ای که بین هم ردوبدل می‌کردند چنین برمی‌آمد که از خود می‌پرسند آیا آن‌چه را که گفته‌ام با حقیقت وفق می‌دهد یا نه؟ آنها به خوبی می‌دانستند درصورتی‌که هرگونه امید موفقیت را از دست بدهند سیاست ایجاب خواهد کرد که همگی بدون استثنا به سرنوشت‌عمویشان کوچك خان دچار شوند. توجه به این واقعیت آنها را وادار می‌سازد تاآن‌جا که ممکن است خود را در برابر وقوع چنین حادثه‌ی غم انگیز اجتناب ناپذیری حفظ نمایند، یا حداقل آن را به تاخیر بیاندازند. در این‌جا لفظ اجتناب ناپذیر را به کار بردم زیرا

---

۷ ــ با این سخنان ولیعهد به ماجرای تصاحب تاج و تخت کنایه می‌زدکه در آن موقع همه‌ی رقبا مسلحانه به این جلگه‌ها می‌آیند تا برای به‌دست آوردن تاج و تخت با یک‌دیگر به نزاع بپردازند.

با وجود حس رافت و بشردوستی ولیعهد، امکان این وجود دارد که پس از مرگ پدر برای پیشگیری و یا پایان دادن به هرج و مرج هرکه را که به چنگش افتد، دچار همان سرنوشت بنماید.

به مجرد این‌که مشاهده کردم که سپاهیانم وارد دشت شدند از شاهزاده محل استقرار آنها را جویاشدم و بلافاصله برای رسیدگی به سر و وضع آنها و گروه بندی واحدها عزیمت کردم تا ترتیب اجرای مانور را بدهم. ولیعهد مایل بود در حضور برادرانش از قشون سان ببیند. این کار طولی نکشید و من داخل خیابانهای وسیع اردوگاه افراد نامنظم قشون پادشاه شدم. وصف شگفتزدگی این مردان که تعدادشان به شصت هزار نفر می‌رسید بسیار مشکل است. آنها برای اولین‌بار سوارانی را می‌دیدند که دارای زین و برگ و لباس و سلاح مرتبی هستند و در سکوت محض و با نظم و ترتیب در حالی‌که در جلو آنها شیپورچیها و افسرانی که برازنده‌ترین لباسها را برتن دارند، درحرکت هستند، رژه می‌روند. آنها به ویژه از دیدن منظره‌ی بیرقهایی‌که بر سرنیزه زده شده، با وزش باد راهتزاز بود، حیرتزده شده بودند وگمان می‌کردند که هرکدام از این بیرقها پرچم یك هنگ است. اما حیرت و شگفتزدگی آنها موقعی به اوج رسید که با آرایش جنگی فرمان حرکت چهارنعل داده شد. آنها مشاهده کردند که توپخانه‌ی سبك به همان سرعت سوار نظام حرکت می‌نماید و حتی قبل‌از این‌که جناح چپ به خط برسد این توپخانه یك بارهم به‌شدت شلیك کرد. هر مشقی برای آنها به صورت معجزه‌ای جلوه می‌کرد و تحسین آنها را بیش از پیش بر می‌انگیخت.

شاهزاده عباس‌میرزا که می‌خواست از حیرت برادرانش که دیدن این مناظر آنها را به هیچ‌وجه سرگرم نمی‌کرد بیشتر لذت ببرد هرلحظه از آنهامی‌خواست سمتی راکه فرض می‌کنند دشمن از آن سو حمله خواهد کرد، تعیین نمایند تا نشان دهد با چه سرعت و دقتی می‌تواند جبهه را تغییر بدهد. به سبب خستگی اسبها که علتش راه‌پیمایی قبلی بود، آن روز واقعا کار مهمی انجام ندادیم ولی مشاهده کردم که برادران

ولیعهد این مناظر را در برابر ادعاهای آتی خود به فال بد گرفتند و با وجود این که از روی ادب به ولیعهد تبریک می‌گفتند و زیبندگی قوایش را می‌ستودند ، ترشرویی آنها به سهولت قابل رویت بود ۰مانورهای بزرگی که چند روز بعد باشرکت تمام صفوف ارتش برگزار گردید و ضمن آن جنگ کوچکی هم نمایش داده شد ترس و وحشت آنها را افزایش داد۰بر آنها مسلم شد که نیروی متحد شان هم در برابر چنین قشون منظم و با انضباطی یارای مقابله ندارد ، مضافا به این‌که این قشون ازنظرتاکتیک که برای آنها چیزی ، ناشناخته‌بود، مستمرا در حال پیشرفت بود ۰

پسران شاه تا دوازده سیزده سالگی در حرمسرای سلطنتی به‌سر می‌برند ۰آن‌گاه هر یك از پسران حکومت ایالت یا شهری را به دست می‌آورند و عایدات مربوط به تیول آنها داده می‌شود تنها یکی از پسران فتحعلی‌شاه به نام میرزامحمود به سن شانزده سالگی رسید بدون آن که حکومتی به وی داده شود، زیرا نامبرده با اجازه‌ی شاه از طرف میرزا شفیع (صدر حرم) که ثروتمندترین شخص ایران است به فرزندی پذیرفته شده بود و از این رو می‌توان گفت که میرزا محمود فرزند میرزا شفیع به حساب آورده می‌شد ۰پادشاه که از مدتها پیش به دارایی هنگفت این پیرمرد که به پنج میلیون تومان می‌رسد چشم طمع دوخته بود و نمی‌دانست به چه وسیله این دارایی را به چنگ بیاورد به این امر خلاف قانون رضایت داده بود ۰این عمل در همان موقع مورد اعتراض بزرگان خانواده‌ی وزیر کهنسال قرار گرفت، زیرا آنها از ارثی به این عظمت محروم‌می‌شدند ، ارثی‌که درباره‌ی آن خیلی حساب کرده بودند ۰

پسران شاه درعنفوان جوانی ازدواج می‌کنند ۰گاهی کنیزهای جوانی به آنها می‌دهند که تا زمانی که پدرشان زنی را برایشان انتخاب نکرده ، با آنها به سر می‌برند ۰در مواردی،هم با زنانی که برایشان عقد شده است زندگی می‌نمایند ۰

شاه دختران خود را به‌عقد ازدواج بزرگان درباری

درمی‌آورد ۰آنها که این افتخار نصیبشان می‌شود چندان رضایتی ندارند زیرا دختران شاه نه‌تنها هیچ‌گونه جهیزیه‌ای به همراه نمی‌آورند بلکه داماد شاه ناچار است خانه و زندگی مرتبی که شایسته‌ی موقعیت کنونیش باشد فراهم نماید ۰

دامادهای شاه عموما مردمان بدبختی هستند ۰آنها مجبورند نسبت به همسران خود نوعی احترام که بی شباهت به رفتار غلامان نیست به جا بیاورند وبدون اجازه حق نشستن در حضور آنها را ندارند ۰دامادهای شاه از گرفتن زنان دیگر و حتی کنیزکان جوان محرومند و چنان‌چه از اوامر همسران مغرور خویش سرپیچی نمایند، آنها قادرند و حق دارند شوهران خود را مانند یك بیگانه و به همان شدت مجازات بنمایند ۰

به نظر می‌آید که فتحعلی‌شاه در مورد زنان خود بسیار حسود باشد ۰این فکر ازاین‌جا پیدا می‌شود که شاه نسبت به اجرای دستورهای متعدد و مستمری که در مورد نظم و امنیت حرمسرا می‌دهد ، بسیار سختگیر است و متخلف را هرگز نمی‌بخشد ۰البته این اوامر بیشتر به امنیت شخص خودش مربوط می‌باشد ۰زنهای شاه معمولا به هنگام شب مسافرت می‌نمایند و چنان‌چه برحسب اتفاق پیش‌بینی نشده‌ای دنباله‌ی سفر آنها به روز بیافتد از تیغ آفتاب خواجه‌ها آنها را درمیان می‌گیرند و با دقت فوق‌العاده مراقبت می‌نمایند که نقابشان مرتب و صورتشان کاملا پوشیده باشد ۰ضمنا تعداد قابل ملاحظه‌ای سوار در جلو و عقب و پهلو به فاصله‌ی دویست قدم آنها را همراهی می‌کنند ۰وظیفه‌ی سواران این است که مردم را از سر راه دور یا وادار کنند که روی خود را از سویی که زنها عبور می‌کنند برگردانند و چنان‌چه کسی گستاخی این را داشته باشد که سر خود را برگرداند بلافاصله به وسیله‌ی زیردستان خواجه باشی به قتل می‌رسد ۰

موقعی که پادشاه پایتخت را برای یك مسافرت داخلی ترك می‌نماید قریب یکصد تن از زنان خود را در سه گروه به شرح زیر همراه می‌برد :

چون پادشاه قبل از عزیمت نقاطی را که میل دارد دربین

راه توقف نماید تعیین می‌کند از این رو سه قطار خیمه وخرگاه فراهم می‌شود که دوتای آن همواره در محل مستقر و سومی دو منزل در جلو در حرکت است ·زنها به تعداد مساوی بین این سه گروه تقسیم می‌شوند ·قطارها بمنظور طی مسافت بیشتری شبها هم با سرعت قابل ملاحظه‌ای در حرکت هستند · همین‌که قطار به منزل تعیین شده رسید خیمه و خرگاهی که شاه فردا یا روز بعد درآن‌جا نزول اجلال خواهد نمود برپا می‌گردد ·زنها همیشه مدتی پس از حرکت فراشها (خدمه‌ای که مامور برپا کردن چادرها هستند) به‌راه می‌افتند به طوری که وقتی به منزل رسیدند چادرهایشان‌که همیشه قبل‌ازچادرهای دیگر برپا می‌شود آماده‌ی پذیرایی از آنها باشد ·زنان شاه همیشه سوار بر اسب مسافرت می‌کنند و فقط در مواردی که ناراحتی داشته باشند، اجازه دارند از نوعی وسیله که تخت روان نامیده می‌شود استفاده کنند ·آنها درحین مسافرت بر روی لباسهای معمولی خود شالهای کشمیری عریض و طویلی به رنگ سرخ می‌اندازند که تمام بدنشان را می‌پوشاند و به جای روبند، از نقاب دیگری استفاده می‌کنند که به استثنای چشمها تمام صورتشان را کاملا می‌پوشاند و شباهت به روبند زنان ترك دارد ·زنها نوعی پاپوش خیلی گشاد از ماهوت زربفت به‌پا می‌کنند و هر یك خواجه‌ای به همراه دارند که دهنه‌ی اسب آنها را در دست می‌گیرد ·

پادشاه باوجود تعصب شدید به دوسه تن از محارم صمیمی خود اجازه‌ی ورود به حرمسرا را می‌دهد. یکی از آنها اسماعیل خان فرمانده گارد شاهی است که لقب اسماعیل قزل[۸] را دارد ·نامبرده این امتیاز را موقعی به دست آورد که از بوته‌ی آزمایش بالنسبه جالبی که شاه او را در معرض آن قرار داده بود روسفید بیرون آمد ·

شاه حسود که احتمالا می‌خواست ازجانب اسماعیل‌خان که به او دلبستگی خاصی داشت مطمئن شود و شایستگی وی

---

۸ ــ یعنی اسماعیل طلایی و این بدان مناسبت است که پادشاه روزی خلعتی از پارچه‌ی زربفت به وی بخشیدواین لقب رابه اوعطا نمود .

را در برابر مراحم خود بیازماید دستور داد ساعت یک بعد ازظهر در حرمسرا حضور یابد. اسماعیل‌خان طبق دستور به حرمسرا رفت ولی با کمال تعجب خود را به تنهایی بازنان شاه رو به رو دید و از آنها شنید که شاه در خواب عمیقی فرو رفته، باید تا هنگام بیدار شدن وی منتظر بماند. اسماعیل قصد برگشت داشت ولی زنها با غمازی و عشوه‌گری سرراه او را گرفتند و حتی تظاهر نمودند که دردام عشق وی گرفتارشده‌اند و پیشنهادهای مثبتی هم نمودند. کار به جایی رسید که می‌خواستند با او گلاویز بشوند و نشان دهند که در برابر او تاب مقاومت ندارند. از قراری که می‌گویند اسماعیل‌خان پس از آن‌که آنها را مورد عتاب و خطاب قرار داد و رفتار ناشایستشان را متذکر گردید، آنها را تهدید نمود که چنان‌چه او را رها ننمایند جریان ماوقع را به شاه گزارش خواهد داد. سرانجام چون مشاهده کرد که زنها به تهدیداتش توجهی ندارند دست به شمشیر برد و قسم خورد که هریك از آنها که فورا به وظیفه و تکلیف خود عمل نکند خونش پای خودش است. در این موقع فتحعلی‌شاه که در پشت پرده پنهان شده بود و آن‌چه را که در این صحنه که به دستور وی ترتیب داده شده بود دیده و شنیده بود، از پناهگاه خویش خارج گردید و اسماعیل عزیزش را به مهربانی در آغوش کشید و به پاس وفاداریش دوازده تن از زنانی را که مامور این صحنه سازی بودند به وی بخشید. این داستان که گرچه به صحت آن چندان اطمینانی نیست با این حال ممکن است واقعیت داشته باشد. بعدها فرصتی به دست آمد و با اسماعیل خان آشنا شدم[9]. مردی حیله‌گر و باهوش بود و چون پی برده بود که با صحنه سازی می‌خواهند او را به دام بیاندازند از این‌رو توانست نقش خود را به خوبی ایفا نماید.

به هنگام سفر شاه درباریان، وزرا ویك فوج سوار نظام که تعداد افراد آن حداقل به بیست هزار می‌رسد، او را همیشه همراهی می‌نمایند. فاصله‌ی بین منازل از دو و نیم تا سه

---

۹ ــ اسماعیل‌خان در ۳۰ اکتبر ۱۸۱۳ در جنگ اصلاندوز کشته‌شد.

فرسنگ بیشتر نیست. به ندرت اتفاق می‌افتد که شاه در شهرها یا دهکده‌های بین راه توقف نماید و همیشه خیمه وخرگاه خود را ترجیح می‌دهد. درواقع فصلی را که شاه برای سفر انتخاب می‌نماید زندگی کردن در زیر چادر بر تمام قصرها رجحان دارد. شاه معمولا در اواسط بهار تهران را ترک می‌کند. این درست فصلی است که علفهای بلند جلگه‌ها را فرا گرفته است. شاه معمولا تابستان را در خارج از پایتخت به سر می‌برد و فقط در اواخر پاییز به پایتخت مراجعت می‌کند.

چهار هزار تن نگهبان شبانه روز به دور محوطه‌ی قرارگاه شاه کشیك می‌دهند. این چهارهزار تن به چهار دسته‌ی هزار نفری تقسیم شده‌اند که هر کدام در سمتی پاسداری می‌کنند. در جلو هر یك از این دسته‌ها یك نفر میرزا به خدمت مشغول است. کار میرزا این است که نگهبانان را یکایك با صدای بلند به اسم می‌خواند و نگهبانها هم به صدای بلند می‌گویند حاضر. وقتی که اسامی همه‌ی افراد خوانده شد، این کار از سر گرفته می‌شود و متوالیا تا صبح ادامه پیدا می‌کند.

فتحعلی‌شاه فوق‌العاده صرفه جو و خسیس است وبه‌نظر می‌آید لذتی جز انباشتن خزاین ندارد. همه ساله معادل ده تا دوازده میلیون فرانك جواهر می‌خرد و آنها را در صندوقها روی هم می‌ریزد. ضمنا مقدار معتنابهی هم طلا جمع می‌کند و از این رو بالاخره روزی جریان پول در کشورش متوقف خواهد شد.

در دنیا کشوری وجود ندارد که مانند ایران دادن هدیه تا این اندازه رواج داشته باشد. هرکس برای هرکاری ناچار است هدیه‌ای بدهد. حتی شخص پادشاه هم برای رعایت سنن جاری گاهی هدایایی می‌دهد، اما این هدایا به قدری ناچیز و کم ارزش است که در تهران جنبه‌ی ضرب المثل پیدا کرده است به طوری که اگر بخواهند حقارت چیزی را نشان دهند می‌گویند پیشکشی شاه است.

تقدیم پول به شخصیتهای تراز اول امری رایج است و پادشاه هم از این رسم استفاده می‌برد زیرا بدون آنکه پولی

از جیب بدهد به بزرگان بذل و بخشش می‌کند ۰

رسم بر این است که هرکس هدیه‌ای دریافت می‌کند باید متقابلا هدیه‌ای بدهد ۰سنت همچنین حکم می‌کند که هدیه باید با مقام شخص دریافت‌کننده متناسب باشد ۰از این رو هر وقت که شاه بخواهد به اطرافیانش پاداش بدهد قبای ناقابل یا شال نامرغوب و یا چیز کم ارزشی برای یکی از حکام یا خوانین می‌فرستد۰اما حکام و خوانین که به دریافت مرحمتی شاه مفتخر می‌شوند چون این مرحمتی قدر و منزلتشان را نزد مردم بالا می‌برد ، انعام چربی به حامل خلعت می‌دهند و مبلغی هم بابت خرج راه به وی می‌پردازند ۰به طور مثال اگر شاه یکی از بزرگان را با قبایی به ارزش ده تومان به شیراز بفرستد ، این شخص لااقل سیصد تا چهارصد تومان انعام می‌گیرد و گیرنده‌ی خلعت هم درچنین مواردی ترجیح می‌دهد که به جای خانه خراب کردن خود در فکر صرفه جویی نباشد ۰

حقارت هدایا غالبا به نفع کسی که مامور رساندن آن است تمام می‌شود ۰ازآن‌جا که حیثیت گیرنده‌ی خلعت باارزش آن متناسب است، خان که می‌داند قبای کم ارزشی دریافت‌خواهد کرد ، خود قبای فاخری مزین به جواهر و مروارید فراهم می‌نماید و آن را به حامل خلعت می‌دهد که به جای قبای شاه به او بدهد و چون هردو طرف در حفظ این سر نفع‌مشترکی دارند ، کمتر ممکن است راز این نیرنگ فاش شود ۰

با این حال حکام چیزی از دست نمی‌دهند زیرا بانشان دادن چنین خلعت فاخری که از درجه‌ی شان و اعتبار آنها نزد شاه حکایت می‌کند، سود می‌برند ومالیاتهای جدیدی وضع می‌کنند ۰ضمنا چنین وانمود می‌کنند که این مالیاتها طبق خواست شاه وضع شده است۰ شاه به ندرت از این نوع مالیات‌گیری باخبرمی‌شود و به‌فرض‌این هم‌که ازاین امرآگاه‌شود، تنها کیفر گیرنده‌ی مالیات تحویل دادن تمام یا قسمتی از مالیات اضافی‌است۰البته‌این‌درصورتی‌است که‌دلیل‌خاصی‌برای دریافت‌مالیات اضافی وجود نداشته باشد۰ارسال خلعت همیشه مقدمه‌ی مطالبه‌ی پول یا وضع‌مالیات جدید است۰

رویدادی که شرح آن در زیر خواهد آمد، میزان خست و لئامت فتحعلی‌شاه را به خوبی آشکار می‌سازد. هنگامی که آخرین سفیرکبیر انگلیس برای اولین بار حضور شاه معرفی شد هدایایی ازجمله کالسکه‌ی بسیار زیبایی‌ازطرف نایب السلطنه تقدیم حضور شاه نمود. سفیر نامبرده به شاه اظهار داشت که درنظر بود در ایران چهار راس اسب خریداری وبه کالسکه بسته شود و آن‌گاه تقدیم گردد. فتحعلی‌شاه از او پرسید چه مبلغی برای خرید اسبها تخصیص داده شده است؟ سفیر در پاسخ گفت لااقل ششصد تومان برای این کار منظور شده که اسبها لایق مقام سلطنت باشند، شاه گفت بسیار خوب ششصد تومان را به من بده تا از این بابت باهم بی‌حساب شویم. سفیر که در ابتدا تصور کرده بود شاه شوخی می‌کند به ناچار وجه را پرداخت. شاه پول را گرفت و چندی بعد کالسکه را به ولیعهد بخشید تا پولی برای خرید اسب ندهد.

شاه هر بار که به شکار می‌رود، تعداد زیادی شکار می‌زند [10] و سهمی از آن را به وسیله‌ی خدمه برای همه‌ی درباریان می‌فرستد که مجبورند انعامی به حامل بدهند.

فتحعلی‌شاه سواره به شکار می‌رود. او فقط بر اسبهای ترکمن سوار می‌شود و تنفر خاصی نسبت به اسبهای عربی دارد، زیرا به نظر او اسبهای عربی خیلی کوچك و سرکشند. دلیل دیگرش هم این است که او سوارکار ماهری نیست. او به خصوص اسبهایی را دوست می‌دارد که رنگشان روشن باشد مانند قزل، نیله، سفید، کرند کم رنگ و غیره. اسبهای شاه

۱۰ــ به‌ندرت کشوری یافت می‌شود که به فراوانی ایران شکار بزرگ داشته باشد. در دشت مغان گله‌هایی دیده می‌شود که تعداد شکار آن به ده تا پانزده هزار راس می‌رسد. شاهان ایران در سابق کشتن تعداد زیادی شکار را افتخار بزرگی می‌دانستند و هنوز در حوالی خوی دو برج وجود دارد که از سر گاوهای کوهی درست شده است. می‌گویند که این سرها حاصل هشت ساعت شکار کریم خان بوده است. این حیوانات تا اندازه‌ای شبیه قوچهای آفریقایی هستند و مانند آنها تنشان به‌جای پشم از موی سرخ‌رنگی پوشیده شده است ولی در مقام مقایسه از آنها بزرگتر و چابکترند.

را می‌توان به سهولت از سایر اسبها تشخیص داد زیرا نیمی از بدن آنها با حنا به رنگ سرخ درآمده است بدین ترتیب که قسمتی از پهلوها ، شکم ، شانه و رانهای اسب را به طور افقی با حنا رنگ می‌زنند و حاشیه‌ی آن را نیز به همان رنگ دندانه دندانه می‌کنند ۰نتیجه‌ی نقاشیهای گفته شده این است که این حیوانات بیچاره که بی‌نهایت خوب و زیبا هستند به شکل مضحکی درمی‌آیند ۰

شاه ایران به طوری‌که قبلا گفتم در سابق خوش‌قیافه‌ترین مرد کشورش بوده است و با این‌که وضع مزاجیش چندان‌خوب نیست هنوز هم بقایای زیباییهای گذشته در صورتش هویدا است ۰به خصوص ریش فوق‌العاده‌ای دارد که طول و عرض آن خون بسیاری از شاعران را به جوش آورده است ۰ ریش او به طور طبیعی سیاه خوش‌رنگ است ۰بسیار پرپشت و به شکل بادبزن است و در موقعی که می‌نشیند تا روی رانهایش فرو می‌افتد ۰شاه مراقبت خاصی نسبت به ریش خود و نظافت آن دارد ۰وی مانند سایر مردان میل به خودآرایی دارد ۰برای این که اندامش باریکتر جلوه کند ، با کمربند خود را محکم می‌بندد ۰همواره عطر به کار می‌برد و لباسهایش از جواهرات و مروارید پوشیده است ۰در لباس رسمیش به قدری سنگهای قیمتی گوناگون درشت به کار رفته که تصورش آسان نیست به طوری که در سرتاسر این لباس جایی برای فرو کردن حتی یك سنجاق هم وجود ندارد ۰تاج ، جقه ، شمشیر ، خنجر و قلیان شاه از گرانبهاترین اشیای روی زمین به‌شمار می‌روند ۰ نازبالشی که فتحعلی‌شاه بر آن تکیه می‌زند گویی از پارچه‌ای است که از مروارید بافته شده ، رومیزیهای او کار کشمیر است که با رشته‌های طلایی گلهای بزرگ و برجسته‌ای روی آنها کار شده ، با مروارید و فیروزه تزیین گردیده است ۰

زن ارشد پادشاه در اولین ملاقات با همسر سفیر انگلیس به قدری جواهر به خود آویخته بود که قادر به برخاستن نبود و برای این‌که بتواند برای پذیرایی از جا برخیزد ناچار شدند زیر بغل او را بگیرند و بلند کنند ۰

پادشاه خودنمایی و تشریفات را بسیار دوست می‌دارد و

از این رو انضباط سختی برای رعایت تشریفات در دربار وی جاری است. فتحعلی‌شاه از این که دارای پسرهای متعدد است احساس غرور می‌کند، ولی به سهولت می‌توان دریافت که عواطفش منحصرا به شاهزاده عباس میرزا تخصیص یافته‌است. ضمنا هر موقع که فرزندانش دور وی گرد می‌آیند، با مقایسه نمودن عباس میرزا با برادرانش که بی‌نهایت به زیان آنها است حس تنفر فرزندان را نسبت به ولیعهد تقویت می‌کند. من یك بار شاهد شرفیابی سی تن از پسران شاه بودم. شاه بدون توجه به این که پسرانش خواسته‌اند با این آرایش کم نظیر از او تقلید کرده باشند، پرسید که شما ازاین همه خودآرایی شرم ندارید؟ به برادر خود عباس نگاه کنید. لباس هیچ‌یك ازغلامان من بدتر از لباس او نیست. شما دایما برای دریافت جقه و جواهر و لباس موجبات تصدیع خاطر مرا فراهم می‌کنید در صورتی که این عباس بینوا هرگز برای خود چیزی از من نخواسته، آن‌چه دایما با التماس طلب می‌کند تفنگ و توپ و باروت و سرب است.

بی گفت و گو ولیعهد ایران که ساده‌ترین لباسها را دربر می‌کند به علت خست پدرش غالبا مجبور است نه‌تنها با التماس، بلکه حتی از روی خدعه و نیرنگ هم که شده پول لازم برای جیره و مواجب سپاهیانش از پدر بگیرد. وی که برعکس پدر بسیار دست و دل باز است از این‌که به قدر کافی وسایل در اختیار ندارد به شدت رنج می‌برد.

چندی پیش‌از سفر شاه به آذربایجان ولیعهد خدعه‌ای به کار برد که اگر به آن حد مورد ملاطفت شاه نبود امکان‌داشت برای من خیلی گران تمام بشود و به هر حال به طوری که خواهید دید بی‌اندازه وضع‌مرا در مخاطره افکند.

فتحعلی‌شاه کلیه‌ی کمکهایی را که از دولت انگلیس دریافت می‌کرد تمام و کمال در اختیار عباس میرزا قرار داده بود. این کمکها برای تامین مخارج قوایی بود که ولیعهد برای مقابله با روسها تحت فرمان داشت و می‌بایستی همیشه در آذربایجان مستقر باشند، اما انگلیسیها که چندان راغب به پرداخت نقدینه نبودند، به جای آن و به قیمت بسیار

گزاف تفنگ، توپ، گلوله، خمپاره، فشنگدان، سنگ چخماق، پتو وغیره وغیره می‌دادند. قیمت این اشیا تقریبا برابر با دویست هزار لیره‌ای بود که انگلیسیها به صورت کمك می‌دادند و بدین ترتیب دیگر پولی برای پرداخت مواجب افراد باقی نمی‌ماند. علاوه بر آن سفیر انگلیس برای خود این حق را هم حفظ نموده بود که به میل خود و هرطور که صلاح بداند پول را به کار زند و از این رو از محل این کمکها به افسران، درجه‌داران و سربازان انگلیسی که در آن موقع در ایران بودند علاوه بر مواجبی که از کمپانی هند دریافت می‌داشتند اضافه حقوقهایی هم می‌داد. دست و دلبازی سفیر چنان بود که یك معین نایب ساده‌ی ارتش انگلیس ماهانه قریب شصت تومان دریافت می‌داشت.

با افزایش تعداد افراد قشون، دیگر درآمد ولیعهد کفایت نگاه‌داری قوا را نمی‌کرد به طوری که به علت بی‌پولی جیره و مواجب افراد دو ماه عقب افتاده بود. در این موقعیت ولیعهد که می‌دانست پدرش به شدت از روسها بیمناك است، فکری به سرش آمد که به دل شاه بیاندازد که روسها درجنگ آینده مستقیما قصد تسخیر تبریز را در سر دارند و از این رو باید به طور قطع قلعه‌ی مستحکمی برای حفاظت ازشهر برپا شود که در صورت ضرورت بتوان ادارات، اشیای گرانبها و تعداد زیادی سکنه را در آن جای داد. البته این افسانه چندان هم بی پایه نبود و اگر اتفاقی که در ذیل به آن اشاره می‌کنم رخ نداده بود چه بسا که به حقیقت می‌پیوست.

عباس میرزا برای این که نیرنگش موثر واقع شود از دونفر انگلیسی که به عنوان افسر مهندس شناخته شده بودند دعوت کرد تا روز بعد به معیت وی دور شهر بگردند و محل مناسبی را برای ساختن قلعه انتخاب کنند. در آن روز من شاهزاده و این دو نفر را همراهی کردم. ضمناکس دیگری جز من از راز ولیعهد آگاه نبود. آنها دور شهر را گشتند و مدعی شدند که در اطراف شهر محل مناسبی برای بنای قلعه وجود ندارد. البته واقعیت جز این بود و چنین نظری به تبعیت از دستورهای سفیر انگلیس داده شده بود.

این همان چیزی بود که ولیعهد می‌خواست و برای این‌که آنها را در آتیه در طرح ساختمان قلعه و مصرف پولی که برای این منظور تخصیص داده خواهد شد ، دخالت ندهد دیگر حرفی نزد و ضمن تشکر بسیار به آنها گفت که چون ایجاد دژ ضروری است، شخصا بار دیگر برای شناسایی بیشتر زمین دور شهر خواهد گشت و امیدوار است که محل مناسبی پیدا کند ·

پس از پایان این نمایش مضحك ، به اتفاق ولیعهد به منزل وی بازگشتیم · عباس میرزا که اطمینان داشت دلایل و خواستهایش مورد قبول وزیران شاه قرار خواهد گرفت به من دستور داد نقشه‌ی قلعه‌ای به شکل شش ضلعی با شش برج ، و بارو با راهروهای زیرزمینی و دیگر تاسیسات، که ساختمان آن باید خیلی گران تمام شود ترسیم کنم ·ولیعهد این نقشه را باگزارشی از من که ضمن آن لزوم داشتن قلعه‌ای را در تبریز برای دفاع از آن شهر تاکید کرده بودم، با عجله به تهران فرستاد ·

صدر اعظم ، که با ولیعهد همراه بود ، به شدت از این پیشنهاد پشتیبانی نمود و شاه هم با ارسال مبلغ شصت هزار تومان سفارش کرد که بدون تاخیر کار شروع شود ·

همان‌طور که انتظار می‌رفت ولیعهد حتی یك کلنگ هم بر زمین نزد و تمام پول را برای پرداخت جیره ومواجب عقب مانده و رفع نواقص لشگریانش به مصرف رساند ·

تازمانی که شاه در تهران بود همه چیز به خوبی برگزار می‌شد اما هنگامی که شاه برنامه‌ی سفرش‌را به آذربایجان‌اعلام نمود ولیعهد دستپاچه شد زیرا نمی‌دانست چه‌گونه می‌تواند خود را از این مخمصه رهایی بخشد ·با صلاحدید من قرار بر این شد که به شاه بگوید که به هنگام شروع‌کار چون جیره و مواجب لشگریان دوماه عقب افتاده بود به ناچار پول‌را به این مصرف رسانده ، منتظر است تا از محل صرفه جوییها ترتیب شروع ساختمان را بدهد ·همان‌طور که انتظار می‌رفت شاه به محض رسیدن به اوجان اولین سوالش از ولیعهد درباره‌ی پیشرفت کار ساختمان دژ بود ·ولیعهد که نظریه‌ی مشورتی مرا پذیرفته بود ، با اندکی ترس اعتراف کرد که پول را به

مصرف جیره و مواجب قشون رسانده است. فتحعلی‌شاه حیرتزده شروع به خندیدن نمود و رو به ولیعهد گفت که از او بسیار راضی است، زیرا برای نفع شخصی خویش متوسل به خدعه نشده است. ولی اعلی‌حضرت که حدس می‌زد من هم سهمی در این نیرنگ داشته‌ام و ضمنا از دستپاچگی من لذت می‌برد دستور احضارم را داد. من بلافاصله شرفیاب شدم. با توجه به این‌که من از جریان مذاکرات آنها به کلی بی‌اطلاع بودم احتمال داشت اشتباه ناروا و حتی خطرناکی از من سر بزند اما ولیعهد با لبخند و اشاره‌ای به من فهماند که شاه ازهمه چیز باخبراست. اعلی‌حضرت ازمن‌پرسیدند که ساختمان قلعه کی پایان خواهد یافت؟ در جواب گفتم هر موقع که اراده نمایند اطاعت خواهد شد. شاه با تبسم به من گفتند تو هم مانند ولیعهد حقه‌بازی ولی چون لشگریانی بااین نظم و ترتیب آماده کرده‌اید نسبت به شما خشمگین نخواهم شد. شاه با این که می‌دانست کاری را که در نظر دارد بسیار گران تمام می‌شود، در همان روز فرمان داد که چهل هزار نفر بر تعداد افراد قشون اضافه شود و این عده بین صفوف مختلف ارتش تقسیم شوند. اوامر شاه به سرعت به مرحله‌ی اجرا درآمد به طوری که فوری بیست هزار سپاهی گردآوری شد که در جلگه‌های اوجان تحت تعلیمات افسران انگلیسی وابسته به کمپانی هند قرار گرفتند. این افسران کمی قبل وارد شده بودند و تا زمان انعقاد کامل صلح با روسیه به تعلیم آنها ادامه دادند.

بدون شك پادشاه در هیچ موقعیتی جریان امور را به این شادی تلقی نمی‌کرد. امید به صلح که در واقع همگی به‌غیر از ولیعهد و من در راه به دست آوردن آن سخت کوشش می‌کردند چنان خلق او را خوش نموده بود که برای مدت کوتاهی خست همیشگی خود را از یاد برد، به طوری که به تمام افسران روسی که هنگام مذاکرات صلح به او معرفی می‌شدند هدایای بالنسبه زیبنده‌ای اعطا نمود و همچنین کلیه‌ی مامورین عالیرتبه‌ی غیر نظامی که در این مذاکرات شرکت داشتند از این سخاوت غیرعادی شاه بهره مند شدند و

علاوه بر نشان سلطنتی شیر و خورشید مبالغ قابل ملاحظه‌ای هم پول نقد ، چند قطعه جواهر و شال دریافت نمودند . درباریان از این که شاه به این آسانی سر کیسه را شل‌کرده بود، حیرتزده شدند و آن را برای خود به فال نیك گرفتند ولی ، به رغم امید آنها سخاوت شاه به همان جا خاتمه یافت .

فتحعلی‌شاه یکی از مطلع‌ترین اشخاص کشور است . پیش از جلوس برتخت سلطنت در زمانی که والی‌شیراز بوده ، همواره به مطالعه‌ی کتب ادبی می‌پرداخته ، آثاربدیعی‌به ویژه اشعاری به سبك و تقلید از سعدی و حافظ می‌سروده‌است . فتحعلی‌شاه طبعا مردی شوخ و بذله‌گو است و با ظرافت خاصی هجوگویی می‌کند . سفیر انگلیس که غالبا داستانهای عجیب و غریب برای او نقل می‌کرد می‌تواند در این مورد خیلی چیزها بگوید .

این سفیر حرفه‌ی خودرا در هند شروع‌نموده است . وی مدت دوازده سال در یك کارخانه‌ی لاجورد سازی که خود دایر نموده بود مشغول کار بوده ، از این راه ثروت زیادی به دست آورده است . نامبرده غالبا ضمن مذاکره با شاه از عملیات مشعشع‌خود در جنگهای این قاره سخن می‌گفت وهر موقع‌که صحبت از این مقوله به میان می‌آمد، النهایه تسخیر قلعه یا پیروزی در جنگی را به حساب خود می‌گذاشت . شاه چنین وانمود می‌کردکه ادعاهای او را می‌پذیرد ولی درباطن حتی یك کلمه از حرفهایش را باور نداشت . روزی شاه در حضور کلیه‌ی افسران سفارت‌که بدون شك از راز تمام‌قصه‌هایی که از او شنیده بود، آگاهی‌داشتند، شمشیری به سفیر هدیه کرد و گفت : "از شما آقای سفیر که اهل شمشیر هستید و با فتوحات شگفتی که نموده‌اید سرآمد اقران شده‌اید ، خواهش می‌کنم این شمشیر را از من بپذیرید . با این شمشیر می‌توانید به سهولت‌عشق و علاقه‌ای را که نسبت به سلاحهای جنگی دارید ارضا نمایید . تیغه‌ی این شمشیر چنان آبدار است‌که در دستی به نیرومندی دست شما بسیار خطرناك خواهد بود ." منظور شاه را از این نطق به آسانی می‌توان دریافت چون سفیر مردی کوتاه قد باطبیعتی ضعیف و علیل مزاج بود .

شاه قسمتی از فصل تابستان را در کاخ عشرتی که در فاصله‌ی یك فرسخ و نیمی تهران بنا نهاده است به‌سر می‌برد. این کاخ کم و بیش به سبك اروپایی ساخته شده است وچون در شیب تپه‌ای در مقابل شهر قرار دارد کاملا مشخص است. کاخ مزبور با باغهای وسیع و زیبایش که به صورت آمفی تآتر بنا شده است جلوه‌ی خاصی دارد.

گرچه تهران به هیچ‌وجه قابل مقایسه با اصفهان نیست با این حال شاه اقامت در تهران را ترجیح می‌دهد زیرا کمتر از اصفهان در معرض خطر شورش و هرج و مرج است. به طوری که می‌دانیم اصفهان قبل از جلوس وی غالبا صحنه‌ی چنین وقایعی بوده است. علاوه بر این تهران مرکز حکومتی ایل قاجار است. فتحعلی‌شاه چنان علاقه‌ای به ایل خود دارد که برای کاخی که شرح آن گذشت نام تخت قاجار (قصر قاجار) را انتخاب کرده است.

اتاقهای این کاخ بسیار مجلل ولی نه چندان زیبا تزیین یافته، تقسیم بندی آنها گرچه فوق‌العاده نیست، ولی با کاخهای دیگر شاه قابل مقایسه است. درهای منبت کاری آن بسیار قابل توجه است و جالب تر این‌که پشت و روی درها به‌یکسان منبت کاری شده است. این اثر فوق‌العاده هنرمندانه بدون شك مورد تحسین ماهرترین کارگران اروپایی که به این نوع کارها می‌پردازند، قرار خواهد گرفت. ضمنا قطعات منبت کاری چنان پهلوی هم قرار گرفته‌اند که فاصله‌ی آنها غالبا از چشم کارشناسان و هنرمندان مخفی می‌ماند به طوری که بارها این شاهکارهای هنری را نقاشی تصور نموده‌اند.

آن‌چه اقامت شاه را در این کاخ دلپذیرتر می‌کند، نهری است که از بالای کوهی که کاخ در شیب آن بنا شده است، سرازیر می‌شود. این نهر به صورت آبشارهای متعدد از میان تمام محوطه‌ی کاخ می‌گذرد و در آخر، استخر زیبایی در میان باغ به وجود می‌آورد که منظره‌ی آن بسیار بدیع است. با ایجاد جویبارهایی از آب این استخر برای آبیاری گلها وگیاههای باغچه‌ها استفاده می‌شود.

کتاب دوم



۲۲

دربارهٔ شاهزاده عباس میرزا ولیعهد ایران

برخی از مولفین بدون آن‌که مدرکی ارائه دهند ، گفته‌اند که آغا محمدخان در لحظات قبل از مرگ باباخان رابه جانشینی خود تعیین کرده بود ، ولی آن‌چه محقق است یکی از سه ضربه‌ی خنجری که قلب او را سوراخ کرد به وی مجال نداد که حتی سخنی بر زبان بیاورد ۰از این گذشته از زمانی که پادشاه کنونی با کریم خان ، که دشمن خونی آغامحمدخان بود، طرح دوستی ریخت، مورد تنفر وی واقع شد زیراکریم‌خان قاتل پدر آغا محمدخان و آمر نقص عضو وی بود ۰تصمیم آغامحمدخان آشکارا این بود که عباس میرزا نوه‌ی برادرش‌را که به او علاقه‌ی فوق‌العاده‌ای داشت به جانشینی‌خود برگزیند و ضمنا بدین وسیله پدر او را هم تحقیر نماید ۰در باره‌ی باباخان گفته بود که به زحمت شایستگی پیشخدمتی پسرش را دارد ۰

او هرگز برادرزاده‌ی‌خود را ، که قصیده‌ها در مدح کریم خان سروده بود نمی‌بخشید و در هر فرصتی تنفروتحقیر خویش را نسبت به وی ابراز می‌داشت۰توضیحا اضافه می‌کنم که باباخان به یاری هنر شاعرانه و استفاده‌ی به موقع از این هنر مورد عنایات بی‌شمار وکیل‌الرعایا واقع و از گرفتار شدن به سرنوشت اقوام خود درامان مانده بود ، اما عمویش این را حمل بر بی‌کفایتی می‌کرد و نشانه‌ی تلون مزاج او می‌دانست۰

با این حال آغامحمدخان نسبت به دو پسر ارشد

برادرزاده‌اش بسیار مهربان بود به طوری‌که این دو پسر قسمتی از دوران اولیه‌ی طفولیتشان را در کنار وی به سر بردند و در چنین فرصتی آغامحمدخان توانست آنها را بهتر بشناسد ·ضمنا بمنظور پی بردن به سجایای اخلاقی نامبردگان بعضی اوقات آنها را آزاد می‌گذاشت تا هر آن‌چه می‌خواهند بکنند ·

در منازعات کودکانه ، محمدعلی که قوی جثه و نیرومند و خشن و گستاخ و در مواردی رفتارش بی‌شرمانه بود ، همیشه زورش به برادر کوچکتر که تا ده سالگی علیل‌مزاج وتقریبا گرفتار نرمی استخوان بود می‌چربید ·حتی للهباشی وی هم‌از تندخوییهای محمدعلی درامان نبود ·بی‌پروایی و شباهت برخی‌خصایل محمدعلی به آغامحمدخان ، پادشاه قاجاررا که خود مردی خشن و قسی‌القلب بود، دربدوامر شیفته‌ی اونموده بود اما با گذشت زمان موقعی که برایش معلوم‌شد که اعمال این طفل از درنده خویی فطری سرچشمه می‌گیرد از او متنفر شد و تمام محبتهای خود را متوجه عباس‌میرزا نمود،که از همان دوران کودکی دارای صفاتی پسندیده بود ·از آن پس هر موقع‌که میان دو برادر اختلافی به وجود می‌آمد ، همیشه از عباس‌میرزا جانبداری می‌کرد و درنتیجه بر خشم محمدعلی می‌افزود تا آن‌جا که حتی یك بار نزدیك بود محمدعلی قربانی بی‌احتیاطی خود بشود ·روزی آغامحمدخان دستور داد شیرینی و میوه به مجلس بیاورند و خود در گوشه‌ای پنهان شد تا سخنانی را که بین دو برادر رد و بدل می‌شود به‌گوش بشنود ·محمدعلی برادر را ترغیب می‌کرد که پیش از آمدن عمویشان میوه‌ای چند بردارد اما عباس بالعکس سعی‌می‌کرد به او ثابت‌کند که چنین عملی بی‌ادبی و توهین بزرگی نسبت به عمویشان محسوب می‌شود ·با این‌حال جوان سرکش بدون توجه به سخنان برادر خود را بر روی دوریها انداخت وگفت آن‌چه راکه برمی‌دارد به خود او تعلق دارد ·آغامحمدخان‌که تمام صحبتها را شنیده بود همان‌دم از نهانگاه درآمد وبرای تنبیه برادرزاده‌ی گستاخش ظروف شیرینی و میوه را برداشت و به عباس میرزا داد تا بدین وسیله خویشتن داری او را

پاداش داده باشد ۰این عمل تحقیرآمیز آن‌چنان خشم محمدعلی را برانگیخت که اگر حضور آغامحمدخان مانع نشده بود انتقام سختی از برادر می‌گرفت۰با این‌که آغا محمدخان محمدعلی را مورد بازخواست قرار داد نتوانست این جوان سرکش را رام نماید وسرانجام به‌اوگفت تواکنون‌کودك ناتوانی بیش نیستی اما اگر شاه بودی با برادرت چه می‌کردی؟ کودك گستاخ بی‌درنگ پاسخ داد فورا دستور می‌دادم که او را بکشند ۰آغامحمدخان که از این سخن بر سر خشم آمده بود وعواقب بد این کینه جویی را که برای ایران بسیار خطرناك بود پیش بینی می‌کرد خواست در دم او را خفه کند ولی بنا به التماس مادر باباخان که فوق‌العاده مورد علاقه‌ی او بود از سر خونش درگذشت اما او را یك بار و برای همیشه از خود طرد نمود و اعلام داشت که قصد دارد مقام سلطنت را به عباس میرزا تفویض نماید۰فتحعلی‌شاه هنگام جلوس برتخت سلطنت این نظر را تایید کرد و عباس میرزا را به عنوان جانشین خود تعیین نمود۰

از آن پس عباس میرزا با عشق فراوان به تمرینهای سخت ازجمله چوگان بازی وشکار می‌پرداخت وروز به روز قویتر می‌شد ۰یك بار به شدت از اسب بر زمین خورد و بحرانی که درنتیجه‌ی این حادثه پیش آمد باعث شد که مدت یك ماهی که اجبارا در بستر افتاده بود اعضای بدنش‌به طور چشمگیری رشد کند ۰اما ورزشها مانع نشد که شاهزاده مطالعه‌ی ادبیات را از یاد ببرد به طوری‌که هم‌اکنون به سهولت به چند زبان آسیایی صحبت می‌کند و می‌نویسد و چنان‌چه از پیش‌د اوریهای ملی‌بیم نمی‌داشت به آموختن زبانهای اروپایی هم می‌پرداخت۰در باره‌ی او می‌گویند که چون فرنگی شده، شایستگی نشستن بر اریکه‌ی سلطنت را ندارد۰یکی از ایرادهایشان این است که عباس میرزا از هم اکنون چکمه‌ی اروپایی به پا می‌کند و این امر حقیقت دارد۰

آغا محمدخان یکی از وزیران خود به نام میرزابزرگ را که

مردی محتاط و سیاستمدار برجسته‌ای است، به پیشکاری وی برگزیده بود. این مرد از همان ابتدا رموز مملکت داری را به او آموخت و در تربیت خصال نیکویش که امروز او را از دیگران متمایز می‌نماید کوشید. این پیرمرد محترم از آن پس هرگز او را ترك نگفت و اینك با عنوان قایم مقام سمت نخست وزیری وی را دارا است. فتحعلی‌شاه پس از جلوس بر تخت سلطنت عباس میرزا را که هنوز جوان کم سن و سالی بود به حکمرانی آذربایجان و فرماندهی جنگ با روسها برگزید. عباس‌میرزا از همان موقع به برتری انضباط و تاکتیك اروپایی پی‌برد و بر آن شد که پادشاه را به پذیرفتن آن متقاعد کند.

شکستهای متعددی که بر وی وارد می‌آمد نه تنها باعث تضعیف روحیه‌ی او نمی‌گردید، بلکه ایستادگیش را در برابر حوادث راسخ‌تر می‌نمود. او اولین کسی بود که پس‌از هر شکست ژنرالهایش را به سبب ناکامیها دلداری می‌داد و می‌گفت "هربار که روسها شکستی برمن وارد می‌سازند ندانسته درسی به من می‌دهند که از فرا گرفتن آن نفع بیشتری عایدم خواهد شد". قبل از او پطرکبیر گفته بود "سویدیها آن قدر مرا شکست خواهند داد تا راز پیروزی بر آنها را بیاموزم". آری مردان بزرگ حوادث را از یك دریچه می‌نگرند.

درمیان چندتن از افسران لایقی که وابسته به سفارت فرانسه بودند، سروان مهندسی به نام لامی (Lami) بود. عباس میرزا نزد او درس ریاضیات می‌خواند و در این زمینه پیشرفتهای سریعی نمود. به دستور ولیعهد، تالیفات نظامی گیبرت (Guibert) و نظامنامه‌های مانورهای پیاده نظام را ترجمه کردند. رسم فنی را تا حدودی که بتواند نقشه‌ی صحیحی بکشد فرا گرفت ولی چون درك کرد که نمی‌تواند این فنون را به زیردستان خود بیاموزد از این‌رو از سروان نامبرده دعوت کرد که بین افسران شانزده نفر را به‌عنوان شاگرد انتخاب کند. عباس میرزا شخصا در سر درس آنها حاضر می‌شد و با دقت به سخنان معلم گوش می‌داد و با کلمات

تشویق‌آمیز حس رقابت افسران جوان را برمی‌انگیخت. عباس میرزا بدین ترتیب اوقات خود را بین مطالعه و مانورهای پیاده نظام و توپخانه می‌گذراند و درمورد اخیر نیز ازتعلیمات افسران فرانسوی سود می‌جست.

عباس میرزا در ایجاد سربازخانه‌ها، زرادخانه، کارگاهها، باروت‌کوبی و توپ ریزی همت می‌گماشت و شخصا به جزییات امور می‌پرداخت و تا آن‌جا که منابع مالیش اجازه می‌داد برای نگه‌داری و بهبود لشگریان خود می‌کوشید. طرز عمل تفنگ و کلیه‌ی اصطلاحات فرماندهی را برای مشق دادن آموخت.

عباس میرزا با وجود تمام این اشتغالات، به جنگ ادامه می‌داد و درحالی‌که شغل فرماندهی و سربازی رادرآن واحد برعهده می‌داشت در هر فصل بهار جنگ را از سر می‌گرفت. باید اعتراف کرد که شاهزاده نسبت به حفظ جان خود چندان توجهی ندارد و ازاین نقطه نظر تا اندازه‌ای ایرانی باقی خواهد ماند. او گماشتن پیشقراول و سوارگشتی را چندان ضروری نمی‌داند. این بی‌احتیاطی ممکن بود یك باربرای او خیلی گران تمام شود. شبی یك واحد روسی به اردوگاه وی رخنه کرد و هر دو راه خروجی چادرش را بست. شاهزاده که درخواب بود با یك خیز از جا پرید و با خنجر خود یك سمت چادر را شکافت. آن‌گاه با عجله درحالی‌که نیم‌عریان بود به سمتی که می‌دانست اسبی پیدا خواهد نمود، دوید. افسار اسب را برید و براسب لخت سوار شد و دریك چشم به‌هم زدن در راس قوایش‌که تازه داشتند آماده می‌شدند قرار گرفت. واحد کوچك روسی که مرکب از دو گردان بود و با کمال تهور به چنین عملی دست زده بود به‌عقب رانده شد ولی عقب نشینی آنها به طور منظم صورت گرفت و تلفاتی نداشت.

عباس‌میرزا نسبت به آقای ملکم (Malkom) سفیر انگلیس نظر خوشی ندارد و معتقد است که سفیر با جیب پرپول آمده است تا ایران را بخرد. شاهزاده کتاب ویرژیل را نخوانده

است اما با معنی عبارت[1] (Timeo Danaos Et Dona Ferentes) آشنا است. او غالبا از رفتار بد انگلیسیها نسبت به هندیها سخن می‌گوید و آنها را عامل انحطاط امپراتوری مغول می‌داند. ضمنا از این ترس دارد که مبادا آنها همان نفوذ شوم خود را در ایران نیز اعمال نمایند. شاید این ترس زیاد هم بی‌پایه نباشد، زیرا سفیر چندین بار تقاضای خود را در باره‌ی برقراری مجدد کارگزاری انگلیس در بوشهر، که در آن عده‌ای از قوای انگلیسی مستقر گردند تکرار نموده است. این تقاضا که تولید بدگمانی می‌کرد از طرف ایران رد شد زیرا در نقطه‌ای چنین دور افتاده از مرکز به آسانی ممکن بود انگلیسیها از موقعیت استفاده کنند و از استقلال حکام پشتیبانی نمایند.

اعمال عباس‌میرزا همانند خصایل او قابل تحسین است. او برخلاف پدر هرگز بیش‌از چهار زن اختیارنکرده است وفقط یکی از آنها که دختر یك تاجر حومه‌ی تبریز است مورد مهر و محبت او می‌باشد. عباس میرزا موقعی که من ایران را ترك کردم از این زن دو پسر داشت و با این‌که پسر بزرگش به زحمت شش‌ساله بود در چله‌ی زمستان او را بالباس نازکی بر اسب می‌نشاند و همراه خود می‌برد. من که از سختگیری وی در باره‌ی تربیت فرزندش متحیر بودم روزی نگرانی خود را در باره‌ی سلامت کودك به او اظهار داشتم. شاهزاده در پاسخ گفت او باید از کوچکی به سختی حرفه‌ای که شاید تا پایان عمر بدان مشغول خواهد بود، عادت کند و با تجربه‌ی شخصی خستگی سربازان را به خوبی درك نماید.

عباس‌میرزا در سفرهای جنگی هرگز زن با خود همراه نمی‌برد. افسران نیز از فرمانده خود در این مورد متابعت می‌نمایند. شاهزاده به شکار علاقه‌ی فراوان دارد و ایام فراغت را به شکار می‌پردازد. حین شکار به روستاها هم سر می‌زند تا از حال روستاییان جویا شود و مطمئن

---

۱ ــ از یونانیان حتی هنگامی‌که به‌خدایان نذور می‌دهند می‌ترسم. ــ م.

گردد که آنها مورد بی عدالتی و اجحاف قرار نمی‌گیرند.

عباس‌میرزا با مهارت فوق‌العاده سلاحهای مختلف را بکارمی‌برد. من بارها به چشم خود دیده‌ام که حین‌چهارنعل و در فاصله‌ی بیش‌از شصت قدم زوبین خود را به سری آهو پرتاب نموده که درست به پشت حیوان فرورفته‌است. موقعی که با کمان تیراندازی می‌کند هرگز تیرش به خطانمی‌رود و هنگام گردشهای عادی دوست دارد به تمرین با این سلاح بپردازد، به این ترتیب که به دستور وی گوسفندی در پشت سراو نگاه می‌دارند. شاهزاده به تاخت از آن دور می‌شود ودر فاصله‌ی صد و پنجاه قدمی روی رکاب بلند می‌شود. آن‌گاه سر را به عقب برگردانده، گوسفند را هدف قرار می‌دهد که به ندرت تیرش به خطا می‌رود. استفاده از تیر وکمان بدین شیوه از زمانهای باستانی خیلی دور در این نواحی مرسوم بوده است و بدون شك علت این که پارتها هنگام عقب نشینی فوق‌العاده خطرناك بوده‌اند، از این جهت بوده که این شیوه را به کار می‌بسته‌اند.

عباس میرزا صبح خیلی زود از خواب برمی‌خیزد و با این‌که خشك مقدس نیست هرگز در ادای سه نمازی که قرآن مقرر داشته کوتاهی نمی‌کند. او بسیار کم خوراك است و هرگز لب به شراب نمی‌زند. ولی افسرانی را که شراب می‌نوشند، تنبیه نمی‌کند و تنها نفرت خودرا از این عمل ابراز می‌دارد. عباس‌میرزا هرگز دخانیات استعمال نمی‌کند و آن‌چه فوق‌العاده عجیب است از قلیان تنفر دارد.

شاهزاده از ساعت هشت تا ده صبح در دیوانخانه می‌نشیند، سپس ناشتایی‌را در حرمسرایش می‌خورد و آن‌گاه تا ساعت دو بعد ازظهر با وزیران و فرماندهان نظامی به‌کار مشغول می‌شود. پس‌از صرف ناهار تا ساعت شش بعد ازظهر به سواری می‌پردازد و سپس برای خواندن نماز به منزل بازمی‌گردد. غالبا شبها را با درباریانش می‌گذراند ولی این

شب نشینیها هیچ‌گاه از ساعت ده شب تجاوز نمی‌کند. لباس عباس میرزا با لباس ساده‌ترین نگهبانان وی تفاوتی ندارد. کارد بی‌زیوری پر شال کشمیری بسیار زیبای خود می‌زند، ولی با رفتار نجیبانه و حالت موقری که دارد غیرممکن است که شناخته نشود.

عباس میرزا در عین این‌که قامتی بلند ندارد، ولی خوش‌اندام و نیرومند است. چهره‌اش کمی کشیده و پرید مرنگ است. چشمانی درشت و ابروانی سیاه و کشیده دارد. دماغش کمی عقابی و دندانهایش بسیار زیبا است. ریش او شاید روزی به بلندی ریش پدرش برسد. کلمات را به تندی ادا می‌کند و حالت خنده‌ی وی بسیار دلپذیر است. گرچه همان‌طور که قبلا گفته‌ام به زبانهای اروپایی آشنایی ندارد با این‌حال بسیاری از کلمات زبان فرانسه مخصوصا اصطلاحات فرمانهای نظامی را می‌داند و در مواقعی که سرحال است از تکرار آنها خوشحال می‌شود. عباس‌میرزا بدون آن‌که اهل اسراف باشد بخشنده است. به جمع‌آوری سلاحهای گوناگون، تابلوهای نقاشی، باسمه‌ها، نقشه‌ها، ماشینها و اشیای نمونه از هر قبیل بسیار علاقه‌مند است و احتمالا در آسیا مجموعه‌ای به زیبایی مجموعه‌ی او یافت نمی‌شود.

عباس میرزا بسیار شجاع است ولی اعصابی نا آرام دارد و از این رو یکی از صفات اصلی فرماندهی را که خونسردی باشد فاقد است. هنگامی که کوشش می‌کند بر اعصاب خود مسلط شود، به آسانی می‌توان دریافت که این کار تا چه اندازه برای وی دشوار است. بی گفت و گو با گذشت زمان و کسب تجربه و پی بردن به خطراتی که از این رهگذر متوجه او است، بر مزاج آتشینش غلبه خواهد کرد.

عباس‌میرزا به‌طور عجیبی از پدرش بیم دارد ولی برای او احترام فوق‌العاده‌ای قایل است. مردمی که در حوزه‌ی فرمانروایی او زیست می‌کنند، وجودش را گرامی می‌دارند و افسران و سربازان قشونش دلباخته‌ی او هستند و از این رو

اگر پادشاه از صداقت او اطمینان کامل نداشت، لاجرم دچار سوءظن می‌شد. این اعتماد شاه بسیار به‌جا است، زیرا عباس میرزا بهترین حامی پدر و محکمترین تکیه‌گاه تاج و تخت سلطنت است.

این یك واقعیت است که عباس میرزا تا آن‌جا که قدرت داشت، باعقد پیمان اخیر صلح با روسیه مخالفت می‌ورزید. باید یادآور شوم که مخالفتش مبتنی بر دلایل موجهی بود، زیرا تحمل شرایط سنگین متارکه برای او که فرماندهی قشون را برعهده داشت دشوار و تحقیرآمیز بود. عباس میرزا با بصیرت کامل و وسایل بسیاری که فراهم آورده بود[۲] اطمینان داشت که پس از جنگ دیگری قادر خواهد بود شرایط مناسبتری به‌دست آورد. البته این یك امید بیش نبود. ولی ولیعهد نخستین کسی بود که به درستی و دقت مواد عهدنامه‌ی صلح را اجرا نمود که مورد اعتراف افسران روسی نیز واقع گردید. علاوه بر آن رفتارش نسبت به افسران مزبور نجیبانه و توام با نزاکت بود.

بیم دارم که اگر بخواهم بیش از این مراتب ستایش بی غرضانه‌ی خود را که این شاهزاده الهام‌بخش آن بوده است بیان دارم از مطلب بسیار به دور افتم. با این حال تصور نمی‌کنم آن‌چه را که درباره‌ی شخصیتی به این اهمیت گفته‌ام گزافه گویی شمرده شود. بی گفت‌وگو اگر مشیت الهی مانعی در راه پیشرفت ولیعهد قرار ندهد، عباس میرزا بانی اصلاحات کشور ایران

---

۲ ــ نقشه‌ی نبرد جدید بسیار عاقلانه طرح گردیده بود. عباس میرزا در نظرداشت حملات خود را با سپاه بسیار قوی شروع نماید. علاوه بر قوای منظم تحت فرماندهی خود که نواقصی نداشت قرار بود شصت هزار تن چریک از بهترین سربازان پادشاه هم در اختیار وی قرار گیرد. برای این حمله می‌توانست در حدود هفتاد آتشبار فراهم نماید و علاوه‌بر آن تعداد قابل ملاحظه‌ای زنبورک هم در اختیار داشت. این سلاح که در جلگه مفید فایده‌ای نیست می‌تواند در مناطق کوهستانی مانند قراداغ که فاقد جاده می‌باشد به طرز موثری مورد استفاده قرار گیرد. در منطقه‌ی قراداغ به علت فقدان جاده‌های قابل عبورومرور و وجود دره‌های عمیق هیچ نوع وسیله ای که بتوان آتشبارها را با آن حمل نمودیافت نمی‌شود و آن‌چه قابلیت حمل و نقل دارد همین زنبورک است.

می‌شود و هستی جدیدی به آن خواهد بخشید و با پایه‌گذاری ارتش نیرومندی استقلال داخلی و خارجی کشورش را تامین خواهد نمود. شاید جنگ بلای ملل بسیار متمدن باشد، اما در مورد برخی ملل نمونه‌های بسیاری خواه کهنه یا نو وجود دارد که ثابت می‌کند جنگ عاجل‌ترین و مهمترین وسیله‌ای است که می‌تواند آنها را که از زمانه‌ی قدیم همچنان به حالت نیمه وحشی باقی مانده‌اند، رهایی بخشد.



۲۳

درباره‌ی اختیارات شاه، قوانین، دستگاه‌قضایی، و طرز اداره‌ی آن و مجازاتها

در جهان عده‌ی فرمانروایانی‌که به اندازه‌ی پادشاهان ایران ازاختیارات مطلق برخوردار باشند بسیار اندك است. در این کشور اراده‌ی پادشاه حاکم برهمه چیز است. در ایران برخلاف ترکیه دیوانخانه‌ها، وزیران یا پاشاها وجود ندارند که باعث بدگمانی شاه بشوند. غلامان شاه که در ردیف ینی‌چریهای ترکیه هستند بدون آن‌که فتنه جو واهل دسته‌بندی باشند، تکیه‌گاه محکمی برای تاج و تخت سلطنت محسوب می‌شوند. البته وضع همیشه از این قرار نبوده است، زیرا زمانی قورچیها در برابر مطلق العنانی پادشاه مقاومت می‌ورزیدند و از آن جلوگیری می‌کردند. اما شاه عباس اول پس‌ازجلوس بر اریکه‌ی سلطنت به طرزغیرمحسوسی آنهارا تضعیف نمود و سرانجام به‌کلی نابود ساخت. این قراولان چریك سابقا نقشی را که امروز ینی‌چریها در قسطنطنیه برعهده دارند، ایفا می‌کردند، ولی خصیصه‌ی قدرت طلبی و مطلق‌العنانی شاه عباس‌نمی‌توانست وجود آنها را تحمل کند.

تمام مردم ایران به شاه تعلق دارند و شاه به هر طریقی که میل دارد، با آنها رفتار می‌کند. هر ایرانی به‌غلامی شاه مباهات می‌کند، به طوری که عنوان قلی (برده) ضمیمه‌ی اسم بسیاری از بزرگان است. پادشاه همچنین مالك تمام ثروتهای ایران است. گاه به گاه پادشاه ازآنها که ناراضی‌است سلب مالکیت می‌کند واموالشان رابه زیردستان خود می‌بخشد. او می‌تواندبه میل خود هردختر و زنی را به هرطبقه‌ای که تعلق

داشته باشد، تصاحب کند ۰این اقدام نه‌تنها باعث تحریك و نارضایی نمی‌شود بلکه به‌سان امتیازی نیز تلقی می‌گردد۰

قانون اساسی ایران کاملا رسا نیست و غالبا برای نظم اجتماعی مضر می‌تواند باشد زیرا مجازاتهایی که برای گناهان بسیار زشت تعیین شده آن‌چنان خفیف و بی‌اهمیت است که بیشتر به شوخی شباهت دارد۰این مجازاتها بیش‌از آن‌که برای سلامت جامعه مفید باشند ، صورت مسکن دارند ۰

هنگامی که شاه فرامینی که دارای قدرت قانونی است صادر می‌کند،وزرا آنها را مستقیما به حکام ابلاغ می‌کنند بدون آن‌که هرگز مردم از موضوع آن آگاهی داشته باشند و فقط در مواردی که مقتضی بدانند قوانین را به مرحله‌ی اجرا درمی‌آورند ۰بدین ترتیب و با این‌که در ایران مجلس سنا ، مجلس شورا و شورای قانون‌گزاری وجود ندارد ، ولی درمقام مقایسه با کشورهای اروپایی با آن‌همه قوانین و مقررات و تصویب نامه‌ها تعداد دزدان و جنایتکاران [1] بسیار اندك است و مامورین خدمات‌عمومی بدون خلافکاری و بی سرو صدا وظایف خود را به خوبی انجام می‌دهند ۰

دستگاه قضایی اروپا ،که رکن مهمی از دستگاه حکومت است با تمام پیچیدگیها و اهمیتش غالبا نارساییهایی دارد ۰ مامورین حریص وسیری ناپذیری که دراین دستگاه کار می‌کنند و تعدادشان هم زیاد است برای جامعه بلای واقعی هستند اما در ایران امر قضاوت به ساده‌ترین وجه صورت می‌گیرد ۰ در ایران مشاور حقوقی ، وکیل دعاوی، مدعی‌العموم ، مامور اجراییات وغیره وغیره وجود ندارد و از این رو مخارج دعوا بر سر یك دیوار مشترك کسی را خانه خراب نمی‌کند ۰دستگاه قضایی در ایران مرکب از سه قسمت است که به وسیله‌ی سه شخص مختلف اداره می‌شود، ولی درهر حال و موضوع دعوا

۱- ایرانیها همیشه دشنه یا خنجری به همراه دارند ولی این فکرکه شاید روزی آدمکشی در این کشور متداول شود خطا است زیرا غالبا دیده شده که مُردم عادی در حالی‌که با هم مرافعه و حتی زدوخورد می‌کنند به سلاح خطرناکی که باخود دارند توجهی نمی‌نمایند .

هرچه باشد، قضاوت فی المجلس وبدون استیناف انجام می‌گیرد.

آن‌چه مربوط به پلیس و منازعات بین اشخاص می‌باشد در صلاحیت داروغه‌ها است. داروغه‌ها در بازارها قرارگاههای خاصی دارند که در آن‌جا به شکایات و دعاوی که در صلاحیتشان باشد رسیدگی می‌کنند. به محض تسلیم شکایت تحقیقات فورا شروع می‌شود و به‌ندرت اتفاق می‌افتد که یك دعوا زودتر از یك ساعت فیصله نیافته، مجرم مجازات نشده باشد.

رسیدگی به دزدیها، راهزنیها، اختلافات مالی و مسایل زناشویی در صلاحیت قضات است. قضات مورد احترام فوق‌العاده‌ی مردم هستند و اغلب آنها شایستگی این احترام را دارند، زیرا از بین مردمانی که به پاکدامنی و روشن بینی شهرت دارند، انتخاب می‌شوند. قضات ایرانی با این که تحصیلات ومطالعات زیادی ندارند جادارد آراوتصمیمهایشان در اکثر موارد سرمشق قضات ما قرار بگیرد و از آن تبعیت بنمایند. قضات ایرانی که سر و کارشان با دروغگوترین و مزورترین مردم دنیا است با درستکاری، بی‌طرفی وروشن بینی جبلی که یکجا در آنها جمع است، به اختلافها رسیدگی و با مهارت و دقت داوری می‌نمایند. در ایران دادن شهادت امری معمولی‌ولی‌خطرناك است چون‌هرکس‌که به دروغ شهادت دهد به سخت ترین وجه مجازات می‌شود، ولی کمتر چنین چیزی اتفاق می‌افتد، زیراکه شهود مواظب کار خود هستند.

سومین قسمت از دستگاه قضایی به وسیله‌ی شخص شاه اداره می‌شود. قدرت قضایی پادشاه آن‌چه را که مربوط به اشراف، بزرگان، شاهزاده‌هاو حکام باشد دربر می‌گیرد و این حق منحصرا به وی تعلق دارد. پادشاه همچنین در مورد اختلافات بزرگ ملکی، مسایل مهم مالی، اختلاسها، خیانت به استقلال کشور و جنایتهای بزرگ شخصاقضاوت می‌کند و رای صادره هرچه باشد آنا و در حضور وی اجرا می‌گردد.

مجازاتهایی که شاه مجرمین را به آن محکوم می‌کند بر سه نوع است: چوب زدن کف پا، قطع بینی یا گوش و اعدام. غلامان و فراشها که شاه رااحاطه نموده‌اند به‌اشاره‌ی مختصری بدون آن‌که برای حاضرین قابل رویت باشد مجرمین را دستگیر

می‌کنند و همان دم به مجازات می‌رسانند ۰اجرای مجازاتهای اول و دوم بر عهده‌ی فراشها و اجرای حکم اعدام وظیفه‌ی غلامان می‌باشد ۰ابتدا خنجری در سینه‌ی محکوم فرو می‌برند و سپس سر از تن وی جدا می‌کنند ۰آنگاه از نظر تحقیر سر بریده را با لگد به درکاخ می‌رانند و آن را میان گل ولای می‌اندازند تا باعث وحشت و عبرت کسانی گردد که قصد تقلید از مجرم را داشته باشند ۰

مجازاتهای تادیبی متداول که به وسیله‌ی پلیس اجرا می‌شود عبارتند از چوب و فلك ، زندان و کند و زنجیر ۰چوب و فلك برحسب ظاهر اهمیت چندانی ندارد ولی در عین حال یکی از دردآورترین مجازاتها است ۰پس از آن که مجرم را به پشت خواباندند ، پاهای اورابه هوا بلند می‌کنند، سپس با طنابی دو پای او را به چوبی که دو مرد در دست گرفته‌اند ، می‌بندند ۰در این‌حال کف پاهای مجرم به طورافقی و چسبیده به هم قرار می‌گیرد ۰آنگاه دو فراش نیرومند که هریك‌در حدود پنجاه ترکه در اختیار دارند، متناوبا و با تمام قدرت بر پای مجرم می‌کوبند به طوری‌که ترکه‌ها از هم می‌شکند ۰یکی‌ازفراشها مامور شمارش ضربات است و تا زمانی‌که ضربات به حد تعیین شده نرسیده باشد این عمل ادامه پیدا می‌کند بدون آن‌که به فریادهای الامان (پوزش خواهی) که مجرم نگونبخت درتمام مدت این تنبیه دردناك لاینقطع سر می‌دهد توجه بشود ۰

طاقت اکثر محکومینی که این مجازات را تحمل می‌کنند غیرقابل تصور است ۰من به چشم خود محکومی را دیدم که پس از چهارصد ضربه شلاق بی‌آن‌که صدای ناله‌ی وی شنیده شود فقط با کلاه صورت خود راپوشانده بود تا دردی را که احساس می‌کرد نمایان نکند ۰هیچ‌کس از گرفتاری به این مجازات در امان نیست ۰شاه حتی بزرگان مملکت را در صورتی که از آنها نارضایتی داشته باشدبه این مجازات محکوم می‌کند ۰امابزرگان تنبیه شدن به دستور شاه را باعث بی‌حرمتی نمی‌دانندوکینه‌ی وی را به دل نمی‌گیرند ۰امروز بین درباریان و حتی وزیران کمتر کسی پیدا می‌شود که پایش به فلك بسته نشده باشد ، آن‌هم‌غالبا برای چیزهای بی‌اهمیت ۰در آخرین بازدید شاه

از آذربایجان به فرمان وی مستوفی این ایالت را که شخص بسیار محترمی هم بود فلك کردند. برخلاف آن‌چه تصورمی‌رفت این مجازات بدان جهت نبود که وی مالی دزدیده باشد بلکه بدین دلیل بود که اضافه درآمدش را به ارباب گزارش‌نکرده بود. گاهی مجرمین را تاهزار ضربه چوب محکوم می‌کنند. ظاهرا چنین مجازاتی بسیار شدید است اما نتیجه‌ای که در بر دارد این است که مرد محکوم به ناچار مدت پانزده تا بیست روز در بستر می‌ماند و برپای خود مرهم می‌گذارد. اما پس‌از گذراندن این دوره دوباره سر و کله‌اش بین مردم ظاهر می‌شود و چنان سر دماغ می‌نماید که گویی اصلاهیچ اتفاقی نیافتاده است و حتی درباره‌ی این حادثه‌ی کوچك شوخی هم می‌کند.

من از ولیعهد دستور داشتم سربازانی را که برای بار اول ازخدمت فرارمی‌کنند به پانصد ضربه شلاق محکوم کنم، ولی این‌کار مانع از آن نمی‌شد که دسته‌های دهدوازده نفری برای دیدن اقوام خود از زیر پرچم نگریزند. سربازان فراری به رفقای خود می‌گفتند که به‌جهت یك چنین تنبیه جزیی خود راازلذت دیدارخانواده حتی برای یك شب هم شده محروم نمی‌کنند. از این رو تصمیم گرفتم تا آنها را به صورت موثرتری تنبیه نمایم بدین ترتیب که‌اسبهایشان رامی‌گرفتم و آنهارابا کوله پشتی به دنبال آوردن آب می‌فرستادم. این تنبیه برایشان به قدری تحقیرآمیز بود که به من می‌گفتند مرگ را بر این خواری و ذلت ترجیح می‌دهند. باید دانست که توبرمکشی در اردو کاربسیار پستی است و توبرمکشان ازبین پایین‌ترین طبقات مردم برگزیده می‌شوند.

زندان درایران مانند سایر کشورها وسیله‌ای برای سلب آزادی است ولی‌ممکن است‌عواقب سختی درپی داشته باشد. ازآن‌جاکه حکام یا روسای پلیس برای تغذیه‌ی زندانیان وجهی در اختیار ندارند، زندانیان نگونبختی که از خود پولی ندارند و معمولا در محلی که دستگیر شده‌اند غریب هستند، چنان چه شهامت این را نداشته باشند که شخصا به زندگی خود خاتمه

دهند، باید از گرسنگی بمیرند[۲] .

در نقاطی که زندان وجود ندارد برای توقیف مجرمین معمولا از کند و زنجیر استفاده می‌شود .به هر ساق پای محکوم دو قطعه چوب بزرگ که از یك سو به زنجیر آهنین و از سوی دیگر به قفل محکمی متصل است می‌بندند .قسمتی از این کنده‌ها را به اندازه‌ای که قسمت پایین ساق پا درآن جا بگیرد گود می‌کنند به طوری‌که این اسباب درست روی قوزك پا قرار می‌گیرد .زنجیری که دو قطعه‌ی کنده را به‌هم متصل‌می‌کند به قدری کوتاه است که محکوم فقط می‌تواند با تانی و به زحمت قدمهای کوتاه بردارد .چنان‌چه محکوم سعی کند خود راازکند و زنجیر رهایی بخشیده ، فرارنماید به حدی زنجیررامی‌فشارند که خون ازجریان می‌افتد و غالبا ماهها پس از رهایی ، شخص محکوم قادر به راه رفتن نخواهد بود .

مجرمین را باتوجه به سنگینی جرم آنها با بریدن بینی ، گوشها ، مچ دست ، درآوردن‌چشم واعدام مجازات می‌نمایند .

بریدن بینی وگوشها درایران بسیار متداول است وحتی در مورد جرایم بسیار ناچیز هم اعمال می‌شود .کافی است که شاه یا شاهزادگان بر کسی خشم گیرند تا این مجازات در باره‌اش اجرا شود .در حال حاضر اجرای این مجازات نسبت به سابق کمتر متداول است ولی به طوری که ظواهر امر نشان می‌دهد اسلاف پادشاه کنونی ازاین وسیله‌ی مجازات خیلی استفاده می‌کرده‌اند به طوری که هم اکنون تعداد زیادی از خادمین پیر که بدین وسیله ناقص‌العضو شده‌اند درحیاتند .

پیش از جلوس فتحعلی‌شاه بر اریکه‌ی سلطنت ،مجازات بریدن مچ دست منحصرا درمورد دزدی اعمال می‌شد . اما این مجازات ، شاید ،چنان‌که باید باعث ترس‌بزهکاران نمی‌شد زیرا آنها غالبا دوباره مرتکب دزدی می‌شدند و پس‌از دستگیری

---

۲ ــ به هنگام جنگهایی که در ماه اکتبر سال ۱۸۱۲ صورت گرفت‌تعدادی اسرای روسی در زندانهای تبریز به‌سر می‌بردند که حتی به‌آنها نان هم داده نمی‌شد و از این‌رو عده‌ای از آنان خود را با دستمال خفه کردند و فقط دو روز پس از علنی شدن این جریان بود که برای آنها جیره‌ای برابر با جیره‌ی سربازان ایرانی مقرر داشتند .

مج دست دیگر را هم ازدست می‌دادند ۰اما از زمانی که پادشاه مجازات اعدام را برای این جرم برقرار نمود دیگرحتی یك نفر هم دست به دزدی نمی‌زند ۰از این رو می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که شدت عمل ازطرف قانون‌گزار نوعی بشردوستی واقعی است چه به‌این ترتیب هم جامعه را از جنایات درامان می‌دارد و هم خیل این سیه روزان را از وسوسه‌ی ارتکاب جرایم باز می‌دارد ۰

مجازات کور کردن در موارد خاص و تنها در باره‌ی اشخاصی که مورد سوءظن شاه واقع می‌شوند اعمال می‌گردد ۰ این بدگمانیها یا به‌علت دارایی اشخاص و یا نفوذی که بر مردم دارند، برانگیخته می‌شود ۰ خانهایی که بر استانهای بزرگ حکومت می‌کنند و یا برادران شخص شاه درمعرض این مجازات قرار دارند ۰

محکومین را به دو طریق از بینایی محروم می‌کنند، یکی درآوردن چشمها که شکنجه‌ای بس وحشتناك است و دیگری سوزاندن چشمها که عملی احتیاطی برای رفع خطری است که از طرف بعضی اشخاص ممکن است متوجه شاه بشود ۰برای این کار چشمهای محکوم را باز نگاه می‌دارند و آهن سرخ شده‌ای را به آرامی از مقابل آن می‌گذرانند ۰در این حال قرنیه‌ی چشم فورا کدر می‌شود و خاصیت بینایی آن از بین می‌رود ۰در گذشته بسیاری از سلاطین از ترس این که مبادا آهن یا مس سرخ شده حس بینایی محکومین را کاملا از بین نبرده باشد دستور می‌دادند که چشم رابانوك خنجر از کاسه دربیاورند ۰

زمانی مرسوم بود جوانهایی را که به خانواده‌هایی تعلق داشتند که ممکن بود باعث سوءظن شاه بشوند ، خنثی می‌کردند، ولی از هنگامی که آغامحمدخان عموی شاه فعلی بی‌اثر بودن این عمل راثابت نمود نقض عضومتروك گردید ۰زیرا در مورد مردانی که دارای روحیه‌ی قوی و نیرومند هستند این عمل بی‌نتیجه است ۰

مجازات اعدام در باره‌ی جرایمی از قبیل دزدی ، آدمکشی ، هتك ناموس ، خیانتهای بزرگ ، یاغیگری وبالاخره

همجنس بازی اجرا می‌شود. ولی حتی این مجازات شدید نیز مانع از آن نمی‌شود که بزرگان ازارتکاب روزانه‌ی این عمل ننگین خود داری کنند. بدون شك آنها به این مثل که "نیمی از گناهی که در خفا صورت گرفته باشد، آمرزیده است" اعتقاد دارند.

مجازات اعدام در مورد مردان زناکار اعمال می‌شود در حالی که زنان را زنده زنده درون کیسه‌ای می‌گذارند و به آب می‌اندازند. نظیر این نوع شکنجه در دوران روم قدیم در مورد راهبه‌ها اعمال می‌شد ولی مدتها است که این شکنجه‌ی وحشتناك دیده نشده است. شاید ایرانیها در گذشته با غیرت تر از امروز بوده‌اند، زیرا مواردی نقل شده است که زنان حرمسرا را تنها به دلیل برداشتن روبنده در کوچه خفه کرده‌اند.

روحانیون نیز افرادی را که مرتکب اعمال خلاف مذهب می‌شوند به خصوص در مورد شرابخواری، مجازات می‌نمایند. البته این امر مانع از آن نمی‌شود که عموم طبقات به خصوص بزرگان از نوشیدن می آن هم غالب اوقات و به مقدار زیاد خود داری کنند. ایرانیها شراب را با غذا نمی‌نوشند و شرابخواری منحصرا در درون منزل آن هم دور از چشم زن و فرزندان صورت می‌گیرد. در مورد شرابخواری میل و نظر شاه قانون است. بسیاری از شاهان حتی استعمال آن را جایز شمرده‌اند ولی آغا محمدخان شرابخواران را محکوم به مرگ می‌کرد. فتحعلی شاه تحریم آن را توصیه می‌کند، ولی چون شخصا به مقدار زیاد شراب می‌خورد، دراین باره سختگیر نیست.

چنان چه ایرانیها هنگام صرف مشروب غافلگیر شوند، به عذر بیماری و این که شراب را به صورت دارو استعمال می‌کنند متوسل می‌شوند و بدین ترتیب خود را از خشم روحانیون در امان می‌دارند.

مجازاتهایی را که روحانیون به آن حکم می‌دهند، در باره‌ی فقرا چوب و فلك و در مورد اغنیا و نجبا پرداخت جریمه است که تا آن‌جا که زورشان برسد بر میزان آن می‌افزایند. تعقیب طبقات اخیر به ندرت صورت می‌گیرد مگر آن‌که موضوع انتقام شخصی در بین باشد که در این صورت کافی است کسی شهادت بدهد که کوزه‌ی شرابی به خانه‌ی شخص مورد نظر برده شده است. البته شخص متهم از ترس این‌که مبادا از طرف اراذل و اوباش مورد حمله قرار گیرد جرات اعتراض و یا فرار از مجازات را ندارد. اراذل و اوباش در این کشور بیش از سایر جاها تشنه‌ی تحقیر بزرگان هستند. در واقع بزرگان هم در مورد زیردستان سیه‌روز خود بدون رحم همه‌گونه ظلم وستم را روا می‌دارند.



۲۴

دربارهٔ دربار، مقامات عالی، سلسله مراتب

دربار شاه ایران با همهٔ شکوه و درخشندگی که دارد، در مقام مقایسه با آن‌چه پیش از اغتشاشاتی که منجر به انقراض سلسلهٔ صفویه گردید وجود داشت، بسیار متفاوت است. اگر بخواهیم ریشهٔ اغتشاشاتی‌را که در آن زمان روی داد جست وجو کنیم باید به تجمل پرستی فوق‌العاده و مخرب بزرگان که با تعدی به زیردستان ملازم بود، توجه نماییم. این امر موجب گردید که جمعیت کثیر ساکنین اصفهان در حال یاس و دلسردی توسط مشتی افغانی به محاصره درآیند. البته این تنها دلیل شکست ایرانیها نبود، ولی می‌توان آن را اقوی دلیل دانست. البته اگر مردم اصفهان به‌آن‌حد از ظلم وستمی که بر آنها روا می‌شد از زندگی بیزار نشده بودند به آسانی می‌توانستند این وحشیها را ازپای درآورند. در آن زمان مقامات عالی درباری نه‌تنها تعدادشان زیاد بود بلکه شغل پرفایده‌ای هم داشتند به طوری‌که حتی میرزاهای ساده‌ای که از بین طبقات پایین اجتماع برخاسته بودند تا پنج هزارتومان درآمد داشتند که تماما از محل وجوه عمومی پرداخت می‌شد.

تغییر شکل لباس ایرانیان مخصوصا در دوران شاه کنونی کمك بسیاری به کاهش تجملات نموده است، زیرا لباسهای سابق از گرانبهاترین پارچه‌ها فراهم می‌شد و غالبا آنها را با زر و سیم ملیله دوزی می‌کردند، اما امروز جز در مراسم رسمی لباسها ساده و ارزان است. اغلب مردم در تابستان قدك (پارچه‌ای از پنبه که در ایران بافته می‌شود) به‌رنگهای

گوناگون می‌پوشند و در فصل زمستان از ماهوت معمولی انگلیسی یا آلمانی استفاده می‌کنند.

کلاه ملی ایرانیان در گذشته بسیار گران تمام می‌شد زیرا که به دور آن شال کشمیری به شکل عمامه می‌پیچیدند ولی اکنون به پاس احترام شاه کلاه ساده‌ی قجری[1] برسرمی‌گذارند. این کلاه از پوست بره‌ی سیاه درست شده، به شکل مخروط ناقص است. امروز فقط در تشریفات رسمی دربار کلاه را با شال می‌آرایند و کلیه‌ی مامورین دیوانخانه باید چنین کلاهی برسر و لباس رسمی برتن کنند. لباس مزبور عبارت از روپوشی است که با پوست یا پنبه‌دوزی آستر شده است و تا روی زانو می‌رسد. یقه‌ی این لباس از پوست سمور است وتا روی شانه‌ها می‌افتد.

مقامهای عالی درباری تقریبا به جای خود محفوظ مانده است ولی جنبه‌ی افتخاری آن بر سود بخشیش می‌چربد. امروز به استثنای وزرا و صاحب منصبان عالیرتبه‌ی دیوانخانه کمتر شغلی وجود دارد که درآمد قابل ملاحظه‌ای داشته باشد. ولی خدمت گزاران وابسته به دستگاه سلطنت که شغلشان اداره‌ی خزانه‌ی کشور است همیشه بسیار ثروتمند می‌شوند زیرا در هیچ جای دنیا کشوری یافت نمی‌شود که به اندازه‌ی ایران دزدی رواج داشته باشد، آن‌هم این‌چنین گستاخانه. گمان نمی‌کنم چیزی برای کاخ شاه یا شاهزادگان خریداری شود که بهای آن را سه یا چهاربرابر قیمت اصلی به حساب نگذارند.

مخارج دربار ایران فوق‌العاده زیاد است، زیرا علاوه بر شاه، شاهزادگان و حکام هم به تقلید از پدر و ارباب خود همیشه تعداد زیادی مردمان بیکاره درخدمت دارند. اینها کارشان این است که هر موقع که شاهزادگان و حکام سوار یا پیاده از کاخشان خارج می‌شوند در جلو یا عقب آنها به راه

۱ــ ایل قاجار که ایل شاه و امروز مورد عنایت او است، قبل از جلوس فتحعلی‌شاه بر تخت سلطنت مطرود و مورد تحقیر ایرانیان بود، به‌طوری‌که هیچ‌کس حاضر نبود با یکی از افراد این قبیله درملاء عام دیده شود و هیچ کارگری حاضر نمی‌شد برای آنها کار کند. بدبینی مردم نسبت به افراد این ایل چنان بود که اگرصحبت از شخص ترسو و مزور و فرومایه‌ای به میان می‌آمد می‌گفتند که این شخص قجر است.

افتند و جز این کاری ندارند. این اشخاص را غلام می‌نامند که معنیش برده است، ولی امروز در دربار ایران لفظ غلام مترادف با گارد سلطنتی است. غلامان شاه که تعدادشان خیلی هم زیاد است از میان برازنده‌ترین جوانهای کشور انتخاب می‌شوند و زیر فرمان رییسی که عنوان کلانتر باشی را دارد خدمت می‌کنند. غلامان همیشه در التزام شاه هستند. سر و وضعشان مرتب است و حقوق قابل توجهی هم دریافت می‌دارند. ولیعهد نیز تعداد زیادی غلام دارد که فوق‌العاده شجاع و دلیرند. گرچه شیوه‌ی جنگی آنها هرگز باعث وحشت روسها نشده است با این‌حال غالبا صدمات بسیاری بر روسها وارد آورده‌اند. قزاقها به خصوص از غلامان ولیعهد خیلی بیمناکند و در مواقعی هم که تعدادشان خیلی زیاد باشد، بازهم به ندرت جرات می‌کنند با غلامان ولیعهد زورآزمایی بنمایند.

عالی‌ترین مقام دربار سابقا مقام اعتماد الدوله‌ای بود که بعدا آن را حذف کرده، به جای آن مقام صدارت عظما یا نخست وزیری را برقرار نموده‌اند. صدراعظم کنونی میرزا شفیع مرد سالخورده‌ی هفتاد ساله‌ای است که بسیار زبردست و سیاستمدار قابلی است. نامبرده مسوول کلیه‌ی امور داخلی و خارجی کشور می‌باشد و تمام ادارات دولتی را زیرنظر دارد. وزرا همگی تابع او هستند. هوش و کاردانی فوق‌العاده‌ی میرزا شفیع همان‌طور که در همه جای دنیا معمول است تعداد زیادی حسود و دشمنان مخفی برای او به وجود آورده است ولی اینها زرنگ‌تر از آنند که عنایات شاه را درباره‌ی او که به نظر تزلزل‌ناپذیر می‌نماید، از نظر دور بدارند.

مقام دوم کشور قایم مقامی است که اکنون به پیرمرد هفتاد و پنج ساله‌ای به نام میرزا بزرگ سپرده شده است. این شخص به پنج پادشاه خدمت کرده، بدون‌شك مجرب‌ترین مرد ایران است. نامبرده با وجود کبر سن هنوز نیروی شگفت‌آوری دارد و چون دشمن آشتی‌ناپذیر میرزا شفیع است به این سبب از زمانی که میرزا شفیع مورد عنایات بی‌پایان شاه قرار گرفته، هرگز نخواسته است در دربار حاضر شود. شاه

برای میرزا بزرگ ارزش بسیاری قایل است و چون راهنمایی بهتر از وی برای ولیعهد نمی‌شناخت او را با همان عنوان به آذربایجان فرستاد. میرزا بزرگ در آذربایجان همان مقامی را دارد که صدراعظم در سایر نقاط کشور دارا است.

تاکنون میرزا شفیع چندین بار دچار بیماری سخت شده است. در این‌گونه مواقع شاه میرزا بزرگ را به تهران احضار می‌نمود که جانشین وی بشود، ولی از بخت بد میرزا بزرگ هر بار میرزا شفیع سلامت خود را بازیافته است. از این رو میرزا بزرگ عادت داشت به شوخی بگوید که دوست عزیزش هرگز نخواهد مرد مگر آن‌که با ضربه‌ای او را از پای درآورند.

مقام سوم مقام وزارت است، ولی وزیران ایران ازاختیارات بسیاری که وزرای ترکیه دارند، برخوردار نیستند و در واقع معاونین صدراعظم در تهران و قایم مقام در تبریز به‌شمار می‌آیند. شاهزادگان هم در دستگاه حکومتی خود وزیر دارند. شاه همچنین این عنوان را به لله باشیهای فرزندانش که در سنین کودکی هستند، اعطا می‌نماید. وزیر میرزا بزرگ در آذربایجان که پسر وی می‌باشد وظیفه‌ی دیگری جز امورنظامی برعهده ندارد. در این مورد هم تا پدرش قایم مقام باکمال دقت عملیات اورامورد رسیدگی قرارندهد، قادربه انجام دادن کاری نیست. اعضای دیگر دیوانخانه میرزاها هستندکه‌درجات مختلفی دارند و مامور خدمات گوناگونی می‌باشند. شغل میرزاها چیزی شبیه رییس اداره، رییس دفتر و یا منشی مخصوص وزیر است.

پس از میرزاها سلسله مقامات مختلف درباری به تقریب به شرح زیر است:

رییس پزشکان که داماد شاه و بسیار مورد مرحمت است مواظب تندرستی شاه و ضمنا تامین وسایل خوشی او است. رییس پزشکان عنوان حکیم باشی را دارد و در شورای مخصوص سلطنتی شرکت می‌نماید.

شیخ الاسلام عالی‌ترین مقام روحانی کشور و بالاترین مقام قضایی محاکم شرع است. او به مانند مفتی اعظم قسطنطنیه که پیشوایی مسلمانان سنی را برعهده دارد، رهبر کلیه‌ی

مسلمانان شیعه است.

ایشیك آغاسی یا نسق چی‌باشی رییس کل‌تشریفات است و به سبب شغلی که دارد کمتر اتفاق می‌افتدکه در حضور شاه نباشد .وجـه تمایز وی از سایـر درباریان دستاری به شکل خاص است‌که بـالای آن نشان بزرگی از نقره قرار گرفته است. بر روی این نشان آیه‌ای از قرآن حاکی از وفاداری نقش بسته است.او همواره چماقی از عاج ، که یکی از علایم تشخص است در دست دارد.ابلاغ فرامین شاه به صاحب منصبان دیوانخانه و اعلام ورود اشخاصی کـه به حضور شاه معرفی می‌شوند، بر عهده‌ی او است.علاوه برآن وظیفه‌ی تامینات اردوی شاه رادر سفر نیز برعهده دارد.نامبرده چندتن فراشباشی وتعدادی فراش که مامور برپا کردن چادرها می‌باشند تحت فرمان‌دارد .

میهماندار باشـی مامور پذیرایی از سفرا استِ و رفع احتیاجات آنها راازبدو ورود به‌کشورتازمان‌خروجشان عهده‌دار می‌باشد .نامبرده نیازمندیهای سفرا یـا فرستادگان بیگانه را به دیوانخانه عرضه می‌کنـد . ضمنا کلیه‌ی یادداشتها باید از طریق او به دست وزرا برسد .

تعـداد زیـادی میهمانداران جـزء نیـز زیـر دسـت میهماندارباشی انجام وظیفـه می‌کننـد .در ایـران عنـوان میهماندار معمولا بـه همراهـان یا نگهبانانی که برای حمایت بیگانگان گمارده می‌شونـد،اطلاق می‌گردد .ضمنا شاه غالبـا برای پذیرایی از شخصیتهای برجسته یکی از بزرگان دربار را به عنوان میهماندار وی تعیین می‌نماید .

مهردارباشی ، همـواره مهـرهـای سلطنتی را بـر گردن می‌آویزد و اسنادی را که به امضای شاه می‌رسند شخصاممهور می‌نماید .

میرآخورباشی سابقا از امتیازات فوق‌العاده‌ای برخوردار بود زیرا اصطبل سلطنتی بنـا بـر سنن دیرین محـل تحصن مجرمین بود .البتـه مجرمین بدون رضایت وی نمی‌توانستند در اصطبل بمانند ولی در صورت موافقت، میرآخور توانایی این‌را داشت‌که مجرم را حتی از پی‌جوییهای شاه نیز نجات بخشد . این رسم ازمدتها پیش منسوخ شده ، امـروز مجرمین نمی‌توانند

برای فرار از کیفر در هیچ جای ایران تحصن اختیارکنند. حتی حرمسراها که سابقا هیچ کس وتحت هیچ عنوان اجازه‌ی دخول درآن‌جا را نداشت، اکنون در صورتی‌که نشانه‌ای از تحصن مجرمی در دست باشد با اولین اخطار گشوده می‌شوند. به خودمن بارها اجازه داده شده که برای جست وجوی سربازان فراری که احتمال تحصن آنها می‌رفت به این کار مبادرت ورزم. با این حال من هرگز نخواسته‌ام از این حق استفاده نمایم و درعوض پیرزنان مورد اعتماد خود را به این امر می‌گماشتم.

میرآخورباشی اشخاص زیر را تحت فرمان دارد: زین‌دارچی باشی مسوول زین و برگ، جلودارباشی رییس مهترها و اوزآقا کردشیدی باشی که مامور گرفتن رکاب است. نامبردگان هم به نوبه‌ی خود تعداد بالنسبه کثیری، افراد زیر دست دارند.

خواجه باشی [۲] یا رییس خواجه‌ها نیز نفوذ فراوانی دارد. حتی رجال عالیرتبه‌ی درباری هم برای او احترام فوق‌العاده‌ای قایلند. محل خدمت او به طوری‌که در بخش ماقبل اشاره کردم در حرمسرا است. خواجه باشی در مواقعی که توسط مخبرینش از وجود دختران زیبایی در فلان نقطه‌ی کشور آگاه می‌شود به آن نقاط سفر می‌کند و والدین دختر را به نحوی وادار می‌کند که دختر خود را به حرمسرای شاهی بفرستند. او همچنین به حرمسرای بزرگان نیز سرکشی می‌کند تا شاید بتواند دخترانی که شایستگی شاه یا شاهزادگان را داشته باشند، پیدا کند. به خوبی می‌توان حدس زد که خواجه باشی علاوه بر درآمدهای دیگر ازاین راه هم مداخل هنگفتی به‌دست می‌آورد زیرا آنهایی‌که میل دارند دخترانشان به حرمسرای شاه یا شاهزادگان راه یابند هدایای قابل ملاحظه‌ای به او می‌دهند.

ناظرباشی مامور اداره‌ی اموال سلطنتی و مباشر کلیه‌ی عایدات مخصوص شاه می‌باشد. بازرسی داخلی کاخها و امور

---

۲ ــ کلمه‌ی خواجه به معنی سالخورده است اما ایرانیان آن‌را مترادف با فرد مخنث به کار می‌برند.

کلیه‌ی مستخدمین بر عهده‌ی او است. نامبرده به میل خود مستخدمین را برمی‌گزیند و در صورت نارضایتی آنها را اخراج می‌کند.

اودوندارباشی یا کاخدار خدمات مربوط به کاخها را زیرنظر دارد. همچنین دستورهای مربوط به عزیمت به شکارگاه توسط او دریافت وابلاغ می‌شود. وکیل‌باشی افسرمامور روشنایی و رییس مشعل‌داران است که خود زیر دست کاخدار انجام وظیفه می‌نماید.

شکارچی‌باشی یا میرشکار مسوول کلیه‌ی امور مربوط به شکار است. سگبان باشی رییس خدمه‌ی مامور سگهای شکاری و طاووس خان آقا مسوول نگه‌داری بازهای شکاری زیردست او هستند.

منجم باشی یا رییس اخترشناسان اداره‌ی هیات تحریریه‌ی تقویم را زیر نظر دارد و اثرات ستارگان را روزانه در دفتری ثبت می‌نماید. هر موقع که شاه قصد سفر یا شکار وحتی دید و بازدید داشته باشد منجم باشی به دفتر مزبورمراجعه می‌کند تا ساعت سعد را تعیین نماید و چنان‌چه ساعت را نحس تشخیص دهد با تمام قوا شاه را مانع می‌شود که حتی پا را از آستانه‌ی در فراتر بگذارد. از فتحعلی‌شاه که شخص فهمیده‌ای است بعید به‌نظر می‌رسد که به این قبیل چیزهای ابلهانه اعتقاد داشته باشد، ولی اعتقاد او به این حرفها به حدی است که اگر منجم باشی حتی اجازه‌ی هواخوری هم به او ندهد حاضر است ده سال درون کاخ بماند. این مرد فریبکار شارلاتان امروز در دربار بیش از هرکس مورد توجه است. او که از نقاط ضعف شاه آگاهی دارد و می‌داندکه شاه تمام ترهات و مزخرفات او را باور دارد، تقریبا آن‌چه را که می‌خواهد به دست می‌آورد.

شاهزاده عباس میرزا پسر فتحعلی‌شاه در این مورد چندان ساده و خوش باور نیست فقط بعضی اوقات از لحاظ مصلحت سیاسی به منجمی که نسبت به او کاملا وفادار است، دستور می‌دهد به تقویم نجومی رجوع کند. این منجم یك بار موقعی که شاهزاده قصد عزیمت به سفری را داشت اظهار

عقیده کرده بود که ساعت نحس است. شاهزاده او را احضار کرد و دستور داد در خلوت پنجاه ضربه کف پایش بزنند. ضمنا به وی اخطار کرد که هربار ساعت نامساعد باشد به همین کیفر خواهد رسید. از آن تاریخ به بعد منجم کاملا هشیار شد و دیگر ساعت نحسی وجود ندارد. ولی شاهزاده غالبا از این وسیله برای تقویت روحیه‌ی سربازان در مواقعی که در معرض ناکامیها قرار گرفته باشند استفاده می‌نماید.

انبارد ارباشی مسوول تهیه‌ی کلیه‌ی مواد خوراکی است. بیزباشی (آشپزی) و قهوه چی‌باشی که مامور تهیه‌ی دسر و قهوه و چای و شربت است زیر دست انبارداراشی خدمت می‌کنند.

صندوقدار باشی مسوول نگه‌داری لباسها و هدایایی است که به شاه تقدیم می‌گردد. او ریز کلیه‌ی هدایایی را که به شاه تقدیم می‌شود و یا شاه اهدا می‌نماید در دفتری ثبت می‌کند و صورت دخل و خرج را به رویت ناظرباشی می‌رساند. ناظرباشی به نوبه‌ی خود پس از صحه گذاردن، دفاتر را به خزانه‌دار کل ارائه می‌دهد و خزانه‌دارنیز به شخص شاه حساب پس می‌دهد.

شاطرباشی رییس شاطران است. نامبرده صدجوان راکه پیاده و در حال دو پیشاپیش اسب شاه حرکت می‌کنند تحت فرمان دارد. آنها کلاه مخصوصی بر سر و چماق کوتاهی در دست دارند. این چماقها برای جلوگیری اشخاص از نزدیك شدن به موکب شاه به کار برده می‌شود وضمنا مانند چوب دست بند بازان وسیله‌ای برای حفظ تعادل است. هنگامی که شاه با تشریفات رسمی حرکت می‌کند شاطرها در دو طرف اسب او در دو ردیف پشت سرشاطرباشی قدم برمی‌دارند. شاطرباشی قدم آنها را تنظیم می‌کند و مواظب است که هیچ‌کس به شاه نزدیك نشود. چنان‌چه کسی بخواهد به شاه نزدیك شود باید قبلا با نظرچی باشی در این باره مذاکره نموده باشد. شخص اخیرالذکر هر موقع‌که شاه از کاخ خارج می‌شود، به دنبال ارباب خود به راه می‌افتد.

مقامات‌عالی لشگری را گاهی شاهزادگان بلافصل

اشغال می‌کنند ۰سردار یعنی ژنرال و چون تعداد سردارها زیاد است بالاترین آنها عنوان بیگ سردار (ژنرال بزرگ یا فرمانده قوا) را دارد ۰ پس از او توپچی‌باشی (فرمانده کل توپخانه) بالاترین مقام لشگری است ۰راجع به سایر مقامات لشگری فعلا سخنی نمی‌گویم و آن را به موقعی که در باره‌ی وضع قشون کشور بحث خواهم کرد موکول می‌نمایم ۰

در هیچ کشوری سلسله مراتب و آداب تشریفات باچنان دقت و وسواسی که در ایران معمول است اجرا نمی‌گردد ۰ نه‌تنها مقامات لشگری و کشوری، بلکه افراد عادی هم به این اصول پای بندند ۰ غرور و افاده‌ی ایرانیها به هر اندازه که باشد هرگز یك قدم جلوتر از کسی که از حیث مقام اجتماعی یا ثروت از آنها بالاتر است برنمی‌دارند ۰این احساس در افراد غیرمنظم قشون چنان ریشه دوانده بود که مانع برقراری انضباط و مراعات سلسله مراتب می‌گردید زیرا اغلب اتفاق می‌افتاد که معین نایبها شخصیتشان بالاتر از بعضی‌افسران بود و من با زحمت زیاد توانستم به آنها بفهمانم که این افسران اکنون رییس و مافوق آنها هستند و باید به آنها احترام بگزارند ۰باید اذعان کنم که فرمانبرداری ایرانیها و میل شدید آنها به سپاهیگری مرا در این مورد یاری کرد ۰ولی این امر موجب محدودیتهایی گشت که نتوانستم بر آن فایق گردم ۰به‌طور نمونه به‌شرح یکی از این موارد می‌پردازم: افسران و درجه‌داران اجازه داشتند که در غیر ساعات خدمت لباس نظامی را از تن درآورند ۰در این حال امتیازات اجتماعی با تمام قدرت از سر گرفته می‌شد و غالبا افسران مافوق مجبور بودند در برابر زیردستان خود سرپا بایستند ۰

هنگامی که وزیران، حکام و خوانین وابسته به دربار به نقطه‌ای دور از محل اقامت دایمی خود سفر می‌کنند، مورد استقبال قرار می‌گیرند، به این ترتیب که عده‌ی کثیری از مردم تا مسافت معینی به پیشباز آنها می‌روند ۰ محل پیشباز هرچه‌قدر دورتر باشد دلیل احترام بیشتراست ۰حال چنان‌چه مقام شخصیت تازه‌وارد والاتر از حاکم باشد شخص‌حاکم ودر غیر این‌صورت داروغه و دیگر افسران دربار و بیگلربیگیها به

دیدار او می‌روند و در تمام مدت اقامتشان مخارج آنها را بر عهده می‌گیرند و آشپز مخصوص در اختیارشان می‌گذارند. اما اگر این اشخاص وابسته به شخص شاه باشند معمولا هدایایی هم به‌آنها داده می‌شود تا نزد شاه از بیگلربیگیها جانبداری بنمایند. ضمنا چون به نفع حکام است که موجبات رضایت اشخاصی به این اهمیت را فراهم آورند میهماندارانی تعیین می‌نمایند تا کلیه‌ی احتیاجات آنها را در تمام مدت اقامتشان برطرف کنند و کوچکترین خواستهای آنها را برآورده نمایند. هنگامی‌که این شخصیت عالی‌مقام به ایالت دیگری وارد می‌شود میهماندارها تعویض می‌شوند و مراسم قبلی عینا تجدید می‌شود. سخن کوتاه هرکس که رعایت احتراماتی را که در خور شخصیت و مقامش هست خواستار باشد باید نسبت به‌دیگران با کمال دقت رفتار کند و مراعات شخصیت و مقام آنها را بنماید. دامنه‌ی این آداب دانی حتی تا دهکده‌ها هم کشیده شده، به طوری که یك دهقان ساده نیز نسبت به همسایه‌ی خود احترامات شایسته را به‌جا می‌آورد و توقع احترام متقابل دارد.





۲۵

درباره‌ی بیگلربیگیها ، اختیارات و عایدات آنها

در فصول گذشته و در فرصتهای مناسب چندین بار در باره‌ی بیگلربیگیها سخن گفته‌ام ۰بیگلربیگیها از خوانین درجه‌ی یك کشور هستند که معمولا پدر بر پدر خدماتی‌به مملکت نموده‌اند ولی غالب اوقات همان‌طور که در دوران پادشاه کنونی نیز مشاهده می‌گردد آنها از بین اقوام زنها و یامعشوقه‌های‌شاه برگزیده می‌شوند ۰

بیگلربیگیها حکومت یك یا چند ایالت رابرعهده دارند ۰ قدرت آنها غالبا و به حق باعث بدگمانی شاه می‌شود ، زیرا به مجرد این‌که خود را به اندازه‌ی کافی قوی پنداشتند بدون توجه به کوچکترین مسایل اخلاقی و وجدانی ، اعلام استقلال می‌کنند و مردم متلون ایران که ضمنا تشنه‌ی تحولات هم هستند تحت تاثیر آنها قرار می‌گیرند ۰البته از این پس با تشکیل قوای منظم کار آنها دشوارتر خواهد بود ۰

شاه به منظور احتراز از بروز این خطر و رویدادهایی از این قبیل حکومت استانهای بزرگ واستانهایی را که مردمانش به فتنه جویی شهرت دارند ، به فرزندان خود می‌سپارد۰ شاه کنونی از اغتشاشاتی که باعث سرنگونی شاه سلطان‌حسین گردید آگاهی دارد۰چنان‌چه آن پادشاه ،که فرزندان بسیاری هم داشت به جای این که آنها را دور خودجمع نماید و بیکاره بار بیاورد،آنها را در راس ایالاتی که شروع به‌اغتشاش نموده بودند قرار داده بود ناچار به استعفا نمی‌گردید۰طهماسب میرزا تنها کسی که توانست از اصفهان فرار کند در ایالاتی‌که

بیشتر روی کمك آنها حساب می‌کرد ناشناخته بود ۰گردآوردن فرزندان علاوه بر آن‌که فایده‌ای در بر نداشت بسیارهم پرخرج بود ۰

فتحعلی‌شاه حکومت استانهای بزرگ از قبیل آذربایجان خراسان، عراق‌عجم، فارس، مازندران، و کرمانشاه را به اولاد ارشد و مطلع‌ترین آنها واگذار نموده است۰در هریك از این استانهای بزرگ سه یا چهار حاکم هست که آنها هم عنوان بیگلربیگی دارند، ولی تحت اوامر شاهزاده‌ها که سمت نیابت سلطنت را دارند انجام وظیفه می‌نمایند ۰اهمیت استان آذربایجان از سایر استانها بیشتر است زیرا علاوه بر تمام سرزمین مدی باستانی دوسوم ارمنستان را دربر می‌گیرد ۰ ارمنستان ایران امروز از ایروان، گیلان و شاهسون، که سابقا قسمتی از هیرکانی باستانی بوده است تشکیل می‌گردد ۰اما به شاهزادگانی که هنوز برای اداره‌ی یك استان بزرگ خیلی جوان هستند،وبه بعضی ازآنها تیول نواحی کوچك و به برخی حکومت یك شهر مانند زنجان، قزوین، بروجرد، استرآباد، و غیره واگذار می‌شود ۰

تبریز مرکز استان آذربایجان مقر و مسکن شاهزاده ولیعهد است۰شهرهای خوی، ارومیه، مراغه، ایروان، صوفیان و اهر مرکز حکومت ولایات تابعه می‌باشند ۰هر یك از این ولایات توسط یك بیگلربیگی اداره می‌شود ۰قدرت بیگلربیگیهااز زمانی که شاهزاده ولیعهد از نزدیك مراقب اعمالشان می‌باشد فوق‌العاده تضعیف گردیده است، ولی گاه‌گاهی مرتکب رشوه خواریهای هنگفت می‌شوند که چون به آگاهی ولیعهد نمی‌رسد لاجرم بدون کیفر می‌مانند ۰

بیگلربیگیها که منحصرا از طرف شاه تعیین می‌شوند، در حوزه‌ی فرمانروایی خود از کلیه‌ی اقتدارات برخوردار هستند ۰ بیگلربیگیها قدرت مطلق دارند و اختیاراتشان بی‌حد و حصر است۰آنها تعداد زیادی درباری و نگهبان که نوکر نامیده می‌شوند در خدمت دارند ۰بیگلربیگیها غالبا به میرزاهایی که مامور اداره‌ی امور هستند لقب وزیر می‌دهند ۰ میرزاها درعین این‌که غالبا در تصمیم‌گیریهای بیگلربیگیها

موثرند، در واقع افرادی هستند که به نفع وزیران شاه که خود دست نشانده‌ی آنها هستند جاسوسی می‌کنند و از این‌رو کلیه‌ی اعمال بیگلربیگیها و به خصوص طرز تفکر و مقاصد آنها را نسبت به مقام سلطنت به وزیران شاه گزارش می‌دهند.

بیگلربیگیها برای این‌که کماکان از حمایت وزیران برخوردار باشند ناچارند همه ساله پس از برداشت محصول هدیه‌ی قابل ملاحظه‌ای به آنها بدهند و به این منظور، وزیران خدمت‌گزاران مورد اطمینان خود را نزد آنهایی‌که مورد حمایت هستند می‌فرستند تا وجوهات تقدیمی را جمع‌آوری بنمایند. مبلغ این هدایا غالبا فوق‌العاده هنگفت است به طوری‌که عایدات قایم مقام از این محل با این‌که تعداد حکام آذربایجان زیاد نیست از چهل هزار تومان بالاتر است، در صورتی‌که حقوق دیوانیش فقط هفتصد تومان می‌باشد.

طرز وصول مالیات همیشه مستبدانه و غالبا بی‌رحمانه است و از این رو کمتر مالیات دهنده‌ای پیدا می‌شود که قسمتی از دارایی خود را پنهان نکند.

هنگامی که حاکم برای شاهزاده و یا برای شخص خودش احتیاج به چند هزار تومان پول داشته باشد داروغه‌ها را مامور فراهم نمودن آن می‌نماید. داروغه‌ها زیردستان خود را نزد مالیات دهندگان می‌فرستند و به آنها اخطار می‌کنند که باید هرچه زودتر فلان مبلغ را پرداخت نمایند. مالیات دهندگان که غالبا دو یا سه بار مالیات پرداخته‌اند مجبورند برای بار دیگر هم مالیات بدهند و این از آن جهت است که مامورین هرگز دفاتر مالیاتی را ارائه نمی‌دهند و از این‌رو اثبات پرداخت مالیات از طرف آنها غیرممکن است. غالبا اتفاق می‌افتد مالیات دهنده از روی لجاجت و یا عدم امکان از پرداخت آن سر باز می‌زند، در این حال او را نزد حاکم می‌برند و پای او را به چوب می‌بندند تا این‌که حاضر به پرداخت مالیات تحمیلی بشود و تا وصول مبلغ معین او را لحظه‌ای راحت نمی‌گذارند.

در مواردی که میزان مالیات به قدری سنگین باشد که وصول آن به طور یکجا میسر نباشد و ضمنا احتیاج مبرمی به

پول باشد داروغه‌ها روسای پیشه‌ورها و بازرگانان را احضار و آنها را مجبور می‌کنند که ظرف چند ساعت وجه مورد نظر را تهیه و پرداخت نمایند ۰ در این حال روسا به دکان همکاران خود می‌روند و فی‌الفور سهمیه‌ای را که به آنها تعلق می‌گیرد وصول می‌کنند و چنان‌چه دکانداران وجه نقد حاضر نداشته باشند مال‌التجاره‌ی آنها را ضبط می‌کنند و خود سهمیه‌ی آنان را می‌پردازند ۰ اما در مورد کارگران ساده آنها را به حدی می‌زنند تا حاضر شوند وجه لازم را قرض کنند و سهم خود را بی‌معطلی پرداخت نمایند ۰

چنان‌چه اشخاص ثروتمند و صاحب مقام وظایف خود را نسبت به بیگلربیگیها انجام ندهند ، بیگلربیگیها این بی‌توجهی را بهانه قرار می‌دهند و آنها را به پرداخت جریمه‌های قابل ملاحظه‌ای وادار می‌کنند که فورا و به نفع بیگلربیگیها وصول می‌شود ۰ با این‌حال بعضی از اربابان بزرگ از پرداخت جریمه امتناع می‌کنند و به دستورهای بیگلربیگیها وقعی نمی‌گذارند ۰ البته این طرز رفتار در کشوری که بادهای مساعد هر روز از سویی می‌وزد کار خطرناکی می‌باشد ۰

اطلاع یافتن از عواید حکام ولایات چنان‌چه غیرممکن نباشد ، به هرحال بی‌اندازه مشکل است ۰ حکام که اجازه‌ی وصول هر نوع مالیات را دارند پس از پرداخت مبالغی که به شاهزادهٔ تعلق می‌گیرد مازاد را برای خود نگاه می‌دارند ۰ سهم حکام معمولا از عشر مبلغ دریافتی تجاوز نمی‌کند ۰ حکام جاسوسهایی در صفوف پیشه‌وران دارند و به وسیله‌ی آنها از کارها و معاملاتی که انجام می‌گیرد آگاه می‌شوند ۰ حتی بی‌ارزش‌ترین کالای آنها هم از پرداخت مالیات معاف نیست ۰

حکام معمولا سرمباشرت ایلات را که تعداد آنها در ایران زیاد است نیز برعهده دارند ۰ ایلات برحسب تعداد گله‌هایی که دارا هستند ، مالیات می‌پردازند ۰ کردها در کوهستانها زندگی می‌کنند و چون هوای کوهستان در زمستان فوق‌العاده سرد می‌شود چنان‌چه در این فصل در محل باقی بمانند اغنام و احشام آنها تلف می‌شود ۰ از این‌رو ناچار به ولایاتی که دارای هوای معتدل‌تری باشد کوچ می‌کنند ۰ در

این نقاط همواره چراگاهها و آب گوارا وجود دارد[1].

ایلات حکاری که وابسته و تحت حمایت ولیعهد هستند همه ساله با گله‌های عظیم کوچ می‌کنند و از چراگاههای عالی که در دشتها و دره‌های ایران وجود دارد استفاده می‌برند. اداره‌ی امور آنها با بیگها است که در زمان جنگ تعدادی سپاهی پیاده و سوار برای ولیعهد می‌فرستند. ازاین‌چریکها به مجرد این‌که قدم به خطه‌ی ایران گذارند به طور کامل نگاه‌داری می‌شود.

در سال ۱۸۱۳ بیگلربیگی ارومیه این ایلات راواداز به پرداخت مبالغی بابت مالیات نمود. آنها بلافاصله با یك دیگر متحد شدند و با حمله به حوزه‌ی حکومتی وی دست به غارت زدند و خسارات زیادی وارد نمودند. شاهزاده پس‌ازاطلاع ازعلل این عمل انتقامی، بیگلربیگی مزبور را از مباشرت این ایل معزول و به جای اوعسکرخان افشار را به این سمت منصوب نمود. عسکرخان آخرین سفیر ایران در دربار فرانسه بوده، قبل از این ماموریت هم یك بار مباشرت این ایل را برعهده داشته است. عسکرخان عایدات شاهزاده‌را با کمال دقت وصول می‌نماید و شاهزاده عشرآن را به‌اومی‌دهد. شاهزاده در موارد ضروری سهمیه‌ی سپاهی هر منطقه را به خدمت احضار می‌کند و در تمام مدت جنگ فرماندهی آنها را عهده‌دار می‌باشد.

بیگلربیگیها بر جاده‌ها نوعی گمرك وضع نموده‌اند وازاین محل هم درآمدهایی دارند ولی دستگاه وصول آن به قدری بدسازمان داده شده که‌اشخاص بیچاره‌ای که به صورت اجاره آن را اداره می‌کنند هرگز بیش از یك سال بر سر این کار نمی‌مانند زیرا جمع مبالغ وصولی به زحمت احتیاجات خودشان را رفع می‌کند و چون قادر نیستند تعهدات خود را انجام دهند اکثر آنها زیر چوب بیگلربیگیها جان می‌سپارند.

حمامهای عمومی نیز باید مبالغی بپردازند و چون

---

۱ ــ کردها که خراج‌گزار ولیعهد هستند و در زمان جنگ سپاهی می‌دهند ازپرداخت هرگونه مالیات درسراسر آذربایجان معاف می‌باشند.

حمامها غالبا به اهالی محل تعلق دارند حکام چند تن از نوکران خود را درآن‌جا می‌گمارند و از هر مشتری مبلغی به صورت انعام دریافت می‌کنند. پرداخت این وجه که میزان آن معمولا از هزینه‌های حمام کردن زیادتر است با توجه به گرانی پول حمام برای مردم عادی شاق است. علت گرانی هزینه‌ی حمام کمیابی چوب در اکثر نقاط ایران می‌باشد.

سابق بر این بیگلربیگیها در امور قشون نیز اعمال قدرت می‌کردند و هرچه را که می‌خواستند به میل خود انجام می‌دادند بدون آن‌که مورد بازخواست شاه واقع شوند. اما امروز با تشکیل قوای منظم که افراد آن فدایی شاهزاده ولیعهد هستند ضربه‌ی مرگباری برقدرت آنها وارد گردیده است و دیگر نمی‌توانند به اخاذیهای خود ادامه دهند، زیراقشون در مقابل ظلم و تعدی این حکام از خود راضی از مالیات دهندگان حمایت می‌نماید و بر خلاف سابق به شکایات مستدل آنها رسیدگی می‌شود. از این رو، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که قشون منظم که در ممالك متمدن باعث هول و هراس مردم می‌باشد در کشورهای توسعه نیافته شاید تنها وسیله‌ی برقراری نظم عمومی است.



۲۶

درباره‌ی ادبیات، شعر، موسیقی، تآتر، و رقص ایرانیها

سابق‌براین ادبیات در ایران با دقت فوق‌العاده‌ای مورد تشویق قرارمی‌گرفت اماجنگهای داخلی‌که ویرانی این امپراتوری‌پهناور رابه‌دنبال داشت موجب افول‌ادبیات وحتی‌فراموشی آن‌گردید.

با این حال هنوز تعداد زیادی نوشته‌های عالی، که‌غالبا خیلی قدیمی هستند باقی مانده است.این نوشته‌ها علاوه بر آن‌که بسیار نایاب هستند تکثیر آنها هم در کشوری که صنعت چاپ ناشناخته است فوق‌العاده مشکل می‌باشد.از طرف دیگر چون نسخ خطی قیمتی به بزرگان تعلق‌دارد، آنها تمایلی به امانت دادن نوشته‌ها به دیگران به خصوص به خارجیان نشان نمی‌دهند و این امر از موقعی شروع‌شد که خارجیها برای دست یافتن به آنها اظهارعلاقه نمودند.

اشعار سعدی و حافظ و فردوسی در ایران به طرز خاصی مورد توجه است و کمتر کسی پیدا می‌شود که چند بیتی از این شاعران را در خاطر نداشته باشد.زبان فارسی بسیارغنی و خوش آهنگ است و از این رو برای شعر گفتن بسیار مناسب‌می‌باشد.این نظریه راخاورشناسان‌درگزارشهای خود تایید نموده‌اند.یکی از با ارزش‌ترین خاورشناسان سر ویلیام جونز (William Jones) مولف دستور زبان انگلیسی و فارسی است‌که ترجمه‌ی جالب زندگی نادر شاه به قلم میرزا مهدی را مدیون او هستیم.نامبرده برای ولتر تاسف می‌خورد که چرا زبان فارسی را نمی‌دانسته است.وی معتقد است‌که اگر ولتر به زبان فارسی آشنایی داشت،

می‌توانست دست آوردهای عالی این کشور را که در نظر ما و همه‌ی دنیا شاهکارهایی غیرقابل تقلید هستند به نحوی که برای اروپاییها قابل درك باشد ارائه دهد ۰آقایان لانگلس و دوساسی (De Sacy) و چندین مستشرق سرشناس دیگر این کار را با موفقیت کامل انجام داده‌اند ۰

اشعار پراستعاره‌ی فارسی ، به خصوص معانی اخلاقی بسیار لطیف دارند و از روی این اشعار می‌توان به‌ذوق و رفتار و کردار پسندیده‌ی این ملت که در گذشته چنین برجسته و قابل ستایش بوده است پی برد ۰سر ویلیام جونز بعضی‌ازاین اشعار را به انگلیسی ترجمه کرده ، در کتاب دستور زبانش درج نموده است۰به منظور شناساندن سعدی ، این مرد پرآوازه که ایرانیها او را سلطان‌الشعرا لقب داده‌اند ، به ترجمه‌ی تحت اللفظی یکی از اشعار وی اکتفامی‌نمایم:

روزی در حمام دوستی گلی خوشبوی به من داد[1]
من آن را گرفتم و گفتم آیا تو از مشکی‌یا عبیری که
مرا این‌چنین به طور دل‌انگیزی افسون نموده‌ای؟
بی‌درنگ جواب داد افسوس من قطعه‌ای ازخاك
معمولی هستم اما چون مدتی در مصاحبت گلی
سرخ بودم این گل صفات پسندیده‌اش را به من
منتقل نمود ۰من برخی از آن صفات را حفظ کردم
وهمین امر شگفتی‌ترا امروز موجب شد و جلب توجه
ترانمود و الا هنوز هم باید گل ناچیزی باشم[2] ۰

ایرانیان بسیار ناصحانه سخن می‌گویند زیرا اشعارشان سرشار از پند و اندرز است و عباراتی از آنها به

---

۱ ــ سرویلیام جونز گل خوشبو را به انگلیسی (Scented Clay) ترجمه نموده است . همان‌طور که نامبرده خاطرنشان نموده ، این کلمات در زبان انگلیسی به ذرات خاك از نوع آهکی که با عطر آغشته و خمیر شده است اطلاق می‌گردد (نوعی روشوی‌حمام ــ م ۰) و غالبا و مرجحادرحمام به‌جای‌صابون مورداستفاده واقع می‌شود .

۲ــ گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به‌دستم
بدو گفتم که مشکی‌یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم ولکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم

صورت امثال و حکم رواج یافته است. این ضرب المثلها به تمام زبانهای اروپایی ترجمه شده است. شاعران ایرانی در منظومه‌ها و غزلهایشان تشبیهاتی به‌کار برده‌اند که باوجود غیرعادی بودن نشانه‌ی ذوق وقریحه‌ی آنها است. ترجمه‌های متعددی که توسط دانشمندان خاورشناس به عمل آمده، موید این نظر می‌باشد. موضوع این اشعار تقریبا همیشه زن، شراب، گل و بلبل است.

زبانهای متداول در ایران فارسی، عربی و ترکی است. هریك از این زبانها مورد استفاده‌ی خاصی دارد. مثلا تعداد بسیاری از افراد با این‌که به زبان فارسی کاملامسلط هستند، ترجیح می‌دهند به ترکی که زبان متداول در قشون است صحبت نمایند. ضمنا آنهایی که به این زبان آشنایی دارند می‌توانند در تمام قاره‌ی آسیا به سهولت مسافرت نمایند. زبان عربی فقط در امور و مسایل مذهبی مورد استفاده دارد. لازم به تذکر است که قرآن به زبان فارسی ترجمه شده، در همه جا یافت می‌شود[3]. اما زبان فارسی درحقیقت ومنحصرا زبان ادبیات می‌باشد[4]. از بحر خزر تا منتها الیه سرحدات هند مکاتبات فقط به زبان فارسی است و قسمت اعظم ساکنین این قاره‌ی پهناور زبان دیگری جز فارسی نمی‌دانند. خط

۳ــ گمان نمی‌رود قرآن مستقلا به صورت ترجمه‌ی فارسی وبه‌عنوان قرآن فارسی دست نویس، استنساخ یا چاپ شده باشد. آن چه متداول است، این است که ترجمه‌ی فارسی آیات قرآنی، زیر همان آیات نوشته شده، به طبع رسیده است و در برخی از موارد شروحی بر پاره‌ای از آیات و مخصوصا شان نزول و معانی مضمر آنها درحاشیه‌ی سوره‌های قرآن، چه به صورت دست‌نویس و چه به صورت چاپی، مرقوم شده است. ــ م.

۴ــ گمان می‌کنم نویسنده، به سبب رواج فرهنگ غیرایرانی در دربار سلسله‌ی قاجاریه، که ریشه‌ی غیر ایرانی داشت، ایران را به‌جای ترکیه (عثمانی) گرفته است. در دوره‌ی سلاطین‌عثمانی (آل‌عثمان) ترکی زبان عامه‌ی مردم، فارسی زبان ادبی، و عربی زبان مباحث دینی بوده است. ظاهرا در دوران طایفه‌ی سلطنتی قاجار وپیرامون ایشان، چه از نظر اصالت غیرایرانی آن طایفه و چه از جهت تقلید از دربار عثمانی، استفاده از سه زبان مذکور، به صورتی‌که نویسنده ادعا کرده، رایج بوده است. اما تصور نمی‌رود تعمیم آن به فرهنگ مردم ایران در سراسر کشور در آن عهد و زمان صحیح باشد. در آن دوره، بسیاری از علمای دین برخی از آثار خود را به فارسی نوشته‌اند و اکثریت قریب به اتفاق آثار غیردینی هم به زبان‌فارسی نوشته شده است، نه به ترکی و نه به عربی. ــ م.

فارسی با سه نوع حروف مختلف نوشته می‌شود که عبارتند از تعلیق، نستعلیق و شکسته. خط نستعلیق، که در ایران بیشتر متداول می‌باشد از دیگر خطوط زیباتر و صحیح‌تر است. حروف خطهای تعلیق و شکسته گرچه مانند حروف نستعلیق است اما چون به صورت ناقص نشان‌داده می‌شوند، خواندن آنها به خصوص در مورد خط شکسته حتی برای ایرانیها بی‌نهایت مشکل است و این بدان سبب است که نقطه‌هایی را که وسیله‌ی تشخیص دو حرف مشابه هستند روی حروف نمی‌گذارند و درنتیجه ممکن است یك کلمه‌دارای معانی مختلف باشد. از این رو برای درك یك جمله باید ده بار آن را خواند تا معنی آن مفهوم گردد. با این حال بسیاری از مردم و به خصوص شاهزادگان هندی در مکاتباتشان با دولت انگلیس این خط را به کار می‌برند. از این‌جهت کمپانی هند به مامورانش دستور داده است که در مدت معینی زبان فارسی را بیاموزند و درغیر این صورت از اشتغال به مشاغلی که با مردم سروکار دارد محروم خواهند بود.

در ایران موسیقی وجود ندارد. نام نهادن موسیقی به صداهای وحشی بدون وزن و آهنگ که بیشتر به بانگ وحوش شباهت دارد مایه‌ی بدنامی موسیقی است. گویا در قدیم با نت موسیقی آشنایی داشته‌اند ولی اگر هم چنین بوده، امروز به‌کلی فراموش شده است به طوری که در حدود سه سالی که در ایران بودم حتی یك بار هم ندیدیم که نت به‌کار برده شده باشد.

آلات موسیقی که اختراع آنها احتمالا به قبل از سلطنت کوروش می‌رسد، به قدری بدشکل و بی‌ریخت هستند که گمان می‌کنم از دوران این پادشاه تاکنون تغییری در آنها داده نشده، علاوه بر این تعداد آنها هم بسیار اندك است[5]. آلات موسیقی در ایران همانند کشور ما بر دو نوع است که بعضی از آنها برای مارشهای نظامی و برخی دیگر برای

---

۵ ــ نظرنویسنده راجع به موسیقی وآلات موسیقی‌ایران و اشاره‌ی تاریخی ناپخته‌ی وی به آنها را به اعتبار یکی دو نکته‌ی قابل قبول در این زمینه و پاره‌ای اطلاعات سودمند تاریخی در زمینه‌های دیگر، باید خواند و گذشت و جدی تلقی نکرد. ــ م.

اجرای کنسرت مورد استفاده دارند ۰آلاتی که برای موزیک نظامی به کار برده می‌شوند بر سه نوعند :

۱ ـ نوعی قره‌نی گوش خراش که تا اندازه‌ای شبیه به قره‌نیهایی است که اهالی کالابر (Calabre)[۶] هنگام برگزاری جشن میلاد مسیح گوش اهالی ناپل را با آن می‌آزارند ۰

۲ ـ بوقهای بزرگی که کرنا نامیده می‌شود و صدای آن شبیه نعره‌ی شترهای خشمگین است ۰طول کرنا تا ده پا وقطر سر آن سه پا می‌باشد ۰لوله‌ی کرنا از چند قطعه ساخته شده که مانند دوربین توی هم قرار می‌گیرند و حمل آن را آسان می‌کند ۰

۳ ـ تنبورآلتی شبیه به‌طبل ولی‌خیلی کوچکتر از آن است که فقط با دست نواخته‌می‌شود ۰موقعی‌که این آلت موسیقی (اگر بشود اسم آن را آلت موسیقی‌گذاشت) شروع به‌نواختن می‌کند اگرکسی به گوشهایش علاقه‌داشته‌باشد باید حداقل صد قدم از آن دورشود ۰

شهرهایی که در راس آنها یك بیگلربیگی قرار دارد دارای چنین دسته موزیکی هستند که باید همه روزه صبح و عصر جلو بازار به مدت نیم ساعت قبل از طلوع و غروب آفتاب بنوازد ۰این علامت بازکردن وبستن دکانها ودعوت به نماز است ۰

دسته‌ی نوازنده‌ی شاهزاده ولیعهد خیلی مفصلتر است و هر موقع که شاهزاده از کاخ خارج می‌شود دسته‌ی نوازنده پیشاپیش او حرکت می‌کند ۰در چنین مواقعی هر نوازنده بر اشتری سوار است و مانند نقاره چیها ،که در باره‌ی آن بعدا سخن خواهم گفت ،بیرق کوچکی در جلو زین آنها قرار دارد ۰

دسته‌ی نوازنده دویست قدم جلوتر از موکب والاحضرت ولیعهد حرکت می‌کند و در تمام مدت راه‌پیمایی به نواختن اشتغال دارد مگر آن‌که امر به سکوت داده شود ۰در اردو و یا هنگام مسافرت افراد نوازنده تمام عصرها به صورت نیم دایره دور هم جمع می‌شوند و به فاصله‌ای در حدود دویست متر از چادر سلطنتی تا غروب آفتاب همچنان می‌نوازند ۰ایرانیها که دوستدار آهنگهای پر سروصدا هستند از همه سو شتابان

---

۶ ـ ناحیه‌ای در جنوب ایتالیا که به وسیله‌ی تنگه‌ی مسین از جزیره‌ی سیسیل جدا شده است ۰ ـ م ۰

خود را می‌رسانند و با کف زدنهای ممتد نوازنده‌ها را تشویق می‌کنند. دسته‌ی نوازنده‌ی شاه مرکب از صد و پنجاه نفر است که سی تن از آنها کرنازن هستند و در مواقعی که هوا آرام است صدای آن از یك فرسخی شنیده می‌شود.

دسته‌ی نوازنده‌ی بزمی بدوا از چند آوازه خوان، که بهتر است زوزه‌کش نامیده شوند، تشکیل می‌شود. آن‌که فریادش را آن‌قدر بلند کند تا رنگ چهره‌اش از شدت فشار کبود بشود هنرمندترین محسوب می‌شود. این خواننده‌ها هنگام خواندن به قدری تغییر شکل می‌دهند که برای پنهان کردن چین و چروکهای زشتی که هنگام بلند کردن صدا پدید می‌آید صفحه‌ی کاغذی را که در دست دارند، جلو صورت خود نگاه می‌دارند. آلات موسیقی بزمی عبارتند از: ۱ـ نوعی ویولن به شکل گلدان مدورکه دسته‌ای به‌آن وصل شده است و دارای چندین سیم می‌باشد. ۲ـ سه‌تارهایی شبیه به ماندولین ایتالیاییها. ۳ـ دایره زنگیهایی که با ورقه‌ی مسی تزیین یافته‌اند. دایره زنگیها بسیار بزرگ و پر سروصدا و تا اندازه‌ای شبیه به دایره زنگیهای اهالی باسك می‌باشد.

موقعی که از این ساززنها دعوت می‌شود در گوشه‌ای از میهمانخانه دور هم گرد می‌آیند و باصدای سازوآوازشان رقاصها به هنرنمایی می‌پردازند.

رقاصها نوجوانانی هستند که موهای سرشان را از ته تراشیده‌اند و فقط دو رشته موی بلند باقی گذاشته‌اندکه تا روی گوششان پایین می‌افتد. لباس آنها چیزی شبیه لباس‌زنهای اروپایی است. قطعات میان تهی کوچکی از مس شبیه قاشقکهای اسپانیایی در دو دست می‌گیرند و مانند اسپانیولیها آن را به‌کار می‌برند. حرکات آنها در موقع رقص بسیار بی‌ادبانه و دور از نزاکت است و چون معمولا دونفره باهم می‌رقصند کثیف‌ترین و هرزه‌ترین صحنه‌ها را نمایش می‌دهند. در ضمن رقص بعضی حرکات نرمشی هم مانند جهش اجرا می‌کنند که بسیار ناماهرانه‌است زیراعلاوه برآن‌که تازه‌کارهستند، لباسشان

۷ـ گویا مقصود نویسنده کمانچه است. ـ م.

برای این‌کار مناسب نیست و جلو دست و پایشان را می‌گیرد.

رقاصه‌ها همان‌طور که در جای دیگر گفته‌ام، فقط در حرمسراها برنامه اجرا می‌کنند و رقص آنها خیلی با نزاکت‌تر از رقص مردها است. رقاصه‌ها معمولا بسیار زیبا هستند و در کارشان مهارت دارند. حرکاتشان بدون آن‌که هرزه‌گی در بر داشته باشد شهوت انگیز است. آنها مانند مردها قاشقکهایی در دست دارند و با آواز زنها همراه با سه‌تار می‌رقصند و قاشقك می‌زنند. در این فرصت گاهی بازوان خود را از هم باز می‌کنند که بسیار دلفریب است. موی بافته‌ی سرشان با سلیقه‌ی بسیار به وسیله‌ی دستمال نازکی با حاشیه‌ی زر دوزی بالا نگاه‌داشته شده، فقط دو رشته گیسوی بلند از دو سوی صورتشان آویزان است. لباس آنها یك آرخالق سبك است با کمربندی از ابریشم که دوسر آن درجلو آویزان است. کفشهای معمولی که برای راه رفتن هم چندان راحت نیست، بالطبع برای رقصیدن هم مناسب نمی‌باشد و از این رو رقاصه‌ها یك نوع کفش راحتی به‌پا می‌کنند و یا حتی با پای برهنه هنرنمایی می‌نمایند. ضمنا چون پای آنها از روی انگشتان تا زیر قوزك پا با حنا رنگ شده، به نظر می‌آید که کفشهای نارنجی برپا دارند.

مردان و زنان رقصنده محل سکونت ثابتی ندارند و مانند چادرنشینها زندگی می‌کنند. آنها به تمام نقاط کشور می‌روند و همیشه زیر چادر به سر می‌برند و هنگام نقل و انتقال اسباب و بار و بنه‌ی خود را با چهارپایان حمل می‌کنند. آنها قبلا از جشنها و عروسیهایی که در فلان ایالت برگزار می‌شود آگاهی دارند و هر اندازه هم که سفر طولانی باشد خود را به موقع می‌رسانند. اشخاص متعین غالبا برای سرگرمی خود از این دسته‌ها دعوت به عمل می‌آورند ولی هنگام نوروز که روز اول سال است هر دسته به یکی از شهرها می‌روند و معمولا بیش از یك ماه در آن جا می‌مانند و استفاده‌ی نسبتا خوبی هم می‌برند.

در ایران تآتر وجود ندارد و آن‌چه را که نام نمایش بر آن گذارده‌اند عبارت از شوخیهای رکیکی است که در باغها یا منازل توسط اشخاص بینوا که به طور تصادفی از بین عمله جات برگزیده شده‌اند، اجرا می‌شود. در این نمایشها که

به لودهگری ایتالیاییها شباهت دارد ، دزدهای ماهر و محیل با لباسهای جوراجور و لهجههای گوناگون ازچوپانهایا بازرگانان به خصوص فروشندگان سرشیر ومربا دزدی میکنند. این بازیگران با اینکه حرفهای نیستند ولی با کلمات به موقع و شیرینکاریهایشان صحنههای مضحکی به وجود میآورند. در عالم مقایسه میتوان آنها را همردیف کمدینهای درجهی دوم اروپا دانست. آنها حرکات را با کلمات تواما بهکار میبرند و همین امر باعث درخشش مهارت و حاضر جوابیشان میشود. ضمنا چون پایهی نمایشنامهها بر بدیههگویی است، چنانچه صاحبخانه مضمون خاصی را درنظر نداشته باشد کافی است بازیگران بین خود قبلا درباره‌ی موضوعی به توافق رسیده باشند. از این به بعد دیگر میدان دست آنها است که هرچه را بخواهند بگویند وعمل کنند اما چنانچه کوتاه بیایند و یا گفت و شنودشان از موضوع خارج باشد برای همیشه شهرت خود راازدست میدهند. دزدها باید همیشه حیلهگرتر از بازرگانان باشند و برای هر پرسشی ، هر اندازه هم که پیچیده باشد ، جوابی حاضر داشته باشند. آنچه این نمایشنامهها را بیشتر جالب توجه میکند این است که چون غیر از خود بازیگران کسی از رموز کارشان آگاه نیست، سرتاسر نمایش صورت بدیهه سرایی را دارد. علاوه بر این ، دزدها باید با مهارت بهانهای برای داخل شدن در دکان و یا آغل گوسفندان که از طرف صاحبانشان مراقبت میشود ، پیدا نمایند و در صورتیکه دلیل موجهی نداشته باشند ، به وسیلهی صاحبان مال با چوب و چماق رانده میشوند. در اینحال تماشاگران که از شادی درپوست نمیگنجند بازیگران راهو میکنند و به آنها میفهمانند که به علت بیدستوپاییشان سزاوار این تنبیه هستند اما دزد همیشه با لباس مبدل دیگری بر میگردد. من به چشم خود بازیگرانی دیدهام که سی دست لباس روی هم پوشیده بودند. آنها باچابکی خیرهکنندهای به سرعت به پشت پرده میرفتند وبالباس تازهای روی صحنه میآمدند وهربار بالهجهی متفاوتی حرف میزدند. معمولا نمایشنامهها باربودن یك گوسفند و یا چندکوزه سرشیر ومربا پایان میپذیرد.



۲۷

درباره‌ی ورزشکاران و عملیات ورزشی

عملیات ورزشی ، پایکوبی و کشتی بسیار مورد توجه ایرانیان می‌باشد ولی از این نوع نمایشها فقط ثروتمندان بهره می‌برند زیرا ورزشکاران حرفه‌ای برای اجرای آن مبالغ گزافی پول می‌گیرند و هرگز در اماکن عمومی به عملیات ورزشی نمی‌پردازند. دوستداران این نوع تفریحات باید محل مناسبی داشته باشند تا بتوانند ورزشکاران را به منازل خود دعوت بنمایند .

طرز زندگی ورزشکاران ایرانی با یونانیها و رومیهای باستان کاملا متفاوت است. یونانیها و رومیها برای آمادگی و پرورش نیروی خود دایما به تمرینهای سخت می‌پرداختند در صورتی‌که ایرانیها به عکس از آن‌چه باعث خستگی آنها بشود پرهیز می‌نمایند .ورزشکاران ایرانی ازدواج نمی‌کنند و هرگز با زنها نزدیکی نمی‌نمایند .در روز پنج یا شش وعده غذا می‌خورند و فقط یك بار آن هم عصرها از منزل خارج می‌شوند و با تانی مثل بیماران قدم بر می‌دارند. درحین راه رفتن کمترین تکانی نمی‌خورند وهرگز سر یا بازوانشان راحرکت نمی‌دهند. در هر فصلی لباسهای گرم زمستانی بر تن دارند و پوستین گشادی در بر می‌کنند .

قبل از هر نمایش برای آمادگی بیشتر مدت هشت روز در رختخواب می‌مانند، بدون آن که کوچکترین حرکتی بنمایند .

محل تمرین ورزشکاران اتاقهای وسیع سرپوشیده‌ای به شکل مربع است. این محل زورخانه نامیده می‌شود که وسط آن را به عمق شش پا گود کرده‌اند و دورتادور آن جای

نشستن تماشاچیها است. طول و عرض گود در حدود سی پا می‌باشد و از این رو محیط آن صد و بیست پا است. کف و دیوارهای آن از خاك آبکی بسیار فشرده‌ی کاملاصاف وصیقلی پوشیده شده است. دیوارهای بعضی از آنها را با نمدهای ضخیم می‌پوشانند و برای این‌که ورزشکاران نتوانند خود را به دیوار بیاویزند نمدها را سخت و محکم می‌کشند. هنگام شروع‌عملیات ورزشکاران با چالاکی شگرفی وارد گود می‌شوند. برای کسانی که راه رفتن آنها را در کوچه‌ها دیده‌اند مشکل است باورکنند که آنها دارای چنین استعدادی باشند[1]. تن آنها برهنه است و فقط یك شلوار کوتاه از چرم بر تن دارند که چسب کمرشان است و تا وسط ران پایین می‌آید. ورزشکاران معمولا در گروههای بیست نفری به‌گود وارد می‌شوند و ورزش را با نوعی پایکوبی شروع می‌کنند. ورزشکاران در این پایکوبیها انواع و اقسام پیچ و تابها را انجام می‌دهند و هر لحظه حالت سختی نظیرآن‌چه را که ممکن است در حین کشتی پیش بیاید به خود می‌گیرند. در واقع باید این نمایش را پیش درآمد کشتی به شمار آورد. این تمرین که سرعت آن به تدریج زیاد می‌شود آن‌قدر ادامه می‌یابد که از شدت خستگی بر زمین می‌افتند و آخرین کسی که تاب مقاومت آورده است و روی پا ایستاده، به عنوان برنده‌اعلام می‌شود و جایزه‌ی خود را دریافت می‌دارد. ورزشکاران برای مدت کوتاهی استراحت می‌کنند و مجددا در حالی‌که دوقطعه چوب بلوط فوق‌العاده بزرگ به شکل گلابی (میل) در هر دست دارند در میان گود ظاهر می‌شوند. طول این قطعات با دسته‌ی آنها نزدیك به یك متر است و انتهای آن غالبا بیش از پانزده پوس قطر دارد. ورزشکاران میلها را به حرکت می‌آورند و به تناوب از چپ و راست دور سرشان می‌گردانند و هر بار بدون آن که تعادل خود را از دست بدهند، میلها

---

۱ ــ با این‌که عمق گود بیش از دو متر می‌باشد بعضی از آنها بایک لنگ وارد می‌شوند و برای چند لحظه تعادل خود را در این حالت حفظ می‌کنند.

را به شکل دیگری با تانی از زمین بلند می‌کنند ۰ در وقفه‌ای که موزیک (صدای ضرب و آواز ضرب گیر) مشخص می‌کند، ورزشکاران روی یك پا می‌ایستند و بازوهای خود را به صورت صلیب بازمی‌کنند و مدت چند ثانیه این دو چماق عظیم را با قدرت غیرقابل تصوری در هوا نگاه می‌دارند ۰ این ورزش گاهی بیش از دو ساعت طول می‌کشد و در این فاصله مرتبا میلها را با میلهای سنگین‌تر عوض می‌کنند تا آن‌جا که دیگر بلند کردن آخرین آنها تقریبا غیر ممکن گردد ۰ وزن سنگین‌ترین میلها در حدود شصت لیور است و بلند کردن آن به مراتب از بلند کردن یك تفنگ پیاده نظام از نوك سرنیزه‌ی آن دشوارتر است ۰ قایم مقام با اطمینان می‌گفت که این ورزش از زمانهای بسیار دور باستانی در ایران مرسوم بوده، به منظور باز کردن عضله‌ی بازوهای جوانان و عادت دادن آنها به حرکت درآوردن سلاحهای سنگین اختراع گردیده است ۰

کسی که موفق شده باشد سنگین‌ترین میلها را بلند کند، برنده‌ی این ورزش خسته کننده اعلام می‌گردد و از فرد فرد حاضرین هدیه‌ای دریافت می‌دارد ۰

سپس نوبت به کشتی‌گیران می‌رسد ۰ کشتی‌گیران قبلا بدن خود را با روغن مشت و مال می‌دهند که هم قابلیت انعطاف بیشتری پیدا کنند و هم این که تا آن‌جا که ممکن است، کمتر مجال قبضه کردن به حریف بدهند ۰ قبل از شروع کشتی دو حریف دوستانه به یك دیگر سلام می‌کنند و دست راست خود را روی سر می‌برند و آن را می‌بوسند ۰ آن‌گاه یك دیگر را در شرایط مساوی محکم می‌گیرند و متقابلا یك بازو به زیر و بازوی دیگر را به روی شانه‌ی طرف می‌گذارند ۰ این حالت مدت زیادی طول نمی‌کشد چون بلافاصله خود را به زانو و یا روی شکم می‌اندازند ۰ در فن کشتی‌گیری موضوع زمین زدن حریف در بین نیست، بلکه باید پشت او را به خاك آورد و از این رو ماهرترین کشتی‌گیران از اولین فرصتی که به‌دست می‌آورند با عجله خود را روی زانو و دو دست می‌اندازند ۰ در این وضعیت کشتی‌گیر غالبا از موقعی که سرپا ایستاده است خطرناکتر می‌باشد ۰ کشتی‌گیران معمولا از این موقعیت برای سرنگون کردن حریف استفاده می‌نمایند ۰

بی‌گمان کسی که به این نوع ورزش آشنایی نداشته باشد، تصور می‌کند برای کسی که ایستاده خیلی آسان است که پشت طرف را به خاك برساند، ولی در این گونه مواقع کشتی‌گیران چنان مهارت و انعطافی از خود بروز می‌دهند که تا کسی به چشم نبیند باور نمی‌کند. اضافه می‌کنم که کمر گرفتن حریف در کشتی مجاز است. چنان‌چه یکی از کشتی گیران پرزورتر از دیگری باشد، از این برتری بهره می‌گیرد و می‌کوشد حریف را بلند کند و بر زمین بکوبد، اما حریف هر بار مانند گربه چهار دست و پا فرود می‌آید و چون بلند کردن مکرر کشتی‌گیر را خسته و ناتوان می‌کند به کار بردن این شیوه به ندرت موجب موفقیت می‌گردد. پشت به خاك رساندن حریفی که بر روی شکم خوابیده، مشکل‌تر از موقعی است که وی روی زانوهایش قرار گرفته است. ضمنا باید تمام حیله‌ها وفنهایی را که دو حریف برای رسیدن به این هدف به کار می‌برند، دید تا به دشواری آن پی برد. بعضی اوقات اتفاق می‌افتد که آن‌که بر روی شکم خوابیده و ظاهرا حالت دفاعی به خود گرفته ناگهان با یك فن حریف را به شدت سرنگون کرده است. این عمل به قدری چابکانه و دور از انتظار انجام می‌گیرد که احتراز از آن فوق‌العاده مشکل است. بعضی کشتی‌گیران فن دیگری به کار می‌برند: درحالی که روی زمین خوابیده‌اند و تظاهر می‌کنند که در برابر فشار حریف که از یك سو بر آنها وارد می‌شود تسلیم هستند ناگهان با یك خیز تند به دور خود می‌پیچند و مهاجم را با خود به زیر می‌کشند. در این موقعیت مهاجم چاره‌ای ندارد جز آن‌که به همان شیوه متوسل شود و با یك خیز خود را رها کند اما این عمل به قدری غافلگیرانه صورت می‌گیرد که امید موفقیت بسیار اندك است. سخن کوتاه، در فن کشتی حریفان باید تمام قدرت و مهارت خود را به کار ببرند و آن‌چه این ورزش را بیشتر جالب می‌نماید، این است که هرگز اتفاق نیافتاده که کشتی‌گیری برحسب تصادف شکست خورده باشد.

به مجرد این که یکی از دو کشتی‌گیر پشت حریف را به خاك رساند شخص مغلوب در همان وضعیت باقی می‌ماند.

وی پس از ادای سپاس برپا می‌خیزد ، تعظیم می‌کنـــــد، پیشانی حریف را با دست راست لمس می‌کند و می‌بوسد. کشتی‌گیر فاتح هیچ‌یك از این احترامات را در مورد حریف بازنده به جا نمی‌آورد و تبریکات را با تبختر جواب می‌گوید. اما ازآن‌جا که باید با حریفان دیگر هم دست وپنجه نرم کند، غالبا اتفاق می‌افتد که وی مغلوب دیگری می‌شود و از این‌رو تحسین همگانی و جایزه‌ی نقدی نصیب کسی می‌شود که بر تمام حریفان پیروز گردیده باشد .مقدار پولی که به برنده می‌دهند، بستگی به تعداد حریفانی داردکه او آنان راشکست داده است،اما چنان‌چه برنده ازاول واردگود شده ، کلیه‌ی حریفان رااز پا درآورده باشد پیروزی وی را جشن می‌گیرند و هدایای قابل ملاحظه‌ای از قبیل اسب، لباس، شال و پول نقد به او می‌دهند .البته چنین مواردی نادر است اما من یك باربه چشم خود دیدم که یك ترکمن بیست و چهار کشتی‌گیر را شکست داد و هدایایی که دریافت نمود از دو هزار تومان متجاوز بود .

ورزش کشتی بسیار مورد توجه بزرگان می‌باشد .آنها غالباشخصاواردگود می‌شوندو با دوستان خود یا کشتی گیران عادی دست و پنجه نرم می‌کنند .کاملا روشن است که کشتی‌گیران اخیرالذکر سعی در مغلوب نمودن ارباب نمی‌کنند چون پولی که از این طریق به دست می‌آورند چندین برابر پولی است که در صورت پیروزی ممکن است‌عاید شان شود.با این حال تعدادی کشتی‌گیران غیر حرفه‌ای وجود دارند که کشتی‌گیران حرفه‌ای را مغلوب می‌کنند .من یك افسر انگلیسی[۲] را دیدم که هرکه را که جلو می‌آمد بر زمین می‌زد و از این رو ورزشکاران برای اواحترام فوق‌العاده‌ای قایل‌بودند به طوری‌که درهر مبارزه‌ی کشتی‌گیری از او رسما دعوت به عمل می‌آمد . نامبرده تقریبا همیشه بر حریفان پیروز می‌شد و به ندرت اتفاق می‌افتاد که در پایان مبارزه کلیه‌ی حریفان را از پا درنیاورده

---

۲ ــ سرگرد کریستی (Christie) از هنگ مدرس واسنه به کمپانی هند شرقی که در اول نوامبر ۱۸۱۲ در جنگ اصلاندورکشته‌شد .

باشد۰این افسر بسیار خوب و شجاع باوجود نیروی قهرمانیش بسیار ملایم و شکیباییش قابل تحسین بود ۰وی در اواخر از این ورزش صرف نظر کرده بود زیرا از بخت بد حین کشتی گردن یکی از حریفان را شکسته بود که منجر به مرگ آنی‌وی گردیده بود ۰در پی این تصادف نامبرده قرار و آرام خود را از دست داد و با این که در مرگ حریف بی‌تقصیر بود ، برای این که جبران خسارت کرده باشد مبلغ هنگفتی به خانواده‌ی او پرداخت نمود ۰



۲۸

درباره‌ی گردشگاهها و شکار

ایرانیها گل‌گشت و تماشا را بسیار دوست می‌دارند و این‌یکی دیگر از وجوه تمایز آنها با ترکها است. ایرانیها می‌توانند تمام روز را بدون این که کلمه‌ای حرف بزنند یا حرکتی بکنند در جلو یك پنجره به سیر و تماشا بگذرانند.

افراد طبقه‌ی متوسط تقریبا همیشه در حال دویدن هستند. در آغاز روز برای دیدار با آشنایان به بازار می‌روند و ناشتایی را با آنها صرف می‌کنند. از این ساعت تا ظهر یا برای کسب اخبار جدید به حمام می‌روند و یا از دوستان‌خود دیدن می‌کنند. آن‌گاه، همان‌طور که در تمام کشورهای گرمسیر مرسوم است مردم به خانه بازمی‌گردند و تا ساعت سه یاچهار بعد ازظهر بیتوته می‌کنند. سپس برای استفاده ازهوای خنك ولذت بردن ازآن‌رهسپار باغها، میدانها، یاگردشگاهها می‌شوند.

اشخاص متعین معمولا سواره به گردش می‌روند وراههای نسبتا طولانی می‌پیمایند. جلودارها، شاطرهاوفراشها نیمی درجلوونیمی دیگردرعقب ارباب پیاده به راه می‌افتند.

شاطرها چماق به دست با فاصله‌ی بیش از پنجاه قدم درجلو حرکت می‌کنند وکسانی را که سر راه هستند به کنار می‌زنند. فراشها برای این که تعدادشان به نظر زیادتر بیاید تمام‌عرض کوچه را اشغال می‌کنند. جلودارها پیشاپیش اسب ارباب حرکت می‌نمایند. آنها قطعه ماهوتی به شکل مربع که زین پوش نامیده می‌شود بر روی شانه می‌اندازند. حاشیه‌ی زین‌پوشها با کار دستی زینت یافته، ریشه‌هایی از

ابریشم از آن آویزان است. زین‌پوش را بلافاصله پس‌از پیاده شدن ارباب بر روی اسب او می‌اندازند. بزرگان معمولا تا اوایل شب به گردش مشغولند. هنگام ورود به شهر در جلو دروازه شش یا هشت نفر از خدمه در حالی که هریك فانوسی در دست دارند انتظار ارباب را می‌کشند و به وسیله‌ی همین فانوسها راه را تا منزل جلو پای ارباب خود روشن نگاه می‌دارند. بلند پایگان که در تالار دیوانخانه اجتماع نموده‌اند احترامات لازم را به جا می‌آورند و برای دادن گزارش اخبار روز قسمتی از شب را با او می‌گذرانند.

هنگامی که بزرگان برای دیدار شاهزاده و یا حاکم از منزل خارج می‌شوند همیشه به همان ترتیبی که در مورد گردش گفته شد حرکت می‌کنند ولی علاوه بر ملتزمین مزبور تعدادی پیشخدمت حامل قلیان نیز به دنبال خود راه می‌اندازند.

ایرانیها عشق عجیبی به شکار دارند تا آن‌جا که بزرگان هفته‌ها بلکه ماهها اوقات خود را به شکار می‌گذرانند. شکار در ایران با اروپا تفاوت زیاد دارد و چون جالبترین آنها شکار پادشاه یا ولیعهد می‌باشد، به شرح جزییات آن می‌پردازم:

شکار بزرگ و یا شکار پرنده همیشه سواره انجام می‌گیرد. شکار پرنده به وسیله‌ی باز بسیار جالب است. ضمنا کشوری وجود ندارد که به‌اندازه‌ی ایران در تربیت این پرنده موفق باشد.

هنگامی‌که پادشاه یا شاهزاده به این سرگرمی می‌پردازند تعداد زیادی خدمه همراه خود می‌برند. خدمه‌ی مزبور همین‌که به محل شکارگاه رسیدند از اسب پیاده می‌شوند و در کمال سکوت در چند قدمی پیشاپیش شکارچیان حرکت می‌کنند. شکارچیان با آرایش نیم دایره‌ی بسیار گسترده دنبال آنها به راه می‌افتند. هریك از شکارچیان بر روی دست راست خود یك باز حمل می‌کند. تسمه‌ی دوشاخه‌ای از چرم نازك که به چنگال بازها متصل است مانع پرواز آنها می‌شود.

هنگامی‌که دسته‌ای قرقاول یا کبك مشاهده شود، تا آن‌جا که ممکن است به‌آنها نزدیك می‌شوند و آنها را دوره می‌کنند. در این‌حال شکارچیان متوقف می‌شوند و همگی با هم بازوی راست خود را در جهت نقطه‌ای که شکار در آن‌جا گرد آمده است، دراز

می‌کنند تا بازها بتوانند آن را ببینند ۰ در این موقع شکار را می‌پرانند و بازها با حرص و ولع بسیار خود را روی آنها می‌اندازند و به ندرت اتفاق می‌افتد که یکی از آنها طعمه‌ی خود را از دست بدهد ۰ سپس خدمه برای گرفتن شکار می‌دوند و به آسانی شکار را از چنگ باز درمی‌آورند ۰ اما برگرداندن بازها به آن آسانی نیست ۰ برای این کار قوشچیها مرغی را که در توبره دارند، بیرون آورده، به صدا درمی‌آورند وبدین وسیله بازهانه از روی انس و علاقه، بلکه به‌سبب حرص و ولعی که دارند روی دست صاحبشان قرار می‌گیرند ۰

قرقاولهای ایران خیلی بزرگند و به سختی پروازمی‌کنند ۰ در نقاطی مانند دشت مغان که قرقاول به حد وفور یافت می‌شود، آنها را به وسیله‌ی چوب شکار می‌کنند ۰ در چنین نقاطی خدمه که با چوبهای بلندی مجهز هستند، محوطه را محاصره می‌کنند و به صورت دایره به تدریج پیش می‌روند و نزدیك می‌شوند ۰ در این حال پرنده‌ها یا گرد هم می‌آیند ویا پرواز می‌کنند ۰ درصورت اخیر چون خیلی پایین می‌پرند همین که از بالای سر شکارچیان می‌گذرند آنها با چوبی که در دست دارند یکی را بر زمین می‌اندازند و چنان‌چه موفق‌نشوند برای زدن ضربه‌ی دوم به دنبال آنها می‌دوند ۰ کمتر اتفاق می‌افتد که قرقاولهای خسته دوباره پرواز کنند و از این رو در حالی‌که به سوی بوته‌های خار فرار می‌کنند از پا درمی‌آیند ۰ خرگوش گرچه در ایران فراوان است، ولی چون هیچ‌کس گوشت آن را نمی‌خورد کسی هم به شکار آن نمی‌پردازد و از این رو این حیوانات خیلی‌وحشی نیستند و گرفتن زنده‌ی آنها به خصوص در فصل زمستان تا اندازه‌ای آسان می‌باشد ۰

انواع‌واقسام شکارهای بزرگ ازقبیل گوزن، کل، بزکوهی، آهو، گاوکوهی وغیره در ایران فراوان است ۰ این حیوانات آرام که گرد هم زندگی می‌کنند موقعی که به جلگه سرازیر می‌شوند تعدادشان به قدری زیاد است که از دور به شکل گله‌های بزرگ گوسفند جلوه می‌کنند ۰ معمولا روزها را در کوهستانها به سر می‌برند و شبها برای چرا خارج می‌شوند ۰ موقعی‌که شاه یا شاهزاده قصد شکار بزرگ را کنند دو یا

سه روز قبل از آن چند هزار سوار پیشاپیش می‌فرستند که شب هنگام دشت را محاصره کنند. این سواران کلیه‌ی گردنه‌ها وکوره راههایی را که شکارها ممکن است صبح زود ازآن‌جا فرار کنند ، مسدود می‌نمایند .

سواران موقعی که به شکارها می‌رسند به تدریج به هم نزدیك می‌شوند و به همین ترتیب محوطه‌ای به وجود می‌آورند که بعضی اوقات بیش از ده هزار شکار در میان آن به محاصره درآمده است. آن‌گاه پادشاه ، شاهزاده‌ها یا بزرگان درباری شروع به تیراندازی می‌کنند. هریك از خدمه دوتفنگ با خود دارند وموقع تیراندازی اربابشان تفنگ دیگر را پر می‌کنند .

شاهزاده ولیعهد که در تیراندازی با کمان فوق‌العاده مهارت دارد ، قبل از تیراندازی با تفنگ غالبا برای تمرین به دنبال شکارها می‌تازد و چندتای آنها را از پا درمی‌آورد . موقعی که علامت شروع داده شد مدت چهار یا پنج ساعتی که شکار طول می‌کشد، جز صدای تیراندازی که بدون وقفه ادامه دارد صدای دیگری شنیده نمی‌شود . سوارانی که حیوانات را در محاصره دارند فقط موقعی می‌توانند تیراندازی کنند که شکارها در حال فرار باشند. این امر به ندرت صورت می‌پذیرد، زیرا معمولا خط زنجیر به قدری فشرده است که به زحمت یك آهو می‌تواند از بین دو اسب راهی پیدا کند .

استفاده از ساچمه در آسیا ناشناخته است و از این رو شکارچیها در حال تاخت فقط با گلوله تیراندازی می‌نمایند . ضمنا با تمام مهارتی که ایرانیها در تیراندازی دارند کمتر اتفاق می‌افتد که حین شکار کسی مجروح یا کشته نشود .

تعداد حیواناتی که در این نوع شکارها از پا درمی‌آیند فوق‌العاده زیاد وغالبا ازدو سه هزار متجاوز است. شاهزاده زیباترین آنها را به صورت هدیه برای رجال دربارش می‌فرستد وبقیه به غلامان وخدمه بخشیده می‌شود که جشنی برپا می‌کنند.

در ایران نوع دیگری شکار نیز وجود دارد و آن شکار با سگ است که به وسیله‌ی سگهای بزرگی که تازی نامیده می‌شوند صورت می‌گیرد . طرز این شکار در ایران مانند اروپا است با این تفاوت که در اروپا (به خصوص در اسپانیا که شکار با

سگ خیلی متداول است) سگها را بدنبال خرگوش می‌اندازند در صورتی‌که در ایران به دنبال شکار بزرگ می‌اندازند و بسه ندرت اتفاق می‌افتد که شکار از چنگ سگها خلاصی بیابد.

در کوهستانها گراز به تعداد زیاد وجود دارد، ولی شکار آنها در موقعی که در جلگه دیده شوند صورت می‌گیرد. در این حال سواران با چنان خشم و سبعیتی به‌دنبال آنها می‌تازند و ناسزا می‌گویند که گویی می‌خواهند خود را از شر بزرگترین دشمنان خود رهایی بخشند. روزی در اطراف لنکران در ساحل بحر خزر یك گراز را تعقیب کردم و پس از کشتن آن با زحمت زیادی توانستم آن را از چنگ سوارانم بیرون بیاورم. آنها می‌خواستند لاشه‌ی حیوان را با شمشیر تکه‌تکه کنند.

در مازندران و گیلان نیز گاهگاهی به شکار پلنگ می‌پردازند ولی نسل این حیوان به تدریج رو به نابودی می‌رود وآن‌چه مانده، درجلگه‌هایی که غالبا بلندی علف آنها بیش از چهارپا می‌باشد، پنهان می‌شوند و کمترخود را نشان می‌دهند.

در این دو ایالت شکار گربه‌ی وحشی خیلی عادی است، ولی شکار آنها به وسیله‌ی تله صورت می‌گیرد و چون این حیوانات خیلی وحشی نیستند و نگاه‌داریشان هم آسان است از این رو در خیلی از خانه‌ها دیده می‌شوند و حتی در کوچه‌ها مانند سگها از این سو به آن سو پرسه می‌زنند بدون آن‌که به کسی حمله کنند. البته نباید آنها را به خشم آورد، زیرا کوچکترین ضربه‌ی چنگالشان تکه‌ای از گوشت بدن را از جا می‌کند.

در ایران شغال که نوعی سگ وحشی است به فراوانی وجود دارد. شکار شغال علاوه بر جلوگیری از خسارات احتمالی بیشتر به جهت خلاصی از زوزه‌های شوم این حیوان است که بسیار ملال انگیز می‌باشد. صدای شغال شب هنگام و به فاصله‌ی نسبتا دور از اردوها و دهکده‌ها شنیده می‌شود. این حیوانات به قدری ترسو هستند که خطر حمله از جانب آنها کمتر وجود دارد و به نظرنمی‌آید که حتی جرات حمله به یك بچه را داشته باشند مگر این‌که گرسنه باشند. شغال بیشتراز گوشت مردار تغذیه می‌کند و چنان‌چه گوری از آهك زنده پوشیده نشده باشد، با مهارت فوق‌العاده مرده را از خاك

بیرون آورده ، تکه تکه می‌کند[1].

شکار بزرگان به تقریب با آن‌چه گفته شد شباهت دارد با این تفاوت‌که تعداد خدمه کمتر است و تعداد حیواناتی که شکار می‌شوند ، به آن اندازه نیست. با این حال اتفاق افتاده که برخی از بزرگان و بیگلربیگیها تنها در ظرف یك روز چندصد حیوان شکار کرده باشند .

در فصل زمستان بعضیها به شکارغاز و اردك وحشی می‌پردازند ، اما چون هرگز گوشت آن را نمی‌خورند شکار آنها بیشتر جنبه‌ی تفریحی دارد .تعداد این پرنده‌ها در حوالی شهر ارومیه به خصوص نزدیك دریاچه به قدری زیاد است‌که یك بار موفق شدم در ظرف یك روز بدون داشتن سگ بیش از دویست‌عدد از آنها را بکشم .در بین پرنده‌هایی که شکار کردم ، تعداد زیادی پارت از نوع‌مخصوص[2] وجود داشت‌که خیلی بزرگتر و لذیذتر از پارتهای اروپا بودند .پای این پرنده‌ها بسیار نازك و بلندی آن قریب پنج پوس است .ازاین گذشته شکل آنها با پارتهای اروپا تفاوتی ندارد .

در ایران اعتقاد بر این است‌که موقعی که شکارچی با یك تفنگ دویست شکار بزرگ را از پا درآورد باید تفنگ را در محلی مخفی به طوری که هیچ‌کس نتواند آن را پیدا کند ، در عمق زیاد زیر خاك بکند .معمولا مردم طبقات پایین خود را ملزم به این کار نمی‌دانند زیرا علاوه بر گرانی قیمت تفنگ و کمیابی آن از دست دادن تفنگ خوب برایشان دشوار است. ولی بزرگان غالب اوقات به این کار مبادرت می‌ورزند .بزرگان گه‌گاه برای تعریف از خود (شاید به دروغ) اعلام می‌کنند که چه تعداد شکار کرده‌اند و به این بهانه میهمانی مجللی برپا می‌دارند تا به اطرافیان بگویند که باید تفنگ مکلل به طلا یا نقره‌ی خود را درخاك کنند .ایرانیها خودنمایی و تفاخر را دوست می‌دارند و درمان این دردکار بسیار مشکلی است.

---

۱ ــ از توضیحی که در آخر بند داده شده است بر می‌آید که ظاهرا حیوان مورد نظر نویسنده باید کفتار بوده باشد ، زیرا مرده‌خواری و گورکنی از خصوصیات کفتار است . ــ م .

۲ ــ پرنده‌ای از نوع نوک دراز واپیا . ــ م .



۲۹

درباره‌ی سفر و زیارت

در دنیا ایران تنها کشوری است که مردمانش باوجود کمبود وسایل تا این اندازه به مسافرت می‌روند. حتی اسپانیا هم که از جهت کمبود وسایل بدترین کشور اروپا شناخته شده، در عالم مقایسه تقریبا از تمام کشورهای قاره‌ی آسیا ازبابت وسایل مسافرت بهتر است.

درایران وسایل مختلف نقلیه ناشناخته‌اند و راهها هم فوق‌العاده بد است و از این رو هرکس ناچار است تحت هرگونه شرایط جوی با اسب سفر کند. کاروانسراها هم، به طوری که قبلا درباره‌ی آن سخن گفته‌ام وسیله‌ی کم ارزشی برای پناه دادن به مسافرین است و اشخاصی که توانایی حمل چادر و سایر لوازم اردو زدن را با خود ندارند ناچارند راه را با سرعت ادامه دهند تا شاید بتوانند خود را به دهکده‌ای برسانند و شب را در آن‌جا بگذرانند.

ایرانیها غالبا از دورترین نقاط کشور در حالی که تنها هدفشان دیدار دوستان است به آن سوی کشور سفرمی‌کنند. اما مسافرتهایی را که ترجیح می‌دهندوازنظرشرعی هم توصیه شده سفرهای زیارتی است. بیشتر این قبیل سفرها از جمله زیارت مشهد و اردبیل و قبور امام حسین (ع) و حضرت علی (ع) درعراق عرب الزامی نیست و غالبا از روی بی‌کاری و یا به منظور تفریح صورت می‌گیرد، ولی در مورد سفر مکه موضوع کاملا فرق دارد به طوری که هرکس که مختصر تمولی داشته باشد باید لااقل یك بار در دوران زندگیش آن‌راانجام

بدهد ۰زایر تمام افراد خانواده و خدمه‌اش را با خود همراه می‌برد و از این رو کاروان عظیمی به راه می‌افتد که غالبـــا ازدحام و بی‌ترتیبیهایی را موجب می‌شود ۰

ازآن‌جا که تهیه‌ی وسایل زندگی در کاروانهای بـه ایـن بزرگی کاری بس دشوار است و فقط در شهرها و دهکده‌های مسیر فراهم آوردن نیازمندیها امکان دارد ، لذا اشخـــاص ثروتمند به ترتیب زیر عمل می‌کنند :

برای حمل اسباب سفر و آذوقه از قبیل آرد ، برنـــج ، روغن ، خشکبار ، مرغ ، قهوه ، قند وغیره تعدادی شتر آماده می‌نمایند که با سرعت یکنواختی در حرکت هستند ۰رییـــس خانواده با زنها و فرزندانش با اسب سفر می‌کنند و فقط چند نفر از خدمه را به دنبال دارند ۰اسبهای بارکش کـه حامل چادرها و ضروریات اولیه از قبیل رختخواب ، فرش ، وسـایـل آشپزخانه ، هیزم و سقا [1] هستند هر روز دوساعـت زودتـــر حرکت می‌کنند ۰

به مجرد رسیدن به منزلگاه فراشها چادرهـــا را بـرپـا می‌کنند ۰تعداد چادرها سه دستگاه است یکی برای رییس خانواده ، دومی برای زنها و بچه‌ها و دیگری برای خدمه ۰

کاروانهایی که درنزدیکی دهکده‌ها اردومی‌زنند ، مـرغ و گوسفند به قیمت ارزان تهیه می‌نمایند و چنان چـه تـا منـزل بعدی تا چند روز آبادی دیگری وجود نداشته باشد ، گوسفند را به دنبال خود راه می‌اندازند ۰ازجمله ، پس از عبور از بصره که مجاور کویر است باید انتظار چنین وضعی را داشت ۰

رییس خانواده که دو ساعت با بار و بنه فاصله دارد ، با تانی می‌راند ، به طوری که موقعی که به منزلگاه برسد ، چادرها برای پذیرایی آماده باشند ۰زنها هم به طوری که گفتـه شد ، سواره سفر می‌کنند وتنها درموقع کسالت درنوعی سبد (کجاوه) قرار می‌گیرند که گرچه بسیار خسته کننده است بـا ایـــن حال از اسب سواری راحت تر است ۰اضافه می‌کنم که استفـاده

---

۱ ــ کیسه‌های بزرگی از چرم (مشک یا خیک) که در آن آب نگـاه‌داری می‌شود ۰

از تخت روان منحصرا به زنهای شاه یا شاهزادگان اختصاص دارد. سبدها و محفظه‌ی چوبی هستند که مانند درشکه‌های کروك دار تك اسبه‌ی اروپایی با شاخه و ترکه پوشانده شده‌اند. کجاوه‌ها مانند دو لنگه مال‌التجاره بر پشت قاطرها قرار دارند و در هر یك از آنها یك زن می‌نشیند. پرده‌ای درون کجاوه‌ها را از نظرها مخفی می‌دارد. نوکرها که دهنه‌ی قاطرها را در دست دارند آن را بالا می‌گیرند که مانع رو رفتن قاطرها بشوند.

ازآن‌جا که اصول میهمان نوازی در همه جا با دقت و حدت بسیار رعایت می‌شود بسیاری ازایرانیان به منظورمطالعه و یا خوشگذرانی بار سفر می‌بندند. آنهایی که این نوع زندگی بیابانگردی را برمی‌گزینند می‌توانند بدون آن که یك شاهی از جیب خرج کنند تمام قاره‌ی آسیا را زیرپا بگذارند. کافی است به مجرد رسیدن به شهر یا دهکده‌ای در اولین خانه که به نظرشان مناسب آید توقف کنند و از اسب پیاده شوند. بلافاصله خدمه‌ی خانه اسبها را می‌گیرند و به اصطبل می‌برند. صاحبخانه هم قبل از خوش‌آمد گفتن به خود اجازه‌ی هیچ‌گونه پرسشی نمی‌دهد. از این لحظه به بعد مسافر میهمان است و نوکرها هم به تبعیت از ارباب کمر به خدمت او می‌بندند و احترامات لازم را به جا می‌آورند. صاحبخانه از میهمان در منزل خود پذیرایی می‌کند. شام و ناهار و رختخواب خوب به او می‌دهد و از اسبش به طور کامل نگاه‌داری می‌کند. او می‌تواند در هر منزلی به هر اندازه که میل داشته باشد توقف نماید بدون آن که احساس مزاحمت و سربار بودن بکند. موقعی که میهمان قصد عزیمت دارد، غالبا صاحبخانه از روی صدق و صفا از او خواهش می‌کند که اقامت خود را برای چند هفته تمدید نماید. در مورد میهمانان شاد و خوش مشرب و بذله‌گو اصرار صاحبخانه زیادتر است، زیرا وجود آنها باعث می‌شود که گروه کثیری از دوستان به منزل صاحبخانه کشیده شوند.

هنگامی که مسافرین زنهای خود را همراه دارند، بلافاصله زنها به حرمسرا راهنمایی می‌شوند و از آنها به

همان ترتیبی که با شوهرانشان رفتار می‌شود، دوستانه پذیرایی به‌عمل می‌آید ۰برای آنها حمام آماده می‌کنند وبرای خوشبو کردن به آنها عطر می‌زنند و با قهوه و قلیان و شربت از آنها پذیرایی می‌کنند ۰ضمنا در تمام مدتی که زنها در حرمسراها به سر می‌برند صاحبخانه از رفتن به آن‌جا خود داری می‌نماید ۰پس از صرف شام برای زنها در اتاقهای جداگانه رختخواب می‌اندازند و شوهرانشان به آنها ملحق می‌شوند ۰شوهرها صبح نسبتا زود از اتاق خارج می‌شوند تا با زنهای صاحبخانه روبه رو نشوند ۰

گاهی مسافران از میهمان نوازی صاحبخانه سوءاستفاده می‌کنند وپاداش خوبیهایشان رابه بدی می‌دهند ۰آنهاغالبا جاسوسهایی از آب درمی‌آیند که از طرف بزرگان برای پی بردن به مقاصد دشمنانشان مامور گردیده‌اند ۰

اشخاصی که به زیارت مکه می‌روند عنوان حاجی را کسب می‌کنند و برای این که مردم بدانند که آنها قصد عزیمت به این سفر را دارند به دور کلاه سیاه پوست بره‌ای که بر سر دارند دستمال سفیدی به صورت نوار می‌پیچند و آن را به همین صورت تا زمان مراجعت حفظ می‌کنند ۰مسافرینی که‌قصد زیارت‌مکه را دارند در بصره گرد هم‌می‌آیند و از آن‌جا به صورت‌کاروان به خط مستقیم به سوی صحراهای عربستان که در این منطقه بیش از سیصد فرسخ عرض دارد‌حرکت می‌کنند۰ در این مسیر فقط یازده چاه وجود دارد که تای آنها آبشان قابل شرب است ۰دوچاه‌دیگرکه بین عنیزه و حرم باغ‌لر واقعند آبشان شور مزه وغیر بهداشتی است به طوری‌که حتی برای چهارپایان هم مضر می‌باشد ولی شدت‌عطش آنها را وادار به آشامیدن می‌نماید ۰

بزرگان دراین سفرها علاوه بر خدمه ،تعدادی اشخاص متفرقه را با خود همراه می‌برند مشروط بر این‌که‌آنهامسوولیت غذای خود وعلیق اسبهایشان را شخصا عهده‌دار باشندوبه این ترتیب تعداد افراد کاروانهایی که مربوط به یك خانواده است‌غالبا از سیصد نفر تجاوز می‌نماید ۰نیمی از همراهان که مسلح و سوار هستند در جلو و نیمی دیگر درعقب ،اسبهای

سواری و باری ، قاطرها و شترهای حامل بار و بنه را که تعداد شان از دویست متجاوز است هدایت می‌کنند. در میان این دو گروه زنها و بچه‌ها و خدمه قرار می‌گیرند. این دم و دستگاه که تا اندازه‌ای برای تفاخر و خودنمایی است منافعی هم در بر دارد ، به خصوص که اکنون علاوه بر اعراب و کردها که دایما به راهزنی اشتغال دارند وهابیها نیزباعث وحشت مسافران شده‌اند. وهابیها به اندازه‌ای خوفناک گردیده‌اند که پیش بینی می‌شود بالاخره باج راهی شبیه به آن‌چه پاشاهای دمشق و بصره از زایرین دریافت می‌کنند، به زوار و همچنین تمام کاروانهایی که از حوزه‌ی فرمانروایی آنها به منظور تجارت عبور می‌کند تحمیل بنمایند .



۳۰

دربارهٔ بردگی

قبلا تذکر دادهام که پادشاه صاحب اختیار مطلق کلیـــــهٔ اتباعش میباشد. با وصف این ازآنجا که قوانین قدرت اجرایی خود را از دست دادهاند ، مالکینی پیدا میشوند که به خود اجازه میدهند بعضی اوقات روستاییان ساکن دهکدههای خود را هرموقع و به هرطور که بخواهند بهکار بگیرند وبرای خدمـــات شخصی و بدون پرداخت دستمزد از وجود آنها استفاده کنند. ولی در مورد دختران این حق را ندارند و نمیتوانند آنهـا را بـه تملك خـود درآورنـد مگر ایـن کـه قبـلا با والدینشان ترتیبات خاصی داده باشند. این امر به خصوص در دهکدههایی که سکنهٔ آن مسیحی هستند باید مراعات بشود. در هیچ شرایطی ارباب حق بخشش یا فروش روستاییان را ندارد و فقـــــط میتواند آنها را از ملك خود براند. البته این در صورتـــی است که قرارداد ی مبنی بر حق انتقال از پدر به پسر بین آنها وجود نداشته باشد. در این صورت تا زمانی که مال الاجاره را پرداخت میکنند بیرون کردن آنها میسر نیست. دیگر آن که زمین متعلق به رعیت باشد . ولی در هر حال مالکیت زمیـن رعیـت را از پـرداخت مـال الاجـاره بـه شاهـزاده و یـا اربـــاب معاف نمیدارد.

امروز بردگی در ایران خیلی کمتر از گذشته متداول است و جز بردههای گرجی که گاهگاه در پی تجاوزهایی که بـه منظور دزدیدن اشخاص و یا احشام در سرزمینشان صورت میگیـرد ، به چنگ میافتند ، تقریبا بردههای دیگری وجود ندارند. ایـن

تجاوزها را چپاول می‌نامند و متجاوزان کمتر با دست خالی برمی‌گردند ۰ایرانیها عشق فوق‌العاده‌ای به این دستبردها دارند و بالاترین خطرات آنها را مانع از این کار نمی‌شود۰اگر از یك ایرانی بپرسند که آیا از آگاهی بر آن‌چه در بهشت می‌گذرد خشنود می‌شود در جواب خواهد گفت "البته خیلی میل دارم بدانم درآن‌جا هم چپاول رواج دارد یا نه!" افرادی را که در این دستبردها به اسارت می‌گیرند ، به معرض فروش می‌گذارند و خریدار صاحب برده می‌شود ۰ضمنا در این باره به دعاوی و مطالبات گرجستان هم ترتیب اثر داده نمی‌شود ۰ این نوع تجاوزها حتی در دوران صلح هم صورت می‌گیرد و منظور از آن غارت اموال و ارضای عشقی است که به این‌کار دارند ۰نظیر این تجاوزها به خاك ترکیه هم صورت می‌گیرد ولی‌به ندرت زیرا که این کشور هم فقیر است و هم این‌که زنها خوشگل نیستند و از این رو به جای این‌که برای هیچ خود را به مخاطره بیاندازند ترجیح می‌دهند که گرجستان را مورد حمله قرار بدهند تا سود بیشتری عایدشان بشود زیرا زنهایی که در این دستبردها به اسارت گرفته می‌شوند ، به قیمت بیشتری به فروش می‌رسند ۰ایرانیها عموما زنهای خارجی ، به خصوص زنهای گرجی را می‌پسندند و بی‌قیدی و سهل‌انگاری آنها را بر زرنگی و چالاکی زنهای ایرانی ترجیح می‌دهند ۰

البته نباید تصور کرد که تمام زنهای گرجی ، که در حرمسراهای مشرق زمین به تعداد زیاد وجود دارند از این راه به دست آمده‌اند زیرا تعداد کثیری از آنها را پدر و مادرهایشان فروخته‌اند ۰گرجیها به همان اندازه که اروپاییها نسبت به تربیت اولادشان توجه دارند سعی در زیباترنمودن دخترانشان می‌کنند تا سود بیشتری عایدشان بشود ۰دختران گرجی را که زود بالغ می‌شوند ، در ده دوازده سالگی به بازرگانانی که برای این گونه معاملات گاه‌گاه به گرجستان سفر می‌کنند عرضه می‌دارند ۰

– از زمانی که این مناطق در قلمرو روسیه قرارگرفته‌اند ، صدور این مال‌التجاره ممنوع‌گردیده است ولی با وجود تمام

احتیاطهایی که برای جلوگیری از آن به عمل می‌آید این تجارت رواج خود را از دست نداده است به طوری که در بازارهای ایروان و قارص و ارزروم دخترهایی که از طریق قاچاق وارد می‌شوند تقریبا به اندازه‌ی سابق است.

در هیچ جای دنیا کشوری نیست که مردمانش به اندازه‌ی ایران نوکر در خدمت بگیرند و ضمنا در هیچ جا هم نوکر به بدی نوکرهای ایرانی پیدا نمی‌شود. به طورمثال کسی که برای برپا کردن چادر استخدام نموده باشند، از گرفتن دهنه‌ی اسب امتناع می‌کند و بهانه‌اش این است که این رشته از خدمات به او ارتباط ندارد. بزرگان عده‌ی کثیری نوکر در خدمت دارند که تعدادی از آنها فقط صبحها در سر خدمت حاضر می‌شوند و پس از سلام کردن به ارباب و نشان دادن خود بقیه‌ی روز را در خانه‌هایشان می‌گذرانند. علاوه بر خدمه‌ی مزبور بزرگان دو نفر میرزا یا منشی دارند که یکی از آنها سمت مباشر را دارد و مسوول حساب خرج و دخل خانه است. نامبرده به حساب کدخداهای املاك ارباب نیز رسیدگی می‌نماید. مباشر هر روز صبح صورت حسابها را از نظر ارباب می‌گذراند و سپس نامه‌ها و حواله‌ها و قبوض را به امضای او می‌رساند [1].

میرزاهای دوم مسوولیت اموری را که با دستگاه سلطنت و بیگلربیگیها ارتباط پیدا می‌نماید برعهده دارند. به طور خلاصه میرزاهای دوم مسوولیت آن‌چه را که با سیاست یا منافع حکومتها و یا ولایات ارتباط دارد عهده‌دار هستند. منظور حکومتها و ولایاتی است که ارباب در آن نواحی صاحب علایقی می‌باشد. دیگر خدمه عبارتند از ناظر یا مباشر که به جزییات امور خانه رسیدگی می‌کند و حساب کلیه‌ی مخارج خانه را در دست دارد. کلید انبارهای خانه نیز به او سپرده

---

۱ ــ ایرانیها مانند دیگر اهالی مشرق زمین هیچ‌وقت نامه را امضا نمی‌کنند و به‌جای آن مهر به‌کار می‌برند. آنها مهرهای مختلفی دارند که هرکدام به مورد خاصی اختصاص دارد.

می‌شود و به حساب همه‌ی مستخدمین رسیدگی می‌نماید. نامبرده به نوبه‌ی خود کلیه‌ی صورتها را به میرزای مباشر ارائه می‌دهد.

پیشخدمتها علاوه بر وظیفه‌ی آماده نمودن قلیان، مامور خدمت ارباب می‌باشند. فراشها که مامور برپا کردن چادرها حین مسافرت هستند تعدادشان بالنسبه زیاد است و چون کار دیگری ندارند لذا وجودشان در شهرها عاطل و باطل است. تنها کار آنها در شهر این است که موقعی که ارباب از خانه خارج می‌شود به دنبال او راه بیافتند و چنان چه ارباب دیروقت به خانه بازگردد، جلو پای اوفانوس بگیرند. شاطرها، جلودارها، مهترها، آشپزها، چارواداره‌ها، خواجه‌ها، سقاها، سگبانها، قوشچیها، قاپوچیهاو تعداد بی‌شماری افراد دیگر که نوکر نامیده می‌شوند مجموع خدمه‌ی خانه‌ی بزرگان را تشکیل می‌دهند. نوکرها با این که مشاغل بسیار ناچیزی برعهده دارند ولی چون عنوان نوکری فلان ارباب بزرگ را دارا هستند مردم ملاحظه‌ی آنها را می‌کنند و به خصوص در بازار اعتباری به دست می‌آورند.

ممکن است تصور شود که عهده‌دار بودن مخارج این‌همه خدمه باعث ورشکستگی بزرگان می‌شود ولی در کشوری که نوکر ارزان است این نوع تجمل چندان گران تمام نمی‌شود.

به طوری که قبلا یادآور شدم عایدات مالکین بزرگ جنسی و قسمت اعظم آن گندم و جو است. مقداری از این غلات به مصرف حقوق مستخدمین می‌رسد زیرا سوای سه یا چهار مستخدمی که در خانه‌ی ارباب زندگی می‌نمایند و از پس‌مانده‌ی غذاها استفاده می‌کنند، سایر خدمه منزلهای جداگانه دارند و شبها را با خانواده‌ی خود می‌گذرانند. میرزاها سالانه ده خروار جنس و هفت یا هشت تومان پول نقد دریافت می‌دارند. به ناظرها و پیشخدمتها به ندرت پول نقد می‌دهند و حقوق آنها بین ده تا دوازده خروار جنس است. سایر نوکرها به تفاوت بین چهار تا شش خروار جنس و یک

دست لباس کامل همه ساله دریافت می‌دارند ۰لباس آنها عبارت است از یك جفت پوتین ، یك قبا ، یك پالتو و یك کلاه بی‌لبه که جمع قیمت آنها از دو تومان تجاوز نمی‌کند ۰قباها از جنس قدك و بسیار ارزان است۰قدك پارچه‌ی ضخیمی از نخ رنگ شده است۰

خارجیها که نوکر می‌گیرند با این که باید پول بیشتری بپردازند نباید انتظار خدمت بهتری داشته باشند ۰ ضمنا متذکر می‌شوم که نوکرها خیلی وفادار هستند و با اطمینان خاطر می‌توان کلیدها را به آنان سپرد ، بدون آن که سوءاستفاده‌ای بنمایند ۰از موقعی که پادشاه و ولیعهد تصمیم به اعدام دزدها گرفته‌اند دیگر دزدی صورت نمی‌گیرد و امروز می‌توان با میلیونها پول در سراسر ایران مسافرت نمود بدون آن با یك دزد برخورد شود۰ این وضع با آن چه در ترکیه می‌گذرد بسیار متفاوت است زیرا مسافرت در کشور اخیر بدون همراه داشتن عده‌ای مسلح ممکن نیست۰

قیمت یك مرد برده خیلی گران نیست مگر آن که در حرفه‌ای مهارت داشته باشد که به درد کار صاحبش بخورد۰

قیمت زنهای برده به تناسب خیلی گرانتر از مردها است و بعضی اوقات به پانصد یا ششصد تومان به فروش می‌رسند ۰ با این حال به آسانی می‌توان دخترهای خیلی زیبا را به قیمت ارزانتر به دست آورد ۰در ایروان که بازار معاملات دخترهای ارمنی ، گرجی و چرکسی است می‌توان دخترهای باکره‌ی زیبا را به قیمت شصت تا صد تومان خریداری نمود۰

بزرگان مجبورند تعداد زیادی کنیز تدارك ببینند، زیرا هریك از زنهایشان می‌خواهند برای خدمت خود کنیزی در اختیار داشته باشند و من حرمسراهایی سراغ دارم‌که تعداد افراد آن علاوه بر خانمها از پنجاه نفر تجاوز می‌نماید۰

نگاهداری کنیزها چندان خرجی دربر ندارد و تا موقعی

که مورد توجه ارباب واقع نشده‌اند از لباسهای کهنه‌ی خانمهایشان استفاده می‌کنند. خانمها از این‌که کنیزهایشان کثیف باشند و جلب توجه نکنند ناراضی نیستند اما زمانی که نگاه ارباب متوجه آنها بشود غالبا از زنهای عقدی هم دلرباترمی‌شوند و در چنین موقعیتی منزلی جداگانه به آنها داده می‌شود و دیگر موظف به انجام دادن هیچ نوع خدمتی نیستند.



۳۱

درباره‌ی اسب و دیگر حیوانات اهلی ایران

انواع حیوانات اهلی در ایران تقریبا مانند اروپا است. از اسب و قاطر برای حمل و نقل استفاده می‌شود، ولی از آن‌جا که وسیله‌ی نقلیه وجود ندارد حیوانات باربر دیگر به خصوص شتر را نیز به‌کار می‌گیرند. صرف نظر از آهستگی و کندی به نظر من شتر برای هر نوع بار خیلی بر ارابه ترجیح دارد.

این حیوانات برای صاحبشان بسیار کم خرجند. غذای آنها خار و خس خشکیده است که آن را بر بهترین علفها ترجیح می‌دهند. در زمستان هم برای صاحبشان دردسر ایجاد نمی‌کنند. کافی است پوشش ساده‌ای بر پشتشان بیاندازند و در دامنه‌ی تپه رهایشان بنمایند. آنها با پوزه‌ی خود برفها را پس می‌زنند و به خوبی غذایشان را پیدا می‌کنند. گرچه به نظر می‌آید که این حیوانات برای زندگی در مناطق گرمسیر و حتی شنهای سوزان خلق شده‌اند ولی موقعی که در میان برف به چرا مشغول می‌شوند، مطمئنا از همه‌ی اوقات شادتر و سرحال‌تر به نظر می‌آیند. موقعی که شترها در کاروان با بار سنگین حرکت می‌کنند چنان‌چه علایم خستگی در آنها مشاهده شود گلوله‌ای از آرد جو به وزن سه یا چهار لیور به آنها می‌دهند و همین کافی است که حیوان دوباره به جنب و جوش آید و سفر خود را با همان قدرت ادامه دهد.

شتر فوق‌العاده صبور، خوش خدمت و باطمانینه است و در میان حیوانات بارکش از آن با ارزش‌تر پیدا نمی‌شود. تنها یك مرد می‌تواند تا هفت شتر را هدایت بنماید. شترها با

قدمهای یکنواخت پشت سر هم حرکت می‌کنند بدون آن‌که‌ازراه منحرف شوند و گرچه زیر پایشان را نمی‌بینند با این حال همیشه قدمهای مطمئنی برمی‌دارند ۰به طور خلاصه شتر برای آسیاییها و اعراب گنجینه‌ای است و نام کشتی صحرا که بر آن گذاشته شده، بسیار خوب انتخاب گردیده است۰

اسبهای ایرانی در اروپا بسیار شهرت دارند، ولی به نظر من این شهرت غالبا با حقیقت وفق نمی‌دهد و علاوه می‌کنم که در ایران به جز اسبهای عربی و ترکمنی که‌ازآن‌سخن خواهد رفت سایر اسبها بسیار بد هستند و جز به کار باربری به درد دیگری نمی‌خورند ۰در این صورت عنوان اسب را از دست می‌دهند و به آنها یابو اطلاق می‌شود ۰

ایرانیها برای اسبهای عربی و ترکمنی که تنها اسبهای سواری هستند، قدر و قیمت زیاد قایلند به طوری که بی‌چیزترین سواران هم اسبهای بسیار خوبی دارند ۰ این اسبها می‌توانند در اروپا ارزش زیادی داشته باشند در صورتی که در ایران قیمت آنها چندان زیاد نیست۰

درایران الاغ خیلی فراوان است و مورد استفاده‌ی بسیار دارد۰قد الاغها خیلی بلند است وبسیار نیرومند هستند ۰ با وجود بارسنگین، درحالی‌که یك نفربرپشت این حیوان می‌نشیند راههای طولانی می‌پیمایند و سرعتشان از سرعت اسبی که قدمهای بلند هم برمی‌دارد زیادتر است۰الاغ مرکب سیدها و آخوندها است که از جهت فروتنی واقعی یا تصنعی این حیوان را بر سایر مرکبها ترجیح می‌دهند ۰

قاطر، گاومیش و گاو از جمله حیوانات دیگری هستند که برای باربری مورد استفاده قرار می‌گیرند ۰زمانی که ایلات ییلاق قشلاق می‌کنند از این حیوانات برای حمل چادر واثاث بهره‌گیری می‌شود ۰در این مواقع ماده گاوها و گوساله‌ها راهم به نسبت توانایی‌شان بار می‌کنند ۰

اسبهای عربی در ایران از بهترین نژادهای اصیل هستند و فوق‌العاده قوی و سریعند ۰این اسبها می‌توانند به مدت پنج ساعت بتازند بدون آن که در سرعتشان تغییر محسوسی مشاهده شود ۰گرچه در ایران برای اسبهای عربی

قدر و قیمت بسیار قایلند با این حال بهای آنها آن‌قدر زیاد نیست، به طوری که یك اسب خیلی خوب رامی‌توان بین پنجاه تا شصت تومان خریداری نمود ۰البته اسبهایی هم پیدا می‌شود که شش برابر این مبلغ قیمت دارند ۰

در تمام نقاط ایران تعداد اسبهای ترکمنی بیش از اسبهای عربی است زیرا هم قدشان بلند تراست و هم این که از اسبهای عربی ارزانترند۰ازاسبهای ترکمنی برای هرکاری استفاده می‌شود و بی‌شك برای جنگ پس‌از اسبهای عربی بهترین‌اند ۰

اسبهای ترکمنی کمی خونسرد ند و از این بابت تا اندازه‌ای شباهت به اسبهای انگلیسی دارند ۰آنها مانند اسبهای انگلیسی به رو می‌روند اما این امر خطر چندانی در بر ندارد زیرا هرگز به زمین نمی‌خورند ۰اسبهای مسابقات اسبدوانی انگلیسی آن قدر به اسبهای ترکمنی شباهت دارند (اسبهای‌عربی خالص کوچکند) که به‌گمانم انگلیسیها نژاد این اسبها را به وسیله‌ی اسبهای ترکمنی به وجود آورده باشند ۰اسب ترکمنی به رنگ کهر روشن است۰سری باریك و گردنی کشیده و بلند دارد ۰ساق پاهایش ظریف و شکمش‌از بدن کاملا جدا است۰برجستگی عقب فك اسب ترکمنی غالبا بزرگ و قسمت بالای سمش دراز است۰این معایب به ندرت در اسبهای انگلیسی و عربی‌به چشم می‌خورد۰

تمام اسبها تخمی هستند و همین امر موجب می‌شود که با نزدیك شدن مادیان به اردوگاهها آشفتگیهایی برپا شود۰ ازاین رو ،برای جلوگیری ازعواقب بد احتمالی آن ، افسار تمام اسبها را به طناب طویل و کشیده‌ای گره می‌زنند ۰این طناب به میخ طویله‌های بزرگی که باچماق به زمین‌فروکرده‌اند، محکم بسته شده است۰فاصله‌ی بین اسبها آن قدر است که‌یك نفر بتواند از میان آنها عبور نماید و برای این که به هم لگد نزنند دو رشته طناب به پای آنها می‌بندند که مانع‌حرکتشان بشود ۰این دو رشته طناب را نیز به میخ طویله‌هایی که به زمین فرو کرده‌اند می‌بندند ۰پوشش اسبها در زمان جنگ یا راه‌پیمایی در تمام فصول یکسان است بدین ترتیب که هر اسب روپوش آستردار بزرگی از پشم دارد که بر روی آن روکش‌بلندی

از نمد می‌اندازند ۰روزها روکش را روی گردن و کفل اسب بالا می‌زنند و شب هنگام برای جلوگیری از نفوذ رطوبت هواکه در این کشور بسیار خطرناك است آن را باز می‌کنند به طوری که تمام بدن و سر اسب پوشانده شود ۰این روپوشها با تسمه‌هایی به طول بیست و پنج تا سی پا که از زیر سینه وشکم اسب می‌گذرد بسته می‌شوند ۰اسبها را برای آب دادن یا گرداندن یا زخم بندی کردن دوبار در روز باز می‌کنند ۰ غذای اسبها در نه ماه از سال کاه و جو است و فقط سه ماه از سال آنها را به یونجه و علف سبز می‌بندند ۰ضمنا خوراك اسبها را همیشه در توبره‌ای که به گردن آنها آویزان است می‌ریزند و بدین وسیله از ریخت و پاش علیق و علوفه جلوگیری می‌کنند ۰جنس این توبره‌ها از پشم است که به طورمشبك بافته شده ، تا حیوان حین خوردن به راحتی تنفس بنماید ۰

مشرق زمینیها همانند دیگر مردمان مناطق جنوب خوشه‌های گندم را به جای کوبیدن ، زیر پای حیوانات می‌گسترانند و بدین وسیله دانه‌ها را جدا می‌کنند ۰ایرانیها علاوه بر آن خوشه‌های گندم را زیر ارابه‌ای که‌دارای‌چرخهای آهنی دندانه‌دار است پهن می‌کنند تا در حین عمل کاه نیز خورد شود ۰کاه را به این صورت به اسب می‌دهند که با اشتهای فوق‌العاده‌ای می‌خورد ۰از مدتها پیش من به این نتیجه رسیده‌ام که کاه و جو خیلی بر علوفه و جو دوسر ترجیح دارد ۰این نظر موید ضرب المثل قدیمی کهنه سواران است که می‌گویند اسبی که کاه بخورد، اسب میدان جنگ است ۰

اسبهای باری یا یابو و قاطرهای نر و ماده نیزبه همین ترتیب‌علوفه می‌خورند ۰ایرانیها در تمام مدت جنگ هیچ‌گاه پالان را از پشت‌حیوان برنمی‌دارند زیرا مدعی‌اند که این‌امر موجب سفت‌کردن پوست می‌شود و مانع‌از زخمی شدن آنها می‌گردد ۰مبنای این عقیده برای من روشن نیست‌ولی مطمئنا حیوان زخم دار کمتر به چشم می‌خورد ۰

ایرانیها درباره‌ی هر چیز بسیار خرافاتی هستند، ولی در مورد اسب اعتقادشان به خرافات شدیدتر است ۰چنان‌چه برحسب تصادف خواه به دلیل زمین خوردن و یا برداشتن

جراحت، خون از دماغ اسب جاری شود، دیگر صاحبش آن را سوار نمی‌شود و حتی مهترها از ترس این که مبادا بدبختی گریبانگیرشان بشود ازمواظبت حیوان خود داری می‌نمایند و چون اطمینان قطعی دارند که این‌گونه تصادفات دلالت بر بروز واقعه‌ی شومی دارد برای احتراز از آن اسب را به اولین خریدار به بهای نازل می‌فروشند. در نتیجه اشخاصی که اعتقاد چندانی به این خرافات ندارند از موقعیت استفاده می‌کنند و اسب را به قیمت ارزان خرید اری می‌نمایند.

در ایران از گاومیش برای شخم زدن زمین استفاده می‌کنند. اندام این حیوان بسیار درشت است و به نظر من از گاومیشهای دیگر نقاط مشرق زمین کندتر هستند. گاومیش عموما از گاو قویتر و پر طاقت تر است. ارامنه گوشت آن‌را می‌خورند ولی‌خیلی سفت وبی‌مزه است و آبگوشتی که از آن درست می‌کنند مثل مرکب سیاه می‌شود. جثه‌ی قاطرها بزرگ نیست، در عوض خیلی نیرومند وبه طور خطرناکی شرور هستند.

باوجود نفرت شدید مسلمانان به خصوص ایرانیها از سگ[1]، در هیچ‌جای دنیا به استثنای شهر لیسبن آن قدر سگ پیدا نمی‌شود. انواع واقسام نژاد سگ درایران وجود داردکه با این که کاملا ازهم متمایزند آنها را تنها بااسم توله‌یا تازی‌می‌شناسند.

کلمه‌ی توله به هرنوع سگ به‌استثنای تازی اطلاق می‌شود. از سگها دردهکده‌ها برای حفاظت خانه‌ها استفاده می‌کنند. این حیوانات درزمستان وتابستان درایوان خانه‌ها بدون آن‌که ازجای خود تکان بخورند پاسداری می‌نمایند. علاوه‌برآن تعداد زیادی سگ درشهرها ومزارع‌وجود داردکه صاحب ندارند و معلوم نیست چه‌گونه زندگی می‌کنند. شکارچیها غالبا و به طور تصادفی چند سگ ازهر نژادی که باشد به‌دست می‌آورند و با سرعت وسهولت تحت تعلیم قرارمی‌دهند. من بارها به چشم خود دیده‌ام که یك سگ گرگی یا یك سگ معمولی به‌همان‌خوبی سگهای شکاری اسپانیولی جلوکبك یا قرقاول درآمده است.

تازیهای ایران به شکل تازیهای اروپا است بااین تفاوت

۱ــ مسلمانان سگ را نجس می‌دانند، ولی‌از آن متنفر نیستند. ــ م.

که اندامشان بلندتر و پوزه‌شان کشیده‌تر و دندانهایشان تیزتر است. وزن تازیها به طور شگفت آوری سبك است. تازی را در پی شکارهای بزرگ می‌اندازند و اگر فاصله‌ی آنها زیاد نباشد به ندرت شکار خود را از دست می‌دهند. تفاوت دیگری که با تازیهای ما دارند این است که بدنشان از پشم نازك و لطیفی مانند پشم موش پوشیده شده است در حالی که پشم گوشها و دمشان دراز و یکدست مثل ابریشم است.

تازی به رنگهای مختلف وجود دارد ولی تازی سفید یا سیاه یا حنایی رنگ بیشتر مورد پسند است. تازی هرگز نان نمی‌خورد و غذایش کله‌ی گوسفند، گوشت خام یا شکار است. ایرانیها معتقدند که تازیها با این نوع غذا بهتر می‌دوند و ضمنا باعث تحرك بیشتر آنها می‌گردد زیرا می‌دانند سر حیوانی که شکار می‌کنند به آنها داده خواهد شد. ایرانیها از سگ بسیار نفرت دارند ولی البته تنفرشان از خوك خیلی بیشتر است. ایرانیها به قدری سگ را نجس می‌دانند که همیشه احتیاط می‌کنند زیاد به آن نزدیك نشوند. به طورمثال نوکرها درموقع گرداندن سگ، آن را به چوب بلندی می‌بندند که با لباسشان تماس پیدا نکند. اشخاصی هم پیدا می‌شوند که در مقابل تمام طلاهای دنیا حاضر به گذاشتن یا برداشتن قلاده‌ی سگها نمی‌شوند و چنان‌چه سگی بدبختی این را پیدا بکند که داخل خانه‌ای شود و روی فرش راه برود، چون قبل از شستن فرش هیچ‌کس حاضر به نشستن روی آن نمی‌گردد، نوکرهایی که وظیفه‌ی شستن فرش برعهده‌ی آنهاست همان‌جا مغز حیوان را خرد می‌کنند و یا آن قدر آن را زجر می‌دهند که دیگر هوس برگشتن به آن محل را نکند.

اما نسبت به تازی که جنبه‌ی تجملی دارد توجه بیشتری می‌شود زیرا که بسیار گرانقیمت است و ضمنا تولید نسل آن هم فوق‌العاده مشکل است چون که برای جفت کردن تازی لازم است که هر دو از یك رنگ باشند. از این رو لانه‌های بسیار خوبی برای آنها فراهم می‌کنند، غذاهای خوب می‌دهند و در زمستان بالاپوشهایی مانند بالاپوش اسبها بر روی آنها می‌اندازند که تمام بدنشان را در بر می‌گیرد.

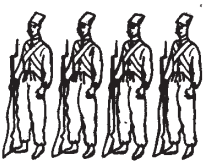

۳۲

درباره‌ی قشون ، فرماندهان و شوراهای نظامی

ارتش ایران از قوای منظم وغیر منظم تشکیل یافته است ۰قوای غیر منظم دایمی نیست و افراد آن پس از برقراری صلح خدمت را ترك می‌کنند ۰با این حال چون تشکیلات قشون فعلی با آن‌چه در سابق بود تفاوت بسیار دارد چند سالی به عقب برمی‌گردم و تغییراتی‌را که از آن موقع تاکنون رخ داده است، قدم به قدم دنبال می‌کنم ۰

اقوام ایرانی از ازمنه‌ی قدیم خصلت جنگ آوری خود را به منتها درجه ابراز داشته‌اند ۰تاریخ شاهد این مدعا است و حتی رومیها هم همیشه در برابر آنها اقبالی نداشته‌اند ۰ والرین به چنگ شاپور اول افتاد و دیوژن هم که الب ارسلان را دست‌کم شمرده بود تحت استیلای وی درآمد ۰

ایرانیها مانند تمام ملل دنیا ادوار پرعظمتی را پشت سر گذاشته ، هر موقع که شاهان جنگ آوری داشته‌اند ، موفق شده‌اند مردم را ازنوعی لاقیدی که جبلی آنهاست برهانند ۰ چه بسا که این بی قیدیها باعث نابودی ایران می‌شد ۰

با این حال چنین به نظر می‌رسد که در ازمنه‌ی قدیم پیشرفت آنها در فنون جنگی بسیار کند و از متوسط هم پایین‌تر بوده است و هرگز از درسهای دشواری که یونانیها و رومیها به آنها دادند استفاده نکرده‌اند ۰از دوران کوروش تا نادرشاه هیچ‌گونه نشانه‌ای از تغییر تاکتیك ایرانیها در جنگ مشاهده نمی‌شود ۰جنگهایشان بدون نقشه و هدف و غیر منظم ولی با تحرك بوده است ۰البته گه‌گاه حیله‌هایی هم

به کار می‌بردند که با وجود ساده بودن برای آن دوران خوب بوده است. درنتیجه‌ی اشتباهات بزرگی که ازطرفین سر می‌زد، آن که خوشبخت‌تر بود از اشتباه طرف برای متلاشی کردن دشمن سود می‌برد و آنان را کاملا نابود می‌کرد.

با این حال به نظر می‌رسد که در دوران گذشته قشون ایران انضباط زیادی داشته است. این امر از خطابه‌ای که فرمانده سپاهیان پس از برتری یافتن بر قشون ایران برای افراد خود ایراد نمود مستفاد می‌گردد. در آن موقع در قشون روم هیچ‌گونه انضباطی وجود نداشت.

هنگامی که طهماسب قلی‌خان که بعدا نادرشاه شد خواست وضع دسته‌های غیر منظم خود را که به وسیله‌ی آنها راهزنی می‌کرد و باعث خرابی خراسان گردیده بود دگرگون سازد آنها را متشکل نمود و انضباطی برقرار کرد که گرچه با انضباط اروپاییها قابل قیاس نبود ولی موجب برتری آنها در تمام جنگها گردید و این علت اصلی موفقیتهای چشمگیری بود که در تمام دوران زندگی نصیبش شد. نادرشاه فقط یك بار شکست خورد و آن در جنگ با توپال عثمان بود. نادر که بغداد را محاصره کرده بود از دو سو به شهر حمله کرد و به سبب این بی‌احتیاطی که از او سر زد مجبور به ترك سنگرها گردید و درنتیجه تمام توپخانه و وسایل جنگی خود را ازدست داد درصورتی که اگر همچنان بغداد را در محاصره نگاه می‌داشت قابل پیش بینی بود که در ظرف چند روز محاصره شدگان که دیگر رمقی برایشان باقی نمانده بود، حاضر به تسلیم شوند. با این حال در پی این جنگ بود که نادر نبوغ و علو شهامت خود را بروز داد زیرا قریب دو ماه پس از این واقعه انتقام خود را از ترکها و قشونی که یك بار او را شکست داده بود گرفت و آن را نابود کرد. توپال عثمان هم در این جنگ کشته شد.

در ایران از ازمنه‌ی بسیار دور سربازها را برحسب پیش‌آمد از هر طبقه و در هرنقطه‌ی کشور به خدمت می‌گرفتند. این سربازها هر وقت که میل داشتند قشون را ترك می‌گفتند و هرموقع و درهر کجا که می‌خواستند به میل‌خود جنگ می‌کردند.

اما نادر که مرد باهوشی بود چون می دانست که برتری مشهود اروپاییها در جنگ با ترکها به سبب انضباط و نظم قشون آنها است راه و روش اروپاییها را تا آن‌جاکه ممکن بود، آموخت و محرمانه چند افسر فرانسوی را به خدمت گرفت. نادر همچنین نسبت به ایجاد توپخانه اقدام نمود و تا آن‌جا که وسایل موجود اجازه می‌داد آن را به صورت آبرومندی درآورد. ضمنا به منظور تسریع در سازمان‌دادن قشون اداره وفرماندهی آن را به همین افسران فرانسوی واگذار نمود.

آن‌گاه به موجب فرمانی اعلام کرد که از این پس قشون به صورت دایم و ثابت درآمده است هرکس که بدون اجازه پست خود را ترک نماید مجازاتش اعدام است. نادر ایلات مختلف را گردهم آورد و همیشه آنها را با هم به میدان جنگ می‌فرستاد و با این روش حس رقابت آنها را برمی‌انگیخت. وی ضمن سازمان دادن به قشون هنگهایی مرکب از دو هزار سرباز به وجود آورد که فرمانده آنها عنوان سرهنگی را داشت. هر گردان که از ده دسته تشکیل می‌یافت تحت فرماندهی یك مین‌باشی (سرکرده هزار نفر) و هر دسته به فرماندهی یك یوزباشی (سرکرده یکصد نفر) قرار داشت. معین نایبها هر یك ده سرباز زیر دست داشتند و عنوان آنها اون باشی (سرکرده ده نفر) بود. صنف پیاده نظام را نیز به ترتیب زیر طبقه بندی نموده بود: ۱ ـ سربازها که در خط اول جبهه می‌جنگیدند ۲۰ ـ تفنگچیها که باقره بینه‌های بلند و شاخه دار قادر بودند با دقت زیاد به هدفهای نسبتا دور تیراندازی بنمایند. نادر ضمنا برای سوار نظام نیز مقرراتی وضع نمود. از آن‌جاکه قسمت اعظم افراد این صنف که از مزدوران، نوکرها و بردههای خوانین و مالکین بزرگ تشکیل می‌شد، تحت فرماندهی اربابهای خود بودند، به هریك از آنها عنوان سلطان داد و هر ده تا دوازده سلطان را تحت فرماندهی یك رییس که عنوان سرکاردار داشت، قرار داد. ضمنا منصب سرتیپی را نیز به وجود آورد که هریك فرماندهی پنج یاده هزار نفر را برعهده داشت و عنوان وی بش‌مین سردار و اون مین سردار بود.

ضمنا قوانینی در باره‌ی سلسله مراتب و اطاعت از مافوق، وظایف مامورین انتظامات اردو، نظام حرکت قشون و طریقه‌ی تعلیف دواب وضع نمود، که قسمت اخیر خرسندی صاحبان بیچاره‌ی مزارع را موجب گردید.

نادر همیشه با سخاوتمندی پاداش خدمات را می‌داد، ولی خطاکاران را هیچ‌گاه نمی‌بخشود وغالبا آنها را به طرز بسیار خشونت آمیزی تنبیه می‌نمود. با گرد آوردن اعراب، کردها، ترکمنها، افغانها و هندیها در قشونش حس رقابت ایرانیها را برانگیخته بود. ایرانیها که ذاتا مغرورند، نمی‌توانستند تحمل کنند که موفقیتهای سرکرد مشان به غیر از خودشان به دیگری نسبت داده شود و از این رو ده بار بهتر از آن که به تنهایی بجنگند، می‌جنگیدند.

پس از درگذشت این سردار کشورگشا، قشون که از مدتها قبل به سبب جنگهای طولانی و دشوارخسته شده بود، دچار آشفتگی و پراکندگی گردید. دسته‌های کوچك قشون از هرج و مرجی که در ایران حکمفرما بود، بهره‌گیری نمودند و در تمام نقاط کشور به راهزنیهای وحشتناك دست زدند و از این راه ضمن ارضای تمایلات محرمانه‌ی خود وسایل معیشت خویش را نیز فراهم ساختند زیرا دیگر کار کشاورزی و صنعت نمی‌توانست زندگی آنها را تامین بنماید.

از این دوران به بعد قشون ایران به تدریج رو به زوال گذاشت. افراد گوناگون که داعیه‌ی سلطنت داشتند، بین خود به جنگ پرداختند ولی نبرد آنها منحصربه سوار نظام بود که به ندرت تعداد آنها به یکصد نفر می‌رسید و چون انضباط بیش از پیش دچار انحطاط گردیده بود، چنان چه جنگ با روسیه مجددا شعله‌ور نشده بود احتمال داشت که ایرانیها به‌کلی طرز به‌کار بردن سلاحها را فراموش نمایند و تحت استیلای همسایگان قرار بگیرند. علی‌الخصوص ترکها که برای دوباره به‌دست آوردن آن‌چه درنتیجه‌ی فتوحات نادرشاه از دست ایشان رفته بود، شتاب داشتند. ترکها که قبل ازنادر برخی ازنقاط آذربایجان رابه‌تصرف خود درآورده بودند، و بعدا از طرف نادر چندین بار چنان با افتضاح رانده

شده بودند ، تشنه‌ی انتقام گرفتن بودند .

آغا محمدخان پس از نادرشاه دوباره به قشون ایران درخشش بخشید .وی با وجود خواجه بودن مانند هموطنش نرسیس نامدار نیرومند و واجد صفات مردانگی بود ودر فنون جنگی نهایت زبردستی را داشت.آغا محمدخان کلیه‌ی یاغیانی را که اسلافش موفق نشده بودند تحت انقیاد درآورند ، سیاست نمود و خراسان را دوباره فتح کرد .اما رفتارش با شخص واجب الاحترامی مانند شاهرخ برایش رسوایی به بار آورد.آغامحمدخان برای دست یافتن به خزاین شاهرخ آن‌قدر او را شکنجه داد که باعث مرگش شد.آغا محمد خان همچنین یك لشگرکشی به گرجستان کرد که اگر همراه با قساوت و مردم آزاری نبود باعث درخشش قشونش می‌شد .وی تنها به این دلیل که هراکلیوس حمایت روسیه را بر حمایت او ترجیح داده بود شهر نگونبخت تفلیس پایتخت گرجستان را پس از تاراج و چپاول به آتش کشید .پس از مرگ آغامحمد خان چندتن از فراریان روسی که به ایران پناهنده شده بودند اصول ابتدایی تعلیمات نظامی اروپاییها را به ایرانیها آموختند .این اشخاص مورد تشویق احمدخان نامی که در آن موقع بیگلربیگی تبریز بود، قرار گرفتند و به مقام افسری رسیدند.آنها تعدادی‌دسته‌های قشونی تشکیل دادند که به قدری ناقص و بد سازمان داده شده بود که پس از چند ماه حتی یك نفر هم زیر پرچم باقی نماند .

اوضاع‌نظامی ایران بار دیگر دچار سخت ترین‌بی‌نظمیها گردید .از این موقع تا زمانی که فرانسویان از نو و به طور ناقص چند فوج پیاده نظام سازمان دادند معلوم نیست چه چیز مانع شد که قشون روس به سوی تهران حرکت‌کند و تمام ساحل چپ ارس را به تصرف درآورد .روسها سالیان متمادی برای به دست آوردن این منطقه با ایران در جنگ بوده‌اند تا بالاخره به موجب قرارداد اخیر قسمتی از آن را به دست آوردند .سپاهیانی که تا سال ۱۸۰۰ در مقابل قوای روس پایداری می‌کردند تعدادی سرباز پیاده‌ی غیر منظم بودند که درجنگ هیچ‌گونه مهارتی نداشتند.سوار نظام

آنها هم از دسته‌هایی تشکیل می‌شد که بیشتر عملیاتشان تجاوز به گرجستان آن هم به منظور تخریب کشور و انهدام منابع آن بود تا یك جنگ واقعی. توپخانه که هنوز هم به‌همان شکل وجود دارد، از چند آتشبار کوچك به کالیبر یك و نیم تا دو لیور تشکیل می‌شد که بر پشت شتر حمل می‌نمودند. مجموع این تجهیزات بسیار ناچیز بود و قادر نبود از ورود و حفظ مناطق اشغالی به وسیله‌ی سربازانی مانند سربازان روسی جلوگیری بنماید. چنان‌چه قوای روس تحت فرماندهی افسرانی بود که به ارزش واقعی ایرانیها و طرز محاربه و به خصوص به نوع تجهیزات آنها آشنا بودند کاربسیارآسانتر بود ولی این شرایط هیچ‌گاه در گرجستان وجود نداشته است. به استثنای آقای زیتزیانوف، هیچ‌یك از افسران ارشد روسی که فرماندهی قوا را عهده‌دار بوده‌اند روش مناسبی به کار نبستند، و الا می‌توانستند بدون استفاده از وسایل کلان در مدتی کوتاه و به آسانی ایرانیها را شکست بدهند. این نقطه‌ی ضعف از نظر فرمانده کنونی، که علاوه بر خصایل نظامی به امور سیاسی هم وارد است، به دور نمانده است.

در این دوره بود که پادشاه پسر دومش عباس میرزا را به آذربایجان فرستاد. با این که این شاهزاده برای اداره‌ی عملیات نظامی هنوز خیلی جوان بود، از این پس همه چیز صورت تازه‌ای به خود گرفت. عباس‌میرزا ابتدا تا آن‌جا که وسایلش اجازه می‌داد بین سربازان چریك نظم برقرار نمود. لازم به تذکر است که به جز سربازان مزبور، شاهزاده قوای دیگری در اختیار نداشت. او تمام سربازان فراری روسی را به خدمت گرفت و آنها را مامور تشکیل فوجها و تعلیم سربازان نمود. عباس میرزا خود نیز فنون نظامی را با همت شگفت انگیز و فعالیت کم نظیر فرا گرفت. از این پس مهارت و خصایل درخشانی که او را از سایرین متمایز می‌نمود، قابل پیش‌بینی بود.

تحت مدیریت شاهزاده، سازمان قشون روز به روز رو به پیشرفت بود ولی در حقیقت پس از ورود ژنرال گاردان وچند افسر فرانسوی همراهش بود که افراد قشون شباهتی به

سربازان واقعی پیدا کردند ، گرچه همین گروهها هم از سهل انگاری سازمان دهندگان که کار راجدی نگرفته بودند، متغیر و ناراضی بودند ۰از سوی دیگر فقدان پول و اسلحه مانع می‌شد که شاهزاده بتواند وضع را به طور دلخواهش سر و صورت بدهد و چون فراهم نمودن لباس متحدالشکل نظامی برایش مقدور نبود ، برای افراد لباسهایی به یك رنگ تهیه نمود که در جلو دگمه می‌خورد و تا اندازه‌ای حالت نظامی‌گری به آنها می‌داد ۰بر روی کلیه‌ی تفنگهایی که قابلیت نصب سرنیزه را داشت دستور داد سرنیزه قرار دهند و سلاحهای کهنه‌ای را که از زمان نادرشاه در قورخانه‌ها جمع شده بود و درحال‌ازبین رفتن بود، مرمت نمود ۰به جای فشنگدان هر سرباز کیسه‌ی چرمی کوچکی داشت که در جلوزیر کمربند قرار می‌گرفت و حمل آن بسیار خطرناك وناراحت بود ۰ کوتاه سخن تا سرحد امکان از کلیه‌ی وسایل ناچیزی که در دسترس بود بهره‌گیری می‌شد ۰این وضع تا زمانی که روابط نزدیك بین ایران و انگلستان برقرار شد ، همچنان ادامه داشت تا این که با کمکهای مالی انگلستان قشون فعلی به وجود آمد که در فصل مربوط به قوای منظم بعدا در این باره سخن خواهد رفت۰

شاهزاده در موقعی که تمام قشون بسیج می‌شود شخصا فرماندهی آن را برعهده دارد،اما در قشون‌کشیهای کوچك که مستلزم اعزام دسته‌های بزرگ نباشد،فرماندهی‌رابه خانها واگذار می‌نماید ۰این خانها که‌غالبا تکبر، حماقت، نادانی وحتی‌بزدلی‌یکجا دروجودشان جمع شده است،همیشه مرتکب خبطهای بزرگ می‌شوند ۰با این حال شاهزاده در موارد مختلف به اعتماد خود نسبت به آنها ادامه داده ، نه‌تنها از خطاهای بزرگی که از آنها سر زده چشم پوشی نموده ، بلکه آنها را بیشتر مورد التفات قرار داده است۰من شخصا در باره‌ی یك قشون‌کشی که فرماندهی آن را به یکی از اقوامش واگذار نموده بود و من هم باید در آن‌شرکت می‌کردم به طور خیلی‌جدی ایراد گرفتم ازآن‌جا که‌شاهزاده نمی‌خواست در این باره سخنی بشنود آخرالامر خواهش کردم که قوای

مرا به هرکس که می‌خواهد بسپارد و موکدا اظهار داشتم که حاضر نیستم زیر فرمان شخصی که چندین بار از روی ترس از مقابل دشمن گریخته، باعث هلاکت دو فوج شده است خدمت کنم. شاهزاده که متوجه تصمیم قطعی من گردیده بود در این مورد با مهربانی عقیده‌ی مرا پذیرفت و به این ترتیب مستقلا و بدون دخالت پسرعموی عزیزش فرماندهی قوای خود را در دست گرفتم.

لجاجت شاهزاده در این مورد بسیار قابل سرزنش بود، زیرا اکنون دیگر عباس‌میرزا به فنون نظامی آشنایی یافته بود و می‌توانست تشخیص دهد که سپردن فرماندهی به اشخاص لایق که لااقل تصوری از جغرافیای محل داشته باشند چه قدر حایز اهمیت است. اضافه می‌کنم که هیچ یک از ژنرالهای ایرانی از این موضوع اطلاعی ندارند. اغلب آنها هرگز نقشه‌های جغرافیایی را به چشم ندیده‌اند. ضمنا آن‌چه در نقشه نشان داده می‌شود توسط اروپاییها ترسیم گردیده، که به طورکلی نادرست و مغلوط است. علاوه براین اگرهم نقشه کامل می‌بود برای اشخاصی که ابتدایی‌ترین تصوری را ازآن ندارند نمی‌تواند قابل استفاده باشد. این‌گونه اشخاص چنان‌چه در برابر نقشه‌ای قرار بگیرند خواهند پرسید که معنی این خطوط ناهنجار چیست و به چه‌درد می‌خورد؟ روزی سردار امین‌خان پسرعموی شاه موقعی که نقشه‌ای را در برابر او قرار دادند این پرسش را نمود. این مدعیان فرماندهی که برای به دست آوردن شهرت می‌جنگند کورکورانه پیش‌می‌روند و حتی جهت یابی را هم نمی‌دانند. آنها از محلی به محل دیگر می‌روند بدون آن که این نقاط را بشناسند. راهنمای آنها در این قشون‌کشیها اشخاص بی سر و پاهستند وچون وسیله‌ی دیگری در اختیار ندارند مجبورند به سادگی به قول آنها اعتماد بکنند. از این رو گاهی اتفاق می‌افتد که این راهنماها که غالبا از طرف دشمن ماموریت دارند پس از آن که چند روزی خوش خدمتی نمودند تمام قشون رابه‌کمینگاه‌دشمن می‌کشانند وسپس مفقودالاثرمی‌گردند. متاسفانه درسال ۱۸۱۲ چنین موردی برای ما پیش‌آمد نمود. در این جنگ دسته‌ای‌از

فوج ما که مرکب از ششصد سوار بود به میان اردوی روسها کشیده شدکه به استثنای پنج یا شش نفرکه خبر این فاجعه را به تبریز آوردند همگی نابود شدند.

طرز تشکیل شورای جنگ ومشورت در بارهٔ عملیات جنگی هم ویژگیهای خاص و به خصوص محرمانه بودن خود را دارد و با وجود ضررهایی که از این راه متوجه آنها شده است تاکنون موفق به تغییر روشهای معمول نگردیده‌اند.

ممکن است تصور شود نقشه‌هایی که ولیعهد طرح می‌کند، جنبهٔ کاملا محرمانه دارد و آن‌چه دربارهٔ آن گفته و شنیده می‌شود، در پشت درهای بسته صورت می‌گیرد، اما درعمل موضوع دقیقا برعکس است. در این موارد شاهزاده بزرگان و وزیران راگرد هم می‌آورد و باآنهاوارد بحث می‌شود. صرف نظر از نتیجهٔ مشاوره طبق رسوم کشور نوکرها دایما پشت در و گاهی توی اتاق می‌ایستند و با وجود تذکرات مکرر حتی در موارد بسیار با اهمیت هم موفق نشده‌اند نوکرها را ازمحل شورا دور نگاه‌دارند. نتیجه آن که پس از پایان‌هرگرد هم آیی بسیار محرمانه که در آن نقشهٔ عملیاتی به تصویب می‌رسد، دوساعت بعد خبر درتمام اردومی‌پیچد و سربازی نمی‌ماند که از طرح حرکت قشون آگاهی پیدا نکرده باشد. ازاین‌رو روسها از آن‌چه برضد آنها تصمیم گرفته می‌شود اطلاع می‌یابند و خود را آماده‌ی پذیرایی از ایرانیها می‌نمایند. ایرانیها که تصور می‌کنند روسها را غافلگیر خواهند نمود غالبا خود غافلگیر می‌شوند. تلفات بزرگی که در بسیاری موارد بر ایرانیها وارد آمده، باعث تنبه آنها نگردیده است و کماکان به این روش ادامه می‌دهند.

ولیعهد یك بار در موقعیت وخیمی متوجه این امر شد. در ماه سپتامبر سال ۱۸۱۲ خبر رسید که یك فوج روسی به سرکردگی آقای کوتروفسکی به سوی ارس در حرکت است تا قلعهٔ لنکران را که من چندماه قبل به حیله تسخیر نموده بودم، پس بگیرد و وارد اردبیل شود. شاهزاده فوراو علنا تصمیم گرفت با او مصاف بدهد. در آن موقع من حضور نداشتم و فقط روز بعد پس از مراجعتم از آن آگاه شدم. شاهزاده مرا احضار

نمود و به من افتخار آن را داد که نظرم را در این باره بیان کنم. تا آن‌جا که ممکن بود سعی کردم بیهوده بودن این تصمیم را ثابت نمایم و او را از آن منصرف کنم. توضیح دادم که روسها مجبورند برای به دست آوردن گذاری به سوی اصلاندوز از نقاط بسیار صعب العبور بگذرند که باعث خستگی آنها خواهد شد. ضمنا پس از عبور از این گذرگاهها به آسانی می‌توان از عقب به قشون آنها صدمه وارد نمود. به این صورت که با اعزام یك فوج قابل ملاحظه از سوار نظام می‌توان ارتباط آنها را قطع نمود و مانع رساندن آذوقه شد. بدین ترتیب روسها مجبور خواهند گردید قبل از آن‌که قشونشان در مرکز اهر مستقر بشود، عقب نشینی کنند و ظرف یکی دو روز خود را به نقاطی که شدیدا مورد مخاطره قرار گرفته‌اند، برسانند. شاهزاده به هیچ وجه حاضر به قبول این نظر نشد و به خشونت به من گفت که این بار به فکر خودش عمل خواهد نمود. احساس کردم که شاهزاده این تصمیم را با مشورت دو افسر جوان انگلیسی که جزو قشونش بودند، گرفته است. یکی از این افسرها فرماندهی توپخانه را برعهده داشت که مرکب از ده آتشبار اسبکش بود و چون هر دوی آنها بدون موافقت سفیرشان دست به هیچ‌گونه عملیاتی نمی‌زدند، لابد سفیر دلایلی برای این کار داشت[1]. من به شاهزاده گفتم حال که تصمیم قطعی خود را گرفته‌است، باید احتیاطات لازم را به جا آورد و از این رو به من اجازه دهد که تمام افراد سوار نظام

---

۱ ــ سفیر انگلیس با این‌که از مدتها قبل توسط فرمانده قوای دریایی اعلی‌حضرت امپراتور در بحر خزر، از انعقاد رسمی صلح بین دو دولت روس و انگلیس اطلاع یافته بود، ولی با ادامه‌ی شرکت افسران انگلیسی در جنگ با روسها مخالفت نمی‌ورزید و به اعتراض مکرر روسها در این‌باره ترتیب اثر نمی‌داد. هنگامی‌که شاهزاده می‌خواست به ارس نزدیک بشود این آقایان که خیلی به فرماندهی فوجشان علاقه داشتند نزد سفیر خود رفتند، روشی را که باید در این موقعیت پیش بگیرند از او جویا شدند. سفیر دستها را جلو چشم خود گرفت و گفت که حاضر به شنیدن چیزی در این مورد نیست و آنها را در اتخاذ تصمیم مخیر نمود. او می‌دانست که افسران مزبور از فرماندهی افواجشان و به‌خصوص از حقوق گزافی که دریافت می‌داشتند، صرف‌نظر نخواهند نمود.

راجمع کنم و بتوانم در موقع عقب نشینی که غیر قابل اجتناب خواهد بود لا اقل جناح عقب قشون را حفظ بکنم. در غیر این صورت احتمال داشت که عقب نشینی تبدیل به بی‌نظمی و انهدام کامل قشون بشود. شاهزاده به قدری به پیروزی خود اطمینان داشت که حرفهای مرا به مسخره گرفت و گفت که قبلا به تمام سوارنظام دستور داده است که به نقطه‌ی دیگری بروند زیرا هرگز چنین موقعیتی پیش نخواهد آمد. من که از این جواب سخت متغیر شده بودم در حالی که از اتاق خارج می‌شدم به او اطمینان دادم که در ظرف چند روز درباره‌ی نظر من بهتر داوری خواهد کرد. متاسفانه حق با من بود: آقای کوتروفسکی که از نقشه‌های ولیعهد آگاهی یافته، مسیر حرکت قشون او را پیش بینی نموده بود، به جای این‌که از طریق ارس به اصلاندوز برود (همان‌طور که قبلا در نظر داشت) از چند میل بالاتر عبور کرد و روز اول اکتبر ساعت ده صبح جناح چپ و عقب قشون ایران را مورد حمله قرار داد. بی‌نظمی عجیبی حکمفرما گردید و باوجود کوششهای شجاعانه‌ی ماژورکریستی که فوق‌العاده خوب جنگید قشون ایران شکست فاحشی خورد. ماژور نامبرده که مجروح شده بود به دست قزاقها افتاد و شناخته شد که انگلیسی است. مراتب مزبور را آقای کوتروفسکی طی بیانیه‌ای اعلام داشت. این ژنرال آگاهی یافته بود که افسران انگلیسی بدون اعتنا به قرارداد اتحاد جدیدی که بین دولت روس و انگلیس منعقد شده، در صفوف دشمن پیکار می‌کنند و از این رو دستور داده بود در صورت زنده بودن آنها را اسیرکنند و مرده‌ی آنها را هم از دست ندهند. کاپیتن که احتیاط کاریش برابر با شجاعت همرزمش بود از ابتدای عملیات خود را کنار کشید و کلیه‌ی آتشبارهایش را رها نمود که به انضمام مهمات و تمام اردو به تصرف روسها درآمد. بازماندگان قشون ایران که نجات یافته بودند خود را به تبریز که مرکز فرماندهی من بود رساندند. شاهزاده مرا به دریافت نامه‌ای مفتخر نمود. در این نامه از این که نظر مرا نپذیرفته بود اظهار تاسف نموده، ضمنا توصیه کرده بود که سریعا نسبت به تجدید آتشبارها که کلا معدوم شده بودند

اقـدام کنم و چادرهایی نیز برایش بفرستم زیرا کـه حتـی یك چادر هم برایشان باقی نمانده بود .

سربازان روسی در این عملیات غنایم بسیار زیادی ازطلا ، نقره ، جواهـرات ، ظروف غذاخوری ، شال ، جامـه ، سینـی ، قلیان وغیره به دست آوردند .کلیه‌ی این غنایم چند روز بعـد به قیمت خیلی ارزان به فروش رفت .اسباب و لـوازم افسـران انگلیسی و جراحشان نیز در بین غنایم بود .گرچه سرگوراوزلی به طور ضمنی به افسران انگلیسی این اجازه را داده بود کـه بدون اعتنا به قرارداد جدید اتحاد دو دولت در عملیـات شرکت بکنند با این حال نامه‌ای رسمی برای ژنـرال رتیشـف و ژنرال کوتروفسکی فرستاد و با توسل به این بهانه که افسران مزبور برای انتظام بعضی امور اداری به آن‌جا رفتـه بودنـد ، اسباب و لوازم آنها را مطالبه نمود .البته روشن ومبرهن بود که ماژور کریستی را مجروح و در حالی که در راس فـوج تحـت فرماندهیش قرار داشت اسیر نموده بودند .

در موقع جنگ تعداد افراد قشون ایران بستگی بـه دشمنی دارد که با آن می‌جنگند .چنان‌چه جنگ باترکها باشد تعداد افراد قشون اندك است زیرا ترکهای آناتولی باعـث بیم و هراس ایرانیها نیستند .ضمنا کردهایی که بین ترکهـا و ایرانیها حایل هستند قادرند جلـو آنها را بگیرند .در تمـام مدت جنگ اخیر با روسها ایرانیها بیش از پنجاه هـزار سرباز به میدان فرستادند که دوسوم این عده از سوار نظام غیرمنظم تشکیل یافته بود .اما چنان‌چه مقتضیات ایجاب نماید ، ایران قادر است به آسانی دویست هزار سرباز کاملا مسلح بسیـج بنماید .از این عده یکصد و پنجاه هزار نفر سوارنظام خواهـد بود .ضمنا چون هنگام تهاجم قشون خارجی تمام مردم بایـد اسلحه به دست بگیرند از این رو تعداد افراد از دو برابـر هم تجاوز خواهد نمود به ویژه اگر در ایالاتی مانند خراسان که امروز سر به طغیان گذارده ، خود را مستقل اعلام نموده‌اند آرامش برقرار شود خراسانیها هم به قوای دولت ملحق خواهنـد گردید . علاوه بر این در صورت تهاجم قشون خـارجـی ایران می‌تواند سی هزار کـرد آماده‌ی جنگ بنماید .مطمئنا کردها

جنگجویان بدی نیستند و به عقیده‌ی من سوارنظام آنها در خوبی با مملوکها برابری می‌کند.

در بالا توضیح دادم که قشون غیرمنظم هیچ وقت به صورت دایمی نبود. باید اضافه کنم که قشون منظم هم دست کمی ازآن ندارد. ولیعهد به دلیل صرفه جویی همیشه نصف افراد هر فوج را مرخص می‌کند که به خانه‌های خود بازگردند. از لحظه‌ای که آنها به خانه‌هایشان می‌رسند دیگر مواجب و آذوقه‌ی آنها قطع می‌شود. مرخصی سربازها سه، چهار یا شش ماه طول می‌کشد. در پایان مرخصی آنها باید خود را مجددا برای خدمت معرفی بنمایند. چنان چه صلح ادامه یابد آنها را به طور قطع مرخص می‌کنند ولی در این حال باز هم سرباز باقی می‌مانند و مجبورند به اولین اخطار بسیج به صفوف خود بازگردند و از این جهت همه ساله دو یا سه خروار جنس دریافت می‌دارند.

هنگامی که جنگ شدت ندارد، در ساخلوهای زمستانی ماهی یك بار سربازها را جمع می‌کنند و دو سه روزی به آنها مشق می‌دهند اما آذوقه‌ای که به آنها داده می‌شود فقط برای این مدت می‌باشد و جیره‌ی آنها عبارت از نان و پنیر است.

مواجب افسران در زمان جنگ یاصلح تفاوتی ندارد. این کمك قاعدتا باید در بهبود بخشیدن خدمات آنها موثر باشد، ولی عملا در رویه‌ی آنها هیچ‌گونه تغییری مشاهده نمی‌شود.





۳۳

درباره‌ی قشون غیر منظم و طرز جنگیدن آنها

قشون غیر منظم به طبقات مختلف تقسیم گردیده است وچون هریك از آنها ترکیب خاص دارد ، در این فصل به شرح سازمان ، تعداد افراد و روشهای مختلف آنها درجنگ می‌پردازم.

قشون اصلی ایران مانند سایر کشورهای شرقی از سوارنظام تشکیل می‌گردد که تعداد افراد آن همیشه سه یا چهار برابر افراد پیاده نظام است.

اولین سوار نظام ایران قزلباشها یا زره دارهای چریکند.شکل سلاحشان‌کاملا قدیمی‌است و تقریبا به سلاحهای عتیقه‌ی ایرانی و یا به بعضی نقشهای برجسته‌ی حجاری شباهت دارد.(این نقوش‌به منظورجاودان کردن فتوحاتشان بر روی سنگها حجاری شده است.) سواران قزلباش که تعداد شان‌بیست هزارتن‌است درتمام نقاط کشور پراکنده‌اند، ولی چهار هزار نفر از آنها همیشه در خدمت شخص شاه هستند و در زمان جنگ و راه پیمایی وی را همراهی‌می‌نمایند. قزلباشها در جنگ با ترکها فوق‌العاده شجاعند ، ولی چون هرگز سر و کارشان با قشون اروپایی نیافتاده ، از این رو نمی‌توانند خود را به صدای توپ‌عادت بدهند.صدای توپ آنها را به ستوه می‌آوردوباعث بی‌نظمی‌وپراکندگی آنها می‌شود. قزلباشها اسبهای بزرگ ترکمنی دارند و هرگز ازسلاح آتشین استفاده نمی‌کنند .سلاح آنها منحصر به نیزه و شمشیر است. سلاح دفاعی آنها عبارت است از کلاه خودهایی از آهن

مطلا کاری شده که دور آن با حلقه‌های زنجیر فولادین تزیین یافته است. این حلقه‌ها که تا روی شانه‌ها پایین می‌آید، گردنشان را حفظ می‌کند. زره آنها هم به صورت پیراهنی است که مانند دوره‌ی کلاه خود از زنجیر درست شده، منتها برای این‌که خیلی سنگین نشود آستین پیراهن کوتاه و تا آرنج است. سپر گردی در دست چپ دارند و بازوبندی که به دستکش آهنی منتهی می‌شود دست راست آنها را حفظ می‌کند. نیزه‌هایی که به کار می‌برند فوق‌العاده سبک. جنس نیزه‌ها معمولا از چوب بامبوی قابل انعطاف است و در نوک آن آهن تیزی قرار دارد. طول نیزه‌ها ۱۴ تا ۱۵ پا می‌باشد. چوب نیزه‌ها به قدری سخت است که بریدن آنها حتی با تیزترین شمشیرها به آسانی میسر نیست. قزلباشها نیزه را مانند اروپاییها در زیر بازوی راست خود نگاه نمی‌دارند بلکه آن را طوری بالای سر خودشان بلند می‌کنند که به نظر می‌آید می‌خواهند آن را به مسافت زیادی به جلو پرتاب بکنند.

موقعی که قزلباشها با ترکها سر و کار دارند از این سلاح منحصرا برای پریشان کردن آنها استفاده می‌کنند و همین که قشون ترک منهزم گردید شمشیرهای خود را می‌کشند و در این حال بسیار خطرناک هستند زیرا کمتر کسی پیدا می‌شود که بتواند شمشیر را مانند آنها به کار ببرد.

شاهزاده به قزلباشها مانند سایر سوارهای چریک یک بار برای همیشه سلاح و اسب می‌دهد. آنها مجبورند در صورت از کار افتادن اسب یا مردن آن با پول خود عوضش را بخرند مگر آن که اسب در نتیجه‌ی عملیات جنگی از بین رفته باشد که در این صورت پادشاه یا اسبهای دیگری به آنها می‌دهد ویا برای هر اسب بیست تومان می‌پردازد که عوضش را بخرند. مواجب آنها بیست و چهار تومان است که برای خرج معاش و نگاه‌داری اسبهایشان پرداخت می‌شود. علاوه بر این مبلغ سالانه مقدار سه یا چهار خروار جنس هم به عنوان کمک خرج دریافت می‌دارند.

دومین افراد سوار نظام غلامها هستند که قبلا درباره‌ی آنها

سخن گفته‌ام. این کلمه معنی برده را دارد وآنهایی که سابقا به این اسم خوانده می‌شدند بیچاره‌هایی بودند که پادشاه آنها را به کارهای بسیار پست می‌گماشت. اما امروز این عنوان محترم است. غلامهای شاه که تعدادشان به چند هزار نفر می‌رسد از میان گل سرسبد جوانهای ایرانی برگزیده می‌شوند. شاهزاده‌ها هم غلامهایی دارند که هنگام جنگ پس از غلامهای شاه قرار می‌گیرند. غلامها همگی بر اسبهای عربی سوار می‌شوند و گارد مخصوص شاه را هنگام محاربه تشکیل می‌دهند. آنها دایما به تمرین مشغولند و مهارتشان شگفت انگیز است. به کلیه‌ی سلاحها آشنایی دارند ولی در موقع جنگ همیشه قره بینه، تپانچه و شمشیر به کار می‌برند. مواجب آنها ثابت نیست و کاملا بستگی به نظر شاه دارد. بعضی از آنها فقط بیست تومان مواجب دارند، در حالی که بعضی دیگر تا شصت تومان مواجب می‌گیرند. این اختلاف از روی دلخواه است و ارتباطی با درجات ندارد. همه‌ی غلامها برابرند و آن طورکه در افواج دیگر وجود دارد تابع سلسله مراتب نیستند. آنها پس از شاه فقط یك نفر را می‌شناسند و تنها در موقعی می‌جنگند که این شخص بر آنها فرماندهی بکند. به آنها مانند سایر سوارنظام علاوه بر مواجب چند کیسه گندم از محصول املاك اختصاصی شاه داده می‌شود.

سومین گروه سوارنظام که ازسایرین کارآمدترند، غلامهای تفنگچی هستند. این دسته که وضع مشابهی با دسته‌ی غلامها دارد به شکل آنها سازمان داده شده است وسلاح و اسبشان مانند غلامها است. غلام تفنگچیها به تقلید از سوارنظام اروپایی که هم سواره و هم پیاده می‌جنگند به نقطه‌ی مورد نظر سریعا حمله می‌کنند و سپس در حال پیاده تیراندازی می‌نمایند. بدین دلیل به جای قره بینه تفنگهای فتیله‌ای که لوله‌ی آن دارای خان است به کار می‌برند. در انتهای این تفنگها دو شاخه‌ای از چوب تعبیه شده که موقع نشانه گیری تفنگ را بر آن تکیه می‌دهند. چند تن از غلام تفنگچیها اسبها را نگاه می‌دارند و بقیه تا فاصله‌ی معینی برای تیراندازی پیش می‌روند. به جای تیرانداز در حال ایستاده،

همیشه بر روی پاشنه‌ی پا می‌نشینند و یا زانو می‌زنند وآن قدر بدن را خم می‌کنند که لوله‌ی تفنگ به طور افقی دوپا از زمین فاصله داشته باشد ۰این فاصله برابر است با طول دوشاخه‌ی زیر تفنگ۰

چنان‌چه وضع ایجاب نماید که سوارها به دشمن حمله ور شوند، بلافاصله براسب سوارمی‌شوند، در این حالت از حیث شجاعت، قدرت و مهارت با غلامها برابری می‌کنند۰ در چنین مواقع‌غالبا غلامها به آنها ملحق می‌گردند ۰تعداد غلام تفنگچیها بسیار زیاد است و در جنگ اخیر و به خصوص در تسخیر مجدد لنکران به طور فوق‌العاده‌ای خود نمایی کردند۰ آنها که در این نبرد ساخلوی لنکران بودند در برابر سه حمله‌ی شدید روسها که به وسیله‌ی شخص سرتیپ کوتروفسکی هدایت می‌شد استقامت نمودند۰به طوری که در جای دیگر متذکر شده‌ام سرتیپ نامبرده در این جنگ زخم خطرناکی برداشت و طی این عملیات چندین افسر از هنگ دلاورش (نارنجك اندازان) را از دست داد ۰مواجب‌غلام تفنگچیها برابرغلامها می‌باشد و مانند آنها جزو گارد شاهی هستند۰

دسته‌ی دیگر سوار نظام ولایات است که به طور ساده آتلی[1] (سوارنظام) نامیده می‌شوند ۰ضمنا برای مشخص نمودن آنهاازیك دیگر اسم ولایت و اسم خان یا بیگی که فرماندهی آنها را برعهده دارد به دنبال اسم آنها آورده می‌شود ۰تعداد این افواج بسیار زیاد است و تقریبا تمام قشون ایران را این افواج تشکیل می‌دهند ۰در راس هر فوج یك رییس قرار دارد که فرماندهان تحت امر او می‌باشند۰هر یك از فرماندهان تعداد معینی سپاهی زیر دست دارند که تابع او هستند ۰سلاحشان هیچ‌گونه نظم و ترتیبی ندارد ۰ بعضیها با تفنگ و تعدادی هم با نیزه مسلحند ۰نوع‌ساز و برگ سوارنظام ولایات با مقایسه با افواج سوارنظامی که دربالا شرح آن را داده‌ام پایین‌تر از متوسط است ولی فوق‌العاده

۱ــ "آت" در زبان ترکی به معنی اسب و "آتلی" به معنی اسب سوار است ۰ ــ م ۰

شجاع و سرشار از حسن نیست هستند ۰ اشکال کار در این است که به خصوص در فصل زمستان خارج کردن آنها از کانون خانوادگی همیشه به آسانی صورت نمی‌گیرد ۰ این سپاهیان را به کارهای گوناگون می‌گمارند ولی در مواقعی که از پشتیبانی افواج زبده برخوردار نباشند هیچ‌گاه زیاد خوفناک نیستند و تنها در این‌گونه موارد است که حس رقابت آنها برانگیخته می‌شود و با حرارت می‌جنگند ۰ اسب و سلاح آنها مانند سایر دسته‌های سوارنظام ومواجب آنها پانزده تومان و سه خروار جنس در سال است ۰ شغل آنها قابل انتقال به فرزند انشان می‌باشد و موقعی که نخواهند یا نتوانند به جنگ بروند کافی است که پسران ، برادرزاده‌ها و یا یکی ازاقوام خود رابه جای خود بگمارند و از این طریق موجبات رضایت روسا را فراهم بنمایند زیرا در ایران قابلیت افراد مطرح نیست، بلکه کثرت آنها موردنظر است ۰

با این حال آتلی ولایت ارومیه یعنی افشارها را باید مستثنا نمود، زیرا برخلاف سایر افواج که دچار بی‌نظمی هستند وضع آنها خیلی مرتب است ۰ افراد منتخب این فوجها علاوه برآن‌که دارای اسب و سلاح خوب هستند، فرماندهانشان نیز شجاع و دلیرند ۰ این وضع خاص چندین دلیل دارد: اولا آنها از نژاد ترکمن هستند و خیلی بیشتر از ایرانیها به معنی واقعی به حرفه‌ی سپاهیگری رغبت دارند ۰ ثانیا چون زاد بومشان در مرز واقع است چنان‌چه نتوانند موقعیت خود را به خوبی حفظ کنند دایما در معرض تجاوز کردها و ترکها قرار خواهند گرفت ۰

علاوه براین ، ازآن‌جا که از ازمنه‌ی بسیار قدیم به حق شهرت این را داشته‌اند که بهترین و شجاع‌ترین سواران ایران هستند علاقه‌ی زیاد دارند صحت این عقیده رابه ثبوت برسانند و از این رو حاضرند از ضروریات زندگی صرف نظر نمایند و درعوض با اسبهای خوب و سلاحهای عالی که غالبا تمام داراییشان را تشکیل می‌دهد خود را نشان بدهند ۰ اضافه می‌کنم که ترس از دست دادن اسبها و سلاحها غالبا تهور شجاع‌ترین سربازان را خنثا می‌کند ۰

افواج ارومیه به چند طبقه تقسیم می‌شوند. بدین معنی که آنهایی که به قره بینه مسلح هستند تحت فرماندهی رییس ویژه‌ای قرار دارند و با نیزه‌داران نمی‌آمیزند. نیزه‌داران هم فوج مخصوص به خود دارند. ضمنا با تمام مهارت بی نظیری که نیزه داران سلاح خود را به‌کار می‌برند، هنگام به‌کار بردن ژوبین فوق‌العاده هراس انگیزتر می‌شوند. ژوبین یك قطعه آهن به طول سه پا و نیم است که در یك انتهای آن تیغه‌ی سه پهلویی شبیه سرنیزه‌های بسیار تیز قرار دارد و در انتهای دیگر آن دو برجستگی یا دگمه به فاصله‌ی شش پوس ازیك دیگر تعبیه شده‌است. آنها همیشه دو عدد ژوبین که در غلاف نهاده شده، با خود دارند. ژوبینها تقریبا به طور افقی زیر ران راست قرار می‌گیرند و مانند تنگ اسب به وسیله‌ی دو تسمه‌ای که سخت کشیده شده است و از رو می‌گذرد به بغل زین متصل می‌شوند. آنها این سلاح را با موفقیت کامل در برابر ترکها که بی‌نهایت ازآن واهمه دارند، به کار می‌برند. برای این که بتوان ژوبین را به درستی پرتاب نمود تمرین و نیروی فوق‌العاده لازم است. افشارها که در پرتاب ژوبین بسیار مهارت دارند، وسط ژوبین را در دست می‌گیرند و آن را به طور عمودی ازجلو به عقب به نوسان درمی‌آورند بدون آن که نشانه‌گیری کنند. موقعی که ژوبین‌آماده‌ی پرتاب شد، آن‌را بالای سرخود می‌برند و به صورت افقی نگاه می‌دارند و سپس با یك حرکت سریع آن را پرتاب می‌کنند. دقت آنها در پرتاب این سلاح در فاصله‌ی بیش‌از چهل قدم درحالی که بر اسب سوارند وچهارنعل می‌رانند، واقعا شگفت انگیز است. اکثر افشارها برای برداشتن ژوبین از اسب پیاده نمی‌شوند و با مهارت‌غیر قابل تصوری در حال تاخت آن را از روی زمین برمی‌دارند. ترکها برای حفظ خود در برابر این سلاح کاملا روی اسبشان دراز می‌کشند و چشم خود را به‌عقب می‌دوزند و تاآن‌جا که می‌توانند در این وضع باقی می‌مانند. ضمنا بازوی خود را به‌عقب نگاه می‌دارند و سعی می‌کنند که با شمشیرهایشان ژوبین را برگردانند، ولی به ندرت در این کار موفق می‌شوند.

آخرین قسمت گروههای سوارنظام ،که بدون‌شك بدترین آنها است،آذری‌نامیده می‌شود۰اسب وسلاح آنها را پادشاه تامین می‌کندوافرادی که‌آن‌راتشکیل می‌دهند،باید همواره اسبهایشان را آماده داشته باشند ۰به این افراد مواجب نمی‌دهند و فقط هنگام جنگ آذوقه وعلیق دریافت می‌دارند ۰ منظره‌ی این افراد بیچاره موقعی که احضار می‌شوند،رقت آور است۰در این گروه پیرمردهایی دیده می‌شوند که پاره‌ای از اوقات متجاوز از بیست سالی است‌که بر اسب سوار نشده‌اند ۰سلاح بعضیها قره بینه‌های کهنه است‌که از زنگ پوشیده شده ، قسمت چوبیش را کرم خورده است۰برخی دیگر شمشیرها و نیزه‌هایی دارند که گویی از یك قرن پیش رنگ آفتاب را ندیده‌اند ۰بعضیها ،به جای خود ،بچه‌های ده دوازده ساله را می‌فرستند که بر اسب چلاق یا یك چشم ویا مادیانهایی که هرگز زین بر پشتشان قرار نگرفته است، سوارند۰برخی‌هم نوکرهایشان را به جای خود می‌فرستند که دراین موقعیت اربابشان را وادار می‌کنند اسب و سلاح خوب در اختیارشان بگذارد تا از دیگران متمایز باشند ۰

پادشاه برای محافظت خود یك فوج دوازده هزار نفری پیاده نظام دارد که فرماندهی آن را به یك گرجی سپرده است۰این شخص توانسته تا حدی در این فوج انضباط برقرار نماید۰افراد این فوج از بین خوش‌هیکل ترین و بهترین تیراندازهای‌کشورانتخاب شده است وآنها راجانبازمی‌نامند ۰ جانبازها به طور متحدالشکل جامه‌های سرخ خیلی کوتاه‌در بر دارند۰سلاحشان تفنگهای بلند بدون سرنیزه است‌که بیش از بیست لیور وزن دارد ۰آنها از فشنگ استفاده نمی‌کنند و تفنگ را به سادگی با باروت و گلوله پر می‌کنند و با این حال قادرند با دقت‌کامل و از فواصل دور تیراندازی بنمایند ۰ازآن‌جا که کلیه‌ی مخارج مسکن و لباس وغذای آنها از طرف شاه تامین می‌گردد مواجب قابل ملاحظه‌ای ندارند و فقط در مورد افراد متاهل و به منظور کمك به معاش خانواده‌شان سالی دوازده تومان به اضافه‌ی دو تا سه خروار جنس به آنها داده می‌شود ۰

علاوه بر این شاه یك فوج زبده‌ی دیگر دارد که قسمت اعظم افراد آن از ایل قاجار هستند ۰تعداد افراد این فوج قریب به چهل هزار نفر است که گرچه به طور دایم زیر پرچم نیستند ، ولی ازآن‌جا که در شعاع پانزده تا بیست فرسخی پایتخت پراکنده‌اند می‌توان در مدت زمان کوتاهی آنها را بسیج نمود ۰پیش از برقراری صلح اخیر پادشاه فرمان داده بود که چهل گردان منظم تشکیل شود که باده فوج نیزه‌دارانی که در نظر داشت به وجود بیاورد جمعا یك لشگر احتیاط با سی هزار مرد جنگی در اختیار داشته باشد ۰این لشگر که درنظر بود با سی عراده‌ی توپ مجهز شود می‌بایستی به طور دایم در تهران نزد او باقی بماند ۰این کار آغازخوبی داشت و توپخانه هم کاملا تجهیز گردیده بود اما پایان جنگ و انعقاد صلح مانع اجرای کامل این دستور گردید ۰این لشگر چهل هزار نفری به نام تفنگچیهای شاه موسوم است وسلاحشان‌مانند افراد سابق‌الذکر می‌باشد ۰طرز جنگید نشان هم مثل آنها یعنی بدون نظم و قاعده است۰

این افراد با وجود شایستگی ویژه و این که از نوعی امتیاز برخوردارند غالبا فقیر و بیچاره‌اند و لباسشان ژنده و کهنه است۰کل مواجبشان دوازده تومان است که آن هم فقط در موقع جنگ‌علاوه بر آذوقه به آنها داده می‌شود در صورتی که در زمان صلح مواجبشان شش تومان است که دو یا سه خروار جنس هم گویی محض رضای خدا بر آن‌علاوه می‌کنند که امورشان بگذرد ۰

درطرز جنگیدن قوای‌غیرمنظم از قرون گذشته تا به حال تغییری حاصل نشده است۰آنها به صورت دسته جمعی و با داد و فریادهای وحشتناك یك دیگر را تحریك و تشویق می‌کنند ۰دشمن هم با همان خشونت به آنها جواب می‌دهد۰ سپس از فاصله‌ی بسیار دور به هم تیراندازی می‌کنند ، ولی هرگز دیده نشده که پیاده نظام مبادرت به جنگ تن به تن بنماید ۰سوار نظام در دسته‌های بسیار بزرگ به میدان می‌آیند و پس از مدتی شك و تردید هنگامی که فریادهای تحریك آمیز به اوج رسید وکلمه‌ی الله به آسمان بلند شد، فقط

در آن موقع تصمیم به حمله می‌گیرند ۰طرفی که حریف را شکست داده‌است، به تعقیب اومی‌پردازد وازاین به بعد همه چیز درهم و برهم می‌شود ۰چنان چه حمله خوب تدارك دیده‌شده باشد غالبا سبب پیروزی می‌گردد زیرا قوای ذخیره‌ای وجود ندارد که مانع پیشروی قشون فاتح بشود ۰آنها دربرپا کردن کمین‌گاهها مهارت فوق‌العاده‌ای دارندو شاید تنها زمانی که اندکی‌ساکت هستند موقعی است که در این کمین‌گاهها به‌سر می‌برند ۰

حیله‌های جنگیشان چندان خطرناك نیست و فقط در مواردی که سر و کارشان با افرادی باشد که در حرفه‌ی سپاهیگری به کم هوشی ترکها باشند می‌توانند آنها را به‌دام بیاندازند۰ترکهادرآخرین جنگی که بانادرشاه در آذربایجان کردند دچار این سرنوشت شدند ۰نادرشاه که خیلی ضعیف تر از ترکها بود برای پایان دادن به جنگ دست به حیله‌ای زد و با مهارت‌کامل ترکها را درگیر نمود و باعث انهدامشان گردید ۰نادر فقط در ظرف یك شب در فضای وسیعی گودال عریض و عمیقی حفر کرد و آن را پر از میخهای چوبی نوك تیز نمود و روی آن را با ترکه‌های نی پوشاندوخاك ریخت۰ضمنا برای تسهیل عقب نشینی افراد پیاده نظامش که در آن سوی کمین‌گاه مستقر شده بودند به طور پراکنده چندین معبر باریك تعبیه نمود ۰این افراد پس ازعلایمی که بین خود قرار داده بودند می‌بایستی به طور نامنظم تظاهر به فرار بنمایند ۰همچنین در جنگلی که در سمت جناح راستش قرار داشت تعداد کثیری افراد سوار نظام پنهان‌کردو فقط تعدادکمی سپاهی و چند عراده‌ی توپ درپشت گودال مستقر نمود ۰هنگام‌غروب تفنگچیها که در جلو بودند جنگ مختصری را شروع‌کردند و بدین ترتیب انبوه قوای دشمن را به سوی خود کشیدند ۰در این موقع توپخانه به شدت شروع به تیراندازی نمود که آنها را وادار به حمله نماید ۰نادر چون مشاهده کرد که ترکها با وجود برتری و کثرت قوا با احتیاط زیاد جلو می‌آیند با عجله آتشبارها و پیاده نظام رابه عقب کشید و تظاهر نمودکه قشونش شکست‌خورده ، به طور نامنظم

در حال فرار است. ترکها با مشاهده‌ی این وضعیت وبه گمان این که نادرشاه می‌خواهد برای فرار از تاریکی قریب الوقوع شب استفاده نماید با تمام قوای سوار نظام خود به سختی حمله نمودند ولی همین‌که به گودال رسیدند پانزده هزارنفر از سواران خود را از دست دادند. در این موقع قوایی که در جنگل پنهان گردیده بود ناگهان خارج شد وجناحهای راست و چپ و عقب قشون ترك را مورد حمله قرار داد. ترکها در این نبرد به سختی شکست خوردند و بیش از بیست هزار کشته و اسیر از دست دادند.

همان طور که قبلا یادآور شده‌ام، قوای غیرمنظم از روی نقشه نمی‌جنگند. آنها بدون توجه به اشکالاتی که ممکن است پیش بیاید به استقبال دشمن می‌روند و بدون این‌که ازعواقب کار نگران باشند دست به حمله می‌زنند. در مواقعی هم که شکست می‌خورند باید آنها را تقریبا از بین رفته دانست، زیرا هرگز پیش بینی عقب نشینی را نمی‌کنند و وسایل تامین آن را فراهم نمی‌نمایند. با این حال باید اذعان نمود که از زمانی که شاهزاده عباس میرزا فرماندهی قشون را عهده دار گردیده، تغییرات سودمندی در طرز جنگیدن آنها حاصل شده است. عباس میرزا که از چندی پیش فقط با قوای منظم می‌جنگد، به سیستم اروپایی و تاکتیك آنها آشنا شده، مرتکب اشتباهات بزرگ نمی‌گردد و از این رو در مواردی که سر وکارش‌با ترکها یا آسیاییها باشد برتریش حتمی و قطعی است.



۳۴

درباره‌ی سازمان لشگرها و تعداد آنها

قشون منظم ایران ازپیاده نظام، سوارنظام و توپخانه تشکیل یافته‌است. در یکی‌از فصول گذشته چه‌گونگی تشکیل پیاده‌نظام را از آغاز شرح داده‌ام و اکنون به بیان چه‌گونگی تحولاتی که اخیرا یعنی از پنج سال پیش رخ داده، ایران رادارای قشونی بر پایه‌ی قشون اروپایی نموده است، می‌پردازم. ضمنا شواهدی موجود است که سیاستهایی ایجاد چنین قشونی رامخالف منافع انگلستان تشخیص‌داده‌است وازاین‌رو، دولت مزبور را ترغیب می‌کنند که با کلیه‌ی وسایل نسبت به از بین بردن آن اقدام نماید ونوری را که ممکن است ازسازمان‌دادن مجدد آن ساطع شود برای همیشه خاموش کنند. ولی تاکنون در این مورد توفیقی نیافته‌اند و تا زمانی که شاهزاده‌ولیعهد برقرار و به تاکتیك اروپایی معتقد باشد موفق نخواهند شد.

دولت انگلیس با این که وانمود می‌کند که قصد حمله از طرف فرانسه به هند اساس و پایه‌ای نداشته، خیالی باطل است، نگرانی خود را از چنین اقدامی پنهان ننموده است زیرا در صورت وقوع چنین رویدادی، انگلیسیها برای همیشه هند راازدست می‌دهند و ناچار می‌شوند تن به صلح شرم آوری بدهند. لذا تمام توجهشان به این بودکه از تقویت قشونی که به مدیریت افسران فرانسوی می‌رفت سر و صورتی بگیرد ممانعت بنمایند. این افسران به طوری که قبلا گفته شد همراه ژنرال گاردان به‌ایران آمده بودند. چنان‌چه ژنرال گاردان که به سفارت به ایران آمده بود، علاوه بر

بی‌قیدی و بی‌لیاقتی باطنی مختصر اطلاعی ازسنتهای کشور داشت قشون ایران به سطحی می‌رسید که ممکن بود برای دشمن بسیار خوفناك باشد .

دولت انگلیس در چنین موقعیتی چاره‌ای جزاین‌نداشت که با صرف پول نفوذی را که فرانسویها در ایران به‌دست آورده بودند، خنثا کند .بدین منظور کمپانی هند ژنرال مالکم را همراه با هیاتی از افراد مبرز به ایران‌گسیل داشت. ژنرال نامبرده از همان ابتدا با دست و دلبازی شروع‌به ریختن پول نمود به طوری که برای یك خدمت ناقابل بیست تومان و برای یك حمام پنجاه تومان بذل و بخشش‌می‌کرد .او هدایای بسیار نفیس برای وزیران ، بزرگان دربار و اشخاصی که به مناسبت نزدیکی با شاه می‌توانستند خدمتی انجام دهند می‌فرستاد .واضح است‌که پادشاه که دلبستگیش به طلا مشهور و چشمش از دیدن آن می‌درخشید ، نمی‌توانست نسبت به تمایلات انگلیسیها بی‌تفاوت بماند از این رو بدوا به صورت محرمانه ولی به زودی برای شنیدن پیشنهادهای آنها مبنی بر دست به سر کردن فرانسویها آمادگی نشان داد .با این حال از ترس ترکها که نفوذ فرانسویها بر دولت آنها آشکار بود و از آن بیشتر ترس از روسها ، پادشاه برای قبول پیشنهادهای آنها مردد بود .پادشاه که اکنون برای انتخاب بین فرانسه و انگلیس بر سر دوراهی قرار گرفته بود نمی‌دانست چه‌گونه عمل کند که ضمن ادامه‌ی سازش با فرانسویها از پول انگلیسیها هم استفاده بنماید .عاقبت امر چون به این نتیجه رسید که بالاخره باید بین آنها یکی را انتخاب کند نتوانست دربرابر تحف و هدایای عالی وبی‌شماری که از سفیر دریافت می‌نمود مقاومت نماید و در نتیجه تسلیم نظر انگلیسیها شد .البته وعده‌ی کمکهایی هم که قرار بود به ایران بشود دراتخاذ تصمیم پادشاه خیلی موثر بود.ازاین رو پادشاه با کمال اطمینان با خواستهای انگلیسیها موافقت نمود ولی ضمنا انتظار هم نداشت که برملا شدن آن اثرات چنان نامطلوبی به وجود بیاورد .ژنرال گاردان ، که از تمام خصوصیات این قرار و مدارها آگاهی یافته بود و با علم به

این‌که همه‌ی بزرگان کشور از انگلیسیها متنفرند چنان‌چه کمترین درایتی در حرفه‌ی خود داشت می‌توانست از این جریانات که بر روحیه‌ی بزرگان و لشگریان اثر بدی به جا گذاشته بود، استفاده برد و پادشاه را از قولی که داده بود، منصرف کند. مضافا به این که پادشاه به خوبی احساس می‌کرد که رفتارش در این مورد علاوه بر این که برازنده نبود، از یک سیاست سالم هم به دور بود. اما ژنرال گاردان که می‌توانست برای کسب نفوذ بیشتری از سم امپراتورخود (ناپولئون)، که در آن زمان در اوج قدرت بود استفاده کند و با اقدامات شایسته جریان را به نفع خودش تغییر دهد، درست برعکس عمل نمود. وی ابتدا شروع به هیاهوی مفتضحانه‌ای کرد و سپس با تمام قوا فریاد زد که بدون معطلی کشور را ترک خواهد نمود. این رفتار نسنجیده موجب شد که بسیاری از اشخاص بر ضد او به خشم بیایند. با وجود این ناشیگری هنوز هم امیدی باقی بود زیرا پادشاه که تا اندازه‌ای مرعوب شده بود، چنان‌چه ژنرال گاردان ملایمت به خرج می‌داد و به جای روحیه‌ی سپاهیگری رویه‌ی دیپلماسی را در پیش می‌گرفت، احتمال داشت که بی چون و چرا زیر قول خود بزند، اما ژنرال با وجود اعتراض کلیه‌ی افسران وابسته به سفارت که بین آنها افسران بسیار کاردان هم پیدا می‌شد، حاضر به شنیدن حرف هیچ‌کس نگردید و همان‌طور که اعلام داشته بود ایران را ترک گفت. قبل از عزیمت از ایران پادشاه شخصیتهای برجسته‌ی دربار را یکی پس از دیگری به نزد او فرستاد با این دستور که به پایش بیافتند و او را از رفتن منصرف کنند. ضمنا به وسیله‌ی همین اشخاص قول شرف داد که از هر جهت موجبات رضایت اورا فراهم نماید اما ژنرال در تصمیم لجوجانه‌ی خود پافشاری کرد و به فرانسه مراجعت نمود و در آن‌جا به سرنوشتی که سزاوارش بود دچار گردید. انگلیسیها که اکنون میدان را از رقیب خالی می‌دیدند دیگر خود را ملزم به صرف مخارج گزاف نمی‌دیدند و مدتی در حال وقفه باقی ماندند، فقط گاه‌گاهی هدایای نقدی برای پادشاه می‌فرستادند که نظر لطف او را نسبت به خود کماکان حفظ نمایند. ژنرال مالکم

پس از مدت زمان کوتاهی احضار شد و سرهارفورد جونز با عنوان سفیر شاه و کمپانی جانشین وی گردید. در زمان سفارت این شخص بود که با پول انگلیسیها سازمان دادن به چند فوج شروع گردید. با این حال انگلیسیها تا آن‌جا که می‌توانستند با تشکیل سوار نظام منظم مخالفت می‌نمودند. دولت انگلیس، پس از آن که تصمیم گرفت که سفیرش باید منحصرا نماینده‌ی شاه باشد سرهارفورد جونز را احضار و سرگور اوزلی را به جای او تعیین نمود. سفیر جدید ماموریت یافته بود که با شاه قرارداد اتحادی منعقد بنماید. به موجب این قرارداد دولت انگلیس مبلغ دویست هزار لیره‌ی انگلیسی پرداخت می‌کرد که به مصرف ایجاد و نگاه‌داری یك لشگر مرکب از دوازده هزار پیاده و بیست و پنج عراده‌ی توپ اسبکش برسد. این لشگر می‌بایستی برای دفاع در مقابل روسها و یا هر قدرت دیگری که احتمالا قصد تجاوز به ایران را داشته باشد، به کار برده شود. ضمنا قرار بود که توپخانه از هند فرستاده شود و کمپانی وعده داده بود که تعدادی افسر و درجه‌دار و سرباز از کلیه‌ی صنفها به ایران بفرستد که این لشگر را سازمان دهند و تمرینات و فرماندهی آن را برعهده بگیرند. ولی در مورد اخیر به طوری که بعدا شرح آن داده خواهد شد به‌دست گرفتن فرماندهی، آن‌گونه که مورد نظرشان بود، به طور کامل صورت نگرفت.

پادشاه تمام این کمك را در اختیار ولیعهد قرار داد و شاهزاده آن را به مصرف تکمیل افواجی که قبلا سازمان داده شده بود رسانید. سپس تعداد افواج، ازجمله افواج سوارنظام را به حدی رسانید که موجب بدگمانی سفیر گردید و آن را برخلاف نظرات دولتش که توسط سفیر پیشین اعلام گردیده بود دانست. به طوری که قبلا گفته شد انگلیسیها از تشکیل قوای سوارنظام منظم در کشورهای آسیایی واهمه دارند. آنها به شهامت افراد این صنف و قابلیت تکامل آنها و همچنین تعداد سپاهیانی که می‌توانند بسیج کنند آشنا هستند. چنین سپاهی قادر است بی‌معطلی و بدون آن که با دشمن مصاف بدهد به هند حمله ور شود و تاسیسات کم اهمیت آنها

را یکی پس از دیگری منهدم نماید [1] . بدون شك این امر وسیله‌ی موثری خواهد بود که ناراضیهایی را که تعدادشان در هند زیاد است تهییج نماید . ضمنا جاذبه‌ی غارت و چپاول و به ویژه رهایی از یوغی که بر دوششان سنگینی می‌کند هند یها را تشویق به سرکشی خواهد نمود . نظام سختی که انگلیسیها در هند برقرار کرده‌اند هزار بار از انضباط اروپایی شدیدتر است . این رفتار خشونت آمیز موجب نومیدی این ملت ملایم اما خرافاتی گردیده است . گرچه این مبحث بسیار جالب است اما چون مرا از هدفم که منحصراشناساندن منشا و مبنای قوای منظم کنونی است دور می‌کند ، از این رو به اصل موضوع می‌پردازم . البته برای آشنایی بیشترخوانندگان از ذکر جزییات لازم در این باره فروگذار نخواهم نمود .

پیاده نظام منظم مجموعا دارای پنجاه گردان می‌باشد که از بیست و دو فوج ایرانی و یك هنگ روسی که جزیی‌ازگارد ولیعهد است تشکیل می‌گردد . بعضی از فوجهای قدیمی سه یا دو یاحتی یك گردان دارند . هنگ روسها سابقا دوگردان داشت، ولی اکنون فقط یك گردان دارد .

اسامی فوجها به شرح زیر است:

۱ ـ	فوج تبریز	سه گردان
۲ ـ	" ارومیه	"
۳ ـ	" خوی	"
۴ ـ	" مراغه	"
۵ ـ	" ایروان	"
۶ ـ	" مرند	دو گردان
۷ ـ	" اهر	"
۸ ـ	" نخجوان	"

---

۱ ـ قدرت قوای انگلیسیها در آسیا خیلی کمتر از آن است که می خواهند در اروپا وانمود کنند . به استثنای پانزده هزار اروپایی که درسه نقطه از تقسیمات اداری هندوستان یعنی کلکته و بمبی و مدرس پراکنده هستند بقیه‌ی قوا از سپاهیانی تشکیل می‌شود که بر خلاف انگلیسیها به هیچ وجه خوفناك نیستند . انگلیسیها به کرات اعلام داشته اند که با چند صدنفری از این سپاه قوای بی‌شمار اهالی بومی را شکست داده‌اند .

۹ - فوج اردبیل دوگردان
۱۰ - " شقاقی "
۱۱ - " کنگرلو "
۱۲ - " شاهسون "

دو فوج جدید التاسیس هریك دو گردان دارند و عنوان آن شاه سربازی (پیاده نظام شاه) می‌باشد.

هنگ روسی، به طوری که گفته شد دارای یك گردان بود و کلا از سربازان فراری روسی تشکیل یافته، تحت فرماندهی افسران روسی بود که از طرف ولیعهد تعیین می‌شدند. این هنگ امروز دیگر وجود ندارد. تعدادی از افراد آن که به وسیله‌ی قوای ژنرال کوتروفسکی به محاصره درآمده بودند توانستند فرار کنند و بقیه پس از انعقاد صلح در سال ۱۸۱۳ به روسها مسترد شدند.

سوارنظام از بیست گردان تشکیل یافته است که چهار واحد آن بانیزه و یکی با قره بینه مجهز است. چنان‌چه صلح روی نداده بود هریك از این گردانها می‌بایستی هسته‌ی مرکزی یك هنگ را تشکیل بدهند.

توپخانه به سه اداره تقسیم گردیده است. در فصل آینده که کلا اختصاص به این صنف دارد، به شرح آن خواهم پرداخت.

پیاده نظام از دو طبقه‌ی متمایز یعنی قدیمی وجدید که به ترتیب به روش فرانسوی و انگلیسی سازمان داده شده، تشکیل یافته است.

پیاده نظام قدیمی از هنگهایی که در ابتدا به وجود آمده بودند، تشکیل یافته‌است که گرچه غالبا افراد آن مرخص شده‌اند ولی سازمان و اسامی خود را کماکان حفظ کرده‌اند. این هنگها عبارتند از هنگ تبریز، ارومیه، خوی، مراغه، نخجوان، مرند، ایروان، اهر، و اردبیل.

پیاده نظام جدید از هنگ شقاقی، شاهسون، کنگرلو و ده هنگ پیاده نظام شاه تشکیل یافته است. پیاده نظام قدیمی را به این دلیل به روش فرانسوی می‌خوانند که تشکیلات آن را بدوا افسران فرانسوی بنیاد نهاده‌اند و مطابق نظامنامه‌ی

فرانسه به آنها مشق می‌دهند ۰اصطلاحات فرماندهی نیز قبلا به زبان فرانسه بود ۰این رویه‌ی نابه جا که از سیاست هم به دور بود پس از توضیحاتی که به شاهزاده ولیعهد دادم یك باره متروك گردید و اینك زبان فرماندهی برای کلیه‌ی قشون زبان ترکی می‌باشد که البته موجب نارضایی انگلیسیها شده است زیرا آنها به روش فرانسویها اصطلاحات انگلیسی را در دسته‌هایی که خود سازمان داده بودند به‌کار می‌بردند ۰

پیاده نظام به سبك انگلیسی توسط افسران کمپانی هند شرقی متشکل ونظام یافته بود و افسران مزبور به زبان انگلیسی فرماندهی می‌کردند ۰

مواجب افراد کلیه‌ی هنگهایی که بر پایه‌ی نظام انگلیسی تشکیل یافته، تا زمان صلح به میزان سربازان انگلیسی بود ۰ اما از آن تاریخ به بعد به علت قطع کمك، مواجبشان مطابق هنگهای دیگربه پانزده تومان در سال تنزل یافته است که مبلغ سه تومان بابت مخارج لباس و کفش از آن کسر می‌شود ۰

لباس متحد الشکل آنها عبارت است از نیم تنه‌ای از ماهوت سبز با یقه و سرآستین قرمز و دگمه‌ی زرد با شلوار گشادی از کتان سفید و پوتین ۰

در فصل زمستان علاوه بر لباس متحد الشکل به هرسرباز نوعی روپوش کوتاه از پارچه‌ی پشمی ضخیمی داده می‌شود که سطح خارجی آن از پشم بلندی مانند پشم بز پوشیده شده است ۰ایرانیها این روپوش را پاپونچی می‌نامند ۰گرجیها و چرکسها هم که این لباس نزد آنها مورد استفاده‌ی زیاد دارد آن را بورکا می‌خوانند ۰

کلیه‌ی لوازم سربازی از چرم گاومیش و به رنگ سفید است ۰ بیشتر تفنگها هم انگلیسی است که از محل کمکها از هند وارد گردیده است ۰پتو و بسیاری اجناس دیگر را که قبلا درباره‌ی آنها سخن گفته‌ام نیز از هند وارد می‌کنند ۰

سوارنظام منظم من‌حیث المجموع به‌سبك فرانسوی سازمان داده شده، بی چون و چرا می‌تواند با بهترین سوار نظام دنیا رقابت کند ۰افراد آن از بین شجاع‌ترین مردان ایران انتخاب گردیده‌است واسبهای عربی وترکمنی راکه بهترین اسبها

برای جنگ شناخته شده‌اند در اختیار دارند. سوارهای ایرانی زین و برگهای سنتی خود را حفظ کرده‌اند و روی این زین خیلی بهتر از هر زین دیگری می‌نشینند و فقط رکابهای اروپایی را جانشین رکابهای شرقی کرده‌اند. ضمنا به آنها مهمیز هم داده شده که برایشان تازگی دارد و چون در موقع سواری عادت به نشستن روی پاشنه‌ی پا دارند فراموش می‌کنند که مهمیز به پایشان است و در نتیجه قسمت متحرك مهمیز به رانشان فرو می‌رود. موقعی که این اتفاق می‌افتد با چابکی از روی زین بلند می‌شوند و از ته قلب به این اختراع شیطانی که هم به اسب و هم به سوار صدمه می‌زند، لعنت می‌فرستند.

تجهیزات هر سوار به شرح زیر می‌باشد: نیزه‌ای که در انتهای آن نوار کوچکی به رنگ قرمز نصب شده است، یك شمشیر، یك تپانچه، و یك تفنگ که به سبب بلندی بند آن لزومی ندارد که در موقع تیراندازی تفنگ را از بند جدا کنند[۲].

نیزه از روی نمونه‌های متداول در اروپا، ساخته شده است، با این تفاوت که از نیزه‌های اروپایی خیلی سبکتر و بلندتر است و از این رو به کار بردن آن آسانتر می‌باشد. تعدادی از شمشیرها ساخت انگلیس است که توسط ژنرال ملکم، که قبلا درباره‌ی اوسخن گفته‌ام، به ولیعهد هدیه شده است.

لباس نیزه داران نیم تنه‌ای از ماهوت آبی آسمانی است با یقه و سردست قرمز. لوازم چرمی آنها به رنگ سفید است و مانند کلیه‌ی قوای منظم ایران کلاههای ملی بر سر می‌گذارند. در این باره یعنی برای تغییر دادن کلاه آنها تاکنون موفقیتی به دست نیامده است.

افسران کمپانی هند پس از ورود به ایران به اتفاق سفیر انگلیس تا آن‌جا که ممکن بود کوشش کردند تا ولیعهد را به

---

۲ ــ از مدتها پیش پیشنهاد نموده‌ام که نیزه‌داران قشون روس را با سلاحهای فوق تجهیز بنمایند زیرا داشتن دو تپانچه مطلقا بی‌فایده است و باعث دست و پا گیری اسب و سوار می‌شود.

تفویض فرماندهی تمام دسته‌هایی که ذکر آن در بالا رفت مصمم نمایند و ضمنا به آنها اجازه داده شود که دسته‌های مزبور را براساس وبه سبك انگلیسی تعلیم دهند، اما شاهزاده که در آن موقع مشاورین خوبی داشت هرگز راضی به این امر نشد، مضافا به این که سرکردگی هنگهای ولایات برعهده‌ی خوانین بود که به هیچ وجه حاضر به خدمت تحت فرماندهی افسران انگلیسی نبودند. علاوه بر آن ولیعهد برای حفظ ظاهر هم شده نمی‌توانست فرماندهی را از آنها بازپس بگیرد و به بیگانگانی که از پشتیبانی افکار عمومی محروم بودند بسپارد، به خصوص که این افسران به جای جلب محبت دایما با لحن گستاخانه‌ی خود تنفر مردم را برمی‌انگیختند و ضمنا رفتارشان با بزرگان کشور بسیار سبك و جلف و نظیر رفتاری بود که با هندیها داشتند.

انگلیسیها چون نتوانستند موافقت شاهزاده را به دست بیاورند لاجرم به شاه متوسل شدند و دخالت وی را در این امر خواستار گردیدند. اما ولیعهد لجاجت به خرج داد و ترجیح داد که به جای واگذاردن دسته‌های قدیمی افراد تازه‌ای در اختیارشان بگذارد تا افواج جدیدی تشکیل بدهند. عاقبت شاهزاده ایلات شقاقی و کنگرلو و شاهسون را برای این کار تعیین نمود که تبدیل به سه هنگ شدند. انگلیسیها با تمام کوششهایی که نمودند، موفق نشدند فرماندهی سایر افواج پیاده نظام را به‌دست بیاورند و تا زمانی که شاه به آذربایجان سفر نمود فقط فرماندهی این سه هنگ را برعهده داشتند. شاه پس از ورود به آذربایجان، فرمان داد بیست گردان جدید تشکیل و در اختیار افسران انگلیسی گذارده شود. فرماندهی این گردانها بین افسرانی که به تازگی از هند آمده بودند تقسیم گردید.

در همین اوقات بود که برای اولین بار هنگها صاحب پرچمهایی نظیر بیرقهای نظامی اروپایی گردیدند. سابق بر این هنگها به جای پرچم نوارهای بزرگی به شکل ستاره‌ی دنباله‌دار که از پارچه‌ی الوان بسیار ضخیمی درست شده بود بر نوك نیزه می‌آویختند و در بالای آن دست علی (ع) یا

سرنیزه‌ی بزرگی قرار می‌دادند ·گذاردن سرنیزه در انتهای نیزه هنوز در بین ترکها معمول است·ولیعهد، که همواره برای وارد نمودن آداب و رسوم اروپایی در پی فرصت می‌گردد، پرچمها را باابهت بسیار بین هنگها تقسیم نمود · پرچمها ابتدا به وسیله‌ی بالاترین مقام مذهبی و در حضور تمام قشون‌که برای این منظور گردآورده شده بود تبرك گردید · سپس مقام نامبرده در باره‌ی وظایف و تکالیف سربازان نسبت به شاهزاده سخنرانی مهیجی ایراد نمود و یادآور گردید که فریضه‌ی هر سربازی است که مرگ را بر رهاکردن پرچم ترجیح دهد ·زیرا این پرچمها مانند بیرق پیغمبر است و چنان‌چه به دست کفار بیافتد برای آنها و خانواده‌شان موجب بروز بدبختیهای بی‌شمار خواهد گردید ·

آن‌گاه شاهزاده شخصا به جلو هر هنگ رفت و پس از ایراد خطابه‌ی مختصری در باره‌ی وقایع گذشته این احساس را در آنها برانگیخت که با اندك پشتکاری می‌توانند پیوسته موفق باشند ·شاهزاده قویادر باره‌ی انضباط و اطاعت از مافوق توصیه‌هایی نمود و آن‌گاه به هر هنگ پرچمی راکه‌تعیین شده بود تسلیم کرد ·نظیر این تشریفات درهنگهای سوارنظام و توپخانه هم به عمل آمد و هریك پرچم خود را دریافت داشتند ·سپس شاهزاده به وسط میدان آمد و در حالی که درباریان و افراد بی‌شمار ستادش او را در میان‌گرفته بودند ، کلیه‌ی دسته‌ها در مقابل او رژه رفتند ·

بر روی تمام پرچمهای ایران نشان کشور که شیر خوابیده در جلوی آفتاب طالع می‌باشد نقش بسته ، عبارت سلطان‌ابن سلطان فتحعلی‌شاه قاجار بر روی آنها نوشته شده است· معنی این عبارت چنین است: سلطان پسر سلطان ،فتحعلی شاه از ایل قاجار·ایرانیها مانند ما پرچم خود را با نوارهایی‌از تافته‌ی سفیدو شرابه‌ی طلایی زینت می‌دهند · پرچمها به رنگ قرمز هستند که دست‌علی (ع) از نقره را در بالای آن قرار داده‌اند ·بیرق سوارنظام به رنگ آبی است که به سرنیزه‌ی طلایی بسیارتیزی مانند سرنیزه‌ی نیزه‌داران قشون اتریش و آلمان و روسیه منتهی می‌شود ·

پادشاه موقعی که وارد دشت اوجان شد اظهار تمایل نمود که کلیه‌ی قوای منظم را در یك جا جمع نمایند ۰منظره‌ی مشقهایی که به سبك اروپایی اجرا شد، برای اوتازگی داشت۰ این مناظر به قدری جلب توجهش را کرده بود کـــه قسمت اعظم روزها را در ایوان برج کاخ می‌گذراند و تمام حرکات را به دقت تعقیب می‌نمود ۰ضمنا از ولیعهد می‌خواست که در باره‌ی این حرکات توضیح بدهد ۰هربار که صفوف قشـــون به صورت تازه‌ای درمی‌آمدند (مشق صف جمع ـ م۰) تحسین شاه برانگیخته می‌شد و کرارا کلمه‌ی بارك الله (عالی است) را بـر زبان می‌آورد ۰اما موقعی که نوبت به سوار نظام و توپخانـه‌ی سبك رسید بر اسب سوار شد تا بهتر بتواند ببینـــد ۰ایـن عملیات به قدری مورد پسند شاه واقع شده بود که دستور داد بازهم تکرار نمایم، ولی با کسب اجازه عرض کردم که در نتیجه‌ی فریادهایی که در مدت شش روز متوالی از حلقومم خارج شده، شدیدا از درد سینه رنج می‌برم ۰علاوه بر آن تذکر دادم کـه ادامه‌ی عملیات اسبها را از پا درخواهد آورد ۰شاه که‌ازحمله و تغییر جبهه درحال تاخت بی‌نهایت خوشش آمده بود میل داشت که این عملیات سخت که جان سوارها و اسبها را به‌لب می‌آورد از ساعت هشت صبح تا سه یا چهار بعد ازظهربدون وقفه و استراحت ادامه پیدا بکند ۰شاه به قدری ازآن‌چه‌دیده بود راضی به نظر می‌رسید که فی‌الحال فرمان داد به فوریت دوازده هنگ نیزه‌دار دیگر ایجاد شود ۰این هنگها بایـد به تهران بروند وقسمتی از لشگر ذخیره‌ای را که می‌خواست در آن‌جا داشته باشد، تشکیل بدهند ۰چنان‌چه صلـــح بـرقـرار نشده بود قطعا این تصمیم به مرحله‌ی اجرا درمی‌آمـد، زیـرا شاه می‌خواست با این طرح پایتخت را از خطری که‌در زمستان گذشته متوجه آن شده بود محفوظ بدارد ۰ محققا اگـر لشگـر روسی که زبده‌ی قشون گرجستان بود تغییر فـرمـانده هـی نمی‌یافت پایتخت به تصرف روسها درآمده بود۰ژنرال‌کوتروفسکی که فرماندهی این لشگر را برعهده داشت به طوری کـه قبـلا گفته شد در جنگ مجروح گردید و ژنرالی که به جای وی تعیین گردید چون کشور را نمی‌شناخت احتمالا دچار اشتباه شد زیرا

به جای این که به سوی اردبیل که در فاصله‌ی چند فرسخی بود حرکت کند و از ثمرات پیروزی پر مشقتی که سلفش با تلفات زیاد در لنکران به دست آورده بود بهره‌گیری نماید، به ساخلوی زمستانی قشون در طالش مراجعت نمود و بدین ترتیب به شاهزاده امکان داد تا بقایای قشون شکست خورده‌ی خود را دوباره گرد آورد. قسمت اعظم قشون ایران تا ارومیه که چهل فرسخی آن سوی تبریز است فرار کرده بود و چنان‌چه گردان روسی گارد شاهزاده جلو قوای روس را نگرفته بود، شاید حتی یك نفر هم نمی‌توانست از چنگ آنها برهد. افراد این گردان در کمال ناامیدی جنگیدند چون می‌دانستند چه سرنوشتی در انتظارشان است و از این رو ترجیح می‌دادند که تا آخرین نفر خود را به کشتن بدهند و تسلیم نشوند.

باوجود انضباطی که در قشون ایران حکمفرما است، مذهب و از آن بالاتر آداب و رسوم ملی مانع شده است که قانون جزایی که شامل همه‌ی افراد قشون باشد به مرحله‌ی اجرا درآید و آنها را از بیم مجازات وادار به انجام دادن وظایف سربازی بنماید. خلافهایی که افراد مرتکب می‌شوند از هر نوع که باشد مجازاتش چوب وفلك است، فقط در مورد جنایات تنها شاهزاده است که حق صدور حکم اعدام را دارد. ولیعهد در زمانی که مشغول سازمان‌دادن سوارنظام بودم این حق را به من اعطا نمود اما با این که مواردی پیش آمد کرد که مجرم سزاوار چنین مجازاتی بود ترجیح دادم که از این وسیله‌ی جان فرسا چشم پوشی کنم. در غیر این‌صورت با توجه به مسیحی‌بودن من دشمنی بزرگان و به خصوص روحانیون را بر ضد خود برمی‌انگیختم زیرا تحمل این امر که مسلمان مومنی به‌دست یك خارج مذهب کشته شود برای آنها غیرممکن و برخلاف تعالیم قرآن بود.

علاوه بر دلایل خاصی که مرا مانع از تنبیه مجرمین می‌شد، دلایل بزرگتری هم وجود داشت و آن این که می‌خواستم تنبیهات و تشویقات منحصرا از جانب ولیعهد به‌عمل بیاید و از این رو رسم متداولی را که به موجب آن قشون هنگام ساخلو تحت فرمان مستقیم بیگلربیگیها بود ملغی نمودم. همچنین زیان

نفوذ بیگلربیگیها را در قشون هر اندازه هم که کم باشد برای ولیعهد توضیح دادم زیرا برایم مسلم بود که علاوه بر روحیه‌ی خیانتکارانه‌ی آنها نسبت به پادشاه، از انضباطی که در قشون حکمفرما گردیده بی‌اندازه ناراضی هستند و کوشش می‌کنند که با نفوذ خود قشون را فاسد نمایند و افراد را به سستی و گسستگی سوق دهند. در چنین وضعی اصول نظامی اروپایی که به سود شاه و ضرر آنها بود، به بوته‌ی فراموشی سپرده می‌شد. این اصول چنان‌چه گفته شد بر خلاف میل بیگلربیگیها برقرار شده بود و از این رو آنها برای برانداختن آن تمام سعی خود را چه در گفتار و چه در عمل، به کار می‌بردند. با توجه به مراتب مذکور به شاهزاده توصیه کردم که برای هر ولایت یك فرمانده نظامی بلندپایه تعیین نماید تا انتظامات و رسیدگی به امور کلیه‌ی دسته‌هایی که در آن ولایت مستقر هستند حتی در مواقع ساخلو را برعهده بگیرد. این فرماندهان گزارش فرماندهان دسته‌های تابع خود را دریافت می‌کنند و به تقاضای استانداران دایر بر اعزام قوا جهت برقراری نظم و یا وصول مالیات رسیدگی خواهند نمود. شاهزاده نه‌تنها نظرات مرا تایید نمود، بلکه بازرسی کل سوار نظام و فرماندهی نظامی ارومیه را به من واگذار کرد. ساخلوی ارومیه پس از تبریز و ایروان مهمترین ساخلوی آذربایجان بود و من از هر فرصتی برای تحقیر و درهم شکستن غرور بیگلربیگی استفاده می‌کردم. بیگلربیگی بدون اعتنا به دستورهای صریح شاهزاده می‌خواست رویه‌ی مستبدانه‌ی خود را در قشون همچنان ادامه دهد، فی‌المثل پای سربازها را به چوب ببندد. پسر این بیگلربیگی که مانند پدرش از سوار نظام منظم تنفر داشت روزی به جای پدر بر مسند حکومت نشسته بود. اضافه می‌کنم که چون به من اجازه داده شده بود که سواران تحت امر بیگلربیگی را در هنگ خودم وارد نمایم، این امر موجب تشدید تنفر آنها گردیده بود. بنا به دستور این جوان دونفر از افسران هنگ نیزه‌داران را توقیف نموده، به کف پای یکی از آنها سیصد ضربه شلاق زده بودند. کلیه‌ی همکاران این افسر که به حق از این پیش‌آمد خشمگین شده بودند، نزد من

آمدند و از من خواستند تا در باره‌ی این عمل سخیف، که آشکارا برخلاف نیات شاهزاده بود داوری بنمایم ·نظرولیعهد این بود که افراد قشون را از بلهوسی این گستاخان برهاند و به خصوص تنبیهات بدنی را منع نماید·این قبیل تنبیهات حتی در مورد سربازها هم موهن است تا چه رسد به افسران ·من به آنها وعده دادم که به فوریت موضوع را مورد رسیدگی قرار دهم و اقدام شایسته به عمل آورم ·آن گاه طبق قانون قصاص که در کشور مورد عمل می‌باشد دستور دادم کاخ استاندار را محاصره کنند و این جوان ناپخته را توقیف نمایند و همان کیفری را که به افسر شاکی داده بود ، در مورد شخص وی معمول بدارند ·بلافاصله پیکی به نزد شاهزاده فرستادم و او را از جریان امر آگاه نمودم ·همچنین از طرف کلیه‌ی افراد تحت فرماندهیم از ولیعهد تقاضا کردم که علاوه بر تایید این اقدام به من اجازه داده شود که به عنوان ضرروزیان پسر بیگلربیگی را صد تومان جریمه بکنم ·شاهزاده بدون آن‌که تردیدی به خود راه بدهد، برآن‌چه گذشته بود ، صحه گذاشت و با تقاضای من در مورد جریمه موافقت نمود ·من هم دقیقا اوامر شاهزاده را اجرا کردم وهمین امر موجب شدکه از این پس دیگر با این قبیل مشاجرات و وقایع درگیر نشوم·

همان‌طور که در اروپا مرسوم است شاهزاده نظامیان را به وسیله‌ی ارتقای درجه ، نشان و پول پاداش می‌دهد ·هم او است که پدرش را به برقراری نشان شیر و خورشید ترغیب کرده است·طبقات مختلف این نشان به شرح زیر است:

۱ ـ مدال نقره برای سربازان و درجه داران (به دارنده‌ی این مدال ماهی‌دو روپیه(!!) معادل پنج فرانک پاداش داده می‌شود) ·

۲ ـ مدال طلا برای افسران جزء (پاداش دارندگان این مدال ده فرانک است) ·

۳ ـ نشان کوچك (پاداش آن بیست فرانک است) ·

۴ ـ نشان با حمایل که فقط جنبه‌ی افتخاری دارد و تاکنون از طرف شاه به هیچ‌یك از نظامیان ایرانی به استثنای سفیر ایران در دربار روسیه اعطا نگردیده است·

پادشاه از لحاظ توجهی که نسبت به آخرین سفیر انگلیس داشت وی را به نشان شیر و خورشید مفتخر نمود زیرا سفیر مزبور نمی‌خواست نشان خورشید را که قبلا به افسران فرانسوی داده شده بود بپذیرد از این رو یك قطعه نشان عالی برای اوو چند نشان کوچك برای بعضی افسران انگلیسی ، که در آن زمان در ایران خدمت می‌کردند، فرستادند. سفیر نامبرده که بدون شك تصور می‌کرد این نشان منحصرا به خاطر او ابداع شده ، موقعی که دریافت ولیعهد قبلا نظیر این نشان را به من اعطا نموده است، مکدر شد واظهار داشت که از این نشان هیچ وقت استفاده نخواهد کرد . من هم به نوبه‌ی خود اورا مطمئن ساختم که ازاین بابت متاسف نیستم و از نشان خود استفاده خواهم نمود .اعلی‌حضرت پس‌ازبرقراری صلح نظیر این نشان را به افسران روسی که در مذاکرات صلح شرکت نموده بودند اعطا کرد و نشانی با حمایل که پلاك آن شصت هزار روبل ارزش داشت برای رییس هیات فرستاد. رییس هیات‌که صلحی چنین ارزان برای شاه فراهم کرده بود حقا سزاوار دریافت چنین نشانی بود .نوار نشانهاچندین‌بار تغییر یافته است: فرانسویها ابتدا رنگ شقایق وحشی‌رابرای نشان خورشیدی که دریافت داشته بودند ، انتخاب کردند. سپس رنگ نارنجی و بالاخره شاه تصمیم به رنگ سبز که رنگ محبوب پیغمبر بوده است گرفت.



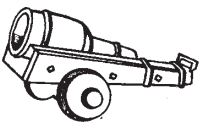

۳۵

دربارهٔ توپخانهٔ قدیم و جدید، و دربارهٔ زرادخانه و وسایل حمل و نقل نظامی

به درستی معلوم نیست که توپخانه از چه دوره‌ای در ایران معمول شده، اما به موجب اطلاعاتی که توانستم به دست بیاورم چنین به نظر می‌آید که مدت زمانی پس از آن که ترکها صاحب این سلاح شدند استفاده از آن در ایران مرسوم شده است. در ایران مانند ترکیه این سلاح برای مدت مدیدی به طور ناقص مورد استفاده قرار می‌گرفته است و از این رو چندان خوفناک نبوده، زیرا علاوه بر سنگینی زیاد که موجب عدم تحرک آن می‌شده، طرز به‌کار بردن آن راهم نمی‌دانستند ودر نتیجه خیلی به ندرت درعملیات مورد استفاده قرار می‌گرفته است. به نظر من توپخانه در زمان سلطنت نادرشاه به ایران وارد شده است. نادر پس از آن‌که چند افسر فرانسوی توپچی را به خدمت گرفت بلافاصله دستور ریختن چندعراده‌ی توپ به شکل توپهای اروپایی و به اندازه‌های مختلف را داد.

بدون شك یکی ازعلل موفقیتهای او در جنگها همین کثرت تعداد توپها بوده است. نادر به قدری به کاربرد توپخانه معتقد بود که همیشه در لشگرکشیها تعداد زیادی عراده‌ی توپ همراه می‌برد. هنوز چند عراده‌ی توپ که در زمان سلطنت نادر ریخته شده، موجود است ولی ازآن‌جاکه قابلیت توپهایی را که امروز متداول است، ندارند آنها را در شهرهایی مانند ایروان، عباس‌آباد، تبریز، تهران، اصفهان، بندر بوشهر و دیگر شهرها که طرز ساختمان حصارهایشان برای به کار بردن این سلاح مناسب است، قرار داده‌اند.

پس از درگذشت این کشورگشا و موقعی که اوضاع نظامی ایران به منتها درجه‌ی آشفتگی رسید، دیگر استفاده از این سلاح متروك شد و فقط عراده‌های کوچکی که بر پشت شترحمل می‌گردید مورد استفاده قرار می‌گرفت. ضمنا چون توپها را از پشت شترها پایین نمی‌آوردند این حیوانات بیچاره علاوه بر باربری کار پایه‌های توپ را هم انجام می‌دادند. این توپخانه‌ی مهمل و بی‌مصرف که زنبورك نامیده می‌شود از موقعی که قشون سازمان پیدا کرده، تنها مورد استفاده‌ی آن حرکت کردن جلو شاه یا شاهزاده‌ها هنگام راهپیمایی است. گاه هم درطول جاده چندبار شلیك می‌کنند. در این‌جا بی‌مورد نمی‌دانم که به شرح چه‌گونگی سوار کردن زنبورك بپردازم.

هر دستگاه بر روی پایه‌ای شبیه به شمعدان آهنی قرار گرفته است. این شمعدان به خمیدگی چوبی که قسمت عقبی پالان شتر را تشکیل می‌دهد محکم بسته شده است. قطعه چوب مزبور بسیار محکم و آهن‌کوب شده است به طوری‌که بتواند در برابر پس زدن توپ موقعی که آتش می‌کنند مقاومت نماید. لوله‌ی توپ را به وسیله‌ی لولایی که به شمعدان اتصال دارد و به شکافی در زیر آن منتهی می‌شود می‌توان بالا یا پایین برد و آن را در ارتفاع مورد نظر قرار داد. در موقع جنگ یا راه‌پیمایی لوله‌ی زنبورك را به عقب برمی‌گردانند و توپچیها که سوار بر شتر هستند به سرعت خود را به محلی که وجودشان ایجاب می‌نماید می‌رسانند و درحال حرکت توپ را پر می‌کنند. هر شتر در حدود بیست گلوله در دو کیسه‌ی چرمی به شکل خرجین که به پالان متصل شده، حمل می‌نماید. راننده قطعه چوبی به طول سه پا در دست دارد که به سه کار می‌خورد: شلاق برای تنبیه حیوان، سنبه برای توپ، و وسیله‌ی اتصال فتیله. شترهایی که برای حمل زنبورك به کار گرفته می‌شوند سرعت بسیار دارند و می‌توانند در یك روز ده اسب را خسته کنند، بدون آن‌که از سرعتشان کاسته شود. تعداد این شترها بسیار زیاد است و هر آتشبار غالبا از صد شتر تشکیل می‌شود. شترها در مواقعی که وضع زمین اجازه بدهد در جلو حرکت می‌کنند. هنگام تیراندازی آنها را در یك

خط متوقف می‌کنند و رویشان را به عقب برمی‌گردانند ۰ در این موقع شترها زانو می‌زنند و راننده‌ها شروع به هدف گیری و تیراندازی می‌کنند و تا زمانی که مجبور به ترك موقعیت خود نباشند به همین حال باقی می‌مانند ۰

چنان‌چه از طرف سوارهای دشمن مورد تعقیب قرار گیرند در حال حرکت تیراندازی می‌کنند و به ندرت گرفتار می‌شوند۰ حتی سریعترین اسبها هم به پای آنها نمی‌رسند ، البته به شرط آن‌که تا اندازه‌ای از اسبها پیشی داشته باشند ۰

توپخانه‌ی منظم مانند سایر صفوف ارتش چه از لحاظ افراد و چه از نظر وسایل دوباره سازی شده‌ی امروز بسیار عالی‌واز نظر مشق و کاربرد می‌تواند با بسیاری‌ازتوپخانه‌هایی که در اروپا می‌شناسم رقابت کند ۰توپخانه‌ی منظم منحصرا به وسیله‌ی اسب حمل می‌شود۰ ولیعهد به دلایلی که تا اندازه‌ای موجه است اجازه‌ی توپخانه‌ی پیاده را نداده است۰ این سلاح مانند دیگر سلاحها در طول زمان تغییرات گوناگونی یافته است۰سازمان اولیه‌ی آن به وسیله‌ی افسرانی‌که همراه ژنرال گاردان به ایران آمدند داده شد اما وسایل‌آن به قدری مهمل و بی‌مصرف بود که هر بیننده را به رقت می‌آورد به طوری که مرا هم شرمسار نمود و به حق مورد تمسخر انگلیسیها واقع شد ۰باید اذعان کنم که در آن زمان در ایران کارگر ماهر وجود نداشت ولی عدم تناسب توپها و پایه‌ی آنها فقط به دلیل سهل انگاری نابخشودنی فرانسویها بود که اداره‌ی این کار را برعهده داشتند ۰از این رو توپهای مزبور به دلایلی که ذکر خواهد شد هیچ‌گاه مورد استفاده قرار نگرفت: اولا کالیبر توپها بسیار کوچك و تقریبا به اندازه‌ی توپهایی بود که پرتغالیها در جنگهای کوهستانی به کار می‌بردند ۰در ایران که قسمت اعظم آن جلگه و فقط قسمتهایی کوهستانی است که آن هم قابل عبور می‌باشد [1] استفاده‌ازاین نوع توپ بسیار مسخره و مضحك است۰ثانیا پایه‌ی توپها به قدری ناقص و بدبرش داده شده بود که به سهولت می‌شد

---

۱ ــ منظور من قسمتی از خاك ایران است که صحنه‌ی جنگ بود .

حد س زد که نمی‌تواند ساخت یك افسر توپخانه‌ی فرانسوی باشد ۰بالاخره نمی‌دانم به چه دلیل این آقایان توپها را بر روی چرخهایی که غلطك آن خیلی برجسته و محور آن به فاصله‌ی ده پوس از زمین بود سوار کرده بودند ۰فی‌الواقع این توپخانه از هر لحاظ بیهوده و غیر قابل استفاده بود۰ علاوه بر این در ترکیب فلزات هم بی‌توجهی شده بود واحتمالا به جای یازده لیور قلع که باید طبق اصول با سی لیور مس مخلوط شود بیش‌از سی لیور قلع مخلوط نموده بودند ، به طوری که یکی از توپها که مورد آزمایش قرار گرفت پس از شانزده بار تیراندازی دیگر قابل استفاده نبود ۰

اعضا و اجزای توپخانه هم بسیار بد بودند به طوری‌که توپچیها طرز به کار بردن توپ و نشانه‌گیری آن‌رانمی‌دانستند و فقط بلد بودند لوله‌ی توپ را پاك کنند و سنبه بزنند۰آنها از مهارتهایی که یك توپچی باید واجد باشد عاری بودند۰ افسران انگلیسی از هر موقعیتی برای به رخ کشیدن این نواقص استفاده می‌کردند ۰از این رو به ولیعهد پیشنهاد کردم که تعدادی توپچی تازه که حتی از توپچیهایی که به وسیله‌ی فرانسویها تعلیم یافته بودند نادان‌تر بودند ، تحت تعلیم من قرار بگیرند ۰شاهزاده با این پیشنهاد موافقت نمود و ضمنا دستور داد که کلیه‌ی توپهایی را که میزان اختلاط فلزات آنها نامتناسب باشد ذوب نمایند ۰انهدام توپهابسیار مفید واقع گردید زیرا مواد مذابی که از آن به دست آمد برای ریختن توپهای جدید به کار رفت۰اضافه می‌نمایم که در آن زمان در آذربایجان فلزات لازم برای توپ ریزی به‌ندرت فراهم می‌شد به طوری که چندی بعد برای ریختن شش توپ کالیبر شش ناچار شدند لولهنگهای مسی ، دیگ و کماجدان و طشت وغیره‌ی اهالی تبریز را مصادره نمایند ۰

بنابراین تاریخ احیای توپخانه را می‌توان ازدوران این تحولات به حساب آورد ، ولی از آن‌جا که در مدت کمی‌فراهم نمودن تعداد زیادی توپ که با توپهای جدید تناسب داشته باشد میسر نبود ، پنجاه عراده از هندوستان وارد کردند که چهل تای آنها کالیبر شش و ده تای دیگر کالیبر دوازده

بودند ۰هریك از توپهای مزبور دارای ساز و برگ کامل برای بستن شش اسب و هشت اسب بودند ۰آن‌گاه بـــه تعلیـــم توپچیها پرداختند و چنان‌چه دستورهـای سری مبنی بـــر جلوگیری از پیشرفت کامل توپخانه صادر نشده بود بدون شك در این امر توفیق حاصل می‌شد ۰لباس و انضباط توپچیها به سبك انگلیسی بود ۰طرز راه رفتن و مشق با شمشیر را درحال پیاده به آنها آموختند ۰ برای این کار از وسایـل نمایشی استفاده می‌کردند ۰اوضاع به همین منوال ادامه داشت تـــا زمانی که من سوار نظام منظم را سازمان دادم ۰در این موقع شاهزاده قسمتی ازتوپخانه‌ی اسب کش را زیر فرمان من‌گذاشت و من هم به طرز بسیار شایسته‌تری به تعلیم آنها پرداختم ۰

چندی بعد مساله‌ی اصلاندوز و لنکران پیش‌آمـــد ۰در مورد اصلاندوز شاهزاده فرماندهی یك آتشبار کامل را به یك افسر انگلیسی وابسته به کمپانی هند به نام لینـدزی محـــول نمود ۰من قبلا درباره‌ی نتایج این واقعه‌ی ناگوار و چه‌گونگی غنیمت گرفتن سیزده عراده‌ی توپ از طرف روسها سخن‌گفته‌ام ۰ افسر نامبرده به جای این که از قشون که درحال عقب نشینی بود به وسیله‌ی توپخانه حمایت کند ، از روی حماقت توپهـا را در قلعه‌ی کوچکی مستقر نموده بود و در نتیجه ، عقب نشینـی تبدیل به بی‌نظمی کامل و فرار گردید ۰

از دست دادن سیزده عراده‌ی توپ که در آن موقع تمام توپخانه‌ی ولیعهد را تشکیل می‌داد شاهزاده را در وضع بسیار بدی قرار داده بود ۰برای او فقط چند عراده‌ی تـوپ کالیبـر دوازده باقی مانده بـود کـه بیشتر آنها در لنکـران بـود و بالاخره به دست روسهـا افتـاد ۰در زیر موجودی زرادخـانه را برطبق گزارشی که مسوول انبار به من داد شرح می‌دهـم ۰ این گزارش شگفت انگیز را به عنوان سندی که نمودار وضـــع نظامی ایران در آن زمان بود حفظ کرده‌ام ۰

یك عراده‌ی توپ کالیبر ۹ با ۱۵۰ گلوله و ۵۰ گلـولـه‌ی ساچمه‌ای	در مارس ۱۸۱۲ در جنگ سلطامبوز به‌دست روسها افتاد ۰
کیسه‌ی استوانه‌ای که مقدار باروت	۸۰۰ عدد

یك تیر توپ کالیبرع را در آن می‌ریزند.

کیسه‌ی مزبور با جعبه‌ی گلوله‌ی ساچمه‌ای	۱۵۰	عدد
گلوله‌ی توپ	۳۰۰	»
گلوله‌ی خالی	۵۵	»
فتیله‌ی توپ	۳۰۰۰	»
فشفشه	۲۵	»
آتش بر	۱۲	»
سنگ چخماق	۱۰۰۰۰	»

به موجب این گزارش‌که درباره‌ی صحت آن شك وتردیدی نیست چنان‌چه قشون روس پیروزیهای خود را دنبال نموده بود ایران نفس آخر را می‌کشید و ناچار می‌شد ضمن پرداخت خسارات جنگی که بیست سال طول کشیده بود، تمام مایملك خود را در ساحل چپ ارس به روسها واگذار نماید، ولی چون روسها پس از تسخیر لنکران جنگ رامتوقف نمودند (این امرموجب تعجب فوق‌العاده‌ی ولیعهد گردید) شاهزاده اقدام به تجدید قوا و جمع‌آوری جنگ افزار نمود. وی دستور داد سه عراده‌ی توپ کالیبر دوازده که در جاده‌ی اردبیل مانده بود و چهار عراده‌ی کالیبر شش که بر حسب تصادف ویژه‌ای چند روز قبل از این واقعه‌ی دردناك در عقب مانده بود و یك عراده‌ی کالیبر نه را که در زرادخانه بود، برایش بفرستند. ضمنا شاهزاده مرا مامور کرد که نزد پدرش بروم و با احتیاط و تدبیر خبر این تلفات را به او بدهم وبه خصوص تقاضای پول و چند عراده‌ی توپی را که شاه به صورت ذخیره نزد خود نگاه‌داشته بود بنمایم. همین‌که نزد شاه رسیدم دریافتم که وی قبلا به وسیله‌ی گزارشهای غیر مستقیم و مبهم از موضوع آگاه شده، ولی اطلاع دقیقی ندارد. شاه که نگرانیش حد و حصری نداشت فورا مرا احضار نمود و سوال پیچم کرد. من‌که از جبن باطنی شاه باخبر بودم بهترین و مطمئن‌ترین وسیله را برای قبولاندن تقاضاهای مورد نظر دراین‌دانستم که قدری او را بترسانم. از این رو بدون آن‌که واقعیات را مکتوم بدارم شاه راازجریان ناگوار اوضاع آگاه نمودم و یادآور شدم که چنان‌چه سریعا درصدد درمان این درد برنیاید بمزودی

با خطر رویارویی با روسها مواجه خواهد شد ۰این خطر تخیلی نبود و به راستی به آن معتقد بودم ۰همین جمله برای برانگیختن او کفایت کرد و فی‌المجلس دستور داد که بلافاصله آن‌چه راکه من ضروری تشخیص می‌دهم به‌آذربایجان بفرستند ۰در نتیجه تقاضای بیست و پنج عراده‌ی توپ ذخیره را نمودم ولی وزیران که همیشه آماده‌ی چانه زدن و تخفیف گرفتن هستند فقط با تحویل هیژده عراده‌ی توپ موافقت نمودند و به جای صد هزار تومان که خواسته بودم هشتاد هزار تومان دادند۰ پس از صدور احکام لازم، یك افسر را برای ترتیب حمل توپها در تهران گذاشتم و خود با همان سرعتی که آمده بودم مراجعت کردم ۰این سرعت عمل بی‌اندازه موجب خشنودی ولیعهد گردید ۰شاهزاده که کمترین امیدی به پدرش نداشت و برعکس منتظر بود که از طرف اومورد سرزنش واقع گردد باورش نمی‌شد که آن‌چه را خواسته بود به‌دست آورده باشم ۰چند روز بعد نیروی تقویتی به آذربایجان رسید۰ در فاصله‌ی این مدت به گردآوری توپچیها پرداختند ۰تعداد زیادی از توپچیها زخم برداشته بودند ولی‌خوشبختانه‌تعداد کمی به اسارت درآمده بودند ۰تعداد زیادی اسب خریداری و زین و برگهایی فراهم گردید ۰به طور خلاصه در ظرف دوماه توپخانه‌ی جدیدی که از حیث‌کمیت و کیفیت بر توپخانه‌ی قبلی برتری داشت تدارك دیده شد ۰ضمنا یك تیم آتشبار متضمن چهار توپ کالیبر شش درایروان باقی مانده بود ولی‌شاهزاده نمی‌خواست این مرکز حساس را از آن محروم نماید ، زیرا این نقطه بیش از هرجا در معرض حملات روسها قرار داشت۰ روسها برای به دست‌آوردن احشام و به خصوص نمك که در گرجستان نایاب بود غالبا به حول وحوش‌این منطقه می‌آمدند۰ پادشاه که از چندی قبل از حکومت هند تقاضای اسلحه و بیست‌عراده‌ی توپ نموده بود مقارن همین ایام به دریافت آن نایل گردید ۰در بین سلاحهای دریافتی دوازده هزار تفنگ وجود داشت که یك باره باعث بهبودی وضع قشون گردید۰ در این موقع بود که پادشاه برای تشکیل لشگر سی هزار نفری که قبلا درباره‌ی آن سخن گفتم یك افسر و چند استوار توپچی

انگلیسی برای تعلیم اجزا و اعضای صنف توپخانه استخدام نمود ۰کارها با فعالیت شگرفی پیش می‌رفت و از آن‌جاکه افراد و پول لازم فراهم بود در ظرف سه ماه این لشگر به طور کامل سازمان داده شد ۰توپچیها به حرفه‌ی خود کاملا وارد شده بودند و فقط از طرز مانوور توپها اطلاع‌کافی نداشتند ۰در مورد آتشباری که ولیعهد به من سپرده بود وضع تفاوت داشت، زیرا من افراد را به طور دیگری تعلیم داده بودم و درنتیجه قابلیت تحرك آنها به طور شگفت آوری زیادتر شده بود ۰این فعالیت شدید در ابتدا به ذایقه‌ی توپچیها چندان خوش نمی‌آمد اما باید انصاف بدهم که پس از آن‌که به آنها تذکر دادم که ترکها در این زمینه پیشرفتهای بزرگی‌نموده‌اند و ازاین که بر ایرانیها برتری یافته‌اند برخود می‌بالند ، با حرارت غیرقابل تصوری دل به کار دادند ۰ضمنا به آنها یادآور شدم که ترکها همیشه مغلوب قشون ایران بوده‌اند حال چنان‌چه شکستی از ناحیه‌ی آنها متوجه ایران بشود از این بابت سخت احساس شرمندگی خواهند نمود ۰در حقیقت ترکها توپخانه‌ی اسب‌کش بسیار خوبی دارند ولی با مقایسه با توپخانه‌ی ایران در سطح خیلی پایین‌تر قرار دارد ۰

از سوی دیگر چون ولیعهد نمی‌خواست بار دیگر دچار چنان پایان ناگواری بشود دستور ریختن چند توپ کالیبر شش و چند خمپاره انداز هشت پوسی را داد ۰قالبها در مدت بسیار کوتاهی آماده گردید و توپ ریزی با موفقیت کامل صورت گرفت ۰یك دستگاه فلز سوراخ کنی افقی را که فرانسویها ساخته بودند دوباره کار گذاشتند و در مدت کوتاهی توپها تحویل آتشبارها گردید ۰این تحرك فوق‌العاده به‌ویژه مدیون فعالیتهای یك صنعتگر انگلیسی است که ولیعهد اورا با حقوق گزافی از بمبی استخدام نموده بود ۰این شخص تعهد کرده بود که در سمت رییس کارگاه مدت شش سال در تبریز بماند و سالی پنجاه کارگر را تعلیم دهد ۰ ساختن پایه‌های نو و تجدید پایه‌های کهنه را برعهده‌ی او واگذار نمودند و گرچه این هنرمند درتمام مدت‌عمرش دست به چنین کارهایی نزده بود، به بهترین وجه از عهده‌ی آن برآمد ۰

در خلال این احوال بود که شاه با تعداد کثیری از لشگریان و توپخانه‌اش به آذربایجان آمد ، اما پس ازشروع مذاکرات صلح که بلافاصله پس‌از ورودش شکل گرفت، حکم لغو قوای ذخیره را صادرنمود·این سیاست‌غلطی بود، زیرا هنوز شرایط صلح تعیین‌نشده ، برخلاف یك‌ضرب المثل ایتالیایی بود که می‌گوید " اگر طالب صلحی برای جنگ آماده باش" · شاه قوای سوارنظام وتوپخانه‌ای را که همراه داشت درآذربایجان گذاشت وبدین ترتیب ولیعهد دارای مهمات زیر گردید :

توپ کالیبر ۱۲	۸ عراده
" " ۹	۱ "
" " ۶	۳۶ "
" " ۴	۴ "
توپهایی که در ایروان بودند	۴ "
خمپاره انداز ۶ و ۸ پوسی	۳ "
" " ۴ پوسی	۱۰ "
جمعا	۶۶ عراده

از لحاظ گلوله ، با وجود این که مقداری از هندوستان وارد شده بود هنوز کمبود وجود داشت به طوری که آن‌چه موجود بود به زحمت برای نیم جنگ کفایت می‌کرد·اما چنان‌چه جنگ ادامه پیدا می‌کرد،ولیعهد جدا مصمم بود کوره‌هایی در حوالی اهر ایجاد نماید ·به طوری که در فصول گذشته ذکر کرده‌ام معادن بسیارعالی در آن‌جا پیدا می‌شود ·

وسایل نقل و انتقال توپها هم به خوبی فراهم گردیده بود : توپهای کالیبر ۱۲ به شش اسب ترکمنی بسیار قوی و توپهای کالیبر کوچکتر و خمپاره اندازها به چهار اسب بسته می‌شد ·منتها نقص موجود موضوع‌حمل تجهیزات بود که هنوز هم به وسیله‌ی شتر انجام می‌گیرد ·خطرات دایمی این‌طریقه‌ی حمل از یك سو و دیر رسیدن مهمات که معلول کمی تحرك می‌باشد از سوی دیگر باعث می‌شود که مهمات دیر به مقصد برسد وکار پرکردن توپها را که احتیاج به زمان دارد دچار اشکال بنماید ·با تمام این احوال و با وجود اشکالات وموانع

متعددی که ذکر شد هنوز از این وسیله برای حمل و نقل استفاده می‌شود و در آن تغییری داده نشده است.

در جلو هر عراده‌ی توپ صندوقی محتوی سی تا پنجاه گلوله قرار دارد که پس از به مصرف رسیدن آن باید مدتها منتظر بمانند تا مهمات تازه برسد. شترها خیلی به کندی حرکت می‌کنند. هر شتر حامل دو صندوق و در هر صندوق پنجاه گلوله‌ی کالیبر شش و یا سی گلوله‌ی کالیبر دوازده‌نهاده شده است. شترها در دسته‌های پنجاه تایی حرکت می‌کنند و کالیبر گلوله‌هایی که وسیله‌ی هر دسته شتر حمل می‌شود یکسان است. هنگام شب پس از آن‌که بار را از پشت شترها پایین آوردند صندوقها را روی هم می‌چینند و روی آن را با پوشش بزرگی از چرم می‌پوشانند که از آفتاب و باران مصون بمانند. ایرانیها این مجموعه را قورخانه (انبار باروت) می‌نامند.

هنگام اعلام خطر، به خصوص در موقع شب، درصورتی که مجبور باشند با عجله حرکت کنند معمولا ناگزیر می‌شوند که مهمات را جا بگذارند زیرا در آن موقع گردآوردن شترها که غالبا درچرا هستند میسر نیست. حتی اگر امکان آن هم فراهم باشد، برای بارکردن وقت کافی ندارند، چون خدمه‌ی هر قطار پنجاه شتری از چهار یا پنج نفر تجاوز نمی‌کند.

اعضا و اجزای آتشبارها هم وضع خوب و مرتبی پیدا کرده‌اند. برای تکمیل سازمان آتشبارها از مجموع توپچیها سه گردان تشکیل داده‌اند که دو تای آنها در تبریز و دو نیم گردان یکی در ایروان و دیگری در ارومیه مستقر گردیده‌اند. لباس افراد توپخانه عبارت است از یك نیم تنه‌ی آبی با یقه و سرآستین قرمز با لبه‌ی زرد، یك شلوار گشاد سفید، لوازم چرمی سفید و کلاه ملی مانند سایر افراد قشون.

تنها زرادخانه‌ای که در ایران دارای کارخانه می‌باشد در تبریز واقع است. هنگامی که شاه طرح ایجاد لشگر ذخیره را ریخت نظرش این بود که زرادخانه‌ی مشابهی با کارخانه‌ی توپ ریزی و اسلحه سازی در تهران تاسیس نماید. گرچه زرادخانه‌ی تبریز واجد چندان اهمیتی نمی‌باشد با این حال می‌توانم ادعا کنم که از موقعی که من به ایران آمده‌ام وضع آن

کاملا بهبود یافته است. با ملاحظه‌ی جدولی که در همین فصل ارائه دادم و با توجه به مقدار ذخایر مندرج در آن به خوبی می‌توان در این باره داوری نمود. ولی با ورود ماشین‌ساز انگلیسی‌که از طرف ولیعهد عهده‌دار اداره‌ی امور زرادخانه شده، همه چیز صورت دیگری به خود گرفته است. در جوار کارخانه‌های ذوب فلزات چندین ماشین بسیار سودمند و کارگاههای گاری سازی، آهنگری، زین سازی، رنگرزی، و ریسمان بافی به چشم می‌خورد. سابقا محلی به‌نام جبارخانه وجود داشت که کلیه‌ی تجهیزات قوای غیر منظم را تامین می‌نمود. ولیعهد این محل را تبدیل به کارخانه نموده است که در آن اسلحه، طبل، شیپور، فشنگدان و لوازم چرمی تولید می‌شود. در همین محل نیزکارگاههای لباس دوزی، کفاشی، کلاهدوزی تاسیس شده، به طور کلی تمام وسایل قشون از قبیل لباس، سلاح وغیره در این جافراهم می‌شود. ریاست‌عالیه‌ی این موسسه را توپچی‌باشی عهده‌دار است. این مرد شرافتمندو شجاع، عشق خاصی به رسوم اروپایی داردو رفتار خود رابه بهترین وجه با رسوم مزبور تطبیق داده است.

علاوه براینها، ولیعهد از چندی قبل یك آسیاب باروت کوبی در فاصله‌ی یك فرسخ و نیمی تبریز دایر نموده است. آسیاب مزبور از روی نقشه‌ی آسیایی که یك افسر فرانسوی از صنف مهندس در قسطنطنیه ساخته، بنا گردیده است. این اقدام بسیار سودمند واقع شده، زیرا قبلا به علت بی اطلاعی از میزان مواد ترکیب کننده‌ی باروت علاوه بر این که محصولی که به دست می‌آمد از نوع بد بود، مقدار آن هم کم بود. مضافا بهاین‌که به‌کار بردن آسیاب دستی، که سابقا مورد استفاده قرار می‌گرفت، خالی از خطرهم نبود. باروتی که امروز از آسیاب تبریز به‌دست می‌آید، به خوبی باروتهای فرانسه است.

با این حال ایران برای این که بتواند بدون کمك همسایه‌ها جنگ کند از سه کالای اساسی محروم است: ۱ـ مواد منفجره: چون در ایران کارخانجات ذوب فلزات وجود ندارد و جز در مواردی که بخواهند از مس استفاده بکنند، ناچارند این مواد را به قیمت گزاف از کمپانی هند خریداری بنمایند.

۲ ـ الیاف کنف برای ساختن فتیله و طنابهای محکم: در ایران این دو قلم را از پنبه که برای این مصرف کاملا بی‌ارزش است تهیه می‌کنند ۰ ۳ ـ سنگ چخماق: این سنگ را به قیمت بسیار گران از ارامنه و روسها که در طول مرز به تجارت این جنس مشغولند خریداری می‌نمایند ۰به نظر من در مورد اخیر، بی‌توجهی و سهل‌انگاری شده است زیرا با این که ولیعهد مدعی بود که در ایران سنگ چخماق پیدا نمی‌شود من خلاف آن را به ثبوت رسانده، در حوالی کردستان معادن سنگ چخماق از نوع بسیار عالی کشف نمودم و مقداری ازآن‌را دادم تراش دادند ۰گرچه از نظر مرغوبیت به پای سنگهای اروپایی نمی‌رسید ولی قابل استفاده بود ۰چنان‌چه دنباله‌ی این کار گرفته شود دولت می‌تواند از این راه مبالغ قابل ملاحظه‌ای صرفه جویی بنماید ۰در جنگ اخیر مدت کوتاهی باکمبود سنگ چخماق مواجه شدند و ناچار هر قطعه‌ی آن را به قیمت یک پهناباد که تقریبا برابر ده شاهی فرانسه است از تاتارها و قزاقهایی که در طول ارس سکونت داشتند خریداری نمودند ۰

شوره نیز یکی از موادی است که به دلیل نبودن شوره‌زار در ایران کمیاب است و از این رو ناچارند آن را ازهند وارد کنند ۰علاوه بر مخارج حمل و نقل که باعث گرانی آن می‌شود از آن‌جا که این محمولات غالبا آسیب دیده، به مقصد می‌رسد، درنتیجه باروت تولید شده ازآن، نمی‌تواند مرغوب باشد ۰

صنعت آتشبازی قبل از آمدن افسران فرانسوی برای ایرانیها کاملا ناشناخته و برای اولین باربود که چنین‌نمایشی را مشاهده می‌کردند ۰برای ایرانیها هیچ تفریحی بالاتر از تماشای آتشبازی که تا آن زمان محدود به فشفشه، ترقه، و خمپاره بود وجود ندارد ۰انگلیسیها بعدا طرزدرست کردن فشفشه‌های تکامل یافته‌تری را به آنها آموختند ۰اکنون از این نوع فشفشه‌ها برای علامت دادن از راه دور استفاده می‌شود ۰ اخیرا این فشفشه‌ها را با ده لیور باروت پرمی‌کنند که به چنان ارتفاعی بالا می‌رود که پس از ترکیدن چنان‌چه زمین مسطح باشد و پستی و بلندی کوهها مانع دید نشود، از فاصله‌ی ده فرسخی قابل رویت است ۰



۳۶

درباره‌ی راه پیماییها و اردوگاهها

ارتش غیرمنظم ایران با بی‌نظمی کامل جابه جا می‌شود و هیچ فرماندهی قادر نیست حرکت آنها را در جاده‌ها تحت نظم درآورد. از این رو هنگامی که ارتش باید به نقطه‌ی بالنسبه دوری برود غالبا اتفاق می‌افتد که پس از آن که سرستون به محل مورد نظر رسید ته ستون یك ماه دیرتر به آن نقطه می‌رسد. در این باره هیچ کس را نمی‌توان مورد سرزنش قرار داد و همین اندازه که سپاهیان مطلقا از دنباله‌روی ستون سرباز نمی‌زنند، فرماندهان تا اندازه‌ای راضی هستند. این نقیصه روزبه‌روز رو به تزاید است و یافتن راهی برای رفع آن مشکل است.

برای این‌که بتوانند قوای منظم را به خصوص در فصل تابستان با آهنگ یکنواختی حرکت بدهند یا زحمت بسیار بالاخره موفق شده‌اند آنها را به این روش عادت بدهند، به طوری که امروز در تمام فصول و در کلیه‌ی جاده‌ها قوا در ستونهای فشرده حرکت می‌نماید. در کشوری مانند ایران که موقعیت جاده‌ها در میان جلگه‌های وسیع معلوم ومشخص است و به ندرت به موانعی برخورد می‌شود این نوع راه‌پیمایی بسیار آسان می‌باشد.

در فصل تابستان برای احتراز از شدت گرما راه‌پیماییها منحصرا هنگام شب صورت می‌گیرد و جز در مواردی که فوریت ایجاب نماید در راه توقفهای کوتاهی می‌کنند و قبل از طلوع آفتاب به اردوگاه می‌رسند و تمام روز را در آن‌جا می‌مانند،

ضمنا چنان‌چه وضع ایجاب نماید که با سرعت بیشتری خود را به نقطه‌ای برسانند ، طرز حرکت آنها واقعا شگفت انگیز است. کافی است آنها را به این امر مصمم نمود تا در ظرف یك روز پانزده فرسنگ که برابر با بیست فرسخ فرانسه باشد راه‌پیمایی بنمایند.

در فصل زمستان راه‌پیمایی ازکنار کوههای آذربایجان به علت سردی فوق‌العاده‌ی هوا قدری دشوارتر است واز این رو سربازها که لباس و کفش مناسبی برای این فصل ندارند ، برای گریختن از راه‌پیمایی به هر وسیله‌ای متشبث می‌شوند. آنها در تمام طول جنگ خود را در دهکده پنهان می‌کنند، بدون آن که کسی موفق شود آنها را پیدا نماید.

موقعی که قوای منظم و غیرمنظم مجتمعا در حرکت هستند منظره‌ی خاصی جلوه‌گر می‌شود. بیشتر افراد قوای غیرمنظم بر پشت الاغ، قاطر و شتر سوارند و با بار و بنه‌ی زیادی که همراه دارند به طور درهم و برهم از میان مزارع می‌گذرند و خسارات معتنابهی وارد می‌کنند ، بدون آن که ساکنین محل جرات شکایت داشته باشند. ساکنین عاقلانه و از ترس انتقام فرماندهان یغماگر که غالبا حاصل دزدی خود را با سپاهیان تقسیم می‌کنند لب فرو می‌بندند.

هنگامی‌که قوا درشهرها یا دهکده‌ها متوقف می‌شود افراد هرطور که بتوانند منزلی پیدا می‌کنند ولی تقریبا هرگز درون خانه‌ها نمی‌روند و ترجیح می‌دهند که شب را در آستانه‌ی در به سر برند و برای به دست آوردن روپوش مزاحم صاحب خانه نشوند. افراد از روی تنبلی هنگام توقف در جاده‌ها نیز به همین ترتیب عمل می‌کنند به طوری که قبل از رسیدن به مقصد حتی یك بار هم فرشها و چادرهایشان را باز نمی‌کنند.

ایرانیها که ذوق زندگی چادرنشینی را از اجداد خود به ارث برده‌اند از هر طبقه و در هر مقامی که باشند ، چند ماهی از سال را زیر چادر به سر می‌برند. از این رو در فصول

گرما و علف چینی کلیه‌ی اشخاص ، از شاه گرفته تا به پایین ، شهرها را ترك می‌کنند و برای مدت معینی به دشت و هامون می‌روند واردوگاههای تفریحی خود را برپا می‌کنند ۰ در این فصل اشخاص متظاهر جرات نمی‌کنند خود را در شهرها نشان بدهند ۰ این عادت به قدری ریشه‌دار است که در هر زمان خواه جنگ یا صلح پادشاه ، شاهزادگان ، درباریان ، قشون و بیشتر مردم در زیر چادرها به سر می‌برند و تاموقعی که این مهاجرت موقتی ادامه دارد همه روزه بر تعداد اردوگاهها اضافه می‌شود و فقط هنگامی که بزرگان شروع به بازگشت به خانه‌هایشان می‌کنند تعداد اردوگاهها رو به کاهش می‌گذارد ۰ در اردوگاهی که همه ساله در سلطانیه بر پا می‌شود بعضی اوقات تعداد افراد به ۱۵۰،۰۰۰ نفر می‌رسد ۰ تعداد اسبها هم حداقل به همین اندازه است که متجاوز از سه ماه را منحصرا از علفی که در این دشت وسیع به دست می‌آید تغذیه می‌کنند ۰

منظره‌ی اردوگاههای زمان صلح یا جنگ قبل از آن که روش اروپایی پذیرفته شود تقریبا یك شکل بود اما از آن پس تاآن‌جا که ممکن بوده ، اصول اروپایی را در این زمینه رعایت نموده‌اند ، چادرها را تا اندازه‌ای با نظم وترتیب برپا می‌نمایند ۰ با این حال از آن‌جاکه به ندرت قوای منظم در اردوگاهها تنها هستند این وضع موجب عجیب ترین گردهم آیی می‌شود ۰ اختلاف بین نظمی که بر قوای منظم حکمفرما است با بی‌ترتیبی قوای غیرمنظم وضع خاصی به وجود می‌آورد که در تمام دنیا نظیر آن را نمی‌توان یافت ۰ ازاین رو با توجه به این که تغییر رویه‌ی زندگی که از دوره‌های گذشته بجا مانده ، ممکن نیست ، برای این‌که تا اندازه‌ای رفع این نقیصه شده باشد قوای منظم را در یك انتهای اردوگاه و قوای غیرمنظم را در انتهای دیگر قرار می‌دهند ۰

اینك اردوگاهها را از دو جنبه که اردوگاههای جنگی و اردوگاههای تفریحی باشد مورد مطالعه قرار می‌دهیم : در مورد اردوگاههای جنگی که موقعیت آن تقریبا همیشه تابع کیفیات زمانی و مکانی می‌باشد چون ترس از دشمن مانع می‌شود

که افراد کنجکاو به پیش بروند از این رو برپا کردن چادرها در نقاطی که مزاحمین نتوانند باعث ناراحتی شوند در هرنقطه میسر است. این مزاحمین می‌دانند چه‌گونه در پشت خطوط جبهه که به نظر آنها خندقهای غیرقابل عبوری می‌باشد جای خود را پیدا کنند. ضمنا چنان اطمینان خاطری فارغ از خطر حمله‌ی دشمن در اردوگاهها حکمفرما می‌باشد که برای من غیرقابل درك است چه‌گونه تا به حال قوای ایران در برابر دشمن به خصوص موقعی که سروکارشان با روسها بوده، هزار بار نابود نشده است. فی‌الواقع هیچ چیز در دنیا شبیه به اجتماع این دسته‌ها موقعی که در برابر دشمن قرار دارند، نیست.

فرماندهان بدون توجه به تعداد دسته‌های قشون، محلی را که به نظرشان برای اردو زدن مناسب است، تعیین می‌کنند. افراد بار و بنه‌ی خود را بازمی‌کنند، زینها را از پشت اسبها برمی‌دارند و روی زمین به خواب می‌روند بدون آن که یك نفر قراول برای پاسداری آنها گماشته شود وحتی دسته‌ای گشتی به جلو فرستاده شود تا شب هنگام مانع از غافلگیرشدن آنها بشود. در این حال چنان‌چه در موقع شب مورد حمله قرار گیرند، چون آمادگی جنگی ندارند، نقطه‌ی معینی که افراد قشون باید در آن‌جا اجتماع نمایند تعیین نگردیده است و اسلحه خانه‌ای هم ندارند با بی‌نظمی شروع به فرار می‌کنند و با داد و فریادهایی که سر می‌دهند بر آشفتگی موقعیت می‌افزایند. با این داد و فریادها راه فرارخود را هم به دشمن نشان می‌دهند.

اردوگاههای تفریحی هم تا اندازه‌ای شبیه به اردوگاههای جنگی هستند وآن‌چه آنها را از یك دیگر متمایز می‌دارد، این است که در اردوگاههای تفریحی کمتر از اردوگاههای جنگی بی‌نظمی دیده می‌شود.

پادشاه همه ساله در ماه مه با تمام درباریانش به اردو می‌رود و گرچه می‌تواند هرکجا که بخواهد اردو بزند، اما آشکارا ترجیح می‌دهد که به جلگه‌ی سلطانیه برود. این جلگه علفزارهای عالی و مناظر فوق‌العاده خوبی دارد. در نزدیکی

محلی که همه ساله چادر می‌زنند ، پادشاه دستـــور بنـای کلاه فرنگی زیبایی را داده که شامل دو دستگاه عمارت مجزا برای سکونت زنها می‌باشد ۰این ساختمانها به فاصلـه‌ی یـك برد توپ از شهر بر روی تپه‌ی کوتاهی بنا شده ،که بااین‌حال بر تمام جلگه و شهر که فوق‌العاده در گودی است، مشرف می‌باشند ۰پادشاه بعضی اوقات روزها و حتی شبهارادر این کلاه فرنگی به سر می‌برد، اما به زودی به چادرها برمی‌گردد ۰ این چادرهااز بسیاری ازکاخهای شاه جادارترند و وسایـل آسایش در آنها فراهم تر است ۰باتوجه به تعداد شترهـایی که برای حمل و نقل چادرها لازم است می‌تـــوان بـــه کثـرت چادرها پی برد ۰چهارصد شتر به زحمت می‌توانند چـــادر شاه ، چادر زنها و تجیرها را حمل بنمایند ۰قسمـت خارجی چادرها تقریبا شبیه سایبانهای اروپایی و جنس آنها ازپنبـه و بـه رنـگ سفید خیـره کننـده اسـت ۰ در فـواصل مختلـف دالبرهایی از پارچه‌ی اطلس به رنگهای تند تعبیه شـده کـه جلوه و زیبایی آن را افزون می‌کند ۰داخل چادرها با مخمل آبی یاقرمز لاکی ،که به طور برجسته زردوزی شده ، آستر کشی شده است ۰طول چادرها صد پا وعرضشان سی پا می‌باشد که به وسیله‌ی شش ستون چوبی طلایی به ارتفـــاع بیست پـا استوار می‌گردد ۰ چادر شاه شامل یك اتـاق پذیرایی بزرگ و تعداد زیادی اتـاقهای کوچك است که هر کـــدام بـــه کـاری اختصاص دارد ۰ چادر زنها اتاقهـای کوچکی دارد کهاتـاق خوابشان است ۰

تجیرهای دورادور چادرها از پارچه‌ی قرمز است کـه بـا طنابهایی کـه از داخـل و خـارج کشیـده شده ، به میخهای چوبی‌محکم بسته شده ،برپاهستند ۰تنهاپادشاه و شاهزادگان هستند که حق تجیر کشیدن دور محوطه را دارند ۰تجیرهاکه ارتفاعشان هشت پا می‌باشد مانع دیدَ زدن درون محوطـه به وسیله‌ی اشخاص کنجکاو است ۰تجیرها مربع مستطیلی راتشکیل می‌دهندکه اضلاعشان با اضلاع چادرها موازی است ۰پادشاه دو محوطه‌ی مشابه داردیکی برای دیوانخانه و دیگری بـرای حرمسرا که دیواری آنها را از هم جدا می‌کنـد ۰در محوطه‌ی

حرمسرا علاوه بر تاسیساتی که در محوطه‌ی دیوانخانه یافت می‌شود تعدادی چادرهای کوچك برای غلامان، خواجه‌ها، حمامها، آشپزخانه‌ها وغیره وجود دارد. قبلا گفته‌ام که بیرون محوطه دایما به وسیله‌ی چهار هزار سپاهی پاسداری می‌شود در صورتی که درون آن را خواجه‌ها محافظت می‌کنند و در تمام مدت شب مواظب چادرهای حرمسرا می‌باشند.

در اردوگاه شاه چادرها به طور پراکنده برپا می‌شود و مراعات نظم و ترتیب نمی‌گردد.

شاهزاده عباس میرزا معمولا اردوگاه تفریحی خود را در دادابگلو برپا می‌کند. این دهکده در چند فرسخی اهر در جلگه‌ی وسیعی واقع است که به وسیله‌ی نهری که آب بسیار گوارایی دارد مشروب می‌شود. چادر وی همیشه در خیابان اصلی که قوای منظم را از قوای غیر منظم جدا می‌کند، برپا می‌شود. چادر ولیعهد کم و بیش شباهت به چادر پادشاه دارد اما خیلی کوچکتر است. ضمنا ازآن‌جا که ولیعهد هرگز زن باخود به اردوگاه نمی‌برد، جز چادر او چادر دیگری در این قسمت دیده نمی‌شود. دورادور چادر شاهزاده به وسیله‌ی تجیر محصور شده است و یك گردان پیاده نظام از گارد مخصوص در جلو هر قسمت محوطه به پاسداری مشغولند.

قوای منظم در سه ردیف قرار می‌گیرند: سوار نظام در سمت راست، توپخانه در وسط، و پیاده نظام در سمت چپ. در هریك از چادرهای سربازان بیست نفر به سر می‌برند. چادر آنها بر روی دو دیرك استوار است بدون آن که بین آنها دیرك افقی قرار داده شده باشد درعوض دیرکها به وسیله‌ی دو طناب بزرگ یکی در جلو و دیگری در عقب نگاه‌داری می‌شوند. چادر افسران جزء یا ارشد به استثنای چادر سرهنگ به وسعت چادرهای سربازان است و آنها را تقریبا به همان ترتیبی که در اروپا معمول است برپا می‌کنند. اسبها را درعقب در دو ردیف به صورتی که قبلا شرح آن را در فصلی‌که به حیوانات اختصاص داشت داده‌ام، می‌بندند.

اردوگاه قوای غیر منظم در سمت چپ برپا می‌شود ۰این اردوگاه عجیب ترین گرد هم آیی افراد ، چادرها ، اسبها ، قاطرها ، شترها وغیره است۰افسران با سربازان باهم اند و تقریبا همیشه و بدون تشریفات زیر یك چادر به سر می‌برند۰اردوگاهها وسیله‌ای برای کسب درآمد های هنگفت است، بدین قرار که هنوز برپا نشده ، بلافاصله بازاری از زمین می‌روید که همه چیز حتی کالا های شهری را هم می‌توان درآن‌جا خریداری نمود ۰در بازارها مواد غذایی ازهر قبیل و پیشه وران از هر حرفه مانند کلاهدوز ، خیاط ، پینه دوز ، اسلحه ساز ، سراج و به خصوص نعلبند به تعداد زیاد یافت می‌شود ۰این بازارها تنها چیز مرتب در اردوگاههای ایرانی است۰معابر پهن و مستقیم‌اند و سوداگران و پیشه‌وران همگی چادرهای خود را بر روی یك خط بر پا می‌کنند ، اما کالا یشان را در خارج چادر و بر روی زمین عرضه می‌دارند ۰ کثرت جمعیتی که در بازارها گرد هم می‌آیند غیر قابل تصور است و به استثنای ساعاتی که اشعه‌ی آفتاب با قوت می‌تابد، غیر ممکن است راهی برای عبور در آن‌جا پیدا کرد۰

وزیران ، کارکنان دیوانخانه ، و به طور خلاصه همه‌ی بزرگان که شاهزاده‌راد رارد وگاه همراهی می‌کنند چادرهای خود را در پشت چادر روی برپا می‌نمایند ۰چادرهای آنان نیز فوق‌العاده بزرگ و خیلی راحت است۰به منظور جلوگیری از رطوبت و این که در معرض نیش خزندگان قرار نگیرند ، زمین زیر چادر را به اندازه‌ی شش تا هشت پوس بالا می‌آورند و بدین ترتیب چیزی شبیه به مهتابی به وجود می‌آید که پس‌از آن که آن را با حصیر پوشاندند با قالی یا نمد مفروش می‌نمایند ۰در جلو چادرها حوضچه‌هایی حفر می‌کنند و به وسیله‌ی جویبارهایی که از نهرهای مجاور جدا می‌نمایند، در آنها آب می‌اندازند ۰اما چنان‌چه آب نهرها در نتیجه‌ی گرمای شدید به کلی خشك شده باشد ناچار برای رفع احتیاجات روزانه باید آب را ازراههای دوربه وسیله‌ی سقاها تامین نمایند ۰در قشون کشورهای شرقی تعداد سقاها همیشه

فوق‌العاده زیاد است ۰ ولیعهد و بزرگان همه سقاهای مخصوص به خود دارند و عجیب این که هر موقع که آب نایاب می‌شود آنها هوس می‌کنند دوبار در هفته حمام بگیرند ۰ هر سقا یا بویی دارد که بر پشت آن دو کیسه‌ی عظیم چرمی به شکل مشك حمل می‌شود ۰ انتهای مشکها به شکل روده است و این بدان جهت است که بتوان به آسانی آب را ریخت ۰ مشکها به یك چنگك آهنی منتهی می‌شوند که به حلقه‌هایی که در پالان اسب تعبیه گردیده ، متصل هستند و این برای آن منظور است که سر مشکها را بالا نگاه دارند و از ریختن آب جلوگیری شود ۰ دهانه‌ی مشکها گشاد است و به وسیله‌ی چیزی شبیه به پیش بند بچه با دگمه بسته می‌شود ۰

اردوگاههای ایران دارای حمام عمومی نیز می‌باشند که عینا مشابه حمامهایی هستند که در صفحات گذشته به شرح آن پرداخته‌ام ، با این تفاوت که محل آن در زیر چادرهای مخصوصی است که منحصرا برای این منظور تدارك دیده شده است ۰ جنس چادرهای حمام از پشم مالیده مانند نمد است و برای این که هوا یا کمترین نسیمی داخل آن نشود و بخار آبی را که در آن جا تولید می‌شود کم نکند دور آن را محکم می‌بندند ۰ چادر حمام از دو قسمت تشکیل یافته : در یك سمت دیگهای بزرگی که در زیر آنها نوعی کوره حفر شده است قرار دارد و در سمت دیگر استحمام کنندگان حمام می‌گیرند ۰ ضمنا چون نمی‌توانند عین همان تشریفاتی را که در حمامهای شهری بر روی مرمر انجام می‌دهند بر روی خاك به جا آورند در تمام سطح چادر دیرکهایی به شکل چهارگوش می‌خوابانند و در زیر آن آبروهایی تعبیه می‌کنند که به چاهی منتهی می‌شود و بدین ترتیب آب مصرفی حمام به چاه جریان پیدا می‌نماید ۰ دیرکها را با تخته‌هایی که مانند غربال سوراخ سوراخ شده ، می‌پوشانند و بر روی آن حصیرهایی که از نی درست شده ، می‌اندازند و با آب جوش آن را گرم نگاه می‌دارند ۰ استحمام در این حمامها خیلی گران تمام می‌شود زیرا بعضی اوقات باید هیزم را از بیست فرسخی به وسیله‌ی شتر به محل حمل نمایند و از این رو پول حمام گاهی

به سه ریال می‌رسد.

کمتر سالی می‌گذرد که در اردوگاهها کسی دچار عقرب زدگی نشود. در هیچ کشوری به اندازه‌ی ایران عقرب پیدا نمی‌شود، آن هم عقربهایی با جثه‌های بزرگ و بسیار سمی. کثرت عقرب به اندازه‌ای است که در بعضی نواحی می‌توان شرط بندی نمود که در زیر هر سنگ بالنسبه بزرگی که علفزارها به آن ختم می‌شود لااقل یك عقرب وجود دارد. با این وصف، به خصوص در فصل تابستان برای احتراز از مبتلا شدن به تبهای باتلاقی و اسهال اردو زدن در علفزارها را بر زمینهای پست و گود ترجیح می‌دهند. همچنین برای دور کردن خزندگان خاك زیر چادرها را بالا می‌آورند، اما چون غالبا از این کار نتیجه گرفته نمی‌شود اشخاصی که قدرت مالی دارند دستور ساختن تخته‌پوش را می‌دهند. تخته‌پوش عبارت از کلبه‌ی چهارگوشی است که از الوار ساخته می‌شود و بر روی چهار دیرك قرار دارد. ارتفاع این کلبه‌ها از زمین بیش از بیست پا می‌باشد و به وسیله‌ی نردبام به درون آن می‌روند. علاوه بر آن‌که هوای کلبه‌ها خیلی سالمتر از هوای چادرها است، اشخاص از شر مگس و به خصوص پشه هم در امانند. هوای چادرها به سبب مجاورت با زباله‌دانی که غالبا کثافات برای مدتی در آن‌جا باقی می‌مانند، ناسالم است. حشرات هم برای کسانی‌که وسیله‌ی دفاع در مقابل نیش این حیوانات موذی را ندارند، یك مصیبت واقعی است. در هیچ جای دنیا به اندازه‌ی جلگه‌های ایران و به خصوص در حوالی بحر خزر حشراتی این‌چنین گرسنه پیدا نمی‌شود. هنگامی که عقربی داخل چادر می‌شود کسی که آن را دیده سعی می‌کند آن را بگیرد و تا آن‌جاکه برایش ممکن است آن را دنبال می‌کند. حال چنان‌چه موفق به گرفتنش نشد دو دست را برهم می‌زند و به‌این علامت تمام افراد اردو با دست زدن پاسخ می‌دهند و به سوی سمتی‌که صدا از آن‌جا بلند شده است، متوجه می‌شوند. حتی اگر تعداد افراد اردو صدهزار نفر هم باشد در ظرف کمتر از دو دقیقه همه آگاه می‌شوند که در فلان نقطه عقربی دیده شده است و همین عدم اطمینان باعث می‌شود که دیگر به خواب

نروند ۰از این رو در نقاطی که عقرب فراوان است در سه چهار شب اول اردو صدای دست زدن قطع نمی‌شود ولی به تدریج پس از آن که زیر همه‌ی سنگهای اطراف چادرها را بازرسی کردند و اطمینان یافتند که از شر این حیوان خطرناک آسوده شده‌اند به طور محسوس صدای دست زدن کم می‌شود۰ باید اذعان کنم که احساس نزدیک بودن با این حیوانات غالبا مرا دچار اضطراب نموده است۰



۳۷

درباره‌ی طبابت ، جراحی ، و مراسم تشییع جنازه

آن‌چه را که در ایران علم طب می‌نامند ، تردستی و حقه بازی مستهجنی است که در کمال بی‌شرمی اجرا می‌شود . با این حال اشخاصی که این حرفه را پیش گرفته‌اند نزد مردم به خصوص در بین طبقه‌ی عوام الناس از احترامی برخوردارند که بی‌شباهت به پرستش نیست . غرور این پزشکان نادان با جهالت آنها برابری می‌کند و تنها هنرشان این است که خود را به صورت جادوگران درآورند .

به طوری که می‌دانید مذهب اسلام مطالعه در باره‌ی این علم را شدیدا منع نموده است[1] . در قرآن از جسد مرده به صورت یك شیء نجس یاد شده است و ایرانیها چنان از مرده وحشت دارند که هرگز به‌آن دست نمی‌زنند . از این رو کسب اطلاعاتی درباره‌ی کالبدشناسی برایشان مقدور نیست . بدین ترتیب علم طب که در اصل مبتنی بر فرضیات و احتمالات است تبدیل به علم تجربی می‌گردد بی آن که توام با اصول علمی و عقلانی باشد و البته این بسیار خطرناك است .

همچنین داروهای بسیار عادی هم برای آنها ناشناخته است و بدین ترتیب از داروساز و داروخانه خبری نیست .

۱ــ نویسنده این ادعا را در نهایت بی‌اطلاعی کرده است . العلم علمان علم الابدان و علم الادیان در اسلام مشهورتر از آن است که حاجت به تکذیب رای نویسنده و تفسیر موضوع باشد ، چه که به صراحت آمده است : علم بر دو گونه است ، علم بدنها و علم دینها . در این‌جا تقدم علم بدن بر علم دین قابل توجه و امعان نظر است . ــ م .

هنگامی که اطبا به بالین مریض خوانده می‌شوند ، ابتدا به نوعی از کتابهایی که فهم آن مشکل و خطوطشان ناخوانا است مراجعه می‌نمایند و ضمن پیچ و تاب دادن به خود و درآوردن ادا و اصول سخنان مرموزی ادا می‌کنند و به بیمار توصیه می‌نمایند که این سخنان را تاآن‌جا که برایشان میسر است تکرار نمایند. سپس در روی بعضی نقاط بدن ، اجساد پوست کنده‌ی سگ یا گربه یا افعی یا کلاغ و یاحیوانات مشابه دیگری را می‌گذارند و معتقدند که بدین وسیله افسون مرض را از بین می‌برند .اطبا به ندرت خون گرفتن راتجویز می‌کنند، اما در صورتی که آن را لازم تشخیص‌دهند به اولین دلاکی‌که در کوچه برخورد کنند متوسل می‌شوند و از او می‌خواهند که مریض را حجامت بنماید .دلاك فورا دست به کار می‌شود و چنان‌چه وسیله‌ی دیگری در اختیار نداشته باشد محل‌حجامت را با طناب می‌بندد و نیشتر درازی که به شکل قمه است به بدن مریض فرو می‌کند. شگفت آور آن‌که با این عمل هیچ وقت کسی ناقص العضو نمی‌شود .اطبا باتنقیه ، زالوانداختن ، به کار بردن وسیله برای سرباز کردن زخم ، بادکش ، مشمع انداختن و مرهم گذاشتن که غالبا اثرات نیکویی دربر دارد ، چندان آشنایی ندارند .

وضع جراحی ، چنان‌چه امکان آن فراهم باشد،ازطبابت هم بدتر است .در بیشتر نقاط ایران عمل جراحی را یهودیهایی‌انجام می‌دهندکه بسیارکم اطلاع‌و قابل ترحمند . علم آنها محدود به گذاشتن روغن و مرهم بر روی هر نوع زخم است .نسخه‌ی این داروهای بدبو که از پدر به فرزند می‌رسد تنها پایه‌ی معلومات و منبع درآمد آنها است .این جراحان از همان دارویی که برای معالجه‌ی زخم معده به کار می‌برند برای تیر خوردگی هم استفاده می‌نمایند و از این رو آنهایی که بهبودی حاصل می‌کنند ، باید شکرگزار طبیعت باشند زیرادارو‌های این جراحان جاهل تاثیری درعلاجشان نداشته است .با این حال باتوجه به تجربیات گسترده‌ای که جراحان با مردم می‌کنند ، می‌توانند اندکی حاذق‌تر از آن‌چه هستند باشند .درعین حال اذعان می‌کنم که شخصا

در موقعیتی قرار گرفتم که توانستم در باره‌ی اثر بخشیدن این مرهمها و روغنها داوری بنمایم. یك بار که به طور خطرناکی مجروح شده بودم و هیچ‌گونه دسترسی به کمك نداشتم، به ناچار خود را زیر دست آنها انداختم و به طورمعجزه آسایی معالجه شدم. از آن‌جا که خیلی خون از من رفته بود، چنان ضعیف شده بودم که نفهمیدم چه کاری صورت دادند. اولین نتیجه‌ی عملشان این بود که مشاهده کردم مبتلا به غانقرایای پیشرفته‌ای شده‌ام که خوشبختانه در ظرف دو روز بابخار سرکه رفع شد. بالاخره پس از سه ماه رنج و مرارت، جلاد یهودی من افتخار معالجه‌ی مرا به خود نسبت داد، در صورتی که طبیعت و مواظبتهای خودم سبب بهبودی شده بود، زیرا چنان‌چه به مالیدن مرهمی که ترکیبی از دنبه و چربی متعفن بود ادامه داده بودم قبل از یك ماه غانقرایا سرتاپایم را فراگرفته بود. این اشخاص از شکسته‌بندی هم اطلاع ندارند و نمی‌دانند که عضو شکسته موقع جوش خوردن کوتاه می‌شود واز این رو چنان‌چه کسی دچار شکستگی عضو بشود، به سادگی او را به امید خدا بر پشت می‌خوابانند، بدون آن که عضو شکسته را به جلو بکشند و در نتیجه پس از آن که عضو جوش خورد مشاهده می‌شود که کج و کوتاهتراز اولش شده است.

عضوی که در اثر اصابت گلوله شکسته شده باشد، تقریبا مرگ آفرین است. این پزشگان ناوارد اشخاصی را که از این طریق جراحت برداشته‌اند، به حال خود رها می‌کنند و اظهار می‌دارند که این عارضه را علاجی نیست.

در جنگ اصلاندوز در حدود پنجاه سرباز نگونبخت ویك سرهنگ به نام جعفر قلی‌خان که فرزند یکی از اربابهای بزرگ ایران بود دچار این عارضه شدند. دکتر گورینك جراح بسیار ماهر انگلیسی مامور مراقبت از آنها گردید و چون هیچ یك دچار نقص عضو نشدند همکاران ایرانی وی چنان بر سرخشم آمدند که در همه جا شهرت دادند که دکتر انگلیسی با شیطان عهد و پیمان بسته است، ولی این امر مانع مراجعه‌ی

مرضا و مجروحین نشد به طوری که صیت شهرتش حتی به اعماق حرمسرای ولیعهد هم رسید و هر بار که مریض واقعی یا ساختگی با امراضی از قبیل سردرد ، اختناق رحم ، ناراحتی اعصاب و غیره در حرمسرا پیدا می‌شد، به دنبال او می‌فرستادند.

ضمنا ازآن‌جا که در ایران به ندرت کسی از زیر دست طبیب جان سالم به درمی‌برد مقتضی دانستم در این‌جا مقاله‌ای به تشییع جنازه که تشریفاتش یکی از چیزهای جالب این کشور است اختصاص بدهم.

موقعی که کسی می‌میرد تمام اعضای خانواده و خدمه فریادهای وحشتناکی می‌کشند ، بر روی زمین می‌غلتند ، جامه می‌درند ، گل به تمام سر و صورت خود می‌مالند و به همین شکل در کوچه‌ها ظاهر می‌شوند تا مردم از غم شدید آنها آگاه شوند .زنها هم در حرمسرا همین کار را می‌کنند، منتها چون نمی‌توانند به شدت مردها و به مدت طولانی ، چنان‌که رسوم ایجاب می‌نماید فریاد بکشند ، از دوستان و همسایگان خواهش می‌کنند آنها را در این امر یاری دهند وعلاوه بر آن زنهایی که این کار را حرفه‌ی خود قرار داده‌اند ، اجیر می‌نمایند که علاوه بر شرکت در مراسم سوگواری عین همین مراسم را هر شب جمعه بر سر قبر مرده انجام بدهند.

هنگامی‌که فریادو شیون قدری تسکین یافت، به کار غسل میت می‌پردازند .اشخاصی هستند که شغلشان منحصر به همین کار است و از آن‌جا که مرده را نجس می‌دانند هیچ‌کس تمایل به نزدیك شدن به آنها را ندارد .این اشخاص را مرده شور می‌نامند و گرچه وجودشان لازم است، بعضی اوقات در شهرها به سویشان سنگ پرتاب می‌شود . در تمام مدت یك ملا آیه‌هایی از قرآن در باره‌ی اموات تلاوت می‌نماید .مرده شورها خیلی با تانی و زیر نظر نزدیکترین اقوام میت که شهود واقعه هستند کار خود را ادامه می‌دهند . اقوام میت در تمام مدت مراسم که در میان مزارع وباغها صورت می‌گیرد حالت به خود فرورفتگی مذهبی دارند .ضمنا غسل میت هیچ‌گاه در منازل صورت نمی‌گیرد .ابتدا مرده را سه یا

چهار بار با آب گرم شست و شو می‌دهند ، عطرآگین می‌کنند و سپس سر او را می‌تراشند و آن‌گاه مقدار زیادی آب سرد بر روی جسد می‌ریزند. عمل اخیر صورت غسل میت را دارد[۲].

پس از آن غلامان جامه‌ای نظیر لباسهای روزهای رسمی برتن مرده می‌کنند و سپس آن را بر روی صفه‌ای که ازفرشهای عالی پوشیده شده است می‌خوابانند. اشك وشیون زنها نباید تسکین پیدا کند و الا متهم می‌شوند که هرگز علاقه‌ای نسبت به مرده نداشته‌اند. پس از بیست و چهار ساعت تمام اعضای خانواده و آشنایان برای به خاك سپردن دعوت می‌شوند. زنها در حرمسرا گرد هم می‌آیند و دوباره گریه را به طوری سر می‌دهند که صدای آن به وضوح به گوش همسایگان برسد. مردها در دیوانخانه که پنجره‌هایش راباز گذاشته‌اند اجتماع می‌کنند. یکی از بستگان اسب محبوب میت را با زین و برگ کامل در حالی که قرآن ، سپر و سلاحهای وی به زین آویخته شده ، با خود می‌آورد. ملا درباره‌ی صفات مرده و فضل و تقوای وی با حزن و اندوه بسیار موعظه می‌کند. آن‌گاه روی خود را به سوی مستمعین برمی‌گرداند و به آنها یادآور می‌شود که مرگ پایان هرچیز و بالاترین سعادت برای کسانی است که در دوران زندگی رفتار خوبی داشته‌اند. این اشخاص در نتیجه‌ی اعمال نیکشان لیاقت بوسه‌های حوریهای ملکوتی را که همیشه جوان و باکره هستند پیدا می‌کنند. این سخنرانی که غالبا با شیون مستمعین قطع می‌شود پس از آن که ملا به خویشان و دوستان اطمینان داد که مرده هم اکنون اجر فضیلت وتقوای خود راگرفته است وباید به جای دلسوزی آرزوی سرنوشت او را داشته باشند پایان می‌پذیرد. در این موقع همگی دست راست خود را بر روی سینه می‌زنند و با گفتن انشاءالله به ملا پاسخ می‌دهند.

زنها که در حجابند شیون و زاری را از سر می‌گیرند وهر یك ضمن ستایش از مرده برخی از خوبیهای او را یاد آور می‌شوند. در تمام مدت روز یعنی تا قبل از غروب آفتاب یك

۲ــ در این‌جا نیز اظهارنظر نویسنده دال بر ناآگاهی‌او است. ــ م.

نفر هر پنج دقیقه به پنج دقیقه روی سنجی که جلـود رآویزان است می‌کوبد و تا زمانی که این کار ادامه دارد زنـها درآن‌جا باقی می‌مانند ·صدای این سنج روح را درغم ناخودآگاهـی فرو می‌برد که نمی‌توان بر آن غلبه نمود ·کمی قبل از بـه خـاك سپردن ، زنـها جلو می‌افتند و در حال گریه بـــه قبرستـــان می‌روند ·آنـها به شکل دایره زانو می‌زنند و در ایـن حال در انتظار آمدن دار و دسته‌ای که همراه مرده هستند می‌مانند· همراهان به زودی وارد می‌شوند ·جسد میـت کـه در تـابوت قرار داده شده ، به وسیله‌ی غلامان حمل می‌شـــود ، در جلو و خانواده و دوستان که در سکوت حزن انگیزی فرورفته‌اند در عقب حرکت می‌کنند ·همین که جسد به کنار قبر رسید لباس آن را می‌کنند و هریك آخرین‌وداع را بـا او می‌کننـد و ضمن نثـار ادعیه‌ی فراوان برایش سفر خوشی را آرزو می‌نماینـــد ·آن‌گاه جسد را با کفن می‌پوشانند ، آن را در تـابوت مستطیل شکلی قرارمی‌دهند و درون قبـر می‌گذارند · جسـد به پهلوی چـپ خوابانده می‌شود در حالی که صورتش به سوی مکه‌قرارداد· لازم به تذکر نیست آنهایی که با اطمینان گفته‌اند که مـرده را در حالت ایستاده ، در قبر می‌گذارند در اشتباه بوده‌انـد· پس‌از آن که روی مرده را از خاك پوشاندند بر روی آن سنگی می‌نهند و زنـها شتابان قبر را گلباران می‌کنند ·بنای قبـر در ایران خیلی ساده‌تر از ترکیه است ·ترکـها علاقه‌ی زیادی‌دارند که قبر مردگان خود را به بهترین وجهی تزیین بنمایند·تقریبـا تمام مقبره‌هایی که در گورستان وسیع اسکوتاری به چشم می‌خورد از مرمر یا سنگ رخام ساخته شده است که با ابزارهای طـلایـی زینت یافته‌اند ·سلیقه‌ی ترکـها در این مورد قابل توجه است· در اسکـوتاری درختـان ســرو بـا سایـه‌ای کـه می‌اندازند ، بـه ایـن مکـان منظـره‌ی حـزن انگیـزی می‌بخشندکه درعین حال موقر و با عظمت است·

ترکـها تمام سطح قبور خود را با قطعـــات سنـــگ مـرمـر می‌پوشانند و در بالای سر مرده قطعات دیگری از مـرمـر بر پا می‌کنند کـه بـر روی آن دستاری شبیه به آن‌چـه مـرده بـر سر می‌گذاشته ، قرار می‌دهند ·قطعات دیگری به شکـل مستطیل

اسم و سن مرده را نشان می‌دهد و آیاتی چند از قرآن که با صفات خاص و ممتاز میت متناسب داشته باشد، روی سنگ حك می‌کنند.

اسلوب قبرستانهای ایران به شکوه قبرستانهای ترکیه نیست و به استثنای قبور بعضی از بزرگان که بر روی آنها گنبدی با چهار ستون بنا شده، سایر مردم بالای قبر قطعه سنگی به بلندی دو یا سه پا از سطح زمین که نام و سن و آیه‌هایی از قرآن بر روی آن کنده شده است قرار می‌دهند.

در ایران هنوز هم برخی از نمونه‌های رسم عجیبی که فقط اشخاص افراط کار به آن مبادرت می‌ورزند مشاهده می‌گردد. این رسم که به تدریج دارد منسوخ می‌شود عبارت ازاین است که خانه‌ای را که مرده درآن می‌زیسته، به حال خود رها کنند تا ویران شود. منظور از این عمل اثبات دلبستگی نسبت به شخص درگذشته می‌باشد. آنهایی که به این عمل افتخار می‌کنند باید ثروتمند و وارث منحصر به فرد باشند، زیرا در صورتی که تعداد وراث زیاد باشد به ندرت به‌این بلهوسی تن درمی‌دهند. امروز این تظاهر بیهوده جز این‌که عامل آن مورد مضحکه‌ی مردم واقع شود نتیجه‌ی دیگری دربر ندارد.

رسم دیگری که به همان اندازه عجیب ولی خطرناکتر است این است که بازماندگان مدت یك یا دو یا سه ماه سر و ریش خود را نمی‌تراشند، لباسهای زیر و روی خود را عوض نمی‌کنند و مدت مدیدی از استحمام خودداری می‌نمایند. غذای نامطبوع می‌خورند و فقط با آب خالص رفع عطش می‌کنند.

زنها به امید این‌که از آنها به‌عنوان نمونه‌ای ازدلبستگی و وفاداری یاد شود بیشتر از مردها به خود سخت می‌گیرند به طوری که‌ازرفتن به حمام امتناع می‌کنند، موهای خود را در نهایت ژولیدگی باقی می‌گذارند و صبح و شب خود رابا نوعی شلاق که تسمه‌های کوچکی دارد، می‌زنند و با قساوت هرچه تمامتر به پوست بدن خود آسیب می‌رسانند. عمل اخیر در مقابل

دوستان زن اجرا می‌شود تا تمام مردم شهر ازآن آگاه شوند. زنها به هر اندازه که به خشونت و سختی با خود رفتار کنند به همان اندازه قدر و قیمتشان نزد مردها بالا می‌رود، اما زنها که کمتر انصاف و مروت دارند و ضمنا به فوت و فن کار کاملا واردند بدگویی را به‌آن‌جا می‌رسانند که می‌گویند این ریاضت صرفا ادا و اصولی بیش نیست و ادعا می‌کنند که این حرکات دانه‌ها و طعمه‌هایی هستند که زنها برای جلب شوهرهای تازه و به دام انداختن آنها می‌گسترند.



۳۸

درباره‌ی کردها

امروز تقریبا تمام کردها باج‌گزار ایران هستند و به گمان من با تمایلی که نشان می‌دهند بالاخره روزی مانند ترکمنها کاملا جزو ایران خواهند شد. از این رو مناسب دانستم در باره‌ی خصایل، عادات و طریقه‌ی زندگی کردها که با ایرانیها ذاتا متفاوت هستند و با ترکها تفاوت بیشتری دارند، سخنی چند بگویم.

ریشه‌ی نژاد کردها کاملا نامعلوم است. گفته می‌شود که آنها از اعقاب سیتها هستند اما از آن‌جا که نمی‌توانند کوچکترین مدرکی در این باره ارائه دهند، ریشه‌ی واقعی آنها به همان اندازه که ریشه‌ی ایرانیان باستان تا زمان سلطنت کوروش بر ما مجهول است نامعلوم می‌باشد. فقط از این تاریخ است که نژاد ایرانیها تا اندازه‌ای شناخته شده است.

آن‌چه مسلم است این‌که کردها همیشه در سرزمین زیبایی که در گذشته بین‌النهرین را تشکیل می‌داد سکونت نداشته، همچنین در کوههای توروس که دره‌های حاصلخیزش امروز تمام ثروت آنها را تشکیل می‌دهد ساکن نبوده‌اند. مدت زمانی که در بین کردها به سر بردم با وسایلی که در اختیار داشتم توانستم آنها را ارزشیابی نمایم و با ویژگیهای آنها آشنا شوم. با توجه به عادات و رسوم و زبان و حتی لباسهایشان، به گمان من کردها ریشه‌ی عربی دارند[1]. هنوز هم آن‌چنان تشابه

۱ــ از اشتباهات مکرر و فاحش نویسنده، این یکی از همه واضحتر و

و مناسبات کاملی بین آنها و اعراب بادیه‌نشین برقرار است که مرا به وسوسه انداخته است که شاید آنها از اعقاب بعضی قبایل اعراب بادیه‌نشین باشند که در زمان جنگهای مذهبی و پس از آن که اعراب بر ایرانیها پیروز شدند ازفرات گذشته، در عراق عرب ساکن شده‌اند. آنها بعدا به سوی شمال در امتداد کوه زاگروس تا رودخانه‌ی مورآب که امروز آنها را از ارمنستان ترکیه جدا می‌نماید پیشروی نموده، درآن‌جا متوقف شده‌اند.

کردها به چندین عشیره تقسیم می‌شوند که بیگی با قدرت مطلق بر هریك از آنها فرمانروایی می‌نماید. از آن‌جا که دایما در حال جنگ هستند بیشترشان خود را تحت حمایت ایران قرار داده‌اند. ایرانیها هم از آنها حمایت نموده، آنان را خراج گزار خود کرده‌اند. کردها بلندقامت و قوی بنیه‌اند و با این‌که رنگ صورتشان مسی است، بسیار خوش سیما هستند. آنها به دلیل کم‌اطلاعی، طبیعتی ستیزه جو دارند که اثراتش غالبا خطرناك است. کردها از ترکها هم بیشتر دروغ می‌گویند، اما این عیب را نه تنها محکوم نمی‌کنند بلکه آن را نوعی هنر و نشانه‌ای از قدرت تفکر خود می‌دانند. کردها بدون آن که صفات نیکویی داشته باشند از تمام شرقیها بی‌رحم‌ترهستند وتمام خصایل ناپسند را واجدند. آنها ستمگر، خونخوار، خاین، دورو و دزدان بی‌باکی هستند که منحصرا از طریق راهزنی در سرزمینهای همسایه امرار معاش می‌کنند. تنها صفت آنها دلاوری فوق‌العاده است که این دلاوری هم نه عقلایی است و نه افتخارانگیز بلکه بی‌باکی یك حیوان سبع است که فقط شکارش را مدنظر قرارمی‌دهد و به خطراتی‌که درنتیجه‌ی تعقیب شکار ممکن است متوجهش شود، نمی‌اندیشد. با این حال در منطقه‌ی مخصوص خود تا اندازه‌ای از خصلت میهمان نوازی برخوردارند. همین مردم که ممکن است در

دلایل وی سست‌تر است. زبان و آداب و سوابق کردها وتواریخی که راجع به آنان نوشته شده است، پیوستگی آنان را به اقوام هند و اروپایی و بیش از همه به قوم پارس اثبات می‌کند و در این مورد تقریبا تردید نمی‌توان داشت. ـ م.

مرزهای خود به لخت کردن مسافر دست بزنند ، حاضرند در سرزمینهای ایران به صورت محافظ مسافر را همراهی بنمایند. شاید هم این عملشان از ترس مجازات باشد .کردها در گروههای ده تابیست نفری برای جنگ کردن گرد هم می آیند و بعضی اوقات هم دهکده‌ها و شهرها را تاحدود آناتولی مورد تاخت و تاز و دستبرد قرار می دهند .در عملیات مهمتر چندین گروه باهم دست به یکی می‌شوند وآن‌چه راکه به غنیمت گرفته‌اند عادلانه بین خود تقسیم می‌کنند .خیلی به ندرت اتفاق می‌افتد که از این عملیات دست خالی برگردند.

عشایر حکاری، بلبان، مهروان و بیلان یاکردهای جلگه که مستقیما زیر فرمان شاهزاده ولیعهد هستند ، به دلیل طبیعت چوپانی و مواظبت از گله‌ها ، به اندازه‌ی دیگر عشایر دست به راهزنی نمی‌زنند . با این حال برخورد با آنها در خارج از منزلگاهشان کمتر از خطر روبه رو شدن با دیگرعشایر نیست.

کردها مانند ایرانیان از لحاظ تمول به دو طبقه تقسیم می‌شوند. ثروت کردها منحصرا در گله‌ها و تملك دهکده‌ها خلاصه می شود. ساکنین‌کلیه‌ی این‌دهکده‌ها را تقریبا نسطوریها تشکیل می دهند .درجه‌ی اعتبار و احترام یك کرد با تعداد افرادی که می‌تواند به خوبی از آنها نگاه‌داری کند ، بستگی دارد .ارباب‌غالبا افراد خود را برای دستبرد زدن به خارج روانه می‌نماید. آنها هم غنایم را دست نخورده نزد ارباب می‌برند و سهم موعود را دریافت می‌دارند.

منزلگاه بزرگان کرد فوق‌العاده بد و ناراحت است، زیرا در تمام کردستان به استثنای قصرهای مستحکم بیگها اقامتگاه متوسطی هم پیدا نمی‌شود و ارزش خانه‌ی ثروتمندترین آنها ازخانه‌ی روستاییان ایران بیشتر نیست. خانه‌هامحقر با سقف کوتاه و بدون پنجره‌اند و از سوراخهای گردی که در سقف تعبیه شده نور می‌گیرند.این سوراخها راهنگام شب باسنگهای مسطح می‌پوشانند .

کرد ها جملگی سنی‌اند و از آیین عمر[۲] پیروی می‌کنند . آنها بسیار خرافاتی هستند و چهار یا پنج مرتبه در روز نماز می‌خوانند وغیر از آن مشغله‌ی جالب توجهی ندارند واز این لحاظ شبیه ترکها هستند .کرد ها و ترکها روزهای متمادی از بام تا شام را بدون حرکت به حالت نشسته می‌گذرانند .آنها بسیار پرحرف و تشنه‌ی قصص و حکایاتند و از این رو همیشه تعدادی درویش غریبه نزد خود منزل می‌دهند و در اویش هم با نقل داستانهای گوناگون روزی خود را تامین می‌نمایند.

کرد ها مردمان قانع و کم خوراکی هستند .غذایشان منحصر به برنج است که آن را به صورت کوفته با خمیر وگیاهان معطر در آب می‌پزند .آنها گوشت گوسفند و بز آب پز رابدون ادویه و گاهی حتی بدون نمك می‌خورند .نان آنها از نان ایرانیها هم نازکتر است و به ندرت آن را می‌پزند .به جای پختن نان را در آفتاب می‌خشکانند .کرد ها گوشت شتر را خیلی دوست دارند و در مواقعی که طی دستبرد هایشان موفق به گرفتن آن می‌شوند جوانترینشان را ذبح می‌کنند و تمام همسایگان را به ضیافت دعوت می‌نمایند .کرد ها هرگز لب به شراب نمی‌زنند و کیفرکسی‌که مرتکب این‌خلاف بشود، فوق‌العاده وحشتناك است.چنین خلافکاری را از دوپابمیك‌درخت آویزان می‌کنند وغالبا دوازده ساعت او را به همین‌حالت در هوا معلق نگاه می‌دارند و چنان‌چه برای بار دوم دست به چنین کاری بزند علاوه بر آویزان کردن او را چوب هم می‌زنند .

قبلا یادآور شده‌ام که در زمان جنگ کرد ها مجبورند تعدادی سپاهی برای ولیعهد فراهم نمایند .اما در بین عشایری که تحت فرمان او می‌باشند درواقع یك عشیره است که به درد می‌خورد و آن‌عشیره‌ی بیلان است که یك واحد از آنها با مجموع تمام واحد های دیگر برابری می‌کند .عشیره‌ی اخیر در جلگه‌های وسیعی که از مشرق به یکی از شاخه‌های کوچك

۲ــ درست است که اکثریت قریب به اتفاق کردها سنی هستند ، ولی چیزی به نام " آیین عمر " وجود ندارد که کردها پیرو آن باشند . ــ م .

زاگروس محدود می‌باشد زندگی می‌نمایند ۰این شاخه‌ازشمال به جنوب کشیده شده، جلگه‌ها را از نواحی سلماس و ارومیه جدا می‌نماید ۰اراضی دو منطقه‌ی اخیر موازی با جلگه‌ها و به همان وسعت می‌باشد ۰این عشیره سابقا جزیی از عشیره‌ی حکاری بوده است ۰اما بیگی که بر حکاری حکومت می‌کند و در کوهستانها سکونت دارد قبلا و به دفعات موجبات نارضایی ساکنین جلگه را فراهم کرده است ۰بیلان از مدتها پیش به وسیله‌ی شخصی به نام اسماعیل بیگ که در قله‌ی همین قسمت زاگروس قلعه‌ی مستحکمی داشته، مسلط بر تمام جلگه بوده است، رانده شده بوده‌اند ۰درچنین موقعیتی بالاخره افراد قبیله برضد بیگ حکاری دست به شورش زده، اسماعیل را به عنوان رییس خود انتخاب کردند مشروط براین‌که به هروسیله که شده استقلال آنها را همچنان حفظ بنماید ۰اسماعیل که با این حیله به هدف خود دست یافته بود با عجله و آشکارا خود را تحت‌حمایت ولیعهد قرار داد و در نتیجه ولیعهد او را به‌سمت بیگ‌عشیره‌ی تازه‌ی جلگه که همان بیلان باشد منصوب نمود (بیلان نام قلعه‌ی مستحکم اسماعیل‌است) مشروط بر آن که خود را تبعه‌ی ایران بداند و به فرامینی که از طرف شاه و یا شخص او صادر شود گردن بنهد [۳] ۰تمام این شروط که ضرری نداشت و به سود شان هم تمام می‌شد، مورد قبول واقع گردید به طوری که در ظرف چند سال این ایل‌که دلاورترین افراد راد ارد به صورت بهترین وثروتمند ترین عشایر کشور درآمد ۰در زمان جنگ این ایل پانزده هزارسوار با تجهیزات و سلاحهای کامل تدارك می‌بیند و موقعی که از

---

۳ ــ بیگ حکاری که از این وضع ناراضی بود موقع را برای گرفتن انتقام مغتنم شمرده و هنگامی که اسماعیل بیگ در راس دوازده هزارتن از سپاهیانش به قشون ولیعهد ملحق شده بود به تصور این‌که می‌تواند قلعه‌ی او را به آسانی تسخیر نماید به آن حمله‌ور شد،اما خواهر اسماعیل که یک زن شجاع به‌معنی واقعی‌کلمه بودپس از پی بردن به موضوع با عجله در حدود چهارصد سوار آماده نمود و در راس این قوا بر باباخان پسر بیگ فرود آمد .باباخان و سه هزار پیاده‌نظامی که همراه وی بودند،به سختی شکست خوردند و همگی کشته، یا اسیر شدند . خان به‌زحمت توانست با چندتن خود را از مهلکه نجات بدهد .

حدود خود خارج می‌شوند از شاه مواجب می‌گیرند. شاه برای اطمینان یافتن از خدماتشان حقوق فوق‌العاده خوبی به آنها می‌دهد.

اسبهای آنها از نژاد خاصی است که قدرت و سرعت فوق‌العاده‌ای دارند و ازآن‌جا که هر فرد شخصاباید از اسب خود مواظبت کند تقریبا همگی مادیانی دارند که با اسب عربی یا ترکمنی جفت می‌کنند و بدین ترتیب کره‌های زیبا و کارآمدی به دست می‌آورند. قیمت این کره‌ها چندان زیاد نیست به طوری که با پنجاه ریال (صد و پنجاه فرانك) می‌توان بهترین کره‌ها را خریداری نمود.

طرز جنگیدن کردها مانند سایر قوای غیر منظم ایران می‌باشد با این حال قدری منظم ترند و می‌توانند خود را در دو صف آماده‌ی نبرد بنمایند (گرچه این عمل را به طور ناقص انجام می‌دهند). سرکردگان عشایر و قبایل که علی‌الاصول باید از افراد قبیله‌ی خود شجاع‌تر باشند، همیشه چند قدم جلوتر حرکت می‌کنند و اولین کسانی هستند که با دشمن مواجه می‌شوند.

موقعی‌که دربرابر دشمن قرارمی‌گیرند، باید حمله‌کنند. افراد سلاحهای خود را بازرسی می‌کنند و دقت به خرج می‌دهند که چیزی جلو دست و پایشان را نگیرد. این عمل را چنان با خونسردی انجام می‌دهند که گویی خود را برای شرکت دریك مجلس خوشگذرانی آماده می‌کنند. آن‌گاه ملای هر قبیله، در حالی که تبری را با دست راست در هوا می‌گرداند و با دست چپ بر طبلی که به برگ زینش آویزان است می‌کوبد، پیشاپیش افراد می‌تازد ودرتمام این مدت کلمه‌ی الله را برزبان می‌آورد. با این علامت کلیه‌ی صفوف به جنب وجوش درمی‌آید. ملا که در پیش می‌تازد غالبا اولین ضربات را بر دشمن وارد می‌نماید. هر سوار به نیزه‌ای شبیه نیزه‌ی قزلباشها، یك خنجر، یك جفت تپانچه و دوعدد شمشیر مسلح است. یکی ازشمشیرهابه پهلو آویزان و دیگری به طور افقی بر روی تنگ زین قرارداده می‌شود. شمشیر دومی در صورتی به کار برده می‌شودکه شمشیر اولی بشکند و ازآن‌جا که در مواردی ناچارند باشمشیر برروی

کلاه خود ، جوشن و زره دشمن بکوبند غالبا اتفاق می‌افتد که شمشیر بشکند .

به شجاعترین افراد فوق‌العاده وقع و ارزش می‌نهند به طوری که در هر موقعیت اجتماعی که باشند حق نشستن در برابر بزرگان را تحصیل می‌کنند .بزرگان از نفوذ آنها بر همقطاران خود بیمناکند و از این رو خیلی ملاحظه‌ی آنها را می‌نمایند .علاوه بر آن امتیازات دیگری نیز دریافت می‌دارند که از همه مهمتر نصب پر طاووس بر روی عمامه‌است که برای هر دشمن که از پا درمی‌آورند یك پر بر عمامه می‌گذارند، به طوری که بسیاری از آنها تمام سرشان از پر پوشیده است .من شخصا روزی نه پر بر روی دستار جوانی که هنوز بیست و پنج سال نداشت شمردم .کردها نسبت به این نشانه‌ی افتخار فوق‌العاده متعصبند و موقعی که در بین خود به نزاع می‌پردازند سخت ترین دشنامی که می‌شود به حریف داد این است که به‌او بگویند عمامه‌اش از آفتاب سوخته است و هنوز به اندازه‌ی کافی تهور این را پیدا نکرده که برایش سایه بانی فراهم نماید .لباس کردها شبیه جامه‌ی مملوکها است واز لحاظ دلاوری ، چالاکی و به ویژه مهارت شباهت بسیاری با آنها دارند .

کردها مانند دیگر مسلمانان زنهای متعدد اختیار نمی‌کنند و با این که آیینی را که پیروی می‌نمایند به‌آنها اجازه می‌دهد تا چهار زن بگیرند به ندرت اشخاصی دیده‌می‌شوند که بیش از یك زن داشته باشند .زنهای کرد از این بابت بسیار خوشبخت تر از زنهای ایرانی هستند زیرا در خانه‌ی ایرانیها به ندرت روزی می‌گذرد که زنها بر اثر حسادت و غیبت بین خود به جنگ و جدال نپردازند .

لباس زنهای کرد نیز زیباتر و ظاهر فریب تر از لباس زنهای ایرانی است .علاوه بر لباس بلند ترکی که فوق‌العاده قشنگ است نیم تنه‌ی کوتاهی نیز در بر می‌کنند که قسمتی ازآن را می‌پوشاند .بر روی نیم تنه‌ی مزبور کمربند نفیسی که کاملا خطوط اندامشان را نمایش می‌دهد و فوق‌العاده برازنده است می‌بندند .زنهای کرد مانند مردان عمامه بر سر و شلوار

برپا می‌کنند اما این ادوات سبک‌ترند و رباینده‌گی بیشتری از عمامه و شلوار مردان دارد. زنهای کرد مانند زنهای ایرانی و به همان اندازه علاقه‌ی وافری به جواهرات دارند و یکی از بزرگترین لذاتشان این است که خود را با جواهر بیارایند و آن را به آشنایان بنمایانند. زنهای کرد بی‌نهایت کم اطلاع هستند و مانند زنهای ایرانی اشتغال دیگری جز کشیدن قلیان ندارند. ضمنا بسیاری از ساعات روز را به تفرج می‌گذرانند. با وجود این بین آنها زنهایی هم پیدا می‌شود که زردوزی می‌دانند و با این هنرشان جلیقه‌ها و نیم تنه‌های بی‌آستین شوهرهایشان را به صورت بسیار زیبایی می‌آرایند. در جشنهای بزرگ جلیقه و نیم تنه‌ی مردان باید فوق‌العاده فاخر و به ویژه در نهایت ظرافت زردوزی شده باشد. با این حال قشنگی کار آنها به پای کار زنهای زردوزقسطنطنیه نمی‌رسد. به نظر من در این رشته از هنر، زنهای قسطنطنیه در تمام دنیا بالا دست ندارند. با این که زنهای کرد طبقات پایین به اندازه‌ی زنهای ایرانی در پوشاندن صورت خود دقت نمی‌کنند، هرگز بدون چادر سفیدی که تمام بدنشان را می‌پوشاند از خانه خارج نمی‌شوند. زنهای کرد برای پوشاندن صورت خود مانند زنهای ایرانی روبنده نمی‌زنند و به جای آن از نقاب استفاده می‌نمایند. این نقابها شبیه آفتابگردانهایی است که سالمندانی که دید ضعیف دارند و نمی‌توانند اشعه‌ی خورشید را تحمل کنند، استعمال می‌نمایند، با این تفاوت که اندازه‌اش بزرگتر و جنسش از مقوا است که به رنگ سیاه رنگ شده است. به دورادور نقاب پارچه‌ی مویی کشیده شده، که از میان آن می‌توانند کلیه‌ی اشیارا به خوبی تشخیص بدهند بدون آن‌که حتی رنگ صورتشان تمیز داده شود. زنهای کرد بیش از زنهای ایرانی آزادی دارند و غالبا از صبح تا شب را در خارج از خانه به سر می‌برند بدون آن‌که شوهرهایشان از این بابت نگرانی داشته باشند.

زنهای کرد مانند زنهای ترک خیلی خوش معاشرتند و مثل آنها بیشترشان معاشران مذکری دارند که با آنها در

ارتباط هستند و همه روزه درخفایك دیگر را ملاقات می‌نمایند. طرز برقراری ارتباطشان فوق‌العاده هشیارانه است، اما مشکلاتی هم دربر دارد بدین صورت که باآمیختن بعضی گلها که قبلا درباره‌ی معنای هریك توافق شده است، پیامها را مبادله می‌کنند. گلها معانی متفاوتی دارند و طرز ترتیب و ترکیب آنها هم معنای مخصوص به خود را دارد. خواندن این حروف که مانند خط مصریان قدیم است موقعی باعث سرگشتگی می‌شود که از طالع بد ترکیب گلها برحسب تصادف به هم بخورد و یا کلید آن کشف بشود. در چنین موردی باید فورا مفتاح عوض شود فی‌المثل گل سرخ که صبح‌گاه به معنی شادی یا عشق بوده است، هنگام غروب باید معنیش به نفرت یا انتقام تغییر یابد. شوهرها که همگی این مراحل راطی کرده‌اند به خوبی با این طریقه‌ی ارتباط آشنا هستند و ازاین رو تاآن‌جا که می‌توانند جلو مبادله‌ی گل را می‌گیرند ولی به ندرت توفیق حاصل می‌کنند. طرز مبادله‌ی دسته گلها به قدری هشیارانه است که شوهرها هرگز موفق به یافتن کلید رمز آن نمی‌شوند و نهایت امر از تعقیب موضوع صرف نظر می‌کنند. از این رو ملاقاتها چیزی کاملا عادی است، ولی در ضمن خطرات بزرگی هم دربر دارد. عشاقی که در خلوت غافلگیر می‌شوند، مرگ دردناکی در انتظارشان می‌باشد. ولی با تمام مخاطراتی که این ملاقاتها دربر دارد بازهم زنها وعده‌ی ملاقات می‌دهند و مردها هم شتابان خود را به میعادگاه می‌رسانند. در چنین وضعیتی سود طرفین در رازداری است و همین امر موجب می‌گردد که غافلگیری به ندرت اتفاق بیافتد.

محل ملاقات معمولا در خانه‌هایی است که دارای چندین در باشد و یهودیها که در ترتیب دادن روابط محرمانه با زنان تخصص دارند خانه‌های خود را برای این منظور اجاره می‌دهند. عشاق از درهای پشت و جلو وارد می‌شوند و مردها با لباس عوضی خود را به صورت زن درمی‌آورند. در کشوری که چادر و نقاب به طور کامل شخص را پنهان می‌کند و مانع از تشخیص جنسیت می‌گردد این‌کار بسیار آسان است. چنان چه

به دلیلی مرد یازن نتواند خود را در ساعت معین به میعادگاه برساند ، مرد یهودی فردای آن روز دسته گلی جلو پنجره قرار می‌دهد. این عمل جز برای دو دلداده مفهومی ندارد و فقط این دو هستند که به معنی آن آشنایی دارند وعلت برهم خوردن ملاقات را درك می‌کنند . در ضمن روز و ساعت ملاقات بعدی را از روی همین دسته گل می‌فهمند . جواب این پیغام به همان ترتیب داده می‌شود و از این رو روابط عاشقانه غالبا چندین سال ادامه می‌یابد بدون آنکه هرگز راز آن فاش بشود . در ترکیه در مواقعی که زن در حرمسرا تنها نباشد نه فقط به وسیله‌ی شوهر و خواجه‌ها بلکه توسط زنهای دیگر هم که همه رقیب او هستند تحت مراقبت قرار می‌گیرد . حتی کنیزها هم که حسادت خانمشان را می‌کنند و در آرزوی جانشین شدن در سوز و گداز هستند، آنچه را که در قدرت دارند به کار می‌بندند که جای وی را بگیرند .

در مورد این نوع ملاقاتها در ترکیه ویژگیهای عجیبی وجود دارد که چون کاملا شناخته شده‌اند جای شك و تردید باقی نمی‌گذارد . زنهایی پیدا می‌شوند که مدت ده تا دوازده سال با مردان روابط محرمانه دارند بدون آنکه آن مردان بدانند که سر و کارشان با کیست، در حالی که زنها کاملا از کوچکترین اعمال و رفتار آنها آگاهی دارند و به خصوصیات آنها آشنا هستند . مواردی که زنها نیاز معاشرانشان را برآورده می‌کنند، استثنایی نیست . ضمنا یهودیهایی هم که واسطه‌ی رساندن هدایا هستند دهنده‌ی هدایا را نمی‌شناسند . زیرا زنها هیچ‌گاه به طور کامل آنها را محرم اسرار خود قرار نمی‌دهند . همچنین زنهایی پیدا می‌شوند که دست ودلبازی خود را به آن‌جا می‌رسانند که حتی پس از آنکه مدتها ازقطع روابط صمیمانه‌ی فیمابین هم گذشت، باز به یاد معاشران خود هستند و آنها را ازراههایی که مانند گذشته حدس زدنش غیرممکن است از سخاوتمندی خود برخوردار می‌نمایند .

علاوه بر قبایلی که قبلا درباره‌ی آنها سخن گفته‌ام و در یك مکان متوقف هستند، کردها قبایل چادرنشینی هم دارند که می‌توان آنها را به دو طبقه تقسیم نمود : آنهایی که قسمتی از

سال را در زیر چادر می‌گذرانند و آنهایی که منحصـــرا در چادر زندگی می‌کنند. قبایل نخست آنهایی هستند که معمولا در ناحیه‌ای سکونت دارند که مقدار علف برای تغذیه‌ی دامهای آنها کفایت می‌کند. این وضع به علاوه‌ی عشق به زندگی چوپانی آنها را مصمم به ترک خانه‌های خود می‌نماید و مـدت هفـت تا هشت ماه سال را در حالی که دایما در حـال تغییرمحل هستند در خارج از خانه می‌گذرانند. طرز حرکتشان بـدیـن ترتیب است که دایره‌ای به محیط چند فرسخ رسم می‌کننـد که سرانجام به خانه‌هایشان منتهی می‌گردد. ضمنا از آن‌جـا که طرزچادرزدن وطریقه‌ی امرارمعاششان عیناماننـد بادیه‌نشینان واقعی است، از شرح زندگی این خانواده‌هـای دوره گـرد که به عقیده‌ی من خارق‌العاده‌ترین طرز زندگـی را دارنـد صرف نظر می‌کنم. آنها بدون آن‌که کمترین تشویشی به خود راه دهند با سرعت و سهولت فوق‌العاده تغییر مکان می‌دهند. باتوجه به کثرت احشام و اسباب و لوازم ضروری که همیشـه بـه مقدار زیاد همراه دارند طرز عملشان قابل تحسین است. هر خانواری معمولا از دوازده نفر تشکیل می‌شود کـه مـردان، زنان، بچه‌ها و خدمه را دربر می‌گیرد. جنس چادرهایشـان از پارچه‌های ضخیم پشمی سیاه رنگی است کـه با دست خود بافته‌اند. چادرها را به وسیله‌ی چند قطعه چوب کـه به طور غیر منظم در زمین فرو می‌کنند، برپا می‌نمایند. پدر کـه رییس خانواده است هیچ‌گاه چادر را ترک نمی‌گوید. درعوض پسرهـا که مسلح وسواره‌اند به‌امورسیدگی می‌کنند یا برای انجـام دادن کاری به خارج می‌روند و گاهی مدت چند هفته یا حتـی چند ماه غایب هستند. آنها در مراجعت جز دودکردن، نوشیدن قهوه، خوردن، آشامیدن و خوابیدن کار دیگـــری انجام نمی‌دهند.

چادرها به چهار قسمت تقسیم می‌شوند: قسمـــت اول اختصاص به افراد خانواده دارد که به وسیله‌ی دیوارنازکی از نی به ارتفاع سه پا از سایر قسمتها جدا می‌شود. این دیوارک که با رنگ سبز رنگ آمیزی شده، چون بافتش به اندازه‌ی کافی فشرده نیست مانع عبور هوا نمی‌شود و از ایـن رو این قسمت

همیشه فوق‌العاده خنك است. کف این قسمت را که در عین حال اتاق تجمع خانواده، اتاق ناهارخوری و اتاق خواب می‌باشد با فرش می‌پوشانند. کردها مانند ایرانیهای طبقات پایین همه در یك اتاق می‌خوابند. پدر، مادر، پسرها، دخترها، دامادها، عروسها و کودکان درهم و برهم در یك مکان به‌سر می‌برند. این رسم در گرجستان نیز متداول است. قسمت دوم اختصاص به اسبها و مهترها دارد. قسمت سوم که از سایر قسمتها بزرگتر است به وسیله‌ی احشامی که به مزارع نمی‌روند و حیواناتی که شبها در درون چادر باقی می‌مانند از قبیل ماده گاوها و میشهایی که بره دارند و همچنین مادیانهای کره‌دار اشغال می‌شود. قسمت چهارم به آشپزخانه، نان پزی، حمام و به طور خلاصه آن‌چه مربوط به امور خانه‌داری است اختصاص دارد. زنها که بسیار زحمتکش، ماهر و برخلاف مردان وزنان شهرنشین و ده‌نشین فوق‌العاده تمیز هستند دایما به کدبانویی اشتغال دارند. آنها هنگامی که از کار خانه فراغت حاصل نمودند به بافتن انواع و اقسام مصنوعات پشمی به خصوص نوارهای پهن می‌پردازند. این نوارها در تمام ایران فروش دارد و با متصل کردن آنها به یك دیگر فرشهایی به دست می‌آید که معمولا مورد استفاده‌ی مردم طبقات پایین است [۴].

لباس زنهای چادرنشین با لباسهایی که در شهرها دیده می‌شود، متفاوت است. زنها لباسهای بلندی در بر می‌کنند که چاك آن در بالا قرار دارد و به وسیله‌ی کمربند سفیدی که دو سر آن در جلو آویزان است نگاه‌داری می‌شود. روسری آنها از پارچه‌ی نخی سفید رنگ است که از دو طرف صورت آویخته شده، تا وسط کمر به پایین می‌افتد. روسری به وسیله‌ی نوعی نوار باریك ابریشمی به رنگ قهوه‌ای که به دور سر پیچیده شده، بر روی پیشانی گره خورده است، نگاه‌داری می‌شود.

۴ــ گویا مقصود نویسنده جاجم است که بافتن آن هنوز هم در مناطق کردنشین رواج دارد. ــ م.

زنها بلندقامت، نیرومند و بسیار زیبا هستند ، ولی از آن‌جاکه دایما در معرض تابش نور آفتاب قرار دارند ، رنگ چهره‌شان قدری به قهوه‌ای می‌زند ۰زنهای کرد باوجود این‌که طرز گفتار و رفتارشان تا اندازه‌ای خشن است بالنسبه ملایم و مهربانند ۰در برخورد اول یاس‌آمیزند ولی به زودی تغییر رویه می‌دهند به خصوص اگر هدایای کوچکی هم به آنها داده شود که در این صورت نرم می‌شوند و به انجام هر نوع‌خدمتی می‌پردازند ۰

یك خانواده‌ی چادرنشین به ندرت به‌تنهایی سفرمی‌کند۰ معمولا در حدود بیست خانوار برحسب روابط دوستی و یا نسبتی که بین خود دارند همسفر می‌شوند ۰آنها مناطقی‌را که آب خوب و بهترین چراگاهها را دارد انتخاب می‌نمایند ۰با این حال چادرها را به فاصله‌ی چند صد تواز (معادل ۹۴۹/ ۱ متر) ازیك دیگر برپا می‌نمایند ۰ تا زمانی که درچراگاهها علف پیدا می‌شود درآن‌جا می‌مانند، سپس باروبنه‌ی خود راپشت چهارپایان می‌نهند و به نواحی دیگری که امکانات بیشتری دارد نقل‌مکان می‌کنند ۰در فصل زمستان بیش از پیش به سوی شرق گرایش پیدا می‌نمایندودر ماههای دسامبر، ژانویه و فوریه تا آن سوی قم وحتی‌اصفهان پیش می‌روند ۰

مواظبت گله‌ها که هموازه به دنبالشان در حرکت است با خدمه‌ای است‌که فوق‌العاده فقیر و بیچاره‌اند ۰این نگونبختها در هر فصل و هوایی هرگز مزارع‌را ترك نمی‌نمایندوغذایشان را که منحصر به نان خشك و پنیر بز است هر هشت یا پانزده روز یك بار دریافت می‌دارند ۰پنیر را به طور فشرده درپوست بره‌های کوچك که به شکل خیك درآورده شده است، می‌ریزند و برپشت خودحمل می‌کنند۰لباس آنهابی‌نهایت فقیرانه است و از این رو برای حفظ‌خود از شتم طبیعت‌علاوه بر لباس که تقریبا هیچ است، بدن خود را با نمد بلندی که‌در وسط آن سوراخی برای‌خارج کردن سر تعبیه شده است می‌پوشانند ۰ این روپوش موقعی که بر تن کرده می‌شود تا اندازه‌ای شبیه به لباس کشیشهای کاتولیك است۰

هنگامی که ایلات چادرنشین در حال نقل و انتقال از چراگاهی به چراگاه دیگری هستند چنان‌چه مرتعی در فاصله‌ی نزدیك پیدا نشود در روستاهای بین راه توقف می‌نمایند. آنها هیچ‌گاه به درون خانه‌های روستاییان نمی‌روند ، بالعکس ، صد قدمی هم فاصله می‌گیرند و با باروبنه و شترها سنگرمدوری ایجاد می‌کنند و هنگام شب احشام خود را که تا غروب به چرا مشغول بوده‌اند ، در میان این سنگر محصور می‌نمایند . روستاییان که در همه‌ی نقاط میهمان نوازند همیشه چیزی به آنها می‌دهند. چادرنشینان به هرکجا که می‌روند مردم به چشم خوب به آنها نگاه می‌کنند و از این رو صرف نظر از وضع اسف بار زندگیشان نباید آنها را مردمان بدبختی دانست. ایرانیها که آنها را به سبب رنگ چادرهایشان سیاه چادر می‌نامند ، نه‌تنها از آمدنشان به مراتع خود جلوگیری نمی‌نمایند ، بلکه خیلی هم خوشحال می‌شوند ، زیرا که تحرك و شادی با خود همراه می‌آورند و علاوه بر آن ماده گاوها و میشهایشان را به قیمت مناسب و خیلی ارزانتر از بازارهایی که اختصاص به این نوع معاملات دارد خریداری می‌نمایند .



۳۹

درباره‌ی گبرها (زردشتیان)

گبرها از اعقاب ساکنین قدیمی ایران که آتش‌پرست بوده‌اند ، می‌باشند ۰پس از استقرار اسلام در ایران مسلمانان آنها را به چشم بیگانه می‌نگریستند و خیلی سخت‌تر از یهودیها و مسیحیها آنها را مورد آزار و ستم قرار می‌دادند ۰کلمه‌ی گبر از گیور می‌باشد که به معنی کافر است و مسلمانان این کلمه را بدون تمایز به اشخاصی که مذهبی جز مذهب خود شان دارند اطلاق می‌نمایند ۰

آیین آتش‌پرستی به وسیله‌ی زردشت که زاده‌ی آذربایجان[1] بوده ، برپا گردیده است ۰این آیین بدون هیچ‌گونه تغییر تا زمان فتح ایران به وسیله‌ی اعراب به سرکردگی عمر دوام داشت ۰این فاتح بی‌رحم تعداد زیادی از این نگونبختها را که زیر بار قبول مذهب جدید نرفتند به هلاکت رسانید ۰

از این دوران به بعد آنهایی که از مسلمان‌شدن امتناع ورزیدند به ناچار خود را پنهان نمودند و به ولایات شرقی ایران مانند کرمان ، دارالسلطنه‌ی کابل و سند که نسبت به آنها گذشت بیشتری داشتند کوچ نمودند ۰آنها درچنان فقر و مسکنتی به سر می‌برند که مسلمانها برای بیان بدترین و پایین‌ترین سطح زندگی ضرب المثلی دارند که می‌گوید گدا مانند یك گبر ۰

---

۱ ــ لازم به تذکر است که مستشرقین درباره‌ی زادگاه و دوران حیات زردشت اختلاف نظر دارند ۰ ــ م ۰

گبرها خورشید را نیایش می‌کنند و روزهای کسوف در میان آنها روزهای ماتم و عزا می‌باشد. در این مواقع پیشانی خود را به خاك می‌گذارند و تا زمانی که اشعه‌ی آفتاب دوباره نتابد به همین وضع باقی می‌مانند. پیشوایانشان که دستور نامیده می‌شوند در عین نهایت جهالت فریبکاران ماهری هستند که از ساده لوحی مردم استفاده می‌کنند. این پیشوایان در معابدی که آتشگاه می‌نامند آتش مقدس را که مدعی‌اند ازبد و خلقت کره‌ی زمین افروخته شده است، بدون انقطاع همچنان روشن نگاه داشته‌اند. یکی از مهمترین آتشگاهها در ناحیه‌ی روستایی حوالی بادکوبه قرار دارد که زمین آن چنان آغشته به مواد قابل اشتعال است[۲] که در هر نقطه‌ی آن اگر سوراخی حفر نمایند گازی متصاعد می‌شود که به محض نزدیك شدن به هر ماده‌ی مشتعل فورا آتش می‌گیرد. این اثر طبیعی عجیب از روی شرح و توصیفی که آقای فارستر و سیاحان روسی بیان نموده‌اند کاملا شناخته شده است. این کیفیت عده‌ی کثیری از گبرها را مصمم نموده، که در این جلگه‌ها اجتماع کنند و به صورت عبادت تعداد زیادی از این آتشها را روشن نگاه دارند. گبرها معبد بزرگی هم در یزد دارند که مقر پیشوای بزرگ می‌باشد. امروز بیشتر خانواده‌های زردشتی که در ایران باقی مانده‌اند در این شهر و اطراف آن مستقر گردیده‌اند.

گبرها همگی یا کشاورز و یا پیشه ورند و به ندرت کسی بین آنها پیدا می‌شود که بتواند معاش خود را بدون کار کردن تامین بنماید. آنها عموما کوچك اندام ولی قوی‌البنیه‌اند. خطوط صورتشان برجسته و رنگ چهره‌شان از مسلمانها تیره تر است. زنهایشان زیبا و خوش‌هیکل اما کثیف و سهل‌انگارند.

گبرها بی‌نهایت کم خوراکند و فقط دو وعده در روز غذا می‌خورند. خوردن هر نوع گوشتی جز گوشت ماده گاو را مجاز می‌دانند. دلیل نخوردن گوشت ماده گاو این است که آنها مانند هندوها برای این حیوان حرمت خاصی قایلند. حکام

---

۲ ــ بدون شك این ماده نفت است که در اطراف شهر بادکوبه استخراج می‌گردد.

ولایات هم از این ضعف سودجویی می‌نمایند وباتهدید این‌که ماده گاوشان را خواهند کشت آنها را سرکیسه می‌کنند .

گبرها مانند مسلمانان روز جمعه را به استراحت می‌پردازند و مانند آنها می‌توانند چندین زن اختیارکنند و آنهایی را که نازا هستند طلاق بدهند .

مراسم مذهبی گبرها در درون درهای بسته انجام می‌گیرد و اسرار آن از محوطه‌ی معبد به خارج نمی‌رود .آنها هرگز پس از غروب آفتاب دعا نمی‌کنند .گبرها فرزندان خود را از طریق آزمایشهایی به وسیله‌ی آتش نثار خورشید می‌نمایند بدین صورت که پیشوا در مراسم خاصی برای تزکیه‌ی اطفال آنها را از روی آتش ضعیفی عبور می‌دهد .

گبرها نسبت به اموات خود احترام فوق‌العاده‌ای قایلند و از موقعی که در معرض ظلم و تعدی قرار گرفته‌اند مرده‌ها را دفن نمی‌کنند زیرا می‌ترسند که اجسادشان پلید بشود .ازاین رو به جای به خاك سپردن ، اجساد را دربرجها یا ساختمانهای مخفی که در اعماق جنگلها بنا نموده‌اند قرارمی‌دهند .کلیه‌ی مخرجهای این امکنه را مسدود می‌کنند ، ولی سقف آن را نمی‌پوشانند .برای آنها مهم نیست که اجساد مردگان چراگاه پرندگان گوشتخوار بشود .مرده را با بهترین لباسهایش ملبس می‌نمایند و در میان رختخوابی که در حین حیاتش می‌خوابیده ، می‌خوابانند .در کنارش نان ، شراب ، میوه ، یك چاقو و یك چوب دستی قرار می‌دهند .این رسم کاملا شبیه‌رسم یهودیان است ، با این تفاوت که یهودیها علاوه براشیای فوق یك قطعه سکه هم در تابوت می‌اندازند .

گبرها سالخورد ترین افراد بین خود را رییس می‌دانند و برای او احترام فوق‌العاده قایلند .روسا بدون آن‌که مقامات دولتی اطلاع حاصل نمایند اختلافات و منازعات راحل و فصل می‌نمایند و از این رو هیچ‌گاه به قاضی نمی‌روند ، مگر آن که طرف دعوا مسلمان باشد .مراجعه به قاضی بی‌فایده است و خیلی به ندرت صورت می‌گیرد ، زیرا حتی اگر هم در دعویشان محق باشند ، اطمینان دارند که محکوم خواهند شد .

کتاب زند اوستا کلیه‌ی قوانین مدنی و مذهبی گبرها را

دربر دارد ۰ترجمه‌ی این کتاب که توسط آقای آنکیوتیل دوپرن به‌عمل آمده، ما را به اصول و قوانین آن آشنا نموده است۰ گبرها علاوه بر زند اوستا کتاب دیگری هم به نام پازند دارند که نوعی تفسیر بر کتاب اوستا می‌باشد۰به عقیده‌ی آنها نیکوکاری قابل ستایش‌ترین عمل نزد خداوند است۰زیارت یزد از واجبات حتمی می‌باشد که افراد باید آن را دست کم یك بار در دوران زندگی انجام دهند ۰در این مواقع زوار هدایای قابل ملاحظه‌ای تقدیم پیشوای اعظم که توانایی بخشش گناهان را دارد ، می‌نمایند ۰

در فصول گذشته یادآور شدیم که آذربایجان به معنی زمین آتش است۰همین امر ثابت می‌کند که آیین آتش پرستی در این ایالت به خصوص در تبریز از حرمت خاصی برخوردار بوده است۰هنوز هم در این شهر بقایای معبد با شکوهی که به این آیین تعلق داشته ، مشاهده می‌شود ۰گبرها همچنین احترام فوق‌العاده‌ای برای پیرامون اردبیل قایلند و کمتر کسی است که ازآن‌جا دیدن نکند ۰حتی از کرانه‌های رودسند هم زوار برای انجام این فریضه به اردبیل می‌آیند ۰

گبرها شاید به موجب بعضی اعتقادات خرافی (که بدون شك رمزی در بر داشته که معنی خود را از دست داده‌است) مردمان نیکوکار ، مهربان ، فربد ، میهمان نواز هستند و از خونریزی بی‌نهایت وحشت دارند۰آنها صرف نظرازجهالتشان انسان را به یاد ایرانیهای باستان با آن همه روشنفکری ، بشردوستی و سخاوتمندی می‌اندازند در حالی که در آن دوران اروپا غرق در وحشیگریهای شگرف بود ۰

شرح مختصری درباره‌ی جغرافیای منطقه[1]

ابیورد :

شهر کوچکی است در شمال خراسان. این شهر مرکز حکومت ناحیه‌ی بزرگی می‌باشد که امروز مستقل است و به وسیله‌ی یک سرکرده‌ی ترکمن اداره می‌شود.

آخال تزیخ :

شهر بزرگ مین‌گرلی در کنار رودکر بنا شده است. این شهر به وسیله‌ی قلعه‌ی بالنسبه آبادی که بر تمام اطراف و حوالی مسلط است حراست می‌شود. به علت رونق تجارت تعداد زیادی ارمنی و یهودی در این شهر سکونت دارند. شهر مزبور چندین دفعه به وسیله‌ی روسها تسخیر گردیده، بالاخره به موجب صلح اخیر به ترکها واگذار شده است. این شهر مرکز حکومت پاشانشینی می‌باشد که تابع ارزروم است.

آذربایجان :

ایالت بزرگی است در شمال ایران که در گذشته قسمت اعظم سرزمین مدی را تشکیل می‌داده است. هوای آن از سایر مناطق ایران معتدلتر است با این حال زمستانهای بسیار سختی دارد. از حیث جمعیت و محصولات کشاورزی نیز بر سایر نواحی برتری

---

۱ ـ از آقای دکتر احمد مستوفی استاد و رییس پیشین بخش جغرافیای دانشگاه تهران که در اصلاح و تصحیح بعضی اسامی و برخی نواحی اینجانب را یاری داده‌اند صمیمانه سپاسگزارم. [illegible] ایران تعدادی از اسامی به اندازه‌ای مغلوط هستند که [illegible] و اثری از آنها در کتب و نقشه‌های قدیمی هم [illegible]

دارد ·معادن آهن ، مس ، سنگ مرمر ، و نمك به حد وفور درآن‌جا یافت می‌شود ·مرکز حکومت آذربایجان شهر تبریز و فرمانروایی آن را شاهزاده عباس میرزا پسر دوم شاه عهده دار است·

آران :

منطقه‌ای است از ارمنستان ایران که تابع ایالت آذربایجان می‌باشد ومرکز حکومت آن ایروان است ·این ناحیه بسیار پر جمعیت ، حاصلخیز و از نظر گله و رمه فوق‌العاده غنی است·در این منطقه معادن نمك و آهن و مس به حد وفور وجود دارد وتاکستانهای آن از بهترین تاکستانهای‌این‌ایالت به شمار می‌رود ·شراب ارمنی که در تمام ایران و قسمتی از آناتولی و حتی هندوستان مصرف می‌شود، محصول این تاکستانها است·

آرپاچای :

مسیلی است‌که آب به شدت در آن جریان دارد ·بستر این سیلاب که ازکوههای قفقاز سرازیر می‌شود، ارمنستان ترکیه رااز ارمنستان ایران جدا می‌سازد ·آرپاچای در چند فرسخی بالای ایروان به ارس می‌ریزد ·در فصل بهار شدت جریان آن غیرقابل تصور است ولی در تابستان فقط رشته‌ی باریکی آب در آن جریان دارد ·

اردبیل :

شهر بزرگی است‌که به دلیل آبهای معدنی و این که قبر شیخ صفی‌الدین در آن واقع است شهرت دارد ·این شهرکه بنای آن مربوط به دوران باستانی است دایما مورد تردد زایرین می‌باشد و همین امر موجب رونق آن گردیده است·زایرین نذور وهدایای خود را بر روی قبر شیخ صفی می‌نهند·حکومت آن با یك خان است‌که‌عنوان بیگلربیگی را دارد ولی تابع حکومت آذربایجان می‌باشد ·

ارز روم:

حاکم نشین ارمنستان ترکیه شهر بزرگی است‌که در انتهای دشت وسیعی واقع‌گردیده ، به دلیل صنایع دستی آهنی از جمله نعل و میخ و تیغه‌ی خنجر شهرت دارد ·کوچه‌های آن

با این که با سنگ مفروش گردیده ، اما تنگ و کثیف است. در اطراف این شهر جنگل وجود ندارد و این خود یك محرومیت بزرگ است. ضمنا زمستانهای بسیار سختی هم دارد. ارزروم مقر فرمانروایی پاشایی است که مقامش بالاتر از پاشاهای قارص ، آخال تزیخ و بایزید می‌باشد .

ارس :

رود بزرگ آسیا است که در زمان قدیم کشور مدی را از ارمنستان جدا می‌کرده است. این رود از کوههایی که در مجاورت ارزروم واقعند سرچشمه می‌گیرد وسپس به وسیله‌ی چند رود خانه و نهر به خصوص آرپاچای که از قفقاز به‌آن می‌ریزد به صورت رود بزرگی درمی‌آید . رود مزبور از دامنه‌ی کوههای آرارات عبور می‌کند و در دشت مغان به رودخانه‌ی کر ملحق می‌شود و سپس در سالیان به بحر خزر می‌ریزد . در این نقطه به سبب این که ارس دارای دو مصب می‌باشد جزیره‌ای به وجود آمده است. در فصل بهار این رود بسیار پرآب و تند است اما در اواخر تابستان آب آن کم می‌شود به طوری که در چندین نقطه گدارهایی برای عبور پیدا می‌شود .

ارمنستان :

ارمنستان که سابقا کشور آسیای صغیر بوده ، امروزبه‌ارمنستان ترکیه و ارمنستان ایران تقسیم گردیده است. ارمنستان ترکیه از شهر سیواس تا شهر قارص گسترده شده ، ارزروم مرکز حکومت آن است. حکومت آن را یك پاشا عهده‌دار می‌باشد . ارمنستان ایران علاوه بر قسمت اعظم منطقه‌ی آران شامل شهر نخجوان ، قسمتی از کردستان و گرجستان نیزبوده است.

ارومیه :

تابارمای باستان شهری بزرگ ، ثروتمند و پر جمعیت است که در کنار دریاچه‌ی شاهی که دریاچه‌ی ارومیه نیز نامیده می‌شود واقع گردیده است. ارومیه امروز مرکز حکومت ایل افشار است که نادرشاه‌ازبین‌آنان برخاسته‌است. این شهر به‌وسیله‌ی حصارهای خوب و برجهای عظیمی که به سبك ترکها بنا شده ، حفاظت می‌شود . حکومت شهر با یك بیگلربیگی درجه‌ی یك می‌باشد که برادر زن سوگلی شاه است و با این‌حال و بر خلاف

میلش باید از ولیعهد متابعت نماید ۰بیگلربیگی این مقام را به وسیله‌ی نفوذ خواهرش به دست‌آورده ،ولی‌چون ازایل افشار نیست انتخاب وی باعث نارضایتی بزرگان ایل گردیده است۰

استرآباد :

شهری در مازندران و مرکز حکومت آن محسوب می‌شود ۰این شهر بر روی رودخانه‌ای به همین‌نام واقع گردیده است۰بندر آن که ضمنا تنها بندری است که ایران در بحر خزر دارد بالنسبه خوب است۰به طوری که شایع است قسمت اعظم خزانه‌های شاه در این شهر نگاه‌داری می‌شود ۰

اسکوتاری :

شهر کوچکی در ساحل شرقی بوسفور که روبه روی قسطنطنیه واقع گردیده است ویکی‌ازمحلات آن محسوب می‌شود۰در این شهر جز یك قبرستان عظیم چیز قابل ملاحظه‌ای وجود ندارد۰ وجود مقبره‌های مجللی که به تعداد زیاد درآن‌جا دیده‌می‌شود و سروهای حزن‌انگیزی که آن‌راا حاطه کرده‌اند باعث شده که این قبرستان بی گفت و گو به صورت وسیعترین و قشنگترین قبرستان دنیا درآید ۰قبرستان مزبور در کنار جاده واقع شده ، طول وعرض آن در حدود یك فرسخ می‌باشد۰ترکها از این که در اروپا به خاك سپرده شوند بسیار متنفرند و آنهایی که توانایی دارند در وصیتنامه‌شان می‌خواهند که جسدشان در سرزمین مقدس آسیا که اسکوتاری می‌باشد به خاك سپرده شود ۰

اصفهان :

پایتخت ایران‌درگذشته ویکی‌ازبزرگترین ،وسیعترین و زیباترین شهرهای دنیا بوده‌است۰رودخانه‌ی زاینده رود از وسط آن می‌گذرد ۰ دوران انحطاطش از زمان هجوم افاغنه شروع گردید ۰در آن زمان اصفهان بیش از یك میلیون جمعیت داشت۰بناهای بزرگ دولتی ،کاخها ، پلها ،گردشگاههایش ازآن‌چه ما در اروپا داریم برتر بوده است۰اما در حال حاضر به جای آن همه آبادی چندخانه‌ی مسکونی درمیان خرابه‌های شهر به طور پراکنده دیده می‌شود ۰با این حال هنوز هم بناهای دولتی ، کاخها و پلهای آن بالنسبه وضع خوبی

دارد و این به دلیل مورد توجه خاص حاجی محمدحسین‌خان می‌باشد ۰نامبرده که سابقا حاکم این شهر و اکنون یکی از وزیران شاه است کمر همت برتعمیرآنها بسته است و می‌خواهد شکوه و جلال سابق را به اصفهان بازگرداند۰اما تا زمانی که شاه و دربارش درآن‌جا استقرار پیدا نکنند به زحمت در این امر توفیق خواهد یافت۰با این حال جمعیت اصفهان به طور محسوسی رو به تزاید است زیرا هنگام دیدار آقای اولیور فقط پنجاه هزار نفر جمعیت داشت، درحالی که امروز به دلیل آرامشی که در ایران حکمفرما گردیده است جمعیت آن به‌قریب چهارصد هزار نفر می‌رسد۰در بین این جمعیت تعداد زیادی خارجی هم پیدا می‌شوند که پس از برقراری آرامش به‌اصفهان هجوم آورده‌اند ۰

اصلاندوز :

اسم گداری از رود ارس می‌باشد که کمی بالاتر از نقطه‌ای که ارس به رود کر ملحق می‌شود واقع‌گردیده است۰شهرت آن به سبب جنگی است که در ماه اکتبر ۱۸۱۲ بین قشون روس و ایران در این محل رخ داد که به پیروزی روسها انجامید۰در این جنگ ایرانیها تمام مهمات و توپخانه‌ی خود را از دست دادند ۰

اکباتان :

به همدان رجوع شود ۰

اوجان :

دشت بزرگی در نه فرسخی مشرق تبریز می‌باشد که ولیعهد در وسط آن قصری بنا نموده است۰در فارس نیز شهرکی به این نام وجود دارد که بین یزدخواست و شیراز درکنار جاده‌ی اصفهان به شیراز واقع‌شده است۰

اوچ‌میاسین :

دیر مشهور ارامنه است که در ناحیه‌ی آران در سه فرسخی شمال غربی ایروان واقع‌گردیده، محل اقامت اسقف اعظم می‌باشد ۰کلیسای آن که فوق‌العاده مجلل و ثروتمند است در سال ۳۰۷ بنا شده، یکی ازکهن‌ترین کلیساهای عالم مسیحیت است۰

اهر :
شهر کوچکی است در آذربایجان ۰ از معادن اطراف این شهر نوعی مرمر که به نام مرمر تبریز شهرت دارد استخراج می‌شود ۰ همچنین معادن مس و آهن قابل ملاحظه‌ای در آن‌جا یافت می‌شود ۰ شهر مزبور به علت موقعیت و ارتفاع آن و همچنین به دلیل این که در تقاطع تعداد زیادی از جاده‌ها قرار گرفته است یکی از مهمترین مراکز نظامی محسوب می‌شود ۰

ایروان :
شهر بزرگی در ارمنستان ایران که مرکز حکومت منطقه‌ی آران می‌باشد ۰ این شهر بر روی رودخانه‌ی زنگی که سرچشمه‌اش دریاچه‌ای به همین نام می‌باشد واقع گردیده است ۰ فاصله‌ی شهر تا سرچشمه‌ی رودخانه فقط چند میل است ۰ استحکامات این شهر دارای دو حصار می‌باشد و فاصله‌ی حصارها تا شهر به اندازه‌ی نصف برد توپ است ۰ شهر مزبور مدت مدیدی مورد اختلاف بین ایرانیها و ترکها بوده ، چندین بار دست به‌دست گشته است تا این‌که بالاخره به تصرف ایرانیها درآمده است ۰ یك خان که عنوان بیگلربیگی را دارد حکومت این شهر را عهده‌دار است ۰ سه گردان منظم و نیم آتشبار اسب‌کش به علاوه‌ی شصت توپ برای دفاع از شهر مستقر گردیده است ۰

بایزید :
شهر بالنسبه مهم ارمنستان ترکیه است که در کوههای زاگروس واقع گردیده است ۰ این شهر مرکز حکومت و اقامتگاه پاشایی می‌باشد که تابع پاشای ارزروم است ۰ حصارهای سنگی آن بسیار بد است و قلعه‌ی آن وضع رقت باری دارد ۰

بحر خزر :
جغرافیادانان عموما آن را یك دریاچه می‌دانند زیرا با هیچ یك از دریاها ارتباط ندارد ۰ نظریه‌ای هم وجود دارد که بحر خزر سابقا با خلیج فارس یا دریای سیاه مرتبط بوده است ۰ طول آن قریب سیصد فرسخ و پهنای آن در عریض‌ترین نقطه در حدود صد و شصت فرسخ می‌باشد ۰ بحر خزر مانند دیگر دریاهای باریك برای کشتیرانی بسیار خطرناك است ۰ این خطر بیشتر از این جهت است که فقط یك بندر به معنی

واقعی دارد وتعداد اسکله‌هایی که کشتیها را در برابر باد مشرق که به شدت می‌وزد پناه دهد بسیار اندك است. صید ماهی خاویار که به وفور یافت می‌شود بسیار پرمنفعت است. آب دریا کم‌نمك است به طوری که در مواقع اضطراری می‌توان تا چند روزی با آن رفع عطش نمود. اسبها بدون اکراه از این آب می‌آشامند.

بخارا :

شهر بزرگ ثروتمند و پر جمعیت تاتارستان مستقل است که در کنار رودکی آب[۲] که به آمودریا می‌ریزد واقع گردیده است. تجارت عمده‌ی آن مشك و سنگهای قیمتی است. حیدرخان نامی که برآن حکومت می‌کند عنوان امیر را برخود گذارده است و روز به روز سرزمین خود را از سمت خراسان گسترش می‌دهد.

بردسیر :

شهر بزرگی است در کرمان که در وسط رشته جبال مدرکه از شرق به غرب ایالت کرمان کشیده شده، واقع گردیده است. در این شهر کارخانه‌های شال بافی وجود دارد که جنس آن با وجود مرغوبیت از شالهای کشمیر خیلی پست تر است. حکومت این شهر و منطقه‌ی تابع آن را یك رییس بلوچ عهده دار است.

بسطام :

شهر بالنسبه مهمی در مغرب خراسان می‌باشد که بر سر راه بین استراباد و هرات در کنار رودخانه‌ی استرش واقع گردیده است. این شهر مرکز حکومت منطقه‌ای است که در حیطه‌ی اقتدار شاه می‌باشد و یك خان درجه‌ی دو که تابع بیگلر بیگی مشهد می‌باشد بر آن حکومت می‌کند.

بصره :

شهر متوسطی که در حدود بیست فرسخی مصب رود فرات واقع شده است. این شهر مرکز تجارت می‌باشد و می‌توان آن را انبار کالاهای ایران، هند و عربستان دانست. بسیار غیر بهداشتی و دارای کوچه‌های تنگ و کثیف است. حصار ساده‌ای شهر را در بر گرفته که با وجود این که وضع چندان خوبی ندارد در زمان کریم خان در مقابل یك لشگر کامل ایرانی که

---

۲ ــ نام درست این رود کیت آب است. ــ م.

قریب یك سال آن را در محاصره داشت ایستادگی نمود. این شهر به ترکیه تعلق دارد و پاشایی از درجات پایین بر آن حکومت می‌کند. پاشای مزبور که عنوان امیرالبحر را نیز دارد تعدادی قایق پوسیده که نام سفینه برآنها نهاده شده است در اختیار دارد که به علت خرابی هیچ‌گاه به دریا نمی‌روند.

بغداد :

شهر بزرگ ثروتمند و تجاری عراق عرب و برروی دجله بنا شده است. در گذشته شهرت آن بدین سبب بود که خلفای بزرگ آن را مقر حکومت و اقامتگاه خود قرار می‌داده‌اند. بغداد چندین بار منهدم و دوباره سازی شده است. ایرانیها و ترکها طی سالهای متمادی برسر این شهر منازعه داشته‌اند. نادرشاه معروف در جلوی حصارهای بغداد ناکام شد و از آن تاریخ به بعد این شهر تحت تسلط ترکها قرار گرفت. حکومت آنجا را یك پاشای تراز اول عهده‌دار می‌باشد و موصل و بصره تحت فرمانروایی او هستند. خرابه‌های بابل در حدود دو فرسخی شهر بغداد واقع شده است.

بلبان :

شهری در کردستان و مرکز حکومت ایلی به همین نام می‌باشد. حکومت این شهر را یك بیگ عهده‌دار است که در همان جا سکونت دارد.

بلخ :

شهر بزرگ تجاری و حاکم نشین ایالت بزرگ تخارستان می‌باشد. این شهر درکنار یکی از رشته‌های جنوبی رود اکسوس (نام قدیمی آمودریا) واقع گردیده، اکنون قسمتی از مستملکات امیر کابل است.

بم :

شهر کوچکی در جنوب کرمان و سرحد مستملکات شاه می‌باشد. شهرت آن بیشتر مدیون مرگ اسف انگیز لطفعلی‌خان است. نامبرده که آخرین بازمانده‌ی کریم خان بود، در نتیجه‌ی خیانت اطرافیان تسلیم آغا محمدخان گردید. آغا محمد خان او و کلیه‌ی من تبعش را با قساوت به هلاکت رسانید و دستور داد که از سرهای آنها هرمی بسازند.

بندر بوشهر :

شهر کم اهمیت و بندری است که در سمت شمال خلیج فارس در انتهای زبانه‌ای‌ازخاك که شبه جزیره‌ای راتشکیل می‌دهد واقع گردیده است ۰این شهرد ارای استحکامات بالنسبه خوبی می‌باشد ۰بوشهر شهری غیر بهداشتی و کوچه‌های آن فوق‌العاده تنگ است ۰بادهایی که از شرق می‌وزد تااندازه‌ای هوای آن را معتدل می‌کند و الا گرمای آن غیرقابل‌تحمل‌است ۰ انگلیسیها در زمان شاه عباس کبیر یك نمایندگی تجاری در آن‌جاتاسیس نموده بودند و به آنها اجازه‌ی بازرگانی داده شده بود ۰ضمنا شاه عباس برای قدردانی از کمکهایی که انگلیسیها در موقع‌طرد پرتغالیها از جزیره‌ی هرمز نموده بودند نیمی از درآمد گمرك را به آنها بخشیده بود ۰این ترتیبات دیگر امروز وجود ندارد ۰

بندرعباس :

به گمبرون مراجعه شود ۰

بیلان :

شهرك بالنسبه مهمی در کردستان است که در فاصله‌ی کمی‌از آن قلعه‌ی مستحکمی به همین نام که به رییس ایل تعلق دارد واقع است ۰(به ظاهر باید بلیجان باشد ۰)

بین النهرین :

به عراق عرب رجوع شود ۰

پارت :

نام امپراتوری پارتها بوده است ۰به عراق عجم رجوع شود ۰

پرس :

امپراتوری وسیعی در آسیا است که سابقا به نام ایران‌شناخته می‌شده ،شامل تعدادکثیری‌ایالت بوده است که‌درحال حاضر قسمتی از آن مستقل و تحت سلطه‌ی روسای یاغی می‌باشد ۰ این امپراتوری بین مدار ۲۵ درجه و ۴۴ درجه‌ی عرض‌شمالی و ۶۰ تا ۸۷ درجه‌ی طول جغرافیایی واقع گردیده است ۰ تاریخ آغازاین‌امپراتوری که به زمانهای بسیارگذشته برمی‌گردد، روشن نیست و در این باره مستشرقین معروف فقط توانسته‌اند فرضیات ناقص ارائه دهند ۰

پرسپولیس (خرابه‌ها) :

در انتهای جلگه‌ی مرودشت در چند فرسخی شمال شیرازد ر ایالت فارس واقع شده است. در باره‌ی این خرابه‌ها به قدری نویسندگان به شرح و بحث پرداخته‌اند که جرات از سر گرفتن آن را در خود نمی‌بینم اما ازآن‌جا که بین همین نویسندگان موارد اختلافی مشاهده می‌شود به خوانندگان توصیه می‌کنم به نوشته‌ی آقای موریر که به نظر من صحیح ترین است رجوع نمایند مضافا به این که کتاب مزبور از لاف و گزافهایی که در بسیاری از کتابها به آن بر می‌خوریم ، عاری است.

تاسوج :

شهری در آذربایجان که در گذشته بسیار مهم و پر جمعیت بوده است. ویرانه‌های وسیع و تعداد زیادی مسجد که هم اکنون درآن‌جا وجود دارد موید این نظریه می‌باشد . موقعیت‌عالی و باغهای زیبایش باعث شهرت آن بوده است. این شهر تقریبا در دو فرسخی دریاچه‌ی شاهی واقع شده ، در این فاصله زمین شیب ملایمی دارد .ضمنا نهر کوچکی هم در آن نزدیکی است که پس از مشروب نمودن دشتی که بین شهر و دریاچه قرار دارد به دریاچه می‌ریزد .

تبت (کوچک) :

سلطان نشینی در شمال شرقی ایالت کشمیر است که تحت فرمانروایی لامای بزرگ می‌باشد .این ناحیه برای اروپاییها تقریبا ناشناخته است.

تبریز :

شهر مهم و مرکز حکومت آذربایجان است.این شهر درگذشته یکی از بزرگترین شهرهای آسیا بوده است.تبریز در معرض زمین لرزه‌های شدید قرار گرفته که چندین بار آن را ویران نموده است با این حال هر بار دوباره سازی شده ، امروز بیش از پنجاه هزار نفر سکنه دارد .شاهزاده ولیعهد دربار خود را درآن‌جا مستقر نموده ،همین امر موجب زیبایی و توسعه‌ی شهر گردیده است.

تخارستان :

ایالتی از بخارای بزرگ است که ایالت بلخ درغرب آن واقع و

در شرق با تبت هم مرز است. این ایالت مستقل و تحت فرمانروایی چند سرکرده‌ی ترکمن می‌باشد. مرکز آن شهر اود رآب است که بر روی یکی از شعبه‌های جنوبی آمودریا بنا شده است.

تخت قاجار [۳] :

قصر تفریحی شاه که در یک فرسخ و نیمی تهران قرار دارد. این قصر با کمال سلیقه در حاشیه‌ی کوهی بنا شده، آبی که ازکوه جاری است تمام ساختمانها را مشروب می‌کند.

ترکمنستان یا تاتارستان مستقل :

ایالت بزرگ و پهناوری در شمال خراسان است که تحت فرمانروایی تاتارهای ازبک می‌باشد. اروپاییها کمتر با این منطقه آشنایی دارند.

ترکیش :

شهری در غرب خراسان است و مرکز حکومت منطقه‌ای در این ایالت می‌باشد. این شهر به دو قسمت تقسیم شده است: شهر قدیمی که سلطان آباد نامیده می‌شده، شهر جدید که ازآن فاصله‌ی زیادی ندارد. این شهر با هرات و مازندران تجارت پررونقی دارد. حاکم آن یک خان درجه‌ی دو است که عنوان بیگلربیگی را دارد اما تابع ولیعهد می‌باشد که سمت فرمانروایی خراسان را دارد.

توروس :

رشته کوههایی که از قفقاز شروع می‌شود و امتداد آن تمام ایران را از شرق تا غرب می‌پیماید. این رشته کوه دارای شاخه‌های متعدد با اسامی متفاوت از جمله الوند، البرز و زاگرس می‌باشد.

تهران :

شهر خیلی متوسط عراق عجم که امروز پایتخت ایران است. شاه به دلیل این که این شهر کمتر در معرض فتنه و آشوب قرار گرفته، ضمنا نزدیک مازندران است اقامتگاه خود را در آن‌جا برقرار نموده است. به طوری که می‌دانیم مازندران مرکز سکونت

۳ــ منظور همان قصر قاجار می‌باشد. ــ م.

ایل قاجار است که شاه از آن ایل برخاسته ، بر آن ریاست دارد ۰ دلیل دیگرش هم این است که هنگام جنگ با روسیه این نقطه‌ی مرکزی تا سرحد فاصله‌ی زیادی نداشته ، از این رو به شاه امکان می‌دهد که عملیات را تحت نظر بگیرد ۰

جلفا :

شهر قدیمی ارمنستان است که در کنار رود ارس واقع شده است ۰ شاه عباس موقعی که خواست ترکها را از ارمنستان براند، جلفا را منهدم کرد و به ویرانه‌ای تبدیل نمود ۰ این شهر در گذشته بسیار زیبا ، غنی و پرجمعیت بوده است ۰ رومیها در این محل پل فوق‌العاده زیبایی ساخته بودند که به علت استحکامش توانسته بود طی قرون بی‌شماری در برابر رودخانه مقاومت بنماید ۰ ارامنه‌ای که از این شهر رانده شدند ، شهری به همین اسم در اصفهان بنا نهادند ۰ شهر اخیر که به حداکثر ترقی و پیشرفت نایل شده بود در نتیجه‌ی جنگهای داخلی رو به ویرانی گذارد و به گمان من دیگر نخواهد توانست به وضع سابقش برگردد ۰ جمعیت این شهر به هزار نفر نمی‌رسد ۰

جولامرک :

شهر کوچکی در کردستان و مرکز ناحیه‌ی حکاری است ۰ این شهر در گردنه‌های کوه زاگروس واقع شده ، حاکم آن در قصر مستحکمی بر روی تپه‌ی شیب داری که در وسط شهر بنا گردیده است ، اقامت دارد ولی این قصر آب ندارد ۰ شعبه‌ای از زاب بزرگ از پایین شهر می‌گذرد و پس از عبور از دره‌های تنگ کمی پایین‌تر از موصل به دجله می‌ریزد ۰

جهرم :

شهر کم اهمیتی در فارس و مرکز حکومت منطقه‌ای است که به وسیله‌ی یك خان که تابع بیگلربیگی شیراز است اداره می‌شود ۰

حوم باغ لر :

شهرکی در بیابانهای عربستان است که در کنار جاده‌ی کاروان‌رو بین بصره و مکه واقع گردیده است ۰

حکاری :

ایالت یا بهتر بگوییم سلطان نشین کردستان است که از کوشال تا نزدیك محل الحاق آن با دجله گسترده شده است ۰

کردستان گرچه خراج‌گزار ایران است با این حال سرزمین مستقلی می‌باشد ۰مرد سالمندی به نام مصطفی خان بر آن فرمانروایی می‌کند ۰نامبرده قادر است چهل هزار سرباز پیاده که تقریبا همگی مسیحی و پیرو آیین نسطوری هستند، بسیج نماید ۰دسترسی به حکاری از سمت ایران فقط از دو جاده‌ی باریك میسر است که حتی شترها هم به زحمت می‌توانند از آن عبور نمایند ۰

خبوشان :

شهر مهم و مستحکمی در غرب خراسان و مرکز فرمانروایی سرکرده‌ای است که اعلام استقلال کرد و قادر است قریب بیست هزار سرباز برای جنگ آماده نماید ۰

خراسان :

ایالت بزرگی در شمال ایران است که در گذشته دارالسلطنه‌ی بزرگی بوده، که اکنون قسمت اعظم آن از سلطه‌ی شاه خارج شده است ۰ولی شاه به تدریج در حال بازستاندن آن می‌باشد ۰افغانها و ترکمنها قسمت شمالی و جنوبی آن را در تصرف دارند ۰مرکز آن هرات در سلطه‌ی امیر کابل است ۰ ایرانیها عموما ایالت خراسان را زمین مقدس می‌نامند ۰ طهماسب قلی‌خان هم موقعی‌که شاه طهماسب را به‌آن‌جا تبعید نمود این اصطلاح را به کار برده است ۰بر پایه‌ی همین اعتقاد زایرین بی‌شماری از تمام نقاط ایران به سوی مشهد کشیده می‌شوند ۰

خلیج فارس :

دریایی است که عربستان را از کرانه‌ی جنوبی ایران جدا می‌کند ۰ شهرتش برای صید مروارید است که به ویژه در حوالی جزیره‌ی بحرین به حد وفور یافت می‌شود ۰دزدان دریایی عرب که فوق‌العاده خشن و قسی‌القلب هستند، در این خلیج به قتل و غارت مشغولند ۰غالب آنها از قبیله‌ی جوالمیس ومورد حمایت امام مسقط می‌باشند ۰

خوزستان :

سوزیان باستان ایالت کوچکی است که از شمال به رشته کوههای لرستان و از سمت جنوب به خلیج فارس محدود

می‌باشد ۰خوزستان در حال حاضر تقریبا خالی از سکنه است درصورتی‌که در گذشته مشهورترین ، غنی‌ترین و پرجمعیت ترین نقاط ایران بوده‌است ۰شهرهای شوش‌پایتخت آشور وشوشترکه رقیب آن شهر بودند هردو در وسط این ایالت واقعند ۰ خوزستان با این که به وسیله‌ی یك خان که عنوان بیگلربیگی دارد اداره می‌شود، تابع کرمانشاه است۰

خوی :

شهر بزرگ و زیبای آذربایجان‌است که در وسط دشت وسیعی قرارگرفته ، رودخانه‌ی اوتور از آن عبور می‌کند ۰از این رودخانه نهرهای کوچکی منشعب می‌شود که در میان دو ردیف درخت از وسط کوچه‌ها می‌گذرد ۰ساکنین این شهر بیشتر ارامنه هستند ۰در گذشته این شهر دارای حصارهای مرتفع و برجهای عظیمی بوده ، اما ولیعهد به‌علت اهمیت موقعیتش استحکاماتی به سبك اروپایی درآن‌جابنا نموده است۰هنگامی که من ایران را ترك می‌کردم جبهه‌ی حمله‌ی این دژکاملا پایان یافته بود ۰این قلعه پس از پایان طرح باید به صورت پنج ضلعی غیرمنظمی درآید۰حکومت این شهر با یك خان درجه‌ی اول است‌که عنوان بیگلربیگی دارد و با این حال تابع ولیعهد می‌باشد ۰حکام خوی بر چند ناحیه‌ی کردستان که خراج‌گزار دارالسلطنه‌ی آذربایجان هستند ،اختیارات گسترده‌ای دارند ۰

دادابگلو :

شهرك مهمی در قره باغ است‌که ولیعهد عادت دارد همه‌ی تابستانها اردوی تفریحی خود را درآن‌جا برپاکند ۰درهمین نقطه بود که روسها قشون ایران را در سال ۱۸۱۰ غافلگیر کردند وهیچ نمانده بودکه ولیعهدرا اسیرکنند۰دراین رویداد شاهزاده با حضورالذهن و سرعت تمام خود را نجات داد ۰

داغستان :

یاکشور کوهها منطقه‌ای است در طول غربی بحر خزر درشمال شیروان و مرکز آن تاکو می‌باشد ۰این منطقه گرچه در میان مستملکات روسیه احاطه گردیده ، به آنها تعلق دارد ولی تاکنون تحت استیلای روسها درنیامده است ۰اینهاکه‌ساکنین

این منطقه هستند، خشن‌ترین ووحشی‌ترین موجود اتند واز تمام قبایل قفقاز سبع ترند ۰خلوتگاه آنها درقلل مرتفع ترین کوهها است و از این رو در مقابل هر حمله‌ای مقاومت می‌کنند ۰

دجله :

رود بزرگی در ایالت‌عراق عرب است که از کوههای دیار بکر سرچشمه گرفته ، در الکورنا به فرات ملحق می‌شود ۰خرابه‌های شهر مشهور تیسفون هنوز در کرانه‌های آن باقی است ۰

دربند :

شهری از ایالت شیروان که در ساحل غربی بحر خزر در مصب رود شماخی واقع‌گردیده است ۰بیشتر ساکنین این شهررا ارامنه و گرجیها تشکیل می‌دهند و تجارتش با ایران قابل ملاحظه و یکی از انبارهای محصولات ابریشمی گیلان است ۰ در حال حاضر این شهر تحت استیلای روسها می‌باشد ۰

دریای هند :

شامل تمام آن قسمت اقیانوس است که از دماغه‌ی امید در انتهای جنوبی آفریقا تا دماغه‌ی شاتام (مجمع الجزایر زلندنو) ، هلند جدید (مجمع الجزایر اندونزی) تشکیل یك خلیج بزرگ را می‌دهد ۰

دماوند یا البرز :

رشته کوههای بسیار بلندی که تقریبا در سه فرسخی شمال شرقی تهران واقع‌گردیده‌اند ۰یکی از این رشته کوهها که مرتفع ترین و قله‌ی آن خیلی شیب دار و به صورت مخروطی است دماوند نام دارد ۰این قله مانند دیگر قله‌ها همیشه از برف پوشیده است ۰در باره‌ی این کوه حکایات بسیاری نقل شده است ۰به موجب یکی از این قصه‌ها در قله‌ی دماوند گیاهی می‌روید که دندانهای گوسفندانی را که درآن‌جا چرا می‌کنند به طلا تبدیل می‌کند ۰

دمشق :

شهر زیبا و بزرگ وقدیمی سوریه که سابقا پایتخت کشوری به‌همین نام بوده ، امروز مقر حکومت یك پاشا است ۰این شهر مرکز بزرگ تجارت ابریشم است و شهرتش بیشتر از جهت پارچه‌ای است که به همین اسم نامیده می‌شود ۰همچنین کارخانه‌ی

اسلحه سازی بسیار خوبی داشته ، که امروز کاملا به پستی گراییده است.

دهلی :

پایتخت امپراتوری مغول که در جلگه‌ی بسیار زیبایی در کرانه‌ی غربی جما واقع گردیده است. گرد اگرد شهر در حدود هفت فرسخ است. سابقا شاه جهان‌آباد یا شهر شاه جهان خوانده می‌شده ، امپراتور در قصری که در کنار رود بنا گردیده ، می‌زیسته است. این قصر با معماری عالیش یکپارچه از سنگهای قرمز ساخته‌شده ، ولی در حال حاضر قسمتی از آن ویران گردیده است.

دیران :

مرکز حکومت ناحیه‌ی مستقلی در شمال خراسان است که به وسیله‌ی یك رییس‌ترکمن اداره می‌شود .

رشت :

شهر بالنسبه مهم در کرانه‌های غربی بحر خزر و مرکز حکومت گیلان است. تجارت ابریشم آن پر رونق و همه ساله مقدار معتنابهی صادرات دارد . در حال حاضر این تجارت پر منفعت در دست روسها است. هنگام تابستان هوای رشت بسیار ناسالم است و آب شهر هم ملین و شورمزه است. حکومت رشت با یك خان درجه‌ی یك است که تابع شاهزاده ولیعهد می‌باشد .

ری :

راگه‌ی باستان به سبب این‌که محل تولد هارون‌الرشید[۴] خلیفه‌ی معروف بوده ، شهرت دارد . ضمنا هارون‌الرشید این شهر را برسایر اقامتگاههای خود ترجیح می‌داده است. شهر مزبور یکی از بزرگترین شهرهای دنیا بوده ، به طوری که می‌گویند جمعیت آن قریب سه میلیون نفر و حصارهای دوراد ور شهر از سی فرسخ متجاوز بوده است. محیط خرابه‌هایش امروز بیش‌از ده فرسخ است. هنوز قسمتی از حصارهای شهر که بالنسبه

۴ــ این از نشانه‌های متعدد کم اطلاعی نویسنده از فرهنگ و سوابق تاریخی ایران است که شهرت ری را به تولد هارون‌الرشید در آن دیار محدود می‌داند . ــ م .

خوب حفظ شده است به چشم می‌خورد ۰همچنین بقـایـــای بعضی عمارتهای مجلل هنوز سرپا است ولی به زحمت نقشه‌ی آنها تشخیص داده می‌شود ۰خرابه‌های ری تقـریبـــاً در دو فرسخی جنوب شرقی تـهران واقع گردیده است۰

زاگروس :

رشته‌ای از سلسله جبال توروس که از شمال به جنـوب کشیده شده، ایران را از ایالات ترکیه و کردستان جدا می‌نمـایـد۰ زاگروس بعدا به رشته کوههای لرستان ملحق شده، سپـس با کوههای یزدکوف یکی می‌شود ۰

زنجان :

شهر بزرگ و مرکز حکومت ناحیـه‌ی خمسه می‌باشد که بـر روی رودخانه‌ای بـه همیـن نـام واقـع گردیـده است۰این شهـر فوق‌العاده قدیمی در میان دشت لم یزرع و سنگلاخی بنا شده است۰زنجان چندین بار و به خصوص به وسیله‌ی تیمور منهدم گردیده، ولی هربار دوباره سازی شده است۰ایـــن شهـــر جمعیت زیادی دارد و امروز در تیول یکی از پسران شـــاه است که سنش از پانزده تجاوز نمی‌نماید ۰

ساوه :

شهر کوچك بسیار قدیمی در عراق عجم است که مبدا آن را به طوفان نوح می‌رسانند ۰در گذشته شهر بسیار بزرگی بـــوده، ولی امروز فقط یك هشتم آن باقی مانده است۰ساوه در میـان دشت لم یزرعی واقـع گردیده، از ایـن رو اقـامـت در آن‌جـا نامطبوع است۰این شهر چندین بـار منهدم گـردیده اسـت و امروز وضع قریه‌ی متوسطی را دارد ۰

سجستان یا سیستان :

ایالت بزرگی در ایران که بین زابلستان، عراق عجم، خراسان و مکران واقع گردیده است۰این ایالت کاملا مستقل می‌باشد و فرمانروای آن شخصی به نام بهرام خان است که پس از غصـب قدرت، آن را به صورت کشور مستقلی درآورده، عنوان شاهی اختیار کرده است۰اقامتگاه وی زرنگ است که شهر بالنسبـــه مهمی در کنار رودخانه‌ی هیرمند می‌باشد ۰این رودخانـه بـه دریاچه‌ی بزرگ زرك که در مرز خراسان واقع است می‌ریزد ۰

سلطانیه :

شهر قدیمی عراق عجم که در میان دشت وسیعی قرار گرفته است. این شهر در گذشته بزرگ و باشکوه بوده، ولی فعلا جز مسجدی با معماری بسیار عالی که مدفن سلطان محمد خدابنده است چیز جالب توجهی ندارد. این مسجد کاملا به ویرانه‌ای تبدیل شده، ایرانیها سنگها و مرمرهای آن را برای تزیین خانه‌های خود از جا می‌کنند. در حال حاضر در شهر سلطانیه فقط چند خانه‌ی مسکونی وجود دارد. در نیم فرسخی ویرانه‌های شهر، شاه همه ساله اردوی تفریحی خود را بر پا می‌کند. در وسط اردوگاه قصر کوچکی بر روی تپه‌ای که مشرف به دشت می‌باشد و منظره‌ای بسیار عالی دارد، بنا نموده است. این قصر که صورت کلاه فرنگی را دارد مختص سکونت زنها است در صورتی که چادرها به شخص شاه و درباریانش اختصاص دارد.

سلماس :

شهر بزرگ پر جمعیت و مرکز حکومت ناحیه‌ی بالنسبه مهمی است. سلماس در وسط دشت وسیعی به همین نام واقع گردیده است. قسمت اعظم ساکنین آن را ارامنه و نسطوریها تشکیل می‌دهند. در حوالی شهر چند خرابه‌ی بی‌اهمیت وجود دارد. دشت سلماس یکی از حاصلخیزترین مناطق ایران و پوشیده از باغهای عالی است که میوه‌های بسیار خوشمزه و کمیاب تولید می‌کنند. جمعیت شهر در حال حاضر با مقایسه با آن‌چه در گذشته بوده، خیلی کمتر است با این حال هنوز هم نزدیك سی هزار نفر جمعیت دارد. با توجه به این که سه چهارم شهر ویرانه است می‌توان به کثرت جمعیتی که سابقا داشته است پی برد. سلماس تنها شهر ایران است که دارای کلیسای کاتولیك رمی می‌باشد که به وسیله‌ی پیرمردی نسطوری که در رم تحصیل نموده است و در همان‌جا به مقام اسقفی رسیده است، اداره می‌شود.

سلیمانیه :

در کنار رودخانه‌ی کرج بنا شده است. به کرج رجوع شود.

سند :

ایالت مهمی در انتهای جنوب شرقی ایران که بین مکـــران و رود سند واقع شده است. امروز این ایالت در حال طغیان و تحت سلطه‌ی تعدادی سرکرده‌های کوچك بلوچ است که درکار ازبین بردن یك دیگرند. محیط اغلب سرزمینهای ایـن سرکردگان از ده تا دوازده فرسخ تجاوز نمی‌نماید. سند جزیی از مستملکات امیر کابل محسوب می‌شود که نادرشـــــاه در مراجعت از هند به او واگذار نموده، گرچه از لحاظ ارضی به ایران تعلق دارد. با این حال سرکردگان یاغی بـرای شـاه ایران یا امیر کابل حق حاکمیتی نمی‌شناسند.

سیرجان یا کرمان :

شهر بالنسبه مهم و مرکز حکومت ایالتی به این اسم می‌باشد[۵]. این شهـر بـر روی رودخـانـه دردابری واقع گردیده، دارای حصارها واستحکامات بالنسبه خوبی است به طوری که لطفعلـی خان که به آن‌جا پنـاه بـرده، به محاصره درآمده بود توانست مدت بالنسبه طولانی پایداری بنماید تـا این که چند نفـر از افسرانش بـه این شاهـزاده‌ی نگـونبخـت خیـانـت کـردنـد و دروازه‌های شهر را به روی آغامحمدخان گشودند. کرمان تحت قدرت شاه می‌باشد و اقامتگاه یك بیگلربیگی درجه‌ی یك است.

شازدان :

ناحیه‌ای همسایه‌ی طالش که مانند آن با دشت مغان هم مرز است. تیره‌ای از ایل افشار که سربازهای پیاده نظام خـوبـی دارد، ساکنین آن را تشکیل می‌دهد. حکومت شهر رایك خان درجه‌ی یك عهده‌دار است و مرکز حکومت آن اندرات می‌باشد.

شیراز :

مرکز حکومت فارس است. شیراز در گذشته یکی از زیباتریـن و دلپذیرترین شهرهای ایران بوده، ولی امروز چندان چیـزی از آن باقی نمانده است. شیراز از آن جهت شهرت یافته، که زادگاه سعدی و حافظ است. درکنار قبور این دو شاعر کلبه‌ی چوبی کوچکی قرار دارد که در آن مجموعه‌ی عالی از آثارشان

---

۵ ــ سیرجان مدتی مرکز کرمان بوده، اما سیرجـان یـا کـرمان معنـی ندارد. ــ م.

گردآوری شده است. شراب شیراز به حق در آسیا شهرت دارد. شیراز چندین بار اقامتگاه شاهان بوده، ازجمله کریم خان زند دربار خود را درآن‌جا مستقر نموده بود. کریم خان شیراز را به صورت زیبایی درآورده بود و استحکامات خوبی داشت، اما آغا محمدخان سبع و بیدادگر پس‌از آن که شهر را تسخیر نمود، آن را منهدم ساخت به طوری که امروز وضع شهر باآن‌چه شعرا در وصف آن گفته‌اند قابل شناسایی نمی‌باشد.

شیروان :

ایالتی در ایران می‌باشد که در ساحل غربی بحر خزر واقع شده، مرکز حکومت آن شماخی است. ایالت مزبور که از مدتها پیش به وسیله‌ی قوای روس اشغال گردیده، درقرارداد صلح اخیر از طرف شاه ایران به روسیه واگذار شده است. برای رفتن به این منطقه از طریق قفقاز فقط یك گردنه وجود دارد که فوق‌العاده صعب العبور می‌باشد و دروازه‌ی خزر نامیده می‌شود.

طالش :

ناحیه‌ی بزرگی از ایالت گیلان که در کرانه‌ی غربی بحر خزر واقع شده، و شامل دشت مغان نیز می‌باشد. لنکران مرکز حکومت آن است که در صلح اخیر به روسیه واگذار گردیده است.

طبس :

شهر کوچکی درغرب خراسان و مرکز حکومت ناحیه‌ای می‌باشد که حکومت آن با یك خان است که تابع مشهد می‌باشد.

عباس‌آباد :

قلعه‌ی قدیمی نزدیکی نخجوان که شاه عباس‌کبیر موقعی که ارمنستان را تسخیر کرد دستور انهدام آن را داد. این‌قلعه توسط ولیعهد کنونی به سبك اروپایی دوباره سازی‌شده‌است.

عراق عجم :

پارت باستان ایالت بزرگی است که در مرکز ایران واقع گردیده است. قسمت اعظم این ایالت به دلیل بی‌آبی و ویرانیهای جنگهای داخلی به صورت بایر درآمده، برگشتن به حالت

اولیه‌اش مستلزم سعی و کوشش بسیار است. کویر بزرگ نمکی نوبندجان که آن را از خراسان جدا می‌کند جزو عراق عجم است و مرکز حکومت آن اصفهان می‌باشد.

عراق عرب :

بین‌النهرین سابق ایالتی است واقع بین دجله و فرات. گرچه این ایالت درگذشته به سبب داشتن شهرهای زیبایش شهرت بسیار داشته، ولی امروز تقریبا خالی از سکنه‌است. چند شهر پراکنده که بهتر است آنها را روستاهای محقر بخوانیم با چند ایل‌باد یه‌نشین‌که تقریبا همگی‌کرد هستند وزندگی چادرنشینی دارند، قسمت اعظم جمعیت این استان را تشکیل می‌دهد. مشاهده‌ی این وضع به خصوص با دیدن شیرها، یوزپلنگها و کفتارهایی که کنام خود را در زیر خرابه‌های قصر سمیرامیس و معبد بلوس حفر می‌کنند هر رهگذری را دچار غم و اندوه می‌نماید.

عنیزه :

شهر کوچکی است که در وسط بیابانهای عربستان واقع شده، جاده‌ی بصره به مکه از کنار آن می‌گذرد.

فرات :

رودخانه‌ی بزرگی است که از حوالی ارزروم پایتخت ارمنستان ترکیه سرچشمه می‌گیرد. رودخانه‌ی مزبور در دوران باستان به سبب شهرهای زیبا و پرشکوهی مانند بابل که در کرانه‌های آن بنا شده بود، شهرت داشت. این رودخانه در شهرک الکورنا که در چهل فرسخی مصبش واقع می‌باشد، به دجله ملحق می‌گردد و سپس به خلیج فارس می‌ریزد.

قارص :

شهر بالنسبه مهم ارمنستان ترکیه است که در مرز گرجستان واقع‌گردیده، دارای دژ مستحکمی است که بر روی کوه بسیار پرشیبی قرار دارد. شهر قارص در پایین این دژ بنا شده است. گرچه استحکاماتش منحصر به حصارها و برجها است با این حال به علت شیب تند ش تسخیر آن فوق‌العاده مشکل است. این قلعه بارها به محاصره درآمده، ولی همیشه نجات یافته است. شهر قارص تحت سلطه‌ی ترکها می‌باشد و یک

پاشای درجه‌ی دو که تابع پاشای ارزروم است بـــر آن حکومت می‌کند ۰

قره باغ :

ناحیه‌ای از ایران بین کر و ارس است که بسیار کوهستانـــی و دارای جنگلهای فراوان می‌باشد ۰ این ناحیه مدتهـــا بیـــن ایران و روسیه مورد کشمکش بـود و در حال حاضر تحت سلطه‌ی روسها می‌باشد ۰ پادشاه ایران در صلح اخیر آن را بـه طـور قطع به روسیه واگذار نمـود ۰ مرکز حکومت آن گنجه است ۰

قزوین :

شهر بزرگی است که سابقا پایتخت ایران بوده ، امـــا امـــروز چهارپنجم آن در حال ویرانی است ۰ قزوین در دشت وسیعـی نه چندان دور از رودخانه‌ی شاهرود واقع گردیده اسـت ۰ در این منطقه انگور به مقدار زیادی تولید می‌شود که پس‌ازخشك کردن آن را بـه تمـام نقـاط ایـران می‌فرستند ۰ سابق بر این کارخانه‌ی اسلحه‌سازی بسیار عالی در این شهر بود کـه امروز دیگر وجود ندارد ولی صنایع دستی آن هنوز دارای قـدر و قیمت است ۰ شهر قزوین با مناطق تابع آن در حال حاضر تیول یکی از پسران شاه موسوم به محمد تقی میرزا می‌بـاشـد ۰ کـاخ سلطنتی قزوین که اقامتگاه شاهزاده است با این کـه بالنسبـه خوب حفظ شده ، ولی به هیچ وجه جلال و شکـوه سابقـش را ندارد ۰

قفقاز :

سلسله کوههای مرتفعی بیـن دریـای سیاه و بحر خزر است و انشعابات آن ازجهات مختلف به‌اسامی گوناگون گسترده شده است ۰ گذرگاههای آن بسیار سخت و وحشتناك است و در فصل زمستان غیرقابل عبور می‌باشد ۰ درههای تنگ و عمیق آن بـــه دلیل ریزش بهمن که با سر و صدای زیاد سقوط می‌کند غالبا پر از برف است ۰ رودخانه‌ی ترك یا بهتر بگوییم سیلاب تـرك که به طور مارپیچ از گردنه‌ی اصلی آن می‌گذرد غـالبـــا تختـــه سنگهای بزرگ را می‌غلتاند ۰ برای ادامه دادن به جاده‌ای که به گرجستان کشیده شده ، ناچار بوده‌اند در چندیـن نقطـه صخره‌ها را بشکافند ۰ شایع است که در این کوهـها معـــادن

بسیار غنی از هر نوع حتی سنگهای قیمتی وجود دارد ،ولی به سبب اشکالاتی که برای استخراج وجود دارد ، معادن مزبور مدتهای مدیدی در زیر خاك باقی خواهند ماند ·

قم :

شهر بزرگ وقدیمی عراق عجم که برروی رودخانه‌ی چهارباغان[۶] بنا شده است مانند مشهد شهر مقدس نامیده می‌شود زیرا اعقاب علی (ع) درشهر وحوالی آن مدفونند وازاین رو بسیاری از شاهان این شهر را برای مقبره‌ی خود انتخاب کرده‌اند · حصارهای بالنسبه خوب و برجهای دورادور آن دفاع شهر را تامین می‌کنند ·کارخانه‌های عالی نساجیش شهرت بسیار دارد و در گذشته تیغه‌ی شمشیر هم می‌ساختند ولی از مدتها پیش این صنعت به حالت رکود درآمده است·این شهرباغهای بسیار زیبا و میوه‌های خوش طعم دارد ·با این که حکومت قم را یك بیگلربیگی درجه‌ی اول عهده‌دار است، تابع بیگلربیگی اصفهان می‌باشد ·

قندهار :

شهر بزرگ امیرنشین کابل که در گذشته پایتخت افغانستان بوده است·این شهر بسیار پر جمعیت است و همه نوع مواد خوراکی به طور وفور درآن‌جا یافت می‌شود ·قیمت این مواد از همه‌ی نقاط آسیا ارزانتر است·هندوانه‌هایش بسیار مشهور و به اقصی نقاط هند صادر می‌شود ·شهر قندهار کنونی به وسیله‌ی نادرشاه بنا شده است·شهر سابق به سبب این که قریب یك سال در برابر قوای نادر مقاومت نموده بود به‌دستور وی منهدم گردید ·قندهار موطن سیروس نامدار است که افغانستان را برای اولین بار به دارالسلطنه‌ای تبدیل نمود و پسرش محمد، شاه سلطان حسین آخرین پادشاه سلسله‌ی صفویه را از تخت پایین کشید ·

کابل :

شهر بزرگ و زیبا و پایتخت کشوری به همین نام است که در

۶ــ در کنار رودخانه‌ای که از قم می‌گذرد خرابه‌ای است از عهد ساسانی به نام چهارطاق که گویا اسم آن‌را به این رودخانه داده بوده‌اند . ــ م .

انتهای جلگه‌ی وسیعی در کنار رود کامك واقع گردیده است[۷] .
این رود در حوالی اتوك به اندس (نام سابق رود سنـــد)
می‌ریزد .کابل دارای دو حصار بسیار ضخیم و خندق عریض و
عمیقی است که هر موقع بخواهند در آن آب می‌انـــدازنـــد .
هوایش بسیار ملایم و نهرهای متعددی که از آن عبورمی‌کنند
علاوه بر پاکیزگی مایه‌ی خوشنودی ساکنین شهر می‌باشد.کابل
دارای باغهای بسیار زیبا است وکلیه‌ی مواد خوراکی‌به حد وفور
و به قیمت ارزان درآن‌جا یافت می‌شود .زمانشاه پادشـــاه
کنونی درقصری که در بلندی واقع و به تمام شهر مشرف است
سکونت دارد .با این که این قصر محقر است پادشاه از لحاظ
امنیتی آن را بر قصرهای دیگرش که خیلی راحت ترند ترجیح
می‌دهد .

کاشان :

شهر بزرگ‌عراق عجم که به سبب قبوری که در بر دارد یکی از
شهرهای مقدس ایران است.شهرت آن بیشتر بـــه جهـت
کارخانه‌های‌عالی نساجی آن می‌باشد که پارچه‌هـای نخـی ،
مخمل ، ابریشم و زری تولید می‌کنند .تجارت اشیای مسی‌که‌در
این شهر ساخته می‌شود رونق بسیار دارد .از قـــراری کـــه
می‌گویند میوه‌ها به خصوص هندوانه‌ی محصول کاشان از نظـر
طعم برهندوانه‌ی اصفهان برتری دارد .رودخانه‌ی کـوروکه از
شهرعبور می‌کند به وسیله‌ی آبراهه‌های کوچکی تمام جلگـــه‌ی
وسیعی را که شهر در انتهای آن واقع‌گردیده است، مشروب
می‌نماید .حکومت شهر با یك خان است‌که‌عنوان بیگلـر بیگـی
دارد و تابع بیگلربیگی اصفهان می‌باشد .

کالپوک [۸] :

شهری در شمال خراسان و مرکز حکومت منطقه‌ای می‌باشد کـه
در حال حاضر سر به طغیان گذارده است.

---

۷ ــ رود کامك اشتباه است . اصل رود به اسم کامل است و شاخه‌ی اصلی
آن که در اتوك می‌باشد کمر است . ــ م .

۸ ــ شهری به این نام شناخته نشد .کلوخ قلعه‌ی مرکزی در کنار رود اترك
در خراسان شمالی است . ــ م .

کرج :
رودخانه‌ی بالنسبه مهمی که در نه فرسنگی غرب تهران جاری است. اخیرا در کنار این رودخانه شاه شهر کوچکی با قصر بسیار زیبایی به نام سلیمانیه برای خود بنا نموده است. در فصل بهار جریان آب در این رودخانه شدت می‌یابد و ارتفاع و سرعت فوق‌العاده پیدا می‌کند اما در تابستان به آسانی از گدارهای آن که در همه جا هست می‌توان عبور نمود.

کردستان :
محل سکونت اکراد شامل قسمت اعظم بین‌النهرین باستان. قطعه‌ای از ارمنستان و چند ایالت از ایران می‌باشد. ایالات اخیر کردستان ایران نامیده می‌شوند که جزیی از قلمرو محمدعلی میرزا هستند. در ناحیه‌ای که به طور مطلق کردستان نامیده می‌شود به تعداد ایلات و قبایل، اماراتی وجود دارد که با این که دارای استقلال هستند خراج‌گزار ایران یا ترکیه می‌باشند.

کرمان :
کارمانی باستان استان بزرگی است بین فارس و خلیج فارس. سابقا شهرتش به سبب بندر گمبرون و جزیره‌ی هرمزبوده است که از آن فاصله‌ی زیادی ندارد. کرمان در حال حاضر جمعیت زیادی دارد. این استان بین چند سرکرده تقسیم شده است، که به خون هم تشنه‌اند. قسمت کوچکی در غرب کرمان به پادشاه تعلق دارد در صورتی که امام مسقط تمام ساحل را تحت تملك خود درآورده است. شالهای کرمان که در این استان بافته می‌شود در تمام آسیا طالب دارد و مرکز حکومت آن سیرجان می‌باشد.

کرمانشاه :
مرکز حکومت ایالت کردستان ایران است که با لرستان و خوزستان تیول محمد علی میرزا پسر ارشد شاه می‌باشد. این شهر مقر و اقامتگاه شاهزاده است که تعداد کثیری درباری که همگی نظامی هستند دور او را گرفته‌اند. نامبرده قادر است سی هزار سوار آماده نماید ولی به استثنای چند زنبورك،

پیاده نظام و توپخانه در اختیار ندارد .

کرملین :

شهر بالنسبه مهم کرمان و مقر حکومت ناحیه‌ای در مغرب این استان است که در کنار رودخانه‌ی کی‌آب بنا شده است. رودخانه‌ی مزبور در حوالی بندر گمبرون به خلیج فارس می‌ریزد .حاکم این شهر یك نفر افغانی است که از اطاعت شاه سر باز زده است.

کشمیر :

دره‌ای بزرگ و فوق‌العاده زیبا در شمال غربی هند است که دارای حکومت ویژه‌ای می‌باشد .پایتخت آن در کنار رود جلم در انتهای شمالی دریاچه‌ی دال واقع است و کوچه‌های تنگ و کثیفی دارد .آب و هوای آن سالم است با این وصف زمستانهای بسیار سخت دارد که در آن موقع برف زیادی بارش می‌کند .در گذشته در این شهر شش هزار نفر به حرفه‌ی شالبافی اشتغال داشته‌اند ولی اکنون تعداد آنها بین ششصد و هفتصد نفر است.اطراف شهر به خصوص کرانه‌های جلم و دریاچه‌ی دال فوق‌العاده زیبا ودارای مناظربسیار بدیعی می‌باشد از این رو هندیها این ناحیه را بهشت روی زمین می‌نامند .

گرجستان :

شاهزاده نشین کوچك کوهستانی است که بین دریای سیاه و بحر خزر واقع شده است.قسمتی ازآن در داخل رشته کوههای قفقاز قرار دارد .آب و هوای آن معتدل و زمینش حاصلخیز است.ساکنین آن زیبا ، نیرومند ، خوش‌اندام، شجاع و دارای استعداد فطری سپاهیگری هستند امادرعوض تنبل و بی‌قیدند .گرجیها به سرزمینشان علاقه‌ی خاص دارند و به ندرت آن را برای همیشه ترك می‌گویند .گرجستان در حال حاضر یکی از دول امپراتوری روسیه می‌باشد و مرکز حکومت آن تفلیس است.

گمبرون یا بندر عباس :

شهر و بندری در ایالت کرمان است که به وسیله‌ی شاه‌عباس کبیر در هانه‌ی خلیج فارس مقابل جزیره‌ی هرمز بنا شده است و

در حال حاضر تحت سلطه‌ی امام مسقط می‌باشد ۰جمعیت آن بسیار اندك و قسمتی از بندرگاه به علت عدم مراقبت پر شده است۰

گیلان :

ایالتی در ایران که در طول کرانه‌ی غربی بحر خزر گسترده شده است۰از لحاظ خاك و محصولاتش می‌توان آن را یك عدن واقعی دانست۰سطح آن راجنگلهای انبوه پوشانده است و درختهای پرتقال ، لیمو ، انار و مو که درآن‌جا خود روهستند به وفور یافت می‌شود ۰شاخه‌های مو به صورت مارپیچ بین شاخه‌های درختها درهم پیچیده ، خوشه‌های انگور از آن آویزانند ۰اضافه می‌کنم که انگور گیلان طعم فوق‌العاده عالی دارد ۰اقلیم گیلان بسیار غیربهداشتی و هوای آن در فصل تابستان فوق‌العاده ناسالم است به طوری که اقامت در آن‌جا دراین فصل همواره عواقب وخیمی در بر دارد ۰گیلان مقدار زیادی ابریشم از نوع‌عالی تولید و به روسیه صادر می‌کند، همچنین محصول برنج آن عالی و فراوان است ۰رشت مرکز حکومت آن می‌باشد ۰

لار :

شهر کوچکی در استان کرمان که سابقا پایتخت کشوری به نام لارستان بوده ، در زمان شاه عباس‌کبیر به ایران‌ملحق‌گردیده است۰درگذشته دارای بازارهای بسیار زیبایی‌بوده ،تجارتش رونق فراوان داشته است۰گرمای هوایش طاقت فرسا و آب فوق‌العاده کمیاب است۰استحکامات شهر که با نقشه‌ی بسیار خوبی به وسیله‌ی شاه عباس بنا نهاده شده بود ، امروز تقریبا به ویرانه‌ای تبدیل گردیده است۰حکومت شهر با یك خان است که تابع بیگلربیگی کرمان می‌باشد ۰

لارستان :

نام کشور کوچکی بوده ، که به ایران ملحق گردیده ، در حال حاضر جزو ایالت کرمان است۰

لرستان :

ایالت کوچك کوهستانی است بین عراق عجم وخوزستان ۰قسمت اعظم ساکنین آن را ایلات چادرنشین تشکیل می‌دهند که

مدت نه ماه از سال را در دره‌ها زیر چادر به سر می‌برند و اشتغال آنها مانند همسایگان کردشان راهزنی است. این ایالت و ایالت خوزستان جزیی از توابع حکومت کرمانشاه می‌باشد. حاکم آن یك خان درجه‌ی دو است که در خرم آباد مرکز حکومت آن اقامت دارد.

لنکران :

شهر کوچکی در کرانه‌ی غربی بحر خزر و مرکز حکومت طالش است. این شهر در ماه اوت ۱۸۱۲ به وسیله‌ی ایرانیها منهدم گردید، زیرا خانی که بر آن‌جا حکومت می‌کرد از اطاعت ولیعهد سر باز زده بود. در ماه دسامبر همان سال روسها شهر را تسخیر نمودند. ایرانیها اخیرا قلعه‌ی مستحکمی در آن‌جا بنا نهادند و روسها با دادن تلفات زیاد ضمن حمله‌ای آن را پس گرفتند. لنکران دارای اسکله‌ی بالنسبه خوبی است و گرچه در معرض بادهای گوناگون واقع شده است، ملاحان آن را به سبب خوبی و اطمینان لنگرگاهش بر دیگر بنادر بحر خزر ترجیح می‌دهند.

مازندران :

ایالت متوسطی است که در انتهای جنوبی بحر خزر و درمیان رشته جبال مرتفعی واقع شده است. تنها راه آن از طرف ایران معبری است که پل رودبار نامیده می‌شود. از این معبر با تعداد کمی سپاهی می‌توان به آسانی در مقابل لشگر قابل ملاحظه‌ای دفاع نمود. راه بسیار خوبی که شاه عباس اول در طول بحر خزر ایجاد نموده، مازندران و گیلان را به هم مرتبط می‌نماید. مازندران بدون آن که آب وهوایش ناسالم باشد تقریبا به همان اندازه‌ی گیلان حاصلخیز است. ساکنین آن که تقریبا همه قجر هستند، مردمانی شجاع و زحمتکش‌اند و استرآباد از زمانی که جزو مازندران شده، مرکز حکومت آن است. قبل از آن شهر ساری مقر حکومت و محل اقامت حاکم بوده است.

مدرس :

شهری در هند در ساحل کروماندل که دارای استحکامات بسیار قوی می‌باشد. این شهر از دو قسمت تشکیل یافته : برج

و باروی آن که به نام قلعه‌ی سن ژرژ معروف است و شهر سیاه که به فاصله‌ی نیم برد تفنگ از آن واقع گردیده ، و فقط حصارهای ساده‌ای دارد. مدرس مرکز اداری و محل سکونت حاکم و کلیه‌ی تاسیسات انگلیسیها در این کرانه می‌باشد.

مدی :

کشور باستانی آسیا است. به آذربایجان رجوع شود .

مراغه :

شهر بزرگ و مرکز حکومت ناحیه‌ای در آذربایجان می‌باشد. این شهر که در جنوب شرقی دریاچه‌ی شاهی واقع گردیده ، سابقا پایتخت آذربایجان بوده است. شهر مراغه به سبب رصدخانه‌ی منجم نامی ایران الغ بیگ شهرت دارد و الواح جدول آن هنوز از نظر نجومی دارای ارزش بسیار هستند. در این شهر سردابهای بسیار قدیمی یافت می‌شود که در صخره‌ها تراشیده شده ، به نظر می‌آید که معبد بت پرستی بوده است. این سردابها از نظر طول و عرض و شکل به معابد بعضی از فرقه‌های هندی که مورد بازدید آقای کنیر واقع شده است ، شباهت زیاد دارند. حکومت مراغه را احمدخان معروف عهده‌دار است. این مرد سالخورده‌ی محترم قبل از آن که ولیعهد به نیابت سلطنت آذربایجان منصوب شود، این سمت را داشته است.

مرند :

شهر کوچك پر جمعیت و مرکز حکومت ناحیه‌ی بالنسبه مهمی در آذربایجان می‌باشد . این شهر در جلگه‌ی زیبایی نزدیك رودخانه‌ی سه لوءلوءواقع گردیده است و در کرانه‌های آن باغهای بسیار عالی یافت می‌شود . مراتع مرند فوق‌العاده با ارزش است و ولیعهد مالکیت آن را به سوار نظام منظمش بخشیده است که مدت سه ماه از سال را در آن‌جا می‌گذرانند. حکومت آن با یك خان درجه‌ی دو می‌باشد .

مرو :

شهر کوچکی در مشرق خراسان است که در حال حاضر تحت فرمانروایی یك خان یاغی که به خود لقب امیر بخارا را داده

است می‌باشد ۰برادر این شخص حکومت مرو را برعهده دارد۰ درگذشته شهر مهمی بوده، ولی‌در نتیجه‌ی اغتشاشات گوناگون تعداد سکنه‌ی آن به کمتر از سه هزار نفر تقلیل یافته است۰

مسقط :

شهر کوچکی در عربستان و پایتخت سرزمین عمان می‌باشد۰ شهر مسقط در کنار بحرعمان واقع شده است، بندرگاه بالنسبه خوبی دارد که به وسیله‌ی دو قلعه‌ی بسیار مستحکم حراست می‌شود۰ حکمرانی این ایالت با یك امام است و قوای بحریه‌ای که در اختیار دارد برای سرزمین کوچکی مانند عمان قابل ملاحظه است۰ اطراف مسقط بایر و لم یزرع و پر از تخته سنگ است و بدین جهت امام هیچ‌وقت درآن‌جا اقامت نمی‌نماید۰ نامبرده، اقامتگاه خود را در چند فرسخی شهر در دشتی‌که می‌گویند آب و هوایش تا اندازه‌ای مطبوع می‌باشد قرار داده است۰ بازارهای بسیارزیبای‌این شهررونق فراوان‌داشته‌است و کلیه‌ی کالاهای هندوستان درآن‌جا یافت می‌شود۰ مسقط پس از آن که پرتغالیها از جزیره‌ی هرمز رانده شدند، مرکز داد و ستد مروارید گردیده، که به قیمت فوق‌العاده ارزان معامله می‌شود۰

مشهد :

معنی لغوی آن محل شهادت است و از این رو ایرانیها این اسم را بر کلیه‌ی شهرهایی که امامها یا اعقاب پیغمبر در آن نقاط به وضع ناهنجاری به هلاکت رسیده‌اند، گذارده‌اند۰ اما شهری که بیشتر به این اسم شناخته می‌شود در مرکز خراسان قرار داردکه چون مرقد امام رضا در آن واقع است‌عنوان شهر مقدس را دارد۰ ایرانیها به سبب احترام فوق‌العاده‌ای که برای آن قایلند غالبا به زیارت آن‌جا می‌روند۰ مشهد شهر ثروتمند و پر جمعیتی است۰ نادرشاه با برپا ساختن بناهای مجللی از قبیل مدرسه و مسجد در زیبایی شهر سهم بزرگی دارد۰ امروز مشهد تحت فرمانروایی شاه می‌باشد و حکومت آن بایکی از شاهزادگان است‌که در آن جا اقامت گزیده است۰

مغان :

دشتی در ناحیه‌ی طالش در ساحل غربی بحر خزر می‌باشد که بین رود ارکیاران و ارس‌واقع گردیده است. بلندی وانبوهی علف آن در فصل بهار حیرت انگیز است به طوری که در برخی نواحی ارتفاع آن به چهارپا می‌رسد. اما گرمای شدید تابستان آن را مشتعل می‌کند و تبدیل به دشتی از آتش می‌نماید. در نتیجه زمین خشك می‌شود و شکافهای بسیارخطرناکی به وجود می‌آید که عرض آن گاهی به دوپا می‌رسد. این دشت مملو از انواع و اقسام شکارهای بزرگ است و غالبا گله‌هایی مرکب از سه تا چهار هزار شکار دیده می‌شود. ضمنا مارهای بزرگی هم به تعداد زیاد درآن‌جا وجود دارد. در همین دشت بود که طهماسب قلی‌خان از طرف بزرگان کشور که برای همین منظور دعوت شده بودند به پادشاهی ایران برگزیده شد. محل چادرش هنوز قابل تشخیص است چون در یك بلندی که بر تمام دشت مسلط بوده، قرار داشته است.

مکران :

گدروزی باستان[9] ایالت بزرگی در جنوب شرقی ایران است که سراسر آن را بیابانهای وحشتناك فرا گرفته، بدین جهت از داخل آن اطلاعات زیادی در دست نیست. مکران تحت سلطه‌ی چند شیخ عرب است که آن‌را بین خود تقسیم نموده‌اند و کوچکترین رابطه‌ای با ایران ندارند. چند سال قبل حکومت انگلیسی هند برای آگاهی یافتن از این‌که در صورت هجوم ناگهانی دشمن امکان عبور از این ایالت برای رسیدن به سند فراهم است یا خیر چند افسر به این محل اعزام نمود. من با یکی از آنهابه نام ماژورکریستی‌که علاوه بر شجاعت تحصیل کرده هم بود، آشنا شدم. تصویری که نامبرده برایم مجسم نمود نظر مورخین زمان اسکندر را مبنی بر این که این ناحیه لم یزرع ترین، خشك ترین وخوفناك ترین نقطه‌ی دنیا است، تایید می‌نمود. ساحل این ایالت درحال حاضر تحت سلطه‌ی امام مسقط می‌باشد.

---

۹ ــ گدروزی بلوچستان بوده نه مکران. ــ م.

مکه :

شهرمهم عربستان است که حتی قبل از بعثت محمد (ص) ، به‌سبب معبدی که مورد احترام فوق‌العاده‌ی اعراب بوده ، شهرت داشته است ·بنا بر ادعای مسلمانان این معبد به وسیله‌ی ابراهیم بنا گردیده ، وسنگ سیاهی که مورد نیایش ویژه‌ای می‌باشد در یکی از کنجهای معبد که کعبه نامیده می‌شود نشانده شده است ·مسلمانان هر بار که کعبه را دور می‌زنند باید آن را ببوسند ·زمانی که محمد (ص) مذهب اسلام را رواج داد مردم مکه مشکلات و موانع بزرگی در برابر وی ایجاد نمودند ·محمد (ص) این شهر را محاصره و بالاخره آن را تسخیر نمود وپس از آن که قبلا به عنوان شخصیتی ناخواسته از آن‌جا رانده شده بود، فرمانروای مکه گردید ·تقویم مسلمانان که هجری نامیده می‌شود از تاریخ خروج حضرت محمد (ص) از مکه آغاز می‌گردد ·حکومت مکه فوق‌العاده پر فایده است و شریفی که بر آن حکومت دارد زایرینی را که همه ساله به‌تعداد فوق‌العاده زیاد از کلیه‌ی قاره‌ها به آن‌جا می‌آیند ، سرکیسه می‌کند ·قرآن زیارت خانه‌ی خدا را لااقل یك بار در دوران زندگی توصیه می‌نماید· مسلمانان رو به سمت مکه ، که قبله نامیده می‌شود، نماز می‌گزارند·

مورآب :

رودخانه‌ای بین ارمنستان ترکیه و کردستان است که یکی از شعبه‌های جنوبی فرات را تشکیل می‌دهد ·

نخجوان :

شهر بزرگی در ارمنستان است که شاه عباس موقعی که تصمیم بر ایجاد موانعی بین سرحدات ایران و ترکیه گرفت، آن را منهدم نمود ·این شهر امروز مرکز حکومت ناحیه‌ی آران می‌باشد و گرچه تا اندازه‌ای دوباره سازی شده ، با این حال وضع اسف انگیزی دارد ·سراسر شهر پر از ویرانه است و تصور نمی‌رود که هرگز به وضع شکوهمندی که قبل از سلطنت این پادشاه ستمگر و بی‌عاطفه داشته است برگردد ·این شهر در آن زمان چهل هزار خانه داشت، سکنه‌ی آن از سیصد هزار نفر متجاوز بوده است ·شهر نخجوان برحسب روایات سابقه‌ی

تاریخی بسیار کهن دارد ۰ به موجب همین روایات بنای شهر به وسیله‌ی نوح موقعی که کشتیش بر روی کوه آرارات که تاآن‌جا فاصله‌ی زیادی ندارد متوقف گردید ، نهاده شده است ۰ حکومت نخجوان را که به صورت دهکده‌ای درآمده ، درحال حاضر کدخدای مفلوکی عهده‌دار است ۰

نرماشیر :

مقر حکومت ناحیه‌ای از کرمان در مرز مکران می‌باشد که هم‌اکنون درحال طغیان است ۰ این ناحیه جزیی ازسرزمینهایی است که سرکرده‌ای به نام‌رشید خان به تصرف درآورده است ۰ نامبرده این شهررامحل اقامت خود قرارداده است ۰

نسا :

شهر کوچکی در شمال خراسان و مرکز حکومت ناحیه‌ای است که تا بیابان بزرگ کراواه در خوارزم گسترده شده است[10] ۰ شهر مزبور بر روی یکی از شعبه‌های آمودریا که به دریاچه‌ی اورال می‌ریزد بنا شده است ۰ این شهر از ایران جدا شده است ویك رییس یاغی که اصلش ترکمن است و تابع حاکم ابیورد می‌باشد بر آن حکومت می‌کند ۰

نوبندجان :

کویر بزرگ نمك که خراسان و عراق عجم را از هم جدا می‌کند و جزیی از ایالت اخیر است ۰ شهری بدین نام نیز در فارس وجود دارد که برروی یکی‌ازشعب بند امیربناگردیده است ۰

نهاوند :

شهر کوچکی درعراق عجم می‌باشدوشهرت آن به سبب جنگی است که در این محل بین لشگر اسلام و ایرانیان رخ داد که منجر به پیروزی مسلمانان و متعاقب آن تسلیم تمام ایران گردید[11] ۰ از لحاظ اهمیت این جنگ را فتح الفتوح نامیدند ۰ نهاوند مرکز حکومت ناحیه‌ای از توابع اصفهان می‌باشد ۰

۱۰ــ در ترکستان بیابان بزرگی به نام قره‌قروم وجود دارد و به نظر می‌آید که کراواه همان باشد . ــ م .

۱۱ــ اعراب در زمان پیامبر اسلام با ایرانیان جنگ نکردند . جنگ در زمان خلافت عمر درگرفت . ــ م .

نیشابور :

شهری بالنسبه مهم و مرکز حکومت ناحیه‌ای در ایالت خراسان می‌باشد ۰ در گذشته شهری ثروتمند ، بزرگ و دارای بناهای مجلل بوده است ۰ این شهر که جزو مستملکات شاه می‌باشد در حال حاضر سه چهارم آن ویرانه است ۰ یك خان درجه‌ی دو که تابع بیگلربیگی مشهد است بر آن حکومت می‌نماید ۰

ولاسگرد :

شهر خیلی مهم در ایالت کرمان و مرکز حکومت ناحیه‌ای است که تحت فرمانروایی یك بلوچ مستقل می‌باشد ۰ این شهر در کنار رودخانه‌ی فیگور واقع گردیده است ۰

هرات :

شهر مهم خراسان و جزیی از مستملکات امیر کابل است ۰ شرح آن قبلا در مقدمه‌ی کتاب داده شده است ۰

هرمز :

جزیره‌ی کوچکی در دهانه‌ی خلیج فارس است که در فاصله‌ی کمی از ساحل ایران رو به روی بندرعباس واقع گردیده است ۰ پرتغالیها مدت زمانی این جزیره را تحت سلطه‌ی خود داشتند تا این که شاه عباس با کمك بحریه‌ی انگلیس آنها را ازآن‌جا بیرون راند ۰ از آن تاریخ به بعد شهر و قلعه‌ی آن روبه ویرانی نهاده ، خالی ازسکنه شده است ۰ امام مسقط هنگامی که اغتشاشات داخلی باعث قطعه قطعه شدن ایران گردیده بود آن را به تصرف خود درآورد ۰ در حال حاضر هم این جزیره با موافقت شاه و در مقابل دریافت نیمی از درآمد گمرك که بسیار ناچیز است در اختیار امام قرار دارد ۰ هرمز در حقیقت صخره‌ی لم یزرعی است که درآن‌جا به جزآب آب انبارها آب دیگری وجود ندارد ، ولی اهمیت جزیره به سبب موقعیت جغرافیایی آن است که بر تمام خلیج و تجارت آن تسلط دارد ۰

هشترخان :

شهـــر بـــزرگ تجـــاری است که در کـرانـــه‌ی بحـر خزر و در مصـب رود ولگـا واقـع شـده ، مرکز حکومت یکی از ایـالات روسیه می‌باشد.

همدان :

اکباتان باستان پایتخت مدی است.این شهر امروز جزو عراق عجم است وازلحاظ شهریت در سطح پایین قرار دارد.اطراف و اکناف آن بسیار زیبا است و آثار باستانی جالبی آن‌جا وجود دارد .از جمله نقوش برجسته‌ی بیستون[۱۲] که وقایـع بـــزرگ گـذشتـه را بـه خـاطـر مـی‌آورد. آقـای کنیـر معنـی و مفهـوم نقـوش را کشـف کـرده اسـت. بـــاغهـــای همـدان بـــه سبـب خـوبـی میـوه‌هایشـــان بسیـــار شهرت دارند.

هند :

امپـراتـوری بـزرگ آسیـا کـه قسمتـی از آن را ساکنیـن بـومی هندوستان می‌نامند و قسمت دیگر شبه جزیره است.از سمـت شمال به تبت و تاتارستان ، از جنوب به دریا ، از شـــرق به بیرمانی و خلیج بنگال و از سمت مغرب به رود سند و دریـای عرب (در شرق بحر عمان) محدود می‌باشد .انگلیسیها امروز در این کشور صاحب قدرتند ،ولی ازآن‌جا که فشارشان بـــر اهالی خیلی سنگین است ناچارند دایما در حـالت آمادگی رزمی باقی باشند .انگلیسیها در هند دارای سـه منطقـه‌ی اداری هستنـد کـه مراکز آنهـا عبـارتند از کلکتـه بـرای بنگـال ، قلعـه‌ی سـن ژرژ بـرای مـدرس و ســاحـل کـرومانـدل بمبـی بـرای اداراتـی کـه درســاحـل مالابـر (قسمتـی از ســاحـل جنـوب‌غـربی دکـن) قرار دارنـد.

هیرکانی :

طبق نظر بعضی جغرافیادانها سابقا تمام گیلان ،مازندران و قسمتی از جنوب‌غربی خراسان و حتی عراق عجم را در بـــر می‌گرفته است.

۱۲ــ نقوش بیستون در شش فرسنگی کرمانشاه واقع است . ــ م .

یزد :

شهر بزرگ و قدیمی ایالت فارس که به سبب کارخانه‌های ابریشم بافی ، پارچه‌های نخی و دیگر منسوجات شهرت دارد. محصولات میوه‌ی این شهر نیز بسیار عالی است. در خود شهر و حوالی آن باقیمانده‌ی گبرهایی که به هند مهاجرت نکرده‌اند اقامت دارند. با این حال رفتاری که با آنها می‌شود بسیار غیر انسانی است و مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. حکومت یزد با یک خان درجه‌ی دو می‌باشد که تابع حکومت شیراز است.



شباویز منتشر کرده است

سرزمین سلاطین
نوشته‌ی رابرت لیسی
ترجمه‌ی فیروزه خلعت‌بری
چاپ اول بهمن ماه ۱۳۶۳
چاپ دوم اردیبهشت ماه ۱۳۶۵
دوره‌ی دو جلدی ۱۳۰۰ ریال

ماهی و مروارید
نوشته‌ی مه‌دخت کشکولی
چاپ اول بهمن ماه ۱۳۶۳
۲۵۰ ریال

بذرهای عظمت
نوشته‌ی دنیس ویتلی
ترجمه‌ی علیرضا طاهری
چاپ اول بهمن ماه ۱۳۶۳
۷۲۰ ریال

خودآموز هزینه‌یابی
نوشته‌ی آر. مک انتگارت
و
جی. تاونزلی
ترجمه‌ی فریده خلعت‌بری
چاپ اول اسفندماه ۱۳۶۳
۶۰۰ ریال

خود شناسی
نوشته‌ی اچ. جی. ایسنک
و
گلن ویلسون
ترجمه‌ی شهاب قهرمان
چاپ اول اسفندماه ۱۳۶۳
چاپ دوم مهرماه ۱۳۶۴
چاپ سوم دی ماه ۱۳۶۴
۴۰۰ ریال

شاهین سپید
نوشته‌ی احمد احرار
چاپ اول اردیبهشت ماه ۱۳۶۴
چاپ دوم دی ماه ۱۳۶۴
چاپ سوم اردیبهشت ماه ۱۳۶۵
۸۵۰ ریال

شیطان سبز
نوشته‌ی احمد احرار
چاپ اول خرداد ماه ۱۳۶۴
چاپ دوم آذر ماه ۱۳۶۴
چاپ سوم خرداد ماه ۱۳۶۵
۶۸۰ ریال

برادری
نوشته‌ی استیفن نایت
ترجمه‌ی فیروزه خلعت‌بری
چاپ اول خرداد ماه ۱۳۶۴
چاپ دوم اسفندماه ۱۳۶۴
۶۰۰ ریال

مردی که من شناختم

نوشته‌ی گراهام گرین
ترجمه‌ی اسدالله طاهری
چاپ اول تیرماه ۱۳۶۴
۴۸۰ ریال

ستاره‌ی پیر

نوشته‌ی جمشید سپاهی
چاپ اول شهریورماه ۱۳۶۴
۲۰۰ ریال

بازیگران

نوشته‌ی گراهام گرین
ترجمه‌ی علیرضا طاهری
چاپ اول شهریورماه ۱۳۶۴
۶۰۰ ریال

افسانه‌ی شجاعان

نوشته‌ی احمد احرار
چاپ اول شهریور ماه ۱۳۶۴
چاپ دوم بهمن‌ماه ۱۳۶۴
۷۰۰ ریال

سفر در ایران

نوشته‌ی کاسپار درورویل
ترجمه‌ی منوچهر اعتماد مقدم
چاپ اول شهریور ماه ۱۳۶۴
چاپ دوم خرداد ماه ۱۳۶۵
۶۶۰ ریال

افغانستان در زیر سلطه‌ی شوروی

نوشته‌ی آنتونی هی‌من
ترجمه‌ی اسدالله طاهری
چاپ اول آذر ماه ۱۳۶۴
چاپ دوم خرداد ماه ۱۳۶۵
۶۷۰ ریال

خودآموز اقتصاد

نوشته‌ی لوییس فه یر
اقتباس فیروزه خلعت بری
چاپ اول آذرماه ۱۳۶۴
۷۰۰ ریال

خداحافظ مسکو

نوشته‌ی آرکادی شفچنکو
ترجمه‌ی فاطمه ترابی
چاپ اول دی ماه ۱۳۶۴
چاپ دوم اسفندماه ۱۳۶۴
دوره‌ی دو جلدی ۱۳۰۰ ریال

لهستان

نوشته‌ی جیمز ا. میچنر
ترجمه‌ی جمشید نرسی
چاپ اول بهمن ماه ۱۳۶۴
دوره‌ی دوجلدی ۱۷۵۰ ریال

ملکه‌ی خون‌آشام

نوشته‌ی احمد احرار
چاپ اول بهمن ماه ۱۳۶۴
چاپ دوم خرداد ماه۱۳۶۵
۵۰۰ ریال

